



شهید بصیرت

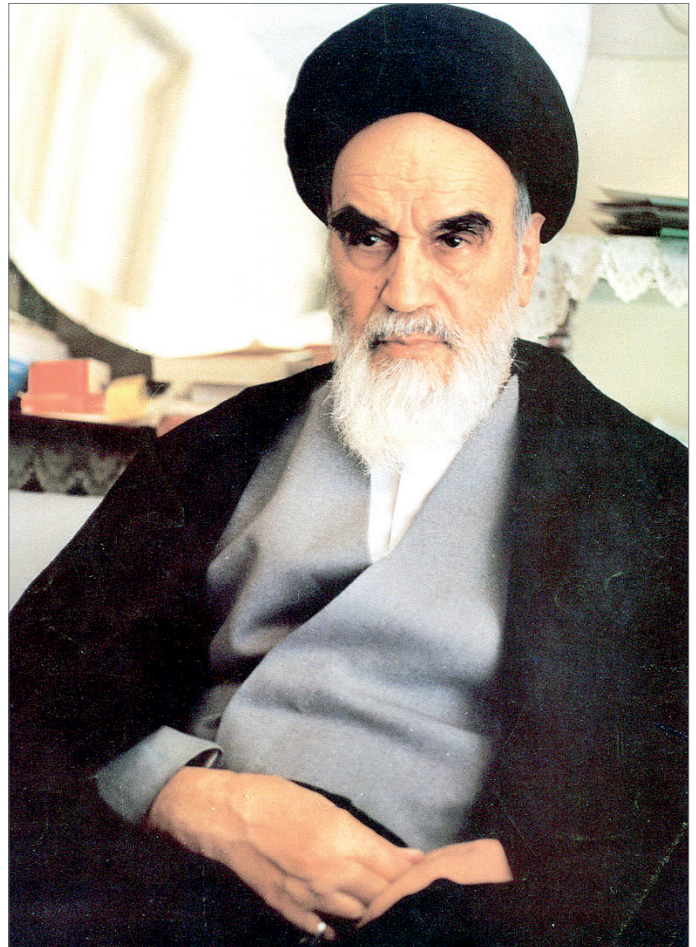
دین را در جان دینداران بی درد زنده کند. لذا با سخنان خوش الحان، و جملات شیوا، آتشی می افروخت و خویشتن را می سوزاند تا انسان متعهد بسازد. یادمان دکتر عبد الحمید دیالمه به ما انگیزه داد تا افکار و عقاید این شهید بصیر و تیزبین و این اندیشمند فرزانه را از مظلومیت بیرون بیاوریم، و ایده و راهکار او را برای نسل های آینده بازگو کنیم. به امید بصیرت افزایی هرچه بیشتر نسل امروز.

سردبیر

این شماره مجله شاهد یاران به شهیدی اختصاص دارد که از میان ۱۷ هزار و ۱۰۶ شهید مظلوم عملیات تروریستی داخل کشور به «شهید بصیرت» یا شهید مبارزه با انحراف و نفاق شهرت یافته است. او دکتر عبد الحمید دیالمه است که شامگاه هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، همراه ۷۲ تن از یاران صدیق امام (ره) و انقلاب اسلامی به درجه رفیع شهادت نایل آمد. اکنون ۳۳ سال از شهادت این اندیشمند بزرگوار که با تکیه بر قدرت ایمان و عقیده پایدار، عمر پر برکت خود را در راه گسترش مفاهیم و مبانی راستین اسلام و ارزش های متعالی تشیع علوی و آشکار نمودن عوامل انحراف و مبارزه با نفاق مدرن و روشنفکری بیمار غربی گذراند، و مصداق بارز بندگان برگزیده ای شد که خداوند در وصف آنان چنین فرموده است: «محققاً آنانی که گفتند پروردگار ما خدای یکتا است، و بر این پیمان استوار ماندند، فرشتگان رحمت الهی بر آنها نازل شوند، و گویند دیگر هیچ ترس و اندوهی از گذشته خود نداشته باشید، و شما را به آن بهشتی که وعده داده شده اید، بشارت باد».

مهمترین ویژگی در روند مبارزات خستگی ناپذیر شهید دیالمه در دوره دانشجویی که با اوج خفقان و اختناق حاکم بر فضای سیاسی کشور همراه بود، تبلیغ برای مرجعیت و زعامت امام خمینی (ره) به شیوه های مختلف و انتشار رهنمون های ایشان به ویژه در خصوص پرهیز جوانان از پیوستن به حزب رستاخیز و مبارزه با نقشه های شوم صهیونیست ها در ایران، که باعث یورش مأموران ساواک به منزل مسکونی ایشان در مشهد در دو نوبت و بازداشت کوتاه مدت او گردید. چرا که مقصود شهید از آن همه فریادها تنها بیان حقایق نبود، بلکه تغییر مخاطب بود. می خواست درد انسانیت و غربت





پیام حضرت امام خمینی (ره) به مناسبت وقوع فاجعه هفتم تیر

درآمد

حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی در پی وقوع فاجعه تروریستی بمب گذاری در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی ایران در خیابان امیر کبیر تهران در روز هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۰ توسط عوامل جنایتکار حرفه‌ای سازمان منافقان کورد دل، این عوامل استکبار جهانی، که قلب ملت مسلمان و انقلابی کشورمان را جریحه دار کرد، پیامی را به این شرح برای ملت رشید و شهید پرور ایران اسلامی بیان فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم، انا لله وانا اليه راجعون. ملتی که برای اقامه عدل اسلامی و اجرای احکام قرآن مجید و کوتاه کردن دست جنایتکاران ابرقدرت و زیستن با استقلال و آزادی، قیام نموده است و به خود باکی راه نمی‌دهد که دست جنایت ابرقدرت‌ها از آستین مشت جنایتکار حرفه‌ای بیرون آید و بهترین فرزندان راستین او را به شهادت رساند. مگر شهادت ارثی نیست که از موالیان ما که حیات را عقیده و جهاد می‌دانستند و در راه مکتب پرافتخار اسلام با خون خود و جوانان عزیز خود، از آن پاسداری می‌کردند، به ملت شهید پرور ما رسیده است. مگر عزت و شرف و ارزش‌های انسانی گوهرهای گران‌بهایی نیستند که اسلاف صالح این مکتب عمر خود و یاران خود را

در راه حراست و نگهبانی از آن وقف نمودند. مگر ما پیروان پاکان سرباخته در راه هدف نیستیم که از شهادت عزیزان خود به دل تردیدی راه دهیم. مگر دشمن قدرت آن دارد که با جنایت خود مکارم و ارزش‌های انسانی شهیدان عزیز ما را از آنان سلب کند. مگر دشمنان فضیلت می‌توانند جز این خرقة خاکی را از دوستان خدا و عاشقان حقیقت بگیرند. بگذار این ددمنشان که جز به (من) و ماهای خود نمی‌اندیشند «یا کلون کما تأکل الانعام» عاشقان راه خدا را از بند طبیعت رها کرده و به فضای آزاد جوار معشوق برسانند. ننگ‌تان باد ای تفاله‌های شیطان، و عارتان باد ای خود فروختگان به جنایتکاران بین المللی که در سوراخ‌ها خزیده و در مقابل ملتی که در برابر ابرقدرت‌ها برخاسته است به خرابکاری‌های جاهلانه پرداخته‌اید.

عیب بزرگ شما و هواداران‌تان آن است که نه از اسلام و قدرت معنوی آن و نه از ملت مسلمان و انگیزه فداکاری او اطلاعی دارید. شما ملتی را که برای سقوط رژیم پلید پهلوی و رها شدن از اسارت شیطان بزرگ، دهها جوان عزیز خود را فدا کرد و با شجاعت بی‌مانند ایستاد و خم به ابرو نیارود نشناخته‌اید. شما ملتی را که معلول‌هایشان در تخت‌های بیمارستان‌ها آرزوی شهادت می‌کنند و یاران را به شهادت دعوت می‌کنند، نشناخته‌اید.

شما کوردلان با آن که دیده‌اید با شهادت رساندن شخصیت‌های بزرگ صفوف فداکاری در راه اسلام فشرده‌تر و عزم آنان مصمم‌تر می‌شود، می‌خواهید با به شهادت رساندن عزیزانی چون شهید بهشتی و شهدای عزیز مجلس و کابینه با حربه ناسزا و تهمت‌های ناجوانمردانه حمله کردید که آن‌ها را از ملت جدا کنید و اکنون که آن حربه از کار افتاد و کوس رسوائی همه‌تان بر سر بازارها زده شد، در سوراخ‌ها خزیده و دست به جنایاتی ابلهانه زده‌اید که به خیال خام خود، ملت شهید پرور و فداکار را با این اعمال وحشیانه بترسانید، و نمی‌دانید که در قاموس شهادت واژه وحشت نیست. اکنون اسلام به این شهیدان و شهید پروران افتخار

می‌کند و با سرافرازی همه مردم را دعوت به پایداری می‌نماید و ما مصمم هستیم که روزی رخس به بینیم و این جان که از اوست تسلیم وی کنیم. ملت ایران در این فاجعه بزرگ ۷۲ تن بی‌گناه به عدد شهدای کربلا از دست داد. ملت ایران سرافراز است که مردانی را به جامعه تقدیم می‌کند که خود را وقف خدمت به اسلام و مسلمین کرده بودند و دشمنان خلق، گروهی را شهید نمودند که برای مشورت در مصالح کشور گردهم آمده بودند. ملت عزیز، این کوردلان مدعی مجاهدت برای خلق، گروهی را از خلق گرفتند که از خدمتگزاران فعال و صدیق بودند.

گیرم شما با دکتر بهشتی، که مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار در چشم دشمنان اسلام و به خصوص شما بود، دشمنی سرسختانه داشتید. با بیش از ۷۰ نفر بی‌گناه که بسیارشان از بهترین خدمتگزاران خلق و مخالف سرسخت با دشمنان کشور و ملت بودند چه دشمنی داشتید. جز آن که شما با اسم خلق از دشمنان خلق و راه صاف کنان چپاول‌گران شرق و غرب می‌باشید. ما گرچه دوستان و عزیزان وفاداری را از دست دادیم، که هر یک برای ملت ستمدیده استوانه بسیار قوی و پشتوانه ارزشمند بودند. ما گرچه برادران بسیار متعهدی را از دست دادیم که «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» بودند، و برای ملت مظلوم و نهادهای انقلابی سدی استوار و شجره‌ای ثمر بخش بشمار می‌رفتند. لکن سیل خروشان خلق و امواج شکننده ملت با اتحاد و اتکال به خدای بزرگ هر کمبودی را جبران خواهد کرد.

گیرم شما با دکتر بهشتی، که مظلوم زیست و مظلوم مرد و خار در چشم دشمنان اسلام و به خصوص شما بود، دشمنی سرسختانه داشتید. با بیش از ۷۰ نفر بی‌گناه که بسیارشان از بهترین خدمتگزاران خلق و مخالف سرسخت با دشمنان کشور و ملت بودند چه دشمنی داشتید

ملت ایران با اعتماد به قدرت لایزال قادر متعال همچون دریائی مواج به پیش می‌رود و در مقابل ابرقدرت‌ها و تفاله‌های آنان با صفی مرصوص ایستاده است، و شما درماندگان عاجز را که در سوراخ‌ها خزیده‌اید و نفس‌های آخر را می‌کشید به جهنم می‌فرستد، و خداوند بزرگ پشت و پناه این کشور و ملت است. این جانب بار دیگر این ضایعه عظیم را به حضور بقیه الله ارواحنا الفدا و ملت‌های مظلوم جهان و ملت رزمنده ایران تبریک و تسلیت عرض می‌کنم. من با بازماندگان شریف و عزیز این شهدا در غم و سوگ شریک، و رحمت واسعه خداوند رحمان را برای این مظلومان و صبر و شکیبایی را برای بازماندگان محترم آنان از درگاه خداوند متعال خواستارم. رحمت خدا و درود بی‌پایان ملت بر شهدای انقلاب از پانزده خرداد ۴۲ تا ۷ تیرماه ۶۰ و سلام و تحیت بر مظلومان جهان و مظلومان ایران در طول تاریخ.

روح الله الموسوی الخمينی نهم تیرماه ۱۳۶۰

منبع: صحیفه نور، جلد ۱۵ - صفحه ۱ الی ۳

شده و عده‌ای مجروح شدند. آقای بهشتی هم مجروح شده. در ضمن صحبت اسم آقای بهشتی را هم بردند. من بسیار ناراحت شدم. وقتی اسم آقای بهشتی را بردند. شاید هم گریه‌ام گرفت. یادم نیست. آن روزها هم حال من عادی نبود. یک عمل جراحی سومی هم داشتیم. وقتی شنیدم آقای بهشتی مجروح شده از روزنامه و رادیو یادم رفت سؤال کنم. از حال آقای بهشتی پرسیدم که وضع‌شان چه طور است؟ حال‌شان چه طور است؟ گفتند که آقای بهشتی حال خوبی نداشتند. من خیلی ناراحت شدم و گفتم که باید همه امکانات مملکت را بسیج کنیم تا آقای بهشتی را نجات دهیم. بعد من باز آرام نگرفتم. گفتم وضع‌شان بهتر از من یا بدتر از من است؟ گفتند: چه فرقی می‌کند، همین طوری است. بالاخره خبرهای بیرون تلخ است و رفتند.

بعد از رفتن‌شان قدری فکر کردم. به ذهنم رسید که باید مسئله‌ای باشد. بچه‌های دور و برم را گفتم و از زیر زبان‌شان مطلب را کشیدم و حدس زدم که او شهید شده. و بچه‌ها گفتند همان اول شهید شدند. گفتند که وضع من آن موقع چه طور بود، تقریباً خیلی بد بود. و من چون نسبت به آقای بهشتی احساسات برادرانه داشتم و یک اعتقاد همه جانبه داشتم. با ایشان سال‌های درازی مأنوس بودیم. در ایام انقلاب حدود یک سال و نیم شب و روز با هم بودیم. مرتب همه کارهای مان و تلاش‌هایمان با هم مشترک بود. همین برای من خیلی سخت بود.

مقام معظم رهبری در تحلیل فاجعه هفتم تیر و تاثیر آن در داخل و خارج از کشور افزودند: حادثه دفتر مرکزی حزب در داخل تاثیرش خیلی زیاد بود. علتش هم این بود که مردم به حزب و به این مسئولانی که شهید شدند، علاقه مند بودند. به خصوص بعد از افشاگری مجلس در مورد بنی صدر و اقدام قاطع امام نسبت به بنی صدر از این جریان رو برگردانده بودند و تقریباً به طور یکسره بطلان جریان لیبرال‌ها را فهمیده بودند. وقتی که این حادثه پیش آمد، میزان وحشیگری جریان مخالف را هم فهمیدند. البته جریان دست اندرکار حادثه هفتم تیر جریان آمیخته‌ای از لیبرال‌ها و منافقین بود. یکسره از لیبرال‌ها نبود. لکن نشان می‌داد که چه قدر آن‌ها ناجوانمرد هستند که حاضرند به خاطر مسائل سیاسی، شخصیت‌هایی مثل شهید بهشتی و بقیه شهدای ۷۲ تن را در یک حادثه شهید کنند. این چیزی است که به طور طبیعی هر کس را تکان می‌دهد و متوجه بطلان آن جریانی می‌کند که دست اندرکار این مسئله بود. بنابراین حادثه در داخل ایران جریان انقلاب را یکپارچه کرد. اگر مردم تا آن زمان بطلان جریان مخالف را فهمیده بودند در حادثه هفتم تیر حقانیت مطلق جریان مخالف لیبرال‌ها و منافقین را که خط امام باشد، احساس می‌کردند. انعکاس همین فاجعه در خارج از کشور خیلی زیاد بود. سراغ داشت که از حادثه هفتم تیر چیزی علیه نظام جمهوری اسلامی احساس کرده باشند. لابد آن روزهای اول که من روزنامه را نمی‌دیدم و از خبرها مطلع نبودم، حتماً افرادی بودند که آن حادثه را به عنوان زوال و نابودی جمهوری اسلامی تفسیر کرده باشند. لکن از این که بگذریم در دنیا انعکاس آن حادثه، انعکاس مفیدی بود.

منبع: مرکز اسناد انقلاب اسلامی



حدود ساعت ۲۰ و ۳۰ دقیقه شامگاه روز یکشنبه هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰ دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی واقع در منطقه سرچشمه تهران، در حالی که جمعی از مسئولان نظام جمهوری اسلامی همچون آیت الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی رئیس دیوان عالی کشور، چهار وزیر، ۱۲ معاون وزیر و ۲۷ نماینده مجلس از جمله شهید دکتر عبد الحمید دیالمه در جلسه هفتگی حزب حضور داشتند، توسط عوامل سازمان منافقین خلق، این مزدوران استکبار جهانی منفجر شد. مقام معظم رهبری حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای که ایشان هم یک روز پیش مورد سوء قصد عوامل همین گروهک مزدور قرار گرفته بودند، خاطرات‌شان در خصوص پیامدهای این فاجعه را چنین بیان فرموده‌اند:

درآمد

فاجعه هفتم تیر از زبان مقام معظم رهبری

هفتم تیر سال ۱۳۶۰ روز شهادت دکتر بهشتی و ۷۲ تن از یاران صدیق انقلاب و امام

عبادت من آمدند. پزشک معالج به آقای هاشمی گفت: که ایشان خیلی اصرار دارند که بهشان رادیو بدهیم. به نظر شما مصلحت است؟ آقای هاشمی گفتند: نه. من گفتم: چرا مصلحت نیست؟ ایشان گفتند: رادیو اخبار تلخ دارد. جریانات ناراحت کننده دارد. بعد من همین طور فکر کردم یعنی چه؟ رادیو اخبار تلخ دارد. آقای هاشمی می‌خواستند جریان را به یک شکلی به من بفهمانند. بعدا گفتند: مثلاً دفتر مرکزی حزب منفجر

مقام معظم رهبری: حادثه دفتر مرکزی حزب در داخل تاثیرش خیلی زیاد بود. علتش هم این بود که مردم به حزب و به مسئولانی که شهید شدند، علاقه‌مند بودند. به خصوص بعد از افشاگری مجلس در مورد بنی صدر و اقدام قاطع امام نسبت به بنی صدر. تقریباً به طور یکسره بطلان جریان لیبرال‌ها را فهمیده بودند

اولین بار، شاید روز دوم، سوم بود که من دقیقاً یادم نیست، چون در حال عادی نبودم. جراحی که من را معالجه می‌کرد، گفت که حزب جمهوری منفجر شده و عده‌ای شهید شده‌اند. اما اسم مرحوم بهشتی را نبرد. من چون در حال طبیعی نبودم آن قدر به این حساس نشدم و چیزی نفهمیدم. بعد هم یادم رفت. حدود روز دوازدهم، سیزدهم بود که اصرار می‌کردم روزنامه و رادیو به من بدهند، که از اخبار مطلع شوم. برادرانی که با من بودند، پاسداران و نزدیکان مقاومت می‌کردند و نمی‌گذاشتند. بر اصرار خود اضافه می‌کردم، و آن‌ها می‌گفتند نمی‌شود رادیو به اینجا بیاوری. چون دستگاه‌هایی که به قلب و نبض من وصل بود، می‌گفتند که اینها خراب می‌شود. گفتم خوب روزنامه بیاورید. روزنامه که دستگاه‌ها را خراب نمی‌کند. روزنامه هم نمی‌آوردند و من هم خیلی عصبانی شده بودم که چه طور من چیزی می‌گویم و اطرافیان و دوستان من حاضر نیستند حتی یک روزنامه بخرند و بیاورند.

یک روز آقای هاشمی رفسنجانی و حاج احمد آقا به



سی و سه سال از شهادت عبد الحمید دیالمه نماینده مردم مشهد مقدس در اولین دوره مجلس شورای اسلامی می‌گذرد. او به حق از تبار عاشورا ئیان بود، و در راه ابلاغ رسالت سرور شهیدان حسین بن علی (ع) هرگز کوتاهی نکرد. عبد الحمید از نظر علمای بزرگوار خراسان مردی متعهد و معتقد بود و محبوبیت او در دل آنان موجب گشت گزینش ایشان از سوی مردم هرگز به خطا نرود. شهید عبد الحمید دیالمه که شصت و سه پیش پا به عرصه زمین نهاد، به طرز اعجاب آوری بال در امتداد زمان گشود. او به دلیل داشتن صفات خلوص، پاکی و فداکاری وصف ناپذیر، در مدت حیات کوتاه خود از امدادهای الهی برخوردار شد، و در برخورد با گروه‌های منحرف و طیف‌های التقاطی آن زمان که تعدادشان کم نبودند، با جسارت و شجاعت کم نظیر، و با استدلال و منطق و بیان شیوا، ماهیت بسیاری از مخالفان نظام جمهوری اسلامی و ولایت فقیه را رسوا کرد. اینک با کنکاش مختصری در زندگینامه این شهید والا مقام، می‌کوشیم بخش اندکی از مبارزات فکری و اعتقادی و سیاسی شهید عبد الحمید دیالمه را برای خوانندگان عزیز شاهد یاران بازگو کنیم.

درآمد

شهید عبد الحمید دیالمه از ولادت تا شهادت

تدوین: حسن خامه یار

شهید دکتر عبد الحمید دیالمه اولین و یگانه فرزند پسر خانواده در روز چهارم اردیبهشت سال ۱۳۳۳، در دامان خانواده متدین که با عشق به اسلام و مکتب اهل بیت (ع) عجین بود، در تهران تولد یافت، و نشانه‌های بزرگ منشی از همان دوران کودکی در سیمای او نمایان بود. شهید دیالمه از ویژگی‌های هوش و ذکاوت خاص و مدیریت و خلاقیت فوق العاده برخوردار بود که آموزگاران و اطرافیان همواره به این ویژگی‌ها اعتراف می‌کردند. دوران دبستان را زیر دست آموزگاران متعهد مدرسه فرهاد که از مدارس خصوصی آن روزگار به شمار می‌رفت، و از امکانات ویژه آموزشی و تربیتی برخوردار بود، گذراند. او ضمن تحصیل دروس کلاسیک، به مطالعه کتاب‌های تاریخ و ادبیات و معارف اسلامی که در کتابخانه دبستان وجود داشت همت گماشت و به همین دلیل موفقیت‌های چشمگیری در مسابقات کتاب‌خوانی مدارس کشور کسب کرد. این مطالعات تأثیر بسزایی در شکوفایی استعدادهای نهفته او گذاشت.

گذری بر زندگی پدر شهید دیالمه

به منظور شناخت هرچه بهتر شهید مورد نظرمان دکتر عبد الحمید دیالمه ابتدا لازم است، تاریخچه زندگی و مبارزات پدر را نیز شناخت، تا خوب درک کنیم که رشد و تربیت این شهید عزیز در سایه چه خانواده‌ای شکوفا شده است. در حقیقت دکتر حمید دیالمه پدر شهید عبد الحمید دیالمه عمر پر برکت خود را در راه خدمت به مردم و احیای حرفه مقدس پزشکی در سایه تعالیم اسلام گذراند. افرادی که بخشی از حیات‌شان را با این انسان وارسته سپری کرده‌اند، گویند که ایشان خدمات ارزنده‌ای در حوزه فعالیت‌های پزشکی و فرهنگی از خود باقی

گذاشت. عشق خدمت به مردم محروم و مستضعف جامعه و داشتن اراده آهنین در راه رسیدن به اهداف خود، از او تلاشگری ساخته بود که از سرزنش، نکوش کنندگان نمی‌هراسید، و انبوه مشکلات او را از تحقق اهداف خویش باز نمی‌داشت. دکتر حمید دیالمه مدارک دکتر در رشته دندان پزشکی از دانشگاه تهران و لیسانس مدیریت بیمارستان از دانشکده حقوق و درجه سرهنگی در ارتش داشت.

عشق خدمت به مردم محروم و مستضعف جامعه و داشتن اراده آهنین در راه رسیدن به اهداف خود، از او تلاشگری ساخته بود که از سرزنش، نکوش کنندگان نمی‌هراسید، و انبوه مشکلات او را از تحقق اهداف خویش باز نمی‌داشت

دکتر حمید دیالمه خدمات خویش را در ارتش از سال‌های قبل از پیروزی انقلاب آغاز کرد. در زمان طاغوت تعداد زیادی از هموطنان ضمن خدمت در ارتش و در پست‌های حساس، در عین حال قلب‌شان برای اعتلای کلمه الله و کمک به محرومان جامعه مطپید. اما دکتر دیالمه از نوادری بود که نماز اول وقت و تلاوت قرآن او در حین خدمت ترک نشد. در سال ۱۳۳۷ هنگامی که مسؤولیت بهبود وضعیت آشفته بیمارستان ۵۰۱ ارتش را به عهده گرفت با تلاش‌های شبانه روزی توانست تعداد تخت‌های بیمارستان مزبور را از ۱۲۰ تختخواب به ۴۰۰ تختخواب با تجهیزات پزشکی و امکانات فراوان درمانی افزایش دهد. از آنجا که پدر شهید دیالمه تنها به سلامت جسم نمی‌اندیشید و در کنار آن سلامت روح را نیز در

نظر داشت، تصمیم گرفت با کسب اجازه شرعی از مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، در کنار بیمارستان مسجدی را برای نمازگزاران احداث نماید. ایشان به منظور اختصاص بخشی از زمین بیمارستان که وقفی بود، برای ساخت مسجد با مقامات ارتش نامه نگاری کرد و سرانجام ستاد مشترک ارتش در سال ۱۳۳۸ با صدور نامه‌ای به اداره مهندسی دستور کمک برای ساخت مسجد را صادر کرد. دکتر دیالمه که روابط تنگاتنگ با روحانیت متعهد داشت، از آیت الله خوانساری جهت به زمین زدن کلنگ ساختمان مسجد در روز میلاد حضرت نبی اکرم (ص) دعوت به عمل آورد. عملیات ساختمانی مسجد در سال ۱۳۴۲ پایان یافت و به نام مسجد بزرگ «شفا» نامیده شد.

دکتر حمید دیالمه مناسبت جشن روز میلاد حضرت پیامبر اکرم (ص) را روز افتتاح مسجد شفا اختصاص داد، و به همین منظور از مرحوم حجت الاسلام و المسلمین شیخ محمد تقی فلسفی، خطیب سرشناس جهت سخنرانی و از آیت الله خوانساری جهت اقامه اولین نماز جماعت دعوت به عمل آورد. ایشان سپس با لباس نظامی بالای مناره مسجد رفت و ندای آسمانی اذان را سر داد. آنگاه از مناره پایین آمد و در صف اول نمازگزاران به امامت آیت الله خوانساری ایستاد. این حرکت به قدری بر مسئولان رژیم پهلوی سنگین تمام شد که رئیس وقت بهداری ارتش به دیدار پدر شهید آمد و به ایشان گفت: «دکتر! خدمات ارزنده تو را در بهداری فراموش نمی‌کنیم. اما ساختن مسجد لکه سیاهی در قلب ما باقی گذاشت». این سخن نشان می‌دهد که دکتر دیالمه خاری در چشم مسئولان رژیم بود، و به همین دلیل کوشیدند ایشان را از صحنه حذف کنند و از ارتقای درجه نظامی از سرهنگی به درجه سرتیپی بر حسب سنوات خدمت

می رفتند و او به راهی دیگر هرگز احساس سستی نمی کرد، و گویی که چشم به عالم دیگر دوخته بود. دکتر در اساسنام بنیاد اسلامی اظهار داشته است: «این بنده ناچیز با این که به تصور خویشتن از نظر خامه و مایه علمی معترفم، در صدد برآمدن تا آثاری از خود در زندگی به جای گذاشته و توشه ای برای آخرت آماده نمایم». گرچه ایشان گام های مؤثری در حرفه پزشکی و تأسیس سه نهاد رسمی در نظام جمهوری اسلامی را تنها توشه آخرت خود می پندارد، اما بزرگترین توشه و میراث گرانبهای ایشان در خدمت به جامعه مسلمانان ایران تربیت فرزندی رشید و قهرمانی نامدار به نام شهید دکتر عبد الحمید دیالمه بود، که ملت بزرگ ایران مخصوصاً جوانان کشور هرگز این حقیقت را فراموش نخواهند کرد.

به درستی که شهید عبد الحمید دیالمه، دین شناسی، شجاعت، صلابت، جدیت در پیگیری فعالیت های تربیتی، نظم و مدیریت، تفکر تشکیلاتی و ایمان به هدف، ساده زیستی و قناعت، بی اعتنائی به مظاهر دنیا را از پدر به ارث برده بود و همه این میراث ارزشمند را با عمر بسیار کوتاه خود در احیای تفکرات تشیع به کار گرفت. به گونه ای که رسواگر خط نفاق و التقاط بود، و وحشتی که گروهک منافقین از زبان او داشت از دیگران نداشت. شهید دیالمه وقتی پایان نامه دکترای خویش را از دانشگاه مشهد دریافت کرد، آن را به پدر و مادر تقدیم کرد و در اولین صفحه آن نوشت: «تقدیم به پدرم که تالو ایمن را در وجودش یافتم و از او

اسلام جهت درمان بیماران مستضعف، و تأسیس مدارس مددیار پزشکی و مدارس عالی و جامعه اسلامی پزشکی و دارویی به ثبت رسیده و اساسنامه آن نیز به تصویب وزارت بهداشت و درمان رسید. با تحکیم پایه های بنیاد اسلامی و همیاری پزشکان متعهد و انقلابی که در سخت ترین شرایط ایشان را یاری کردند، خدمات پزشکی بنیاد گسترش یافت و علاوه بر راه اندازی شعبات مختلف در شهرستان های اصفهان، شیراز، بابل و مشهد، موفق به تجهیز و راه اندازی چهار دار الشفا در مناطق جنوب تهران و بیمارستان فاطمه زهرا (س) در شهر ری جهت خدمت به بیماران مستضعف شد. دکتر حمید دیالمه در همان برهه ریاست بیمارستان شرکت نفت را به عهده گرفت و صفحه دیگری به پرونده درخشان خدمات ایشان افزوده شد.

دکتر حمید دیالمه در سال ۱۳۶۵ با استفاده از مزایای اساسنامه بنیاد خدمات پزشکی به تأسیس مدارس مددیار پزشکی ویژه برادران و خواهران اقدام کرد و موفق به تربیت دانش آموزانی جهت ارائه خدمات اولیه درمانی با مدرک دیپلم رسمی کشور شد که تعداد زیادی از این جوانان در دوره دفاع مقدس به جبهه ها اعزام گردیده و به درجه شهادت نائل آمدند. حضور مستقیم دکتر در جبهه های جنگ تحمیلی جهت رسیدگی به نحوه خدمات درمانی جوانان تربیت شده در بنیاد خدمات پزشکی نشانگر اوج تعهد ایشان به آرمان امام خمینی (ره) و اهداف مقدس جمهوری اسلامی ایران است.

تأسیس جامعه اسلامی احیاء گیاه درمانی، سومین گام مؤثر و بزرگ پدر شهید دکتر دیالمه در راه خدمت به حرفه پزشکی و خود کفائی کشور بود که به حق می توان او را پدر گیاه درمانی ایران نامید. دکتر در اساسنامه این جامعه که به تصویب مقامات رسمی کشور رسیده بود چنین نوشته است: «شکر بی پایان خداوند متعال را که چراغ فضل و عنایت پرورش بنده را در مسیر راهم قرار داد تا توانستم به یاری او در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران سه سازمان مفید و انقلابی برای خدمت به ملت مسلمان به ویژه مستضعفین و محرومین جامعه تأسیس نمایم. اکنون از پیشگاه او درخواست می کنم که برای اداره این سه سازمان عام المنفعه که بر مبنای تعالیم عالیه اسلام به وجود آمده دستم را نیرومند و عشقم را روز افزون گرداند». در حقیقت عزم دکتر دیالمه در راه رسیدن به هدف چنان استوار بود که اگر همه مردم به راهی

خودداری نمایند، و سرانجام ایشان را به پذیرش بازنشستگی وادار کردند.

نزدیکان خاندان دیالمه نقل کرده اند که دکتر حمید دیالمه همچون علی بن یقطین شاگرد امام موسی بن جعفر (ع) در دربار خلیفه عباسی، پناهگاه شیعیان مظلوم و محروم شده بود. حضور همیشگی دکتر در انجمن اسلامی پزشکان که جهت ارتقاء معرفت دینی آنان تشکیل شده بود، نشانگر میزان صداقت ایشان برای خدمت به جامعه و ارتقای سطح معرفت الهی و دینی در جمع پزشکان ایرانی بود. انجمن اسلامی پزشکان به طور منظم جلسات هفتگی برگزار می کرد که اغلب مباحث آن توسط شهید آیت الله مرتضی مطهری و سایر علمای وقت حوزه مطرح می گردید.

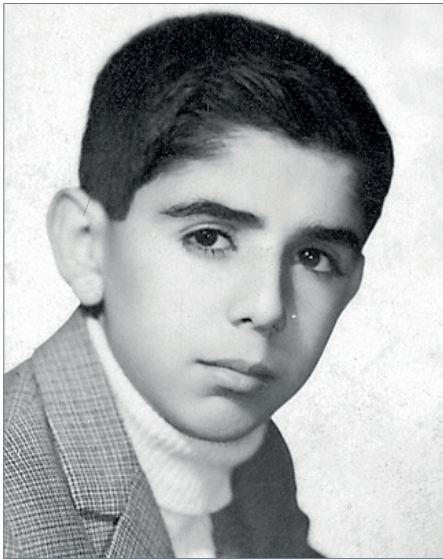
دکتر حمید دیالمه (پدر شهید عبد الحمید دیالمه) مناسبت روز میلاد پیامبر اکرم (ص) را روز افتتاح مسجد شفا اختصاص داد، و از حجت الاسلام و المسلمین شیخ محمد تقی فلسفی، جهت سخنرانی و از آیت الله خوانساری جهت اقامه اولین نماز جماعت دعوت به عمل آورد. سپس با لباس نظامی بالای مناره مسجد رفت و ندای آسمانی اذان را سر داد

پدر شهید دیالمه در سال ۱۳۵۵ به دعوت هیئت امنای بیمارستان خیریه سوم شعبان، ریاست بیمارستان را به عهده گرفت و تحول بزرگی در زمینه مدیریت و گسترش خدمات درمانی و فراهم نمودن تجهیزات پزشکی در آن به وجود آورد. در پی کشتار بیرحمانه ۱۷ شهریور سال ۱۳۵۷ کادر پزشکی مجهز این بیمارستان توانست تعداد زیادی از مجروحان حادثه کشتار جمعه سیاه را تحت درمان و مراقبت های ویژه پزشکی قرار دهد. در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، خدمات ارزنده ای که بیمارستان به مصدومان انقلاب ارائه داد، موجب گشت تا امام خمینی (ره) پس از ورود به ایران، جهت رسیدگی به امور مجروحین انقلاب دستور دهند، کمیته ای به سرپرستی دکتر حمید دیالمه به نام «کمیته امور پزشکی امام خمینی» در ۲۴ اسفندماه ۱۳۵۷ تشکیل گردد، تا به مجروحین مستضعف رسیدگی و نسبت به معرفی آنان به بیمارستان ها و درمان رایگان آنها و در مواقع ضروری اعزام به خارج اقدام شود.

این حرکت خداپسندانه اولین جرقه را در ذهن دکتر حمید دیالمه برای تأسیس سازمانی رسمی جهت انجام این امور ایجاد کرد. لذا ضمن تقدیم درخواست و کسب اجازه از محضر امام (ره) و کسب موافقت ایشان بار دیگر تلاش های پیگیر ایشان آغاز شد و سرانجام در ۲۰ تیرماه ۱۳۵۸ بنیاد اسلامی خدمات پزشکی امام خمینی (ره) با هدف تأسیس واحدهای بهداشتی درمانی بر مبنای تعالیم



شهید دیالمه در سال ۱۳۴۲ در مجلس عروسی یکی از بستگان



گشت و در آستانه لقاء الله قرار گرفت، حاضر نشد در مجهزترین بیمارستان‌های کشور بستری شود، و به نشانه همدردی با محرومان و مستضعفان جامعه آخرین لحظات عمر خویش را در بیمارستان فاطمه الزهرا (س) در شهر ری، که به مجاهدت خود ساخته و تجهیز کرده بود گذراند. ایشان سرانجام پس از گذشت ۲۱ سال از فراق فرزندش، شهید دیالمه به لقاء الله پیوست.

شکوفایی دوره فعالیت‌های فرهنگی شهید دیالمه

عبد الحمید دیالمه مرحله دبستان را با کسب نمرات بالا گذراند و مرحله متوسطه را در دبیرستان هدف شماره یک آغاز کرد. در همین دوران بود که استعداد های فکری و اعتقادی او برای شناخت اسلام شکوفا گشت، و در کنار فعالیت‌های فرهنگی در دبیرستان به بهره جویی از ادبیات برخی از مدرسین حوزه علمیه قم همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی و آیت الله جعفر سبحانی پرداخت، و سیره و حدیث را نزد آن دو بزرگوار آموخت. همچنین عرفان، فلسفه و منطق را نزد استاد شهید مطهری خواند و با نظرات دکتر شریعتی در زمینه‌های مختلف آشنا شد و با نقد منطقی نظریات او، نقش مهمی را برای آگاهی نسل جوان بر عهده گرفت. زبان‌های عربی، انگلیسی را به طور کامل و تا حدودی زبان فرانسوی را نیز آموخت. نگرش دینی و جهان بینی دیالمه از همان مرحله با دیدگاه بسیاری از جوانان و دوستان هم سن و سال خود متفاوت بود. چون پدر و مادر شهید دیالمه از مبارزان فرهیخته آن دوره کشور بودند، شرایط خانوادگی اقتضا کرد که پس از پایان مرحله دبیرستان، در یکی از مراکز علمی و دانشگاه‌های معتبر خارج از کشور ادامه تحصیل دهد. به خصوص که او دانش آموز ممتاز و مبتکری به شمار می آمد که از هوش و مهارت ویژه‌ای برخوردار بود. اما شرایط طوری پیش رفت که در سال ۱۳۵۲ با انتخاب رشته پزشکی دانشگاه مشهد، سرنوشت او به شیوه شایسته تری رقم خورد.

خورد. آغاز تحصیل در دانشگاه مشهد نقطه عطفی در آغاز تحول در حیات فکری عبد الحمید دیالمه گشت، و می توان محیط جدید زندگی را آغاز هجرت به سوی ادای تکلیف دانست. در واقع همت بلندی که شهید داشت از او شخصیتی ساخته بود که به ادای تکالیف دینی و ملی بیش از هر چیز دیگر می اندیشید. چون یک سال از ورود به دانشگاه نگذشته بود که ضمن آشنایی با دانشجویان انقلابی و روحانیون متعهد مشهد، فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی دامنه داری را بر علیه رژیم پهلوی آغاز کرد که به علت شناخته شدن توسط عوامل ساواک از ادامه تحصیل در رشته پزشکی محروم گشت، به گونه‌ای که او را مجبور به تغییر رشته از پزشکی به داروسازی کردند. ولی این شهید والا مقام که به اهدافی بزرگتر می اندیشید، همچون کوهی استوار در مقابل تهدیدهای ساواک مقاومت کرد، و به ادای تکالیف الهی ادامه داد.

از سال ۱۳۵۲ تا اواخر سال ۱۳۵۶ که با گسترش فضای خفقان و شدت یافتن اقدامات سرکوب گرانه رژیم منحوس پهلوی همراه بود، شهید دیالمه حرکت جهادی خود را در دو بعد فرهنگی و سیاسی استمرار بخشید و در همان چند سال برای اولین بار در دانشگاه مشهد کتابخانه اسلامی تأسیس نمود، تا از این وسیله دانشجویان دلسوز و انقلابی را شناسایی و جذب انجمن اسلامی نماید. دیری نپایید که با تشکیل تیم‌های چند نفره دانشجویی به نشر اندیشه شیعی و هدایت مبارزه با رژیم ستمشاهی اقدام کرد. او با مدیریت جلسات بحث و گفت و شنود دینی با همکاری روحانیت مشهد از جمله شهید هاشمی نژاد و دیگران، توانست خلأ فکری موجود در سطح دانشگاه را پر کند. چون محیط فکری دانشگاه در آن زمان از جریانات چپ‌پس و بی تفاوت و یا گروه‌هایی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از آستین سازمان منافقین بیرون آمدند. با این وصف خط صحیح اسلامی به دور از افراط و تفریط‌ها توسط اندیشمندان نامدار آن روزگار همچون دکتر علی شریعتی، فخر الدین حجازی و شهید عبد الحمید دیالمه در جمع

آموختم که چه گونه باید زیست. تقدیم به مادرم که صبر و بردباری او در کنار آگاهی از زمان، از او الگویی ساخته است برای زن مسلمان». شهید دیالمه در صفحه دوم پایان نامه دکترای خود نگاشته است: «تقدیم به روان پاک فدائیان آزادی که راحتی هموطنان خود را با خون گران‌بهای خویش فراهم نموده‌اند».

امام خمینی (ره) پس از ورود به ایران، جهت رسیدگی به امور مجروحین انقلاب دستور دادند، کمیته‌ای به سرپرستی دکتر حمید دیالمه به نام «کمیته امور پزشکی امام خمینی» تشکیل گردد، تا به مجروحین مستضعف رسیدگی و درمان رایگان شوند و در مواقع ضروری به خارج از کشور اعزام شوند

دکتر حمید دیالمه پدر شهید دیالمه نیز همه دستاوردهای علمی خویش را به تنها فرزند پسرش تقدیم کرده است. چرا که پسر با تلاش‌های خستگی ناپذیر در راه برگزاری جلسات و کلاس‌های اعتقادی و تبیین معارف اسلامی و تربیت نسل جوان بر مبنای شناخت و محبت اهل بیت (ع) مشعل فدائیان آزادی را بر دوش کشید و با خون خود ثابت کرد که آزادی اصیل چیزی جز بندگی پروردگار متعال نیست. دکتر حمید دیالمه حدود ۵۰ سال از عمر پر برکت ۷۰ ساله خود را به صورت افتخاری و با شعار «فی سبیل الله» گذراند، و ضمن بر خور داری از مسئولیت‌های سنگین چه در دوران رژیم منحوس پهلوی و چه در نظام جمهوری اسلامی به جامعه بشریت خدمت کرد. ایشان به رغم بر خور داری از امکانات دولتی و مادی، از همه آن‌ها چشم فرو بست و از آتش مظاهر دنیا سالم و سرافراز بیرون آمد. دکتر دیالمه در آخرین روزهای حیات وقتی بیمار



سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین فلسفی در مراسم گشایش مسجد شفا



مسائل و مشکلات جامعه نگاهی دردمندانه داشت، و امیدوار بود به مرور زمان مشکلات برطرف گردد. از جمله کسانی بود که به شدت در برابر تهاجم فرهنگی غرب به دین و ارزش‌های جامعه اسلامی حساسیت نشان می‌داد. زمانی که گروه‌های مختلف التقاطی در قالب‌های گوناگون چپ و راست در مسیر اندیشه نسل جوان ایران تشنه اسلام قرار گرفته بودند، و با عناوین فریبنده تا حدودی توانستند مریدان و هوادارانی برای خود دست و پا کنند، این شهید بزرگوار با قدرت ایمان توانست مفاهیم و آموزه‌های اسلام ناب و اصیل را در درون جامعه نشان دهد و کج روی‌ها را آشکار سازد.

در حقیقت تأثیر گذاری شگرف شهید دیالمه در جامعه به دلیل بیان واژگان روشنفکری، مانند آن چه که در آن روزها رایج بود، نبود. بلکه به دلیل روش پسندیده او در عرضه اسلام ناب بود. چه بسا قدرت بیان او در تبیین مسائل و نیازهای فکری جوانان دانشگاهی بدون ترس و هراس از سرزنش کنندگان، از او شخصیتی محبوب و قابل توجه ساخته بود. شخصیتی که در مقابل برجسب‌ها و انگ‌های گوناگون مقاومتی سخت نشان می‌داد.

شهید دیالمه در پی انتشار اولین کتاب ایدئولوژیک منافقین تحت عنوان «تبیین جهان» نوشته مسعود رجوی، سلسله سخنرانی‌های نقادانه خود را با عنوان «تبیین تبیین جهان» به امید آگاه سازی جوانان دانشجوی در سالن رازی دانشگاه پزشکی مشهد آغاز کرد، که با تهدیدهای ترویرستی گروهک منافقین روبرو شد. او قبل از شروع جلسه سخنرانی و بدون توجه به این تهدیدات، رسالت افشاگرانه خود را نسبت به خط التقاط، پرشورتر از قبل دنبال نمود و در آغاز کلام خطاب به تهدید کنندگان گفت: «از چنین پیامی که شما دادید و این لیاقت را در خود نمی‌دیدم، بسیار خرسندم! مگر زمانی که شما در چهره گروه‌های مختلف آن‌هایی که حیات و هستی حوزه‌های علمیه ما به آن‌ها بستگی داشت، به زعم خود از سر راه برداشتید، درد شما درمان شد؟ آیا هنوز برای شما روشن نشده که هرچه بیشتر در این مسیر حرکت کنید، برننگتان افزوده می‌شود؟ تأسفم برای شماست که صدای مرا می‌شنوید و تأسفم بیشترم برای سران‌تان است که هنوز عبرت نگرفته‌اند.»

در حقیقت شهید عبد الحمید دیالمه تنها کسی بود که برای اولین بار در سطح ایران دعای کمیل را در محافل دانشگاهی پایه گذاری کرد. این جلسات به مرور زمان در سطوح عمومی و به طور گسترده‌تر در حرم مطهر حضرت امام رضا (ع) ادامه یافت. سپس جلسات سخنرانی خود را تحت عنوان «صراط مستقیم» شروع کرد که در پی این حرکت اعتقادی بارها توسط ساواک دستگیر شد. دیالمه در سال ۱۳۵۴ به همراه چند تن از دوستان برای بررسی اوضاع مناطق محروم کشور و ساخت مستندی پیرامون وضعیت فقر در نقاط محروم به استان سیستان و بلوچستان سفر کرد، و از اوضاع کیرنشینان فیلمبرداری و با آن‌ها درباره وضع بد زندگی شان گفت و گو به عمل آورد، که

اسلامی، شهید دیالمه را با محرومیت‌های گریبانگیر جامعه پیوند داده بود. با وجودی که امکانات دنیوی حلال برای او فراهم بود، اما بسیار ساده می‌زیست و دنیا را عرصه تجلی پروردگار و میدان آزمایش انسان می‌دید. افرادی که هم‌نشین او بودند، به خوبی بسی توجهی او به منافع دنیوی را لمس می‌کردند.

مهمترین نکته قابل توجه در دوران مبارزات شهید عبد الحمید دیالمه این است که می‌کوشید

تا رفتارها و گفتارهایش در جلسات و درس‌های آموخته شده در دوره مبارزه سیاسی الگو گرفته از عملکردها و راهکارهای اسوه‌های الهی چون اهل بیت و ائمه معصومین (ع) باشد. لذا از رفتارهای غیر اصولی و نسنجیده پرهیز می‌کرد، و می‌کوشید راه‌هایی را بیاموزد که گناه در آن نباشد. تشویق مبارزان به تدین در همه مراحل مبارزه یکی از ممتزین دغدغه‌های او بود. نشر فرمان امام خمینی (ره) در خصوص خودداری از پیوستن به حزب رستائیز و هشدارهای ایشان در مورد نقشه‌های صهیونیسم در ایران و توطئه‌های رژیم صهیونیستی در جهان اسلام از نمونه کارهای او در دانشگاه مشهد بود. شرکت فعال در حرکت‌های مردمی علیه رژیم شاه در اوج خفقان سال‌های ۵۴ و ۵۵ در مشهد و اعلام مرجعیت و زعامت امام (ره) به اشکال مختلف از مواردی بود که باعث شد ساواک در دو نوبت به خانه او هجوم برده و او را دستگیری کند.

اما مهمترین ویژگی شهید عبد الحمید دیالمه جاذبه او در میان قشر جوان جامعه بود. چنانچه دوستان نقل کرده‌اند، در آداب معاشرت بسیار هوشمند و مؤدب بود، و به گرمی با مخاطبان سخن می‌گفت، و سخنان او بسیار دلنشین بود. با هم‌نشینان و مخاطبان برخورد متواضعانه داشت، و با هیبت جذاب خود توانسته بود، افراد بسیاری را به رغم داشتن افکار و اندیشه‌های متفاوت دور خود گردهم آورد. نسبت به

استعدادهای فکری و اعتقادی شهید عبد الحمید دیالمه برای شناخت اسلام در مرحله دبیرستان شکوفا گشت، و در کنار فعالیت‌های فرهنگی به بهره جویی از ادبیات برخی از مدرسین حوزه علمیه قم همچون آیت الله ناصر مکارم شیرازی و آیت الله جعفر سبحانی و شهید مرتضی مطهری پرداخت

دانشجویان دانشگاه مشهد تبیین کردید.

مرحوم دکتر حمید دیالمه، پدر شهید دکتر عبد الحمید دیالمه در خاطرات خود درباره حضور فرزندش در انجمن اسلامی پزشکان چنین گفته است: «قبل از پیروزی انقلاب اسلامی این انجمن هر ۱۵ روز یکبار به طور مخفیانه در منزل یکی از دوستان تشکیل می‌شد و حضرت آیت الله شهید مطهری گرداننده آن بودند. مسائل مذهبی مطرح می‌شد و در ضمن اطلاعاتی از اوضاع و احوال کشور که داشتند، برای ما بیان می‌کردند. بنده در جلسات انجمن اسلامی محرمانه‌مان فرزندم را با خودم می‌بردم که برای او خیلی جالب شده بود. حضرت آیت الله خامنه‌ای و شهید آیت الله مطهری خیلی به ایشان علاقه پیدا کرده بودند. فرزندم در جلسات دیگری غیر از جلسه انجمن پزشکان پیش آقایان می‌رفت. شهید آیت الله بهشتی در سخنرانی‌ها و مطالبی که در اوایل پیروزی انقلاب بیان می‌کردند، برای عبد الحمید جالب شده بود. عبد الحمید در مجمعی که شهید بهشتی در محله پامنار تهران تشکیل داده بودند، شرکت می‌کرد و مورد توجه شهید آیت الله بهشتی قرار گرفته بود.»

کسانی که از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی آن مرحله سرنوشت ساز آگاهی دارند، به خوبی می‌دانند که نقش سازنده این مجاهد راستین در تربیت نسل جوان چه اندازه بوده است. او همچون بسیاری از انقلابیون دانشگاهی به تهذیب دوستان و خودسازی خود همت می‌گمارد. بر این باور بود که تلاش برای اصلاح جامعه باید ابتدا از درون افراد آغاز شود. لذا چیزی از ارزش‌های اخلاقی نبود که شهید بیان کند، و خود به آن پای بند نباشد. مانند کسانی نبود که دین را بر وفق منافع خود، و به میل خود تعبیر و تفسیر کنند. اهتمام به نیایش، نماز جماعت اول وقت، سجده‌های طولانی، روزه داری مستحبی و برپایی نماز شب را مهمترین ابزارهای تهذیب نفس می‌دانست. پرهیز از رفاه زدگی و خودداری از ولخرجی به خصوص هنگام برگزاری انتخابات مجلس شورای

بار دیگر توسط ساواک در چاه بهار دستگیر شد. ولی به علت عدم وجود مدرک مستند پس از مدتی آزاد گشت. بخش‌هایی از این فیلم مستند پس از پیروزی انقلاب اسلامی از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد.

مرحوم دکتر حمید دیالمه، پدر شهید دیالمه در بخشی از خاطرات خود درباره حضور فرزندش در انجمن اسلامی پزشکان چنین گفته است: بنده در جلسات انجمن اسلامی محرمانه‌مان فرزندم را با خود می‌بردم که برای او خیلی جالب شده بود. حضرت آیت الله خامنه‌ای و آیت الله مطهری خیلی به ایشان علاقه پیدا کرده بودند

همگام با انقلاب اسلامی

همزمان با اوج گیری انقلاب شکوهمند اسلامی، تشکیلات فکری و مبارزاتی شهید دیالمه که برای شکل گیری آن سال‌ها زحمت کشیده بود به نام «مجمع احیاء تفکرات شیعی» در تهران اعلام موجودیت رسمی کرد و با این اقدام جوانان متعهدی که منتظر بروز چنین نهادی در میان آن همه تبلیغات زهر آگین دشمنان اسلام بودند به استقبال آن شتافتند. شهید دیالمه بر این اعتقاد بود که باید در زمینه‌های فکری و عقیدتی مردم به شکل عمیق‌تری کار شود، تا انقلاب اسلامی در سال‌های بعد قدرت تداوم داشته باشد. او اذهان نسل جوان را چون زمین بایری می‌دانست که بیم آن می‌رفت بذکر افکار التقاطی و انحرافی در آن کاشته و ثمرات خطرناکی را در پیش رو داشته باشد. چون خطر نفاق و التقاط را به خوبی درک کرده بود و با امکانات محدودی که داشت نقشی شگرف در تطهیر سیمای فرهنگ اسلامی از غروب زدگی و شرق زدگی ایفا کرد. فریادهای دردمندان، ارائه طرح‌های تکان دهنده

برای بیداری و هدایت مردم، به نوعی بسیج فکری و روحی در جامعه دانشگاهی بخشی از فعالیت‌های شهید دیالمه در مراحل قبل و بعد از انقلاب به شمار می‌رفت. همه این حرکت‌ها در کارنامه پر بار او آشکار است. هنوز هیچ کسی خاطره برنامه ریزی و برگزاری راهپیمایی باشکوه ۱۵ خرداد ۱۳۵۶ در پایین خیابان مشهد با «شعار درود بر خمینی» را فراموش نکرده است. این راهپیمایی همچنان نشانگر دقت، ظرافت و پشتکار او در ارائه «نقشه راه» به جامعه به ویژه دانشگاهیان مبارز می‌باشد. بدون شک مقصود او از این همه فریاد تنها تفسیر حقیقت نبود. بلکه تغییر مخاطب بود. چون نمی‌خواست فقط چیزی را تبیین کند. بلکه می‌خواست درد انسانیت را در کالبد نیمه جان افراد بی‌دین و درد دین را در جان دینداران بی‌درد زنده نماید.

بی‌تردید عقاید و باورهای فکری در حاشیه زندگی شخصی شهید دیالمه وجود نداشت تا هرگاه فرصت کرد، به آن رجوع نماید. همچنان که دین برای او آدابی برای اوقات ویژه به حساب نمی‌آمد. بلکه همیشه با عقاید و باورهای خود زندگی می‌کرد. از این جهت هر کلمه‌ای که از زبان او جاری می‌شد جرقه‌ای بود، و هر جمله‌ای که بیان می‌شد، شعله‌ای بود، که علف‌های هرز را در درون جامعه می‌سوزاند. هر چند که این جدیت و حرارت مرسوم آن دوران نبود و برخی به آن خرده می‌گرفتند. جلسات سخنرانی عمومی در دانشکده‌های مختلف مشهد و کلاس‌های مجمع احیاء تفکرات شیعی در تهران به منظور عمق بخشیدن به مبانی فکری و اعتقادی سیاسی جوانان، فرصت درخشش تکلیف آنان را فراهم کرد. شهید عبد الحمید دیالمه برای اولین بار در سطح دانشگاه‌ها به جای مباحثی چون: جامعه بی‌طبقه توحیدی، خود سازی انقلابی و مانند اینها که در آن زمان رایج بود، ضوابط حرکت بر صراط مستقیم را موضوع سخنان خود قرار داد تا نشان دهد که دغدغه‌های او از سنخ دیگری است.

بسیاری از ایده‌های شهید از قبیل ضوابط حرکت بر صراط مستقیم، در تنهایی تقلین، اگر فاطمه نبود، جایگاه و موقعیت زن در جامعه اسلامی که امروز به راحتی به زبان آورده می‌شود، در عصر شهید دیالمه در میان دانشجویان و جوانانی که با رژیم ستم شاهی مبارزه می‌کردند، به طور جدی مطرح نبود. کلاس‌های مجمع با تفاوتی آشکار از حیث محتوا با سایر کلاس‌های آن روز گام به گام در میان نسل جوان تشنه حقیقت جای می‌گرفت. البته این تفاوت فقط در محتوا نبود، چه جدا سازی کلاس‌های خانم‌ها از آقایان برای اولین بار در قشر دانشجویی آن روزگار به منظور حفظ حدود الهی، پیام بزرگی را به جامعه می‌رساند.

برای شناخت آرمان‌های دکتر دیالمه به طور مکرر واژه‌های مشخصی را در ادبیات او می‌یابیم: مذهب، انسان، زمان، صراط مستقیم، وجود معصوم، احیاء تفکر اسلامی شیعی، روحانیت و مرجعیت، اهل بیت (ص)، تقلین، غدیر، عاشورا و انتظار فرهنگ فکری شهید را تشکیل می‌دادند. در حقیقت آن چه سخنرانی‌های او از با دیگران متمایز می‌کرد، تکیه او بر اسلام شیعی بود. یعنی فضای حاکم بر کلام او شیعی، و رنگ و بوی تشیع علوی در آن نهفته بود. هنگامی که از اهل بیت (ع)، عاشورا و غدیر سخن می‌گفت گویی که وقایع صدر اسلام را دیده و لمس کرده است.

در آستانه برگزاری اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۵۹، پنج تن از علمای طراز اول استان خراسان، دکتر دیالمه را به عنوان کاندیدای خود به مردم معرفی کردند، و او با رأی قاطع مردم آن استان وارد سنگر مجلس شد و به تهران آمد تا به تکلیف خود ادامه دهد. آغاز دوره نمایندگی مجلس همزمان با ریاست جمهوری بنی صدر نقطه عطف دیگری در حیات شهید عبد الحمید دیالمه بود که ابعاد دیگری از شخصیت او را نمایان ساخت. او اولین کسی بود که قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، افکار بنی صدر را مطالعه و نقادی نموده و نقاط ضعف و بینش التقاطی او را یافته بود، و افکار او را مخالف ولایت فقیه می‌دانست. لذا با ریاست جمهوری او مخالفت کرد و اعلام کرد: «ریاست جمهوری بنی صدر برای اسلام و جامعه اسلامی ایران یک فاجعه است». او برای این که این مخالفت در شعار و اندیشه خلاصه نشود همراه جمعی از دوستان مجمع احیاء تفکرات شیعی به عنوان اعتراض در محل روزنامه انقلاب اسلامی متحصن شد.

شهید دیالمه از سال ۱۳۵۴ جریان انحرافی منافقین و سیر جریان‌ات التقاطی را شناخته بود. او در همان سال با انتشار اعلامیه‌هایی در دانشگاه مشهد به افراد مبارز نسبت به خطر نفاق و التقاط هشدار داده بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی اندیشه‌های التقاطی منافقین را کالبد شکافی کرده و در ده‌ها سخنرانی به نام «تبیین جهان بینی»، به نقد و بررسی کتاب ایدئولوژیک سازمان منافقین پرداخت و ریشه‌های انحراف را بر اساس مبانی دین آشکار ساخت. او شجاعانه اعلام کرد که ایدئولوژی سازمان، جز افکار مارکسیستی



دوران جوانی شهید عبد الحمید دیالمه در کنار پدرش سرورک حمید دیالمه

و برنامه‌های آنان توسط صهیونیسم بین الملل مدون گردیده است، خطرناکترین حرکت آن‌ها حرکتی است که به وسیله مستشرقین در جوامع اسلامی ایجاد گردیده تا اسلام را آن‌گونه که مایلند معرفی نمایند و شرایطی را فراهم کنند که محتوای اسلام از دست رفته و تنها اسمی از آن بر جای بماند. به همین منظور متخصصین جامعه شناسی و علوم اجتماعی و اقتصاد اسلامی! و اسلام شناسی! ساختند و به جامعه‌های ما روانه کردند تا در ذهن ما از اسلام، یک فرهنگ، یک انقلاب، یک تمدن بسازند و تا آنجا پیش آمدند که امروز در ذهن اکثریت نسل جوان ما اسلام نه به عنوان یک دین الهی و رهبری‌اش نه به عنوان یک رهبری الهی، که اسلام به عنوان یک تمدن و پیامبر به عنوان یک انقلابی ترسیم گردیده است. پیامبر میشود انقلابی تا در قدمهای بعدی بتوانند او را در کنار چه گوارا، مارکس و انگلس قرار دهند، و ظهور اسلام حرکتی بشود همچون انقلاب اکتبر و انقلاب فرانسه و چهره‌های اسلامی از علی (ع) گرفته تا فاطمه (س) و زینب و ابوزر و سلمان هر یک به نوعی تغییر یابند. دقت و تأمل در مباحثی که شهید ضرورت طرح آن‌ها را حس کرده و در تبیین آن‌ها تلاش نمود ما را به کشف دو نگاه ویژه در او سوق می‌دهد: یکی نگاه دشمن شناسی است که به درک و طرح ریشه‌های تفکر منافقین و سایر گروه‌های انحرافی منجر گردید. نگاه دیگر ضرورت طرح معارف دینی در سطح نیازهای آن روز جامعه بود تا نشان دهد که معرفت دینی تنها محدود به آن چه مبارزان آن روز می‌پنداشتند، نیست. همچنین نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد باور جدی شهید دیالمه به جایگاه مرجعیت و روحانیت اصیل شیعه بود. او بر خلاف بسیاری از روشنفکران آن دوره که حرفی برای گفتن نداشتند و روحانیت را مورد هجوم قرار می‌دادند، همواره مدافع حریم مرجعیت و در رأس آنان ولایت فقیه بود، و فقاقت شیعی را پناهگاه و مرجع مردم می‌دانست.

سخنرانی شهید دیالمه در تبیین جایگاه ولایت فقیه در جامعه اسلامی، از سنگر دانشگاه مشهد نکته‌ای بود که او را از مبارزان و روشنفکران دوره خود متمایز می‌کرد. البته دفاع از ولایت فقیه تنها در بعد نظری نبود که او در عمل هم مجری و پیرو راستین رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) بود. زمانی که امام (ره) به دلیل شرایط حساس کشور در بیاناتی اشاره فرمودند که ریاست جمهوری نباید تضعیف شود، شهید دیالمه به رغم اسناد و مدارکی که علیه بنی صدر و حمایت‌های غرب از او و نیز نقشه‌های خائنانه‌اش داشت لب فرو بست و به مدت دو ماه مجالس سخنرانی خود را به تبعیت از رهنمود حضرت امام خمینی (ع) تعطیل نمود و چنین گفت: «اگر در باره بنی صدر از من بپرسند نمی‌توانم خلاف آن چه باور دارم بگویم. از طرفی امام صلاح دانسته‌اند که در حال حاضر کلامی گفته نشود. بنا بر این در مجالس حضور نخواهم یافت».

سرانجام لحظه تاریخی عزل بنی صدر فرا رسید و مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت سیاسی بنی

سخنرانی شهید دیالمه در تبیین جایگاه ولایت فقیه در جامعه اسلامی، از سنگر دانشگاه مشهد نکته‌ای بود که او را از سایر مبارزان و روشنفکران دوره خود متمایز می‌کرد. البته دفاع از ولایت فقیه تنها در بعد نظری نبود که او در عمل هم مجری اوامر و پیرو راستین رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) بود

می‌توانند بر میزان شعله وری محیط بیفزایند. اما آن چه که ما از ابتدای انقلاب فاقد آن بودیم و چوب آن را می‌خوریم این است که افراد را درست نمی‌شناختیم، و آگاهی از مواضع آنان نداشتیم. همین امر باعث شد که اسلام شناسان اروپایی بر مبنای آزادی‌های غلط غربی آن چه را خواستند به خورد این ملت دادند و سعی نمودند مسلمانان مؤمن را با برچسب‌های گوناگون از میدان به در نمایند. می‌دانید چماقداری از ما و اسلام نبود، ما به عنوان مسلمان استدلال و منطق داریم، چماقداری را نیروهای چپ و راستی برای فرود آوردن چماق‌شان بر سر این ملت فراهم آوردند. ظاهراً خود را ضد چماق معرفی کرده‌اند، و الا چه زمانی ما حرف حساب را نشنیده‌ایم؟ چه زمانی از بحث آزاد فرار کرده‌ایم که امروزه آنان به خود اجازه می‌دهند فریاد برآورند که ما اهل بحث آزادیم و بقیه زور می‌گویند».

شهید دیالمه افزود: «اگر بنده و شما آگاه باشیم خوب می‌فهمیم که چرا این‌گونه می‌گویند و عمل می‌کنند؟ چرا یکباره اسامی نیروهای مرتجع داخلی و خارجی عوض می‌شود و می‌شوند انقلابی! پیشتاز! مجاهد! مبارز! پیشگام؟ و نیروهایی که در این سمت قرار دارند، می‌شوند نیروهای مرتجع، انحصار طلب و دُغم و از این قبیل، این همان شیوه همیشگی و مرسوم تاریخ است که به «نعل وارونه» معروف است. سالیان درازی است که برای ممالک اسلامی طراحی کرده‌اند

مزین شده به آیات قرآن چیزی بیش نیست. افراد بسیاری در آن روزگار این گونه حرکت‌های شهید دیالمه را شتاب زده می‌دانستند، اما این مبانی التقاطی که برای او آشکار شده بود و اشخاص و گروه‌ها را با محک ارزش‌ها و عقاید دینی می‌سنجید، به هیچ وجه و با هیچ کس بر سر اصول و ارزش‌های اسلامی معامله نمی‌کرد.

نکته قابل توجه این است که مبارزات دیالمه با گروهک‌های فرقان، منافقین، فدائیان خلق، حزب توده، حزب خلق مسلمان و سایر گروه‌های انحرافی آن روز حتی مخالفت با بنی صدر ریشه اعتقادی داشت. انحرافات فکری جریان‌های اجتماعی و سیاسی آن مرحله را خوب شناخت، و از معبود افرادی بود که مبارزه با گروه‌های سیاسی منحرف و مخالف انقلاب را بر اساس مبانی فکری و نه بر اساس عملکردهای سیاسی قرار داد. درست به همین دلیل برخی از شخصیت‌های آن روزگار گفته بودند که چشمان تیز هوش عبد الحمید دیالمه جلوتر از زمان می‌بیند و از آن سخن می‌گوید. خود شهید نیز بارها گفته بود: «جرم من این است که حرف‌هایم را زودتر از زمان می‌زنم». به همین خاطر نوک تیز حمله دشمنان و منافقین به سمت او بود، و وحشتی که دشمنان از زبان او داشتند از حرکت‌های دیگران نداشتند.

در پی سخنرانی بنی صدر در دانشگاه تهران و برپایی غائله ۱۴ اسفند سال ۱۳۵۹، شهید عبد الحمید دیالمه روز بعد در مهدیه تهران در میان انبوه جمعیت با عنوان «مصدق از حمایت تا خیانت» به سخنرانی پرداخت و گفت: «دست‌هایی در کارند تا وحدت ابوموسی اشعری را به جای وحدت علی (ع) به مردم قالب کنند. لذا بر آن شدم تا مطالبی را با شما در میان بگذارم. برادران، در لحظات بسیار حساس و خطرناکی همچون میدان‌هایی از مواد منفجره قرار گرفته‌ایم، که با جرقه‌ای کوچک آتش می‌گیرند. شیاطین برآند تا با رست‌های آزادی خواهانه قلابی تا آن جا که





هاشمی نژاد، شهید کامیاب و آیت الله واعظ طبسی و دیگران.

تشکیل جلسات مناظره و گفت و گوی اعتقادی - سیاسی و جلسات آزاد پرسش و پاسخ با نمایندگان گروه‌های انحرافی در سطح شهر و محافل دانشگاهی. - ادامه افشاکاری در مورد اندیشه‌های التقاطی منافقین. - سخنرانی‌های متعدد اعتقادی - سیاسی در تهران، مشهد و قم که ابتدا بیشتر در فضاهای دانشجویی صورت می‌پذیرفت و همزمان با کاندیداتوری شهید و انتخاب او به عنوان نماینده مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی، به تدریج به شکل گسترده‌ای در میان مردم انقلابی سایر شهرهای کشور گسترش یافت.

- نقد نظرات، تفکرات و خط مشی سیاسی و مذهبی بنی‌صدر. این مسئله به صورتی بود که مدت‌ها پیش از مطرح شدن بنی‌صدر به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری، انحراف بنی‌صدر از خط امام برای شهید دیالمه محرز شده بود و این در حالی بود که بسیاری از بزرگان کشور و انقلاب در رده‌های مختلف از بنی‌صدر حمایت می‌کردند.

- تشکیل گروه مطالعه مدارک بنی‌صدر و شناسایی مدارک فراوان و انتشار آن‌ها به منظور آشکار نمودن چهره واقعی و ماهیت بنی‌صدر از ابتدای روزهای پیروزی انقلاب.

- سامان دهی تحصن اعتراض آمیز دانشجویی در مقابل مرکز روزنامه انقلاب اسلامی در تهران.

- شرکت در اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی با حمایت علمای برجسته مشهد مقدس و سرانجام انتخاب ایشان به عنوان نماینده مردم مشهد. - انتخاب به عضویت هیئت رئیسه سنی مجلس به دلیل داشتن کم‌ترین سن.

به عهده گرفتن ریاست کمیسیون شوراهای اسلامی در مجلس شورای اسلامی.

- تلاش برای ارائه مدارک عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر به مجلس با همکاری برخی از نمایندگان و موفقیت در این امر. ■

شهید عبد الحمید دیالمه سرانجام شامگاه یکشنبه هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در حادثه جنایتکارانه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در محله سرچشمه تهران توسط منافقین کوردل به همراه ۷۲ تن دیگر از یاران امام (ره) به شهادت رسید، و پیکر پاک این شهید در صحن مطهر حضرت معصومه (س) در شهر قم به خاک سپرده شد

دیالمه هدف سهمگین ترین تبلیغات سوء دشمنان قرار گیرد تا آن جا که حقیقت و واقعیت شخصیت او به رغم همه نیکی‌ها و مبارزات خستگی ناپذیر بر بسیاری از دوستان نیز پنهان بماند.

شهید عبد الحمید دیالمه سرانجام شامگاه یکشنبه هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در حادثه جنایتکارانه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در محله سرچشمه تهران توسط منافقین کوردل به همراه ۷۲ تن دیگر از یاران امام (ره) به شهادت رسید. پیکر پاک این شهید گرانقدر در صحن مطهر حضرت معصومه (س) در شهر قم به خاک سپرده شد، تا یک بار دیگر تجلی عملی همه کوشش‌هایی باشد که به جهت ایجاد وحدت میان حوزه و دانشگاه از این مجاهد جوان تبلور یافت.

برخی از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی شهید دیالمه

- شهید دیالمه پس از پایان تحصیلات دانشگاهی به تهران بازگشت و مجمع احیاء تفکرات شیعی را تأسیس کرد.

- عضویت در شورای انقلابی تزکیه در دانشگاه.

- عضویت در شورای هفت نفره تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در استان خراسان.

- عضویت در شورای حزب جمهوری اسلامی در استان خراسان به همراه بزرگانی همچون شهید

صدر رأی داد. اما شهید دیالمه به رغم توطئه‌های فراوانی که علیه او به مورد اجرا گذاشته شد تا اسنادش را در مجلس مطرح نکند، نگاه او این بود که «من برای تاریخ حرف می‌زنم تا آیندگان اینطور قضاوت نکنند که اولین مجلس شورای اسلامی در رأی به عدم کفایت سیاسی اولین رئیس جمهور مدارک و مستندات متقنی نداشت».

در اولین کابینه شهید محمد علی رجایی پس از عزل بنی‌صدر، و با توجه به شناختی که ایشان به شهید دیالمه داشت، او را به عنوان اولین گزینه برای تصدی پست وزارت امور خارجه در نظر گرفت. چون این شهید بزرگوار ضمن داشتن تحصیلات دانشگاهی و حوزوی و تسلط به زبان‌های انگلیسی و عربی و تا حدودی با زبان فرانسه، شایستگی تصدی این مسئولیت سنگین را داشت. شهید دیالمه پس از دریافت پیشنهاد شهید رجایی، مطلب را با دوستان و شاگردان خود در میان گذاشت، و در نهایت تصمیم گرفت آن را نپذیرد. چرا که قبول این پیشنهاد او را از ادامه فعالیت‌های فرهنگی جهت گسترش آگاهی در مردم و حضور در مجلس شورای اسلامی به منظور دفاع از حقوق آنان باز می‌داشت. چون در مجلس عضویت کمیسیون امور شوراها را نیز برعهده داشت و این کمیسیون از حساسیت بالایی برخوردار بود.

گویا شهید عبد الحمید دیالمه به هر میزان شکوفاتر می‌شد و هر چه حوادث تاریخی بیشتر او را می‌نمایاند، گرانباتر می‌گشت. به گونه‌ای که اختلافش با دیگران که در نظر اول مشهود نبود، آشکار می‌گردید. با وجودی که شهید دیالمه شخصیتی کاریزماتیک و پر جاذبه داشت، اما هیچ‌گاه مرید تراشی نکرد و متاع شهرت را به فلسی نخرید. جمله مشهور او هنگام انتخابات که «من کیسه برای رأی جمع کردن ندوخته‌ام» نشان اوج اخلاص اوست. همچنین دغدغه نام و نشان نداشت و به رغم حدود ۴۰۰ ساعت سخنرانی برای جامعه جوان آن روز همواره از شهره شدن گریخت و هرگز از خویش سخن نگفت.

شهید دیالمه در پاسخ به پرسش خبرنگار روزنامه آزادگان که از او خواسته بود در مورد فعالیت‌های سیاسی خود قبل از انقلاب و فعالیت‌های انتخاباتی برای ورود به مجلس توضیح دهد گفت: «من سعی کرده‌ام در زمان فعالیت‌های انتخاباتی نه زندگی نامه برای خود بنویسم و نه در جایی مسائلی از گذشته‌ام مطرح کنم. علت هم این است که فکر می‌کنم ما بعد از انقلاب باید نشان دهیم که چه می‌خواهیم انجام دهیم. تکیه بر گذشته فقط از ما یک سوپرمن می‌سازد که در ذهنمان تصور کنیم کاری کردیم و کم کم امر بر خودمان هم مشتبّه شود».

عده‌ای از دوستان شهید دیالمه او را «یکی از نمایندگان مجلس» یا «یکی از جوانان انقلابی» و «مسلمانی پر شور» می‌نامیدند. حال آن که او فقط همین نبود. چه او یکی از جوانانی بود که با مرزبانی از حوزه تفکر شیعی در این راه پرچم افراشت و به اوج عزت رسید. همین تلاش سبب شد که شهید

منتقد سر سخت جریان روشنفکری بیمار بود

کنکاشی در مبنای اعتقادی شهید عبد الحمید دیالمه
در گفت و گو با دکتر هادی و کیلی استاد تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد



در بخش دیگر هم لایه‌های فلسفی مارکسیسم را نقد می‌کرد. یعنی دکتر دیالمه مبنای دیالکتیک مارکسیستی، مبنای نظریه تضاد طبقاتی و مسائلی از این دسته را با دقت و با ظرافت خاصی نقد می‌کرد. حتی در یک مناظره و گفت و گو با مارکسیست‌ها در محیط دانشگاه فردوسی وارد این بحث‌ها می‌شد. اتفاقاً در آن فضا که تعداد زیادی از دانشجویان توده‌ای و کمونیست و چریک‌های فدایی و امثال آنها بودند، نقد ایشان جاذبه بیشتری ایجاد می‌کرد، و هم نشان می‌داد که دیدگاه ایشان در مقایسه با رقبایی مثل جریان‌های مارکسیستی چه قدر قابل ارائه است. به طور مثال، شهید دیالمه در فلسفه‌های دیگری مثل مسائل فلسفی انتزاعی، مثل فلسفه‌های غربی، در مورد اگزیستانسیالیسم، حرف‌های دقیقی برای گفتن داشت.

ای کاش یک کار پژوهشی دقیقی به عمل می‌آمد و این دیدگاه‌ها تفکیک می‌شد. چون از شهید سخنرانی‌های فراوانی برجای مانده و ایشان فرصتی برای مکتوب کردن اندیشه‌های خود را نداشت. اگر این مسائل شفاهی تجزیه و تحلیل و موضوعی شود. حتما مطالب زیبا و نفیسی به دست خواهد آمد. می‌خواهیم بگوییم که ایشان از پنهانترین لایه‌های فکری فلسفی تا به روزترین لایه‌های اجتماعی سیاسی سخن می‌گفت.

شهید در مورد فلسفه ماتریالیسمی چه دیدگاهی داشت؟

چون مبنای اعتقادی شهید دیالمه اسلام و مکتب اهل بیت (ع) و تشیع بود. به اسلام آگاهانه و بر اثر

تفکر.. در مبنای تفکر.. در ارائه یک گفت‌و‌مان فکری جامع و مبتنی بر اصول اندیشه اسلامی و شیعی ناب بسیار موفق بود. فرض کنید اگر بحث بر سر این باشد که یک هستی شناس کامل چه طور است، ایشان خیلی حرف برای گفتن داشت. همان طور که اگر بحث بر سر این بود که اسلام شناسی هوشمند و علمی و متین و معتبر چه شکلی است، و چه سبکی دارد. ایشان دقیق‌ترین و علمی‌ترین و در عین حال معتقدترین اندیشه را ارائه می‌کرد. یا در لایه‌ها و ستون‌های دیگری کم کم بعد اجتماعی پیدا می‌کرد. بعد سیاسی پیدا می‌کرد. مثل مسائل روزمره سیاسی که ایشان همچنان در این حوزه هم دقیق‌ترین حرف‌ها و پخته‌ترین تحلیل‌ها را به رغم سن جوانی که داشت ارائه می‌کرد، و این برای نسل ما خیلی جاذبه داشت.

ما نسل بعد از انقلاب خیلی افراد را می‌دیدم که به طور محدود در یک بخش می‌توانند پاسخگوی سؤالات ما باشند. مثلاً کسانی بودند به لحاظ معارف دینی، آگاهی‌های خوبی داشتند، اما اینها با نقد فلسفه مدرن خیلی آشنا نبودند. بعضی اگر با این حوزه آشنا بودند با قلمروهای سیاسی و اجتماعی آشنا نبودند. در حالی که دکتر دیالمه در همه این ابعاد نه تنها حرف برای گفتن داشت، بلکه رقیب جدی نظریه‌ها و دیدگاه‌های انحرافی و غیر اسلامی بود.

تا چه میزان با مسائل فلسفی آشنا بود؟

دقیقاً آشنا بود. ایشان در بحث نقد مارکسیسم، آن را در چند لایه نقد می‌کرد. در یک بخش نظریات اجتماعی و اقتصادی مارکسیسم را نقد می‌کرد، و



درآمد

در شرایطی که فضای فرهنگی جامعه به ویژه محافل فکری و دانشگاهی را تضارب آرا و کشمکش عقاید و اندیشه‌ها فرا گرفته بود، دانشمند جوانی به نام دکتر عبد الحمید دیالمه برانگیخته شد، تا با جوش و خروش کم نظیری، خط صحیح اسلامی را به دور از افراط و تفریط نمایان سازد، و در آن فضای تضارب آرا پیشناز و الگوی تمام نمای تفکر شیعی باشد. شکی نیست که نقش ارزنده این اندیشمند فرزانه در تربیت نسل جوان عصر قبل از انقلاب تا چه اندازه مؤثر بوده است. شهید دیالمه بر خلاف بسیاری از متفکران عصر خود، چون معتقد بود که مبارزه و اصلاح باید از درون فرد آغاز شود، تهذیب و خود سازی انسان را نخستین مرحله ورود به هرگونه حرکت انقلابی دانست، تا سازندگان انقلاب در آینده از هرگونه انحراف مصون بمانند. دکتر هادی و کیلی در این گفت و شنود خوانندگان شاهد یاران را از مبنای اعتقادی شهید دیالمه آگاه می‌کند.

آقای دکتر در این گفت و گو علاقمندیم ابعاد فکری و علمی شخصیت شهید عبد الحمید دیالمه را بررسی کنیم. بفرمایید که پشتوانه‌های علمی ایشان را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

بنده بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در شمار کسانی بودم که جذب اندیشه‌ها و افکار شهید دیالمه شدم، و گاهی در حد توان تلاش کردم در جهت گسترش افکار ایشان گام بردارم. دکتر دیالمه به جهات متعددی برای نسل ما جاذبه‌های فراوانی دارد. شاید یکی از مهمترین این جهات این باشد که ایشان کسی بود که آگاهی‌هایی را در اختیار داشت که به وسیله آنها توانست پاسخگوی سؤالات و نیازهای جامعه زمان خود باشد. به هر حال انسان‌ها در نیازهای فکری‌شان مثل نیازهای جسمی و ظاهری‌شان نیازهای طبقه بندی شده دارند. یعنی برخی نیازها مهم‌تر و ضروری‌تر است، و برخی از آن نیازها در اولویت قرار نمی‌گیرد.

دکتر دیالمه به لحاظ فکری و اعتقادی در امهات

افرادی را می‌دیدم که به طور محدود می‌توانند پاسخگوی سؤالات ما باشند. کسانی بودند که به لحاظ معارف دینی، آگاهی‌های خوبی داشتند، اما با نقد فلسفه مدرن آشنا نبودند. بعضی اگر با این حوزه آشنا بودند با قلمروهای سیاسی و اجتماعی آشنا نبودند. در حالی که دکتر دیالمه در همه این ابعاد رقیب جدی نظریه‌ها و دیدگاه‌های انحرافی و غیر اسلامی بود

تحقیق و از روی قناعت اعتقاد داشتند و نه از روی تقلید. بنابر این نسبت به اصول فلسفه ماتریالیسم نقدهای سنگینی داشت. مثلاً بحث بر سر این که جهان ماده است یا مادی است و آیا مادی بودن جهان می‌تواند تمام مسائل هستی را توجیه و تفسیر کند؟ با این وصف ایشان در گفت و گوها و کلاس‌های درس نشان می‌داد که مارکسیسم توانایی و قابلیت آن را ندارد که بتواند همه واقعیت‌های عالم هستی را تفسیر کند. نشان داد که مارکسیسم از تفسیر پدیده‌های خیلی ساده‌ای مثل پدیده عقل عاجز است. چون عقل صرفاً با کنش‌ها و واکنش‌های مادی و هر موم‌ها و سلول‌ها قابل تفسیر نیست، تا چه رسد به پدیده‌های خیلی گسترده‌تری مثل مسائل مربوط به عالم غیب، مسائل شهودی و امثال اینها. به هر حال ایشان در حوزه ماتریالیسم، نقاد مکتب ماتریالیسم بود. حالا صرفنظر از شاخه‌های مختلفی که داشت و در مکتب مارکسیسم و در مکاتب دیگری ظاهر می‌شد.

از شما به عنوان استاد تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر شریعتی مشهد خواستم پرسیم که چه تفاوتی بین دکتر دیالمه و دکتر شریعتی وجود دارد؟

شهید دکتر دیالمه به دکتر شریعتی علاقه داشت و در سخنرانی‌های خود از برخی از آثار و افکار ایشان استفاده می‌کرد. اگر امروز سخنرانی‌های دکتر دیالمه را بررسی کنیم ملاحظه خواهیم کرد که ایشان در بحث الیناسیون و در مباحث دیگر، بسیار از دیدگاه دکتر شریعتی استفاده کرد. شاید تفاوت در این باشد که شهید دیالمه در درجه اول، شکل فیلتر شده، گزینش شده، نقادی شده اندیشه‌های شریعتی بود. ضمن آن که کاستی‌ها و کمبودهای دکتر شریعتی را برطرف کرده بود.

به هر حال شهید دکتر دیالمه اشتباهات شریعتی را ویرایش و اصلاح کرد. محترمانه نقد کرد، یا نادیده گرفت. همچنین دیده شده که ایشان از نکات مثبت دکتر در گفتارهای خود و در مسائل مختلف استفاده کرده است. اما این تمام قضیه نیست. بُعد دوم قضیه این است که به هر حال شریعتی حتی به فرض این که خطاهایش را هم که نادیده بگیریم، کاستی‌ها و نقص‌ها و ضعف‌هایی داشت..

دیدگاه‌های شریعتی از لحاظ معارف دینی عمقی نداشت. علاقه داشت، اما معرفت دینی در اندیشه شریعتی عمق نداشت. یا فرض کنید دکتر شریعتی در چندین محور از مسائل مختلف که وارد می‌شود، نشان می‌دهد که خیلی درک عمیقی از ابعاد فلسفی نظریه‌ها ندارد. آن نظریه‌ها را بیشتر نقد جامعه شناسی می‌کند، تا نقد فلسفی. ولی دکتر دیالمه در واقع آمد ضعف‌های دکتر شریعتی را برطرف کرد. به دلیل این که ایشان از لحاظ معرفتی و دینی انگار که یک متکلم زبردست بود. همچنان که متکلم مقتدر و حوزوی که می‌تواند از معارف شیعی جزء به جزء دفاع کند، که این بُعد در آثار دکتر شریعتی دیده نمی‌شود. این مختصر مقایسه‌ای بود بین اندیشه‌های

بی‌تردید شخص شهید دکتر دیالمه یکی از منتقدین سرسخت جریان روشنفکری بیمار بود. ایشان بر این باور بود که روشنفکری موجود عمدتاً از دل روشنفکری وارداتی غربی درآمده، و بیش از این که بتواند فکر و اندیشه پویا تولید کند، دارد ترجمه فکر می‌کند. دارد افکار قالبی را تقلید می‌کند.

شهید دکتر دیالمه و دکتر شریعتی.

در دهه پنجاه از نوع این اندیشمندان همچون شریعتی، شهید دیالمه و شهید مطهری زیاد داشتیم. بفرمایید که این افراد تا چه میزان توانستند تحولی در اندیشه جوانان مسلمان کشور به وجود بیاورند؟

خیلی از افراد که در داخل و خارج از کشور در این زمینه تحقیق کردند، نظریه‌شان درباره انقلاب اسلامی این است که در یکی دو دهه قبل از پیروزی انقلاب، گفتمان اندیشه سیاسی و اندیشه‌های عمومی شیعی توسط امثال همین افراد که نام بردید، احیاء و باز تولید شد. خود امام (ره) و شهید مطهری، حالا در یک سطحی شریعتی و خیلی از شخصیت‌های دیگر این اندیشه را احیاء کردند. انتقال این اندیشه‌ها به فضای نخبگان و فضای اجتماعی مبنای فکری انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی خواسته هایش به این شکل است که اندیشه‌های اسلام شیعی بعد از کودتای ۲۸ مرداد با اقتدار تمام به میدان آمد و باز تولید و احیاء شد، و امثال شهید مطهری فوق العاده نقش زیادی در این قضیه داشتند. حتی استاد علامه طباطبایی اندیشه اسلام شیعی را در آثارش ارائه کرد، و در احیای اندیشه شیعی مؤثر بود.

در مرحله بعد، وقتی اندیشه شناخته و احیاء می‌شود، باید مستقیم و یا غیر مستقیم به فضای اجتماعی منتقل بشود تا بتوان با آن انقلاب کرد. واقعیت مسئله این است که جامعه روحانیت بسیار موفق‌تر از جامعه دانشگاهی و روشنفکری بود. ارتباط جامعه روحانیت با بدنه اجتماعی به مراتب بیشتر بود تا تیب روشنفکران که با بدنه اجتماعی خیلی ارتباط گسترده‌ای نداشتند. روحانیت هم در تولید اندیشه دینی و شیعی و هم در انتقال آن به بخش جامعه موفق و مؤثرتر بود. اما روشنفکران از جمله شریعتی در فضای دانشگاهی سعی کردند این اندیشه را تولید و عرضه کنند و بعد هم این فضا را به سمت حرکت انقلابی پیش ببرند که خیلی

هم مؤثر بودند.

به اعتقاد من بعضی از افراد هم مانند شهید دیالمه یا شهید مفتاح و برخی دیگر نماد وحدت حوزه و دانشگاه بودند. یا حداقل نماد تقریب حوزه و دانشگاه بودند. مثلاً دیالمه که همزمان از درس‌های استاد مطهری و دیگران استفاده کرده بود، سخنرانی‌ها و دیدگاه‌هایش را بیشتر در فضای دانشگاه بیان می‌کرد. یعنی منبع و خاستگاه تفکر ایشان حوزه علمیه بود، و محل عرضه و ارائه محافل روشنفکری و دانشگاهی بود. به همین دلیل اینها توانستند این پیوند را برقرار کنند. بعد هم فضای دانشجویی که دیالمه با آن ارتباط داشت خیلی زود می‌آمد و در فضای شهری قرار می‌گرفت. سپس این آقایان می‌آمدند تبلیغات‌شان را در شهرها و روستاها گسترده می‌کردند. شهید دیالمه اعتقاد داشت که باید اندیشه را تکثیر و توزیع کرد. ایشان با استناد بر این آیه قرآنی «وانتشرُوا فی الارض» که در نماز جمعه می‌خوانیم، اصرار بر این داشت آن چه را که در نماز جمعه یاد گرفته‌اید منتشر کنید. به این معنا که این شهید عزیز همه دوستان، دانشجویان و علاقمندان خود را با فضای اجتماعی مرتبط می‌کرد که این شیوه در روند مبارزه قطعاً نقش بسیار مهمی داشت.

قبل از مطرح شدن ضرورت وحدت حوزه و دانشگاه توسط امام، قبل از پیروزی انقلاب یک نوع تنش بین حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها وجود داشت. بفرمایید که حوزه در آن زمان چه دیدگاهی نسبت به شهید دیالمه دانشگاهی داشت؟



کنند به شدت به او حمله کردند. مثلاً طرفداران بنی صدر یا طرفداران مجاهدین خلق در ابتدای انقلاب که نمی‌توانستند جوابگوی پرسش‌های شهید باشند آمدند تهمت‌های سنگینی به دیالمه و به گروه او زدند. زمانی هم که زنده بود ایشان را به انجمنی (حجتیه) بودن متهم کردند.

روزی دکتر دیالمه در جلسه‌ای در آمفی تئاتر دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد سخنرانی می‌کرد و من هم آن جا بودم. یک آقای که در آن زمان از همین جریان‌های نزدیک به جنبشی‌ها بود، به شهید گفت که تو انجمنی هستی. آن‌گاه بحث داغی شروع شد و دکتر دیالمه شدیداً این اتهام را تکذیب کرد. چون شهید دیالمه به تازگی نماینده مجلس شده بود، اصرار داشت خود را تبرئه کند. به طرف مقابل گفت اگر شما یک سند بیاورید که من حتی یک روز در انجمن بودم از نمایندگی مجلس استعفا می‌دهم. آن‌ها سندی نداشتند. فقط تهمت می‌زدند. متأسفانه این تهمت به مرور زمان به قدری گسترش یافت، که در دهان برخی از انقلابیون هم جا افتاد که دیالمه انجمنی است.

این اتهامات توسط چه جریانی مطرح شد؟

ابتدا حزب توده و مجاهدین خلق این حرف را راه انداختند. آن قدر زیاد شد که در خاطرات آقای رفسنجانی هم می‌بینید که می‌گوید در مجلس این قضیه مطرح شده و شهید دیالمه به دفترشان آمد و گفت که این حرف‌ها دروغ است و من انجمنی نیستم. بنده خدا مجبور بوده تا رئیس مجلس را هم توجیه کند که من انجمنی نیستم. تهمت ناروا به دکتر دیالمه هم در زمان حیات و هم بعد از شهادت ایشان خیلی زیاد بود. لذا این تهمت‌ها کار را برای کسانی که می‌خواستند اندیشه‌های ایشان را عرضه کنند سخت کرده بود. البته قطعا کوتاهی‌هایی هم از طرف بنده شده که الآن وقت آن رسیده که اصلاح و جبران شود.

سخن آخر شما...

آن چه را که هنوز برای شخص خودم جاذبه خود را از دست نداده، جامعیت شخصیت دکتر دیالمه است. ممکن است یک شخص دیگری را پیدا کنیم که حرف‌های خوبی بزند و تحلیل‌های خوبی ارائه دهد، اما در پرتو جامعیت شخصیت ایشان به هیچ وجه و در هیچ شرایطی ندیدم که اخلاق را زیر پا بگذارد. در تبلیغات، حتی در شرایطی که به سختی می‌شد برای ایشان تبلیغ کرد، هرگز حاضر نبود و راضی نبود از خودش تعریف کند. در دوران مبارزه خوب مبارزه کرده بود، اما از خودش حرف نمی‌زد. فقط از مکتب خود و از مکتب اهل بیت (ع) سخن می‌گفت. در عمل، ظرافت و ریزه‌کاری‌ها و مستحبات و تکالیف را خیلی رعایت می‌کرد. جامعیت رفتاری و اخلاقی و هم جامعیت علمی آن جوان کم سن و سال برای من نمونه است. پس از گذشت ۳۵ سال هنوز به ذهنم نمی‌آید جوانی مثل ایشان پیدا شده باشد. فقط در بزرگان و علمای ما پیدا می‌شود. ■



آن چه را که هنوز برای شخص خودم جاذبه خود را از دست نداده، جامعیت شخصیت دکتر دیالمه است. ممکن است یک شخص دیگری را پیدا کنیم که حرف‌های خوبی بزند و تحلیل‌های خوبی ارائه دهد، اما در پرتو جامعیت شخصیت ایشان به هیچ وجه و در هیچ شرایطی ندیدم که اخلاق را زیر پا بگذارد

دوستان، این ارتباط را با حوزه و حوزویان تا به الآن همچنان حفظ کرده‌اند.

همان گونه که می‌دانید دستاوردهای فکری دکتر شریعتی و دیگران به طرز گسترده منتشر شده است. چرا مجمع احیای تفکرات شیعی این کار را تاکنون برای شهید دیالمه نکرده است؟ احساس نمی‌کنید که در این زمینه کوتاهی شده است؟

اذعان دارم که همین طور است. اولاً حجم آثار دکتر دیالمه هیچ وقت در حد آثار شریعتی و مطهری نبود. ایشان کمتر دستاورد فکری تولید کرد. اما همانی که تولید کرد به شکل نرم افزار سی دی ارائه شده است. اما به شکل کامل تری که از نوارها پیاده شود، کتاب شود، طبقه بندی شود، در محورهای مختلف موضوعی شود، مثل مجموعه آثار تنظیم شود، تحلیل شود، این کار تاکنون صورت نگرفته است. شاید علت آن به این قضیه باز می‌گردد که دکتر دیالمه هم در زمان حیات و هم در زمان ممات در معرض تهاجم سنگین کسانی بود که آن‌ها را نقد کرده بود. آن‌ها حتی به دوستان شهید دیالمه اجازه ندادند که از او سخن بگویند و از او دفاع کنند.

در شهر مشهد شاید بیش از یک دهه سخن گفتن از شهید دیالمه و اسم بردن از او یک امر منفی تلقی می‌شد. دشمنان دیالمه وقتی نمی‌توانستند در دیالوگ مستقیم، در مناظره مستقیم با ایشان بحث

بی‌تردید شخص شهید دکتر دیالمه یکی از منتقدین سرسخت جریان روشنفکری بیمار بود. ایشان بر این باور بود که روشنفکری موجود عمدتاً از دل روشنفکری وارداتی غربی درآمده، و بیش از این که بتواند فکر و اندیشه پویا تولید کند، دارد ترجمه فکر می‌کند. دارد افکار قالبی را تقلید می‌کند. بنابراین روشنفکری اصیل نیست. شهید دیالمه نسبت به روشنفکری عمدتاً نگاه انتقادی داشت. مگر برخی از روشنفکران مثل شریعتی که در قسمت‌هایی از اندیشه‌اش نکات دقیق و خوب و هماهنگ با فرهنگ اسلامی و هویت ایرانی دیده می‌شد. اما نسبت به حوزه‌های علمیه انگار دکتر دیالمه مبانی فکری‌اش را از حوزه گرفته بود و نه از دانشگاه. دکتر دیالمه هرگز در دانشگاه درس علوم انسانی نخوانده بود. در دانشگاه داروسازی خواند و دکترای داروسازی گرفت. این میزان آگاهی گسترده از معارف اسلامی و اعتقادی و فلسفی و امثال اینها را در خارج از دانشگاه گرفت. بیشتر آن آگاهی را از اساتید حوزوی مثل استاد مطهری و غیره گرفته بود. بنابراین دکتر نه تنها با فضای حوزوی یا حوزویان، هیچ تشکی یا درگیری نداشت، بلکه سخنگوی آن‌ها در دانشگاه بود. بلکه می‌توان گفت که حوزویان توسط دیالمه به دانشگاه راه یافتند. امثال شهید هاشمی نژاد از این طریق به دانشگاه راه پیدا کردند که با شهید دیالمه مرتبط بودند.

پیوند حوزه و دانشگاه هم الآن وجود دارد؟

این پیوند بسیار جدی بود. شهید دیالمه به قدری با حوزویان نزدیک شده بود که علمای حوزه علمیه مشهد، ایشان را برای راه یابی به مجلس شورای اسلامی کاندیدای خود کرده بودند. یعنی در آن زمان در لیست علمای مشهد و نه به عنوان نماینده یک حزب سیاسی قرار داشت. پنج تن از علمای سرشناس شهر مشهد پنج نفر را معرفی کردند که شهید عبد الحمید دیالمه جزء لیست کاندیدهای حوزویان مشهد بود. این پیوند تا آخرین روز حیات شهید ادامه داشت، و بعد از شهادت ایشان هم طیف

درآمد

دکتر حسین بانک در یک خانواده مذهبی در اصفهان تولد یافت و پیش از نشستن بر نیمکت کلاس دانشکده داروسازی دانشگاه مشهد در سال ۱۳۵۲ در کنار شهید دیالمه، و تأثیر پذیری از تفکرات و شیوه‌های مبارزاتی ایشان، در کانون فرهنگی جهان اسلام در زادگاه خود فعالیت مبارزاتی داشت. دکتر بانک قائم مقام سابق مدیر عامل سازمان بیمه خدمات درمانی کشور به دلیل همراهی با شهید دیالمه و نقش داشتن در افشاکاری‌های گسترده بر ضد بنی صدر و سران منافقین، مورد سوء قصد این گروهک تروریستی قرار گرفته و از ناحیه پا مجروح و معلول شده است. ایشان در گفت و گو با شاهد یاران از روزهای دوران کار و تلاش برای حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی گفت:

باز شماری ویژگی‌های شهید دیالمه در گفت و گو با دکتر حسین بانک

پر کار، خستگی ناپذیر و همنشین مردم محروم بود



که وارد خوابگاه شدم با شهید دیالمه آشنا شدم. ایشان با یک شگرد خاصی دانشجویان را که احساس می‌کرد زمینه‌های مذهبی دارند، و می‌تواند با آنها کار کند، به نحوی زیر نظر داشت و به تدریج با آنها نزدیک می‌شد. وضعیت دانشگاه هم طوری بود که دانشجویان مذهبی با دانشجویان غیر مذهبی ارتباط نداشتند. چون به هر حال من قبل از آمدن به دانشگاه فعالیت‌های مبارزاتی و اعتقادی در اصفهان داشتم، فزایان با گروه‌های دیگر که اعتقادی نبودند و کاری به مسائل سیاسی و اعتقادی نداشتند جدا بود. این حس تشخیص شهید دیالمه را چه گونه دیدید؟

شهید دیالمه خصوصیات فراوانی داشت. تیز بین، با هوش، خوش بیان و خوش برخورد و شوخ طبع بود. در عین حال با فراست بود. آدم‌ها را که می‌دید شناخت پیدا می‌کرد. امکان داشت یک فرد از نظر ظاهری خیلی مقید به مسائل نباشد. ولی با تیزبینی تشخیص می‌داد که زمینه‌های مناسبی در آن فرد وجود دارد

شهید دیالمه واقعا خصوصیات فراوانی داشت. تیز بین، خوش بیان و خوش برخورد و شوخ طبع بود. در عین حال بسیار با فراست و با هوش بود. به همین دلیل آدم‌ها را که می‌دید شناخت پیدا می‌کرد. امکان داشت یک فرد از نظر ظاهری خیلی مقید به مسائل نباشد. ولی ایشان با تیزبینی که داشت با یکی دو تا برخورد، و با مسائلی که مطرح می‌کرد می‌توانست تشخیص دهد که زمینه‌های مناسبی در آن فرد وجود دارد، و می‌تواند با او کار کند. به همین دلیل دانشجویان گوناگون را در زمینه‌های مختلف شناسایی می‌کرد. به طور مثال آقای بسحاق زاده را که در رشته تغذیه تحصیل می‌کرد، در زمین ورزش شناخت که ایشان بعد یکی از دوستان ما شد، و در

در سال ۱۳۵۲ همزمان با ورود شهید دکتر دیالمه به دانشگاه مشهد، وقتی شما هم وارد دانشگاه شدید، فضای سیاسی حاکم بر دانشگاه را چه یافتید؟
به هر حال سال ۱۳۵۲، سال اوج مبارزات سیاسی و بحران مشکلات درونی رژیم طاغوت بود. شاه برخلاف آن چه که نسبت به ایران ادعا می‌کرد که این کشور مهد تمدن بزرگ است و رؤسای آن چنانی به کشور می‌آمدند، اما در عین حال بگیر و ببندها زیاد بود. ساواک خیلی از جوانان را که در مسائل سیاسی فعالیت داشتند دستگیر می‌کرد و به زندان می‌انداخت. ساواک خیلی فعال بود و با سیاسیون به شدت برخورد می‌کرد. به هر حال دوران پر جنب و جوشی بود، و از طرف دیگر استبداد و اختناق شدید پیداد می‌کرد.

در سال ۱۳۵۲ که وارد دانشگاه مشهد شدم، با چند تن از دانشجویان منزلی را در اطراف دانشگاه اجاره کردم و به تحصیل ادامه دادم. معمولا رشته تحصیلی سال اول دانشجویان پزشکی، علوم پایه بود و باید سال اول را می‌گذرانند و بعد رشته‌شان مشخص می‌شد. بنابراین در سال اول ارتباط نزدیکی با دکتر شهید دیالمه نداشتم. شناختی هم از ایشان نداشتم. دانشجویانی که رشته پزشکی، اعم از دندان پزشکی، دارو ساز و تغذیه می‌گرفتند، ابتدا علوم پایه بودند. تعدادشان هم خیلی زیاد بود. دانشجویانی که نمره خوب می‌آوردند، می‌توانستند رشته مورد علاقه‌شان را انتخاب کنند. منتها رشته‌های پزشکی، دندان پزشکی، دارو سازی و تغذیه در اولویت بود. به هر حال من به دارو سازی علاقه داشتم.

خود شهید دیالمه به رشته داروسازی علاقه داشت؟

دکتر دیالمه را خبر ندارم که به چه رشته‌ای علاقه داشت. چون هیچ وقت کنجکاو نشدم که بپرسیم خودت به دارو سازی علاقه داشتی یا امتیاز نمره‌ات بود. چون سرش خیلی شلوغ بود. اگر در رشته پزشکی می‌رفت، شاید فرصت کافی برای انجام مبارزات فکری پیدا نمی‌کرد. در سال دوم تحصیل

جلسات دینی شرکت می‌کرد. شهید دیالمه هم اهل ورزش بود؟
بله ایشان هم به ورزش علاقه داشت. به زمین ورزش می‌آمد و ورزش می‌کرد. اگر در زمین ورزش احساس می‌کرد که یک فرد می‌تواند مفید باشد، و می‌تواند بهتر کار کند، او را انتخاب می‌کرد. به محافل دانشجویی می‌رفت و در آن جا کسانی را که زمینه داشتند با آنها ارتباط برقرار می‌کرد. به هر حال تیزبینی خیلی خوبی داشت. شهید دیالمه قبل از آمدن به دانشگاه مشهد، زمینه‌های فکری و مبارزاتی داشت. گویا شما هم چنین بودید. بعد که شما ایشان را شناختید و همکاری‌تان را آغاز کردید، بفرمایید که اهداف این فعالیت‌ها چه بود؟

ایشان در تهران خیلی فعال بود. هم در حسینییه ارشاد فعال بود و هم با شهید مطهری ارتباط داشت. در پرتو این فعالیت‌ها تصمیم گرفته بود در مشهد هم یک چنین فعالیت‌هایی را داشته باشد. یکی از ویژگی‌های شهید این بود که یک سری افرادی را که هم‌فکر بودند در قالب جلسات هفت هشت نفره جمع می‌کرد و روی آنها کار فکری می‌کرد. ضمن این که از اطلاعات مذهبی و سیاسی خوبی برخوردار بود، با بزرگان هم آشنایی داشت. از مکاتب مختلف شناخت داشت. یعنی همه مکاتب فکری را خیلی عمیق مطالعه کرده بود. مثلا روی مکتب مارکسیسم خیلی تسلط داشت. اصولا انگیزه ایشان در محیط دانشگاهی این بود که یک سری آدم‌ها را در قالب گروه‌هایی جمع کند، تا بتواند روی آنها فعالیت اعتقادی کند. هدف ایشان این بود که ابتدا باید مبانی اعتقادی جوانان را تقویت کرد. تا در آینده و هنگام مبارزه با رژیم طاغوت دچار انحراف نشوند. یا در برخورد با گروه‌های التقاطی مجذوب آن‌ها نشوند.

ایشان در چند جبهه با رژیم شاه و گروه‌های التقاطی و کمونیستی و نفاق مبارزه می‌کرد. به چه صورت می‌توانست این مبارزه را به طور هماهنگ اداره کند؟

مجاهدین خلق گروه صمدی لباف، حنیف نژاد و شریف واقفی را با وضعیت خیلی ناجوانمردانه ترور کردند. چون اینها کسانی بودند که مبانی درست و اصولی داشتند. عوامل کودتا بر خلاف اساسنامه سازمان کودتایی را در داخل سازمان به وجود آوردند، و سازمان از آن روز با کشتن افراد یاد شده تغییر موضع داد و مبانی کمونیستی را راهکار خود قرار داد. شهید دیالمه در همان شب یک نوع روشنگری را در سطح دانشگاه مشهد آغاز کرد. متنی را برای روشن نمودن اذهان دانشجویان آماده کرد، و با وجودی که شهید دیالمه دستگاه تکثیر هم در اختیار داشت، از ما خواست آن را دستنویس کنیم. چون می توانستند دستگاه تکثیر را شناسایی کنند. شهید دیالمه روش دست نویس را هم به ما یاد داد. به هر حال متن اعلامیه شهید دیالمه را درباره کشته شدن آن چهار تن و تغییر موضع سازمان مجاهدین را در سطح دانشکده‌های مختلف دانشگاه مشهد پخش کردیم. به دیوارها چسبانیدیم. یک روشنگری خیلی خوبی در سطح دانشجویان انجام شد. شهید دکتر دیالمه درباره تغییر موضع سازمان مجاهدین در آن اعلامیه چه دیدگاهی را منعکس کرده بود؟

در واقع شهید اعلام کرده بود که مسعود رجوی و

شهید دیالمه ضمن این که از اطلاعات مذهبی و سیاسی خوبی برخوردار بود، با بزرگان هم آشنایی داشت. از مکاتب مختلف شناخت داشت. یعنی همه مکاتب فکری را خیلی عمیق مطالعه کرده بود. روی مکتب مارکسیسم خیلی تسلط داشت. هدف ایشان این بود که ابتدا باید مبانی اعتقادی جوانان را تقویت کرد

ضایعه انسانی داشتند، هم لو می رفتند، و هم رژیم می توانست در آن‌ها نفوذ کند و اعضای آنان را دستگیر کند. بنابر این ما نباید در این دام می افتادیم. شهید دیالمه این شگرد را شناخته بود. حتی با برخی از آن‌ها دوست هم می شد تا بتواند آن‌ها را جذب کند. توانست خیلی از آنان را تغییر دهد. مثل آقای قنبری و دیگران. دوست دیگری داشتیم که اصلا در محیط همان گروه‌ها بود. ولی زمانی که با شهید دیالمه آشنا شد، و مبانی را شنید، تغییر عقیده داد و پایدار ماند و ماندگار شد. اینها کسانی بودند که دلیل نداشت با آن‌ها مبارزه فیزیکی داشته باشیم. ولی مبارزه فکری داشتیم. به همین دلیل خیلی از هواداران گروه‌ها را با برخورد‌های اصولی جذب کردیم.

شهید دیالمه قبل از انقلاب ضد کسی نبود. درگیری به آن شکل با گروه‌های انحرافی و التقاطی نداشت. فقط درگیری اعتقادی و مبارزه فکری داشت. وقتی مبارزه یک فرد مبتنی بر مبانی اعتقادی و اسلامی و یکدست دینی باشد، طبیعتاً فرق نمی کند که مبارزات فکری خود را در چه جبهه‌ای انجام دهد. رژیم شاه برای خود یک اعتقاداتی داشت که بر اساس مبانی اعتقادی اسلامی می شد با آن مبارزه کرد. همین طور گروه‌های التقاطی و انحرافی که مبانی اعتقادی و اسلامی نداشتند، شهید دیالمه با همان مبانی اعتقادی و اسلامی می توانست با آن‌ها برخورد فکری داشته باشد. به نظر من یک چیزی به عنوان تضاد وجود نداشت. رژیم شاه و گروه‌های التقاطی، هر دو در محور انحراف از دین و اعتقاد بودند. حال شاه در یک شکل بود و گروه‌های التقاطی و انحرافی و مارکسیستی شکل دیگری داشتند.

بنابراین وقتی یک اندیشمند مبانی فکری و اصول اعتقادی قوی داشته باشد، می تواند با همه اینها برخورد فکری داشته باشد. با همه جریان‌ها یاد شده برخورد فکری داشت و مباحثه می کرد و به مردم آگاهی می داد. منتها در مبارزه با رژیم طاغوت هم کار مبارزاتی لازم بود و هم آگاهی لازم بود به مردم داده شود و هم کار اعتقادی با گروه‌های انحرافی باید انجام می شد. به طور مثال مبارزه با مارکسیسم بیشتر برخورد فکری بود. هیچ کار فیزیکی و مبارزاتی آنجنانی وجود نداشت. چون رژیم شاه همین را می خواست که گروه‌های مختلف که از نظر مبانی فکری با هم فرق داشتند، ولی مبارزاتشان با رژیم شاه بود به جان هم بیفتند. این فراسط را شهید دیالمه داشت که درگیری جز در قالب بحث فکری چیز دیگری نباشد. درگیری فیزیکی در کار نباشد، تا همه گروه‌ها به جان هم نیفتند، و اهداف رژیم را برآورده نکنند. و رژیم کار خودش را انجام دهد.

اشاره کردید که رژیم شاه سعی می کرد بین همه گروه‌های مبارز دو دستگی ایجاد کند. این تلاش‌ها با چه شگردهایی صورت می گرفت؟

رژیم شاه بدش نمی آمد که گروه‌های مخالف و مبارز به جان هم بیفتند. خب رژیم شاه سازمان مجاهدین خلق آن زمان را مارکسیست‌های اسلامی می نامید. البته شاید از یک زاویه درست می گفت. چون بعد از گذشت مدتی دیدیم که سازمان تغییر موضع اعتقادی داد و شد منافقین. یعنی دین را بر اساس مبانی مارکسیسم تعریف می کرد. ولی قبل از سال ۱۳۵۴ کسانی مثل شریف واقفی و صمدی لباف و حنیف نژاد که توسط عوامل کودتایی سازمان کشته شدند، کسانی بودند که پای اصول اسلامی شان ماندند، و به همین دلیل کشته شدند. شاه هرگز بدش نمی آمد که بین گروه‌هایی که در آن زمان بر ضد او مبارزه می کردند ولی از نظر اعتقادی با هم تفاوت داشتند، درگیری‌هایی را ایجاد کند تا اینها به خودشان مشغول باشند و او کار خودش را انجام دهد.

طبیعتاً وقتی اینها به خودشان مشغول می شدند، هم



شهید دیالمه در جمع همکاران، جمع احیاء تفکرات شیعی

همپالکی‌های او در همان روز آمده‌اند کودتایی را در درون سازمان مجاهدین انجام داده‌اند، و کسانی را که اعتقادات پاک و درستی داشته‌اند کشته‌اند. به یاد دارم که حتی این اعلامیه در سطح مردم هم توزیع شد و تأثیر خوبی بر جای گذاشت.

با این وصف تهدیدات منافقین بر ضد شهید دیالمه از همان سال آغاز شد؟

از همان موقع که این روشنگری‌ها را انجام دادیم دشمنی گروهک منافقین با ما افزایش یافت. چون به هر حال بحث‌هایی پیش می آمد و شهید دیالمه با آن‌ها بحث فکری می کرد. چون منافقین از من

غیر از هواداران سازمان مجاهدین خلق از اعضای گروه‌های چپی کسی را هم جذب کردید؟

این سخن شامل حال هواداران همه گروه‌ها می شود. به ذهنم می آید که شهید دیالمه توانسته بود از فداییان خلق هم یکی دو نفر را راهنمایی کند، یا دست کم نسبت به این گروهک سست کند.

شهید دیالمه پس از کشته شدن چهار تن از بنیانگذاران اصلی سازمان مجاهدین خلق که با کودتای مسعود رجوی انجام شد، چه برخوردی با این قضیه داشت؟

این اتفاق در سال ۱۳۵۴ روی داد. کودتاچیان سازمان

هم شناخت داشتند، و همیشه با آن‌ها درگیر بودم مرا ترور کردند، و قصد داشتند آقای آریایی را هم ترور کنند. خب ولی ایشان زودتر متوجه شد و احتیاط پیشه کرد، ولی آمدند مرا در خانه با تیر زدند. حساسیت منافقین روی شهید دیالمه و یاران ایشان از سال‌های ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ افزایش یافت. به خصوص در دوران انقلاب که مسلح شده بودند، و در سطح دانشکده‌ها یک سری اتاق‌ها را گرفته بودند، و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی داشتند، تا دانشجویان را به سمت خودشان جذب کنند.

در واقع شهید دیالمه در اعلامیه‌ای که تهیه کرده بود، اعلام کرده بود که مسعود رجوی و همپالکی‌های او در همان روز آمده‌اند کودتایی را در درون سازمان مجاهدین انجام داده‌اند، و کسانی را که اعتقادات پاک و درستی داشته‌اند به شهادت رسانده‌اند. به یاد دارم که حتی این اعلامیه در سطح مردم هم توزیع شد و تأثیر خوبی بر جای گذاشت

از طرف دیگر ما در سطح دانشگاه مشهد با آن‌ها برخورد داشتیم و اجازه نمی‌دادیم که هر کاری را که دل‌شان می‌خواهد انجام دهند. اگر جایی را به عنوان مراکز ستادی تصرف می‌کردند، ما اینها را از دست‌شان خارج می‌کردیم که اینها باعث دشمنی می‌شد. مثلاً در دانشکده ادبیات و دانشکده پزشکی یک سری اتاق‌ها و سالن‌هایی را گرفته بودند و برای خودشان ستاد تشکیل داده بودند. یا در جلسات عمومی که برگزار می‌کردند، شهید دیالمه که خیلی بر مبانی و مسائل اسلامی مسلط بود به وسط جلسه‌شان می‌رفت و جلسه‌شان را به بحث و چالش می‌کشاند و آن‌ها که جوابی برای گفتن نداشتند بدهند، جلسه به هم می‌خورد و به آن مقصودی که از آن جلسه داشتند، نمی‌رسیدند.

یک بار در سطح دانشکده ادبیات جلسه مفصلی گذاشته بودند. یک جلسه‌ای در دانشکده پزشکی داشتند، که ما رفتیم بحث کردیم و کسانی که برای سخنرانی دعوت شده بودند ناگزیر جلسه را ترک کردند. چون پاسخی برای گفتن نداشتند. جلسات به شکلی بود که ما را شناسایی کرده بودند و دم درهای ورودی سالن‌ها آدم‌هایی را گذاشته بودند، تا به ما راه ندهند. ولی به یاد دارم یک مورد در دانشکده پزشکی ما با مسئولان و مستخدم‌های سالن دانشکده که جریان‌ات اعتقادی را بیشتر قبول داشتند دوست بودیم، و با منافقین میانه خوبی نداشتند. آدم‌هایی بودند که زمینه‌های مذهبی داشتند و تمایل‌شان به ما بود. طبیعتاً وقتی از آن‌ها می‌خواستیم که ما را از یک راهی وارد سالن کنند، بالاخره ما را از یک درب اضطراری وارد سالن می‌کردند، و آن‌گاه اداره جلسه دست ما قرار می‌گرفت و شهید دیالمه که بر مبانی اعتقادی خیلی تسلط داشت، می‌رفت و با آن‌ها وارد

بحث می‌شد.

شهید دیالمه روی مسائل ایمنی و حفاظتی چه قدر تسلط داشت، و تا چه اندازه این مسائل را رعایت می‌کرد؟

شهید دیالمه خیلی کتیس بود و روی این مسائل دقت داشت. به همین دلیل جلسات ما قبل از انقلاب به صورت دسته‌های کوچک شش نفره یا هفت نفره بود.

به صورت خوشه‌ای...

بله، جلسات به این شکل در خانه‌ها تشکیل می‌شد تا مأموران ساواک حساس نشوند. من ضمن این که جزء هسته مرکزی بودم، با یک دسته دیگر در ارتباط بودم و برای اعضای آن دسته جلسه می‌گذاشتم. به هیچ وجه سایر دسته‌ها را نمی‌شناختم. به طور مثال آقای آریایی یک دسته دیگر را می‌شناخت که من از دسته او خبر نداشتم. آقای قنبری یک جلسه دیگر را اداره می‌کرد که افراد او را نمی‌شناختم. می‌خواهم بگویم که شهید دیالمه خیلی در این مسائل دقت می‌کرد، تا فرض کنید اگر یکی از این دسته‌ها لو رفت، همه دسته‌ها شناسایی نشوند. حدود نه یا ده دسته بودیم که همگی زیر نظر شهید دیالمه عمل می‌کردیم. امکان داشت که ایشان دسته‌های دیگری هم داشته باشد که من از آن‌ها اطلاع نداشتم. به همین شکل دسته‌های دیگر هم از دسته من اطلاع نداشتند. در عین حال من مسئول پخش کتاب بودم، و اگر قرار بود میان بچه‌ها کتاب توزیع شود، به سر دسته‌ها داده می‌شد. این کتاب‌ها را به مدت زیادی در خانه خودم نگه داری می‌کردم.

در مجموع چند نفر از افراد مجمع احیاء تفکرات شیعی توسط منافقین شناسایی و مورد سوء قصد قرار گرفتند؟

اغلب‌شان شناسایی شده بودند. زمانی که منافقین مرا تیر زدند، بقیه دوستان حواسشان را جمع کردند. یاران شهید دیالمه فقط در مشهد شناسایی شده بودند. در استان‌های دیگر که شناسایی نشده

بودند. آقای آریایی هم یکی دیگر از افرادی بود که در لیست ترور منافقین قرار داشت. ولی وقتی ایشان متوجه شد حواسش را جمع کرد، و مدتی به تهران رفت. یکی از دوستان ما که مسئولیتی در کردستان داشت در آن جا ترور شد و به شهادت رسید.

شهید دیالمه قبل از انفجار دفتر حزب جمهوری در معرض سوء قصد هم قرار گرفت؟

ایشان در یک جای ثابت مستقر نبود و حواسش هم خیلی جمع بود، دقت لازم را به عمل می‌آورد، و رفت و آمدهای خود را کنترل می‌کرد. معمولاً فعالیت‌های مسلحانه منافقین در اوایل سال ۱۳۶۰ و پس از عزل بنی صدر علنی شد.

شما در مجمع احیاء تفکرات شیعی چه نقشی و چه سمتی داشتید؟

آن جا سمت خاصی در کار نبود. من بیشتر به عنوان مدرس فعالیت می‌کردم گروهی بودیم که با همکاری و همفکری همدیگر برنامه‌های فکری و اعتقادی را تنظیم می‌کردیم. کلاس‌ها را دایر می‌کردیم و مدرس تعیین می‌کردیم. در مجمع چارت تشکیلاتی به آن صورت وجود نداشت که کسی مسئولیت خاصی داشته باشد و در رأس آن شهید دیالمه باشد. جلسه مشترک مرکزی بود که مسئولیت برنامه ریزی را به عهده داشت و بعد به اجرا گذاشته می‌شد. مثلاً آقایان قنبری و جوادی کسانی بودند که بیشتر شناسایی گروه‌های بیرون را می‌کردند. مخاطراتی را که امکان داشت از بیرون برای بچه‌ها پیش بیاید شناسایی می‌کردند. در واقع بازوی اطلاعاتی مجمع بودند. چون در مجمع احیاء تفکرات شیعی یک سری کلاس‌های مبانی اعتقادی داشتیم، من بیشتر در بخش برنامه ریزی فکری بودم و کلاس‌ها را تنظیم می‌کردم.

گویا مجمع در زمینه‌های گوناگون فعالیت داشت. اشاره کردید که بازوی امنیتی داشتید. آیا قبل از انقلاب بازوی نظامی و مسلحانه هم



شهید شهید دیالمه از کشتار و تیراندازی به سوی مردم مشهد

یک دوره آموزشی شرکت کند و در پایگاه نظامی پیاده شد. این مدارک را بردم و به آیت الله بهشتی نشان دادم.

کار دیگری که شهید دیالمه با دوستانش در دوران تشکیل شورای تدوین قانون اساسی کرد، این است که سه تن از اعضای شورا با اصل ولایت فقیه مخالف بودند. آن سه نفر بجای ولایت فقیه عنوان دیگری را مطرح کردند و در جریان رأی گیری در ارتباط با تصویب اصل ولایت فقیه هیچ کدامشان در جلسه حاضر نبودند. همه صورت جلسات مذاکرات شورای تدوین قانون اساسی ثبت شده است. مورد دیگر این است که وقتی قرار شد قانون اساسی به امضاء اعضای شورا برسد، سه نفر مزبور نوشته بودند که درباره اصل ولایت فقیه ملاحظاتی دارند و به شرط تعدیل فلان اصل، قانون اساسی را امضا می کنند. شهید دیالمه این مدرک را درآورده بود. یک سری مدارکی هم از خان بودن خاندان بنی صدر درآورده بود، و اعلام کرده بود که بنی صدر یکی از خان های بزرگ همدان است.

وقتی این مجموعه اسناد را به شهید بهشتی در دفتر تولیت استان قدس رضوی در مشهد مقدس تحویل دادم، دیدم ایشان جا خورد. به خصوص در مورد مدارک مذاکرات شورای تدوین قانون اساسی. بعد پرسید که اینها از کجا آورده اید؟ به ایشان گفتم نگران نباشید ما چیز خاصی را از مجلس بیرون نیاورده ایم. آقای دیالمه که آن جا بود اینها را درآورده و گفته که تقدیم شما کنیم. بعد شهید بهشتی توصیه کرد که همه این مدارک را تکثیر و در اختیار نهادهای انقلاب قرار دهیم و اطلاع رسانی کنیم. این نشانگر تیزیابی های خاص شهید دیالمه است که می تواند سوابق و شجرنامه و زندگی یک آدم را در خارج از کشور در آورد. این افشاکاری ها نشان می داد که یک شخصیت تیزهوش، باذکاوت و زیرک است که با قدرت تشخیص توانسته که یک سری پس زمینه هایی را پیدا کند.

از روزهای همنشینی و همراهی با شهید دیالمه چه خاطره ای دارید؟

شهید دیالمه در عین حالی که یک آدم شوخ طبع بود، زیر و زبر و خوش فکر هم بود. زمانی با ایشان به صحبت می نشستیم، هرگز خسته نمی شدیم.

یکی از خصوصیات ایشان این بود که بحث های گیترا مطرح می کرد، و از نوع سؤال ناراحت نمی شد. بعد از یک سخنرانی یا بعد از هر مبحثی که دور هم بودیم اگر نیاز بود، دو تا سه ساعت با کسی صحبت کند تا طرف مطلب را متقاعد کند، نمی گذاشت که طرف به دنبال کارش برود. تا وقتی که آن طرف حوصله داشت و سؤال می کرد، ایشان هم حوصله به خرج می داد، و مطلب را برای او تبیین می کرد.

شهید دیالمه آدم پرکار و خستگی ناپذیر بود. با ایشان هم دانشگاهی و همکلاسی بودم. با هوش

مجلس شورای اسلامی یا در مسیر منزل ترور کنند. همان گونه که آقای دکتر آیت را دم در خانه اش ترور کردند. یک چنین برنامه ای را هم برای شهید دیالمه تدارک دیده بودند. ما بعدها اعتقادمان بر این بود که اگر آقای دیالمه در جریان انفجار حزب جمهوری شهید نمی شد، حتما منافقین به یک شکلی ضربه خودشان را به ایشان می زدند. ولی منافقین بعد از پیروزی انقلاب که مبارزه مسلحانه شان آغاز کردند، چند بار قصد داشتند دیالمه را به شهادت برسانند.

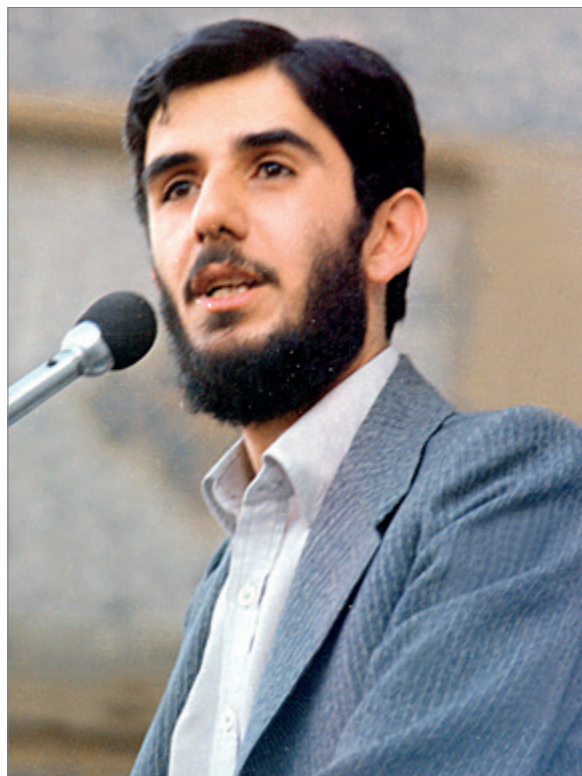
شهید دیالمه در زمینه افشاکاری علیه عناصر منحرف و فرصت طلب مثل بنی صدر اسناد و مدارک خود را به چه صورت به دست می آورد؟ آیا بچه های مجمع هم به ایشان کمک می کردند؟

ایشان به بچه های مجمع می گفت که بروید روزنامه ها یا کتاب های بنی صدر را بخوانید و تناقض گویی های او را استخراج کنید. ما در جمع بندی مان به این نتیجه رسیدیم کتاب هایی را که بنی صدر در آن زمان نوشته اصلا خودش ننوشته است. این بخشی از کارهای مجمع بود. اما شهید دیالمه با بچه های خارج از کشور هم ارتباط داشت و از آن ها اطلاعات می گرفت.

کارمان مسلحانه نبود. فعالیت مان فقط فکری و اعتقادی بود. بله بچه ها برای حفاظت از جان خودشان رفتند مسلحه تهیه کردند. این که بخواهیم وابسته های رژیم طاغوت را شناسایی و ترور کنیم، این طور نبود. برای دفاع از خودمان که اگر بچه ها مورد هجوم قرار گرفتند بتوانند دفاع کنند، باید اسلحه داشته باشند

با چه کسی ارتباط داشت؟ آیا با اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان خارج از کشور هم ارتباط داشت؟

بله با اتحادیه مزبور ارتباط داشت. برخی از دانشجویانی که برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفته بودند، از دوستان شهید بودند که شناخت کافی از برخی از افراد داشتند، و شهید با آن ها کار می کرد. یکی از مدارکی که درآورده بودند گزارش روزنامه هارتس (اسرائیلی) بود. شهید دیالمه این مدارک را به من داد تا خدمت شهید بهشتی تقدیم کنم. وقتی بنی صدر رئیس جمهور شد، روزنامه هارتس نوشت که رئیس جمهوری ایران همان بنی صدر است که در دانشگاه الهیات تهران درس می خواند، و با بورسیه دولت ایران در زمان شاه به اسرائیل آمد تا در



داشتید؟

کارمان مسلحانه نبود. فعالیت مان فقط فکری و اعتقادی بود. بله بچه ها برای حفاظت از جان خودشان رفتند مسلحه تهیه کردند. این که بخواهیم وابسته های رژیم طاغوت را شناسایی و ترور کنیم، این طور نبود. برای دفاع از خودمان که اگر بچه ها مورد هجوم قرار گرفتند بتوانند دفاع کنند، باید اسلحه داشته باشند، اما نه این که مثل منافقین که می رفتند فلان سرهنگ را ترور می کردند. می دانید که امام (ره) هم نظری در این مسئله نداشتند. شهید دیالمه با آن اصولی که امام (ره) در بحث های مبارزاتی تعیین کرده بودند، پایبند بود. در آن زمان بحث می شد که چرا مبارزه مسلحانه انجام ندهیم، اما امام نظرشان این نبود. حتی در آن زمان که سران سازمان مجاهدین پیش امام (ره) رفته بودند، ایشان اجازه مبارزه مسلحانه را نداده بودند. ما هم بر اساس مبانی اعتقادی و خطوط اصولی مان بر این باور بودیم که کار مسلحانه علیه رژیم شاه نباید داشته باشیم و نداشتیم. ولی این وظیفه را داشتیم که در جاهای مختلف تظاهرات برگزار کنیم و در مبارزه ضد رژیم شاه نام امام را به عنوان رهبر فکری و سیاسی ملت ایران مطرح کنیم، و به مردم آگاهی بدهیم.

بعد از سوء قصد منافقین به شما و تهدیداتی که ضد شهید دیالمه و بچه های مجمع بود، شهید واکنشی نشان نمی داد؟

من حدود یک ماه بعد از فاجعه هفتم تیر در شهر مشهد مورد سوء قصد قرار گرفتم و ترور شدم. یعنی شهید دیالمه ترور شده بود. ولی شخص شهید دیالمه قبل از هفتم تیر شناسایی شده بود. روزی به من گفت که منافقین قصد داشتند ایشان را در مسیر

و ذکاوتی که داشت اگر درس را یک بار می خواند متوجه می شد. یک کتاب اعتقادی، مذهبی، سیاسی، درسی و یا هر چیز دیگری را که یک بار می خواند، مطلب برایش جا می افتاد. گاهی آدرس می داد که صفحه فلان کتاب، فلان مطلب وجود دارد. نیمه شب که به خانه می آمد، فردای روز بعد امتحان داشتیم. چون درگیر کارهای دیگری بود، همان نیمه شب درسها را برای ایشان توضیح می دادم تا هم برای خودم هم یک مروری بشود. فردای روز بعد که می رفتیم سر کلاس امتحان می دادیم از من بهتر جواب می داد. در طول شبانه روز خیلی کم می خوابید. ساعت یک بامداد که به خانه می آمد برای نماز صبح بیدار می شد. با وجودی که اهل نماز شب بود، صبح زود هم به دنبال کارهایش می رفت. هر وقت فرصت داشت استراحت می کرد.

از روزهای انقلاب در مشهد چه خاطره ای را به یاد دارید؟

یکی از مهم ترین اتفاقاتی که پیش آمد، قرار بود که حضرت امام (ره) از فرانسه به کشور بازگردند، و شهید دیالمه در تهران بود و من در مشهد. همراه عده ای از دوستان در نزدیکی بیمارستان امام رضا (ع) گروهی از مأموران را دیدم که به مردم پیوستند. من حدس زدم که این پیوستن جمعی و به آن طرز بیسابقه یک نوع تاکتیک است، و امکان دارد ضربه بخوریم. با شهید دیالمه تماس گرفتم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتم و نظرخواهی کردم. ایشان گفت که هیچ چیزی بعید نیست و هوشیار باشید و به برادران بگویید که حواس شان را جمع کنند. حدس من درست در آمد و دیری نپایید که مأموران به مردم هجوم بردند. منتهی چون از قبل آمادگی داشتیم، ماجرای می توانست به یک فاجعه به تمام معنا تبدیل

شود، با تلفات اندکی خاتمه پیدا کرد. در زمینه تبلیغات انتخاباتی مجلس هم به ایشان کمک کردید؟ اگر در این زمینه هم خاطره ای از دوران انتخابات دارید بفرمایید..

بله بودم. به قدری علمای مشهد شهید دیالمه را قبول داشتند که ایشان را تأیید کردند و نماینده دوم مشهد شد. شناختی هم که مردم نسبت به ایشان داشتند، شناخت خوبی بود. چون با توده مردم به خصوص در برخی از مناطق محروم مشهد مثل منطقه طلاب که در انتهای خیابان طبرسی واقع شده است. مردم این مناطق طرفدار مجمع احیای تفکرات شیعی بودند، در ارتباط بود.

گویا مجالس سخنرانی شهید بیشتر مجالس نخبگان بود و اغلب در دانشگاه و مساجد و مراکز فرهنگی بالا شهر سخنرانی می کرد. امکان دارد کمی در ارتباط با نقش مردمی شهید بیشتر توضیح دهید؟

ارتباط شهید بیشتر با توده مردم بود. مردم مناطق محروم از ایشان شناخت داشتند و حمایت می کردند. در بحث برخورد با منافقین که سعی می کردند دانشگاه را فضای خودشان کنند، و یک جایی را پایگاه می کردند، وقتی یک اعلامیه می دادیم، کلی افراد از مردم آن مناطق می آمدند

ارتباط شهید بیشتر با توده مردم بود. مردم مناطق محروم از ایشان شناخت داشتند و حمایت می کردند. در برخورد با منافقین که سعی می کردند دانشگاه را فضای خودشان کنند، و یک جایی را پایگاه می کردند، وقتی یک اعلامیه می دادیم، کلی افراد از مردم آن مناطق می آمدند و منافقین را بیرون می انداختند

و منافقین را جمع و جور می کردند و بیرون می انداختند. لذا ارتباط شهید با مردم ضعیف هم خوب بود. برای آنها جلسه و برنامه می گذاشت. درست است که در سطح دانشگاه هم کارهای روشنگرانه داشت. اما برای توده مردم هم برنامه و جلسات سخنرانی برگزار می کرد. در روز وحدت حوزه و دانشگاه برنامه راهپیمایی برگزار کردیم که تعداد زیادی از مردم در آن شرکت کردند. درست است که طلاب و دانشجویان بودند. ولی هزاران تن از مردم عادی هم این جمع را حمایت کردند. سخنرانی های شهید این طور نبود که فقط دانشجویان باید شرکت کنند. وقتی برنامه سخنرانی در مسجد یا در دانشگاه می گذاشت از مردم عادی هم که ایشان را می شناختند، تبلیغ می شد که آقای دیالمه در فلان ساعت در فلان جا بحث دارد. چون بحث های ایشان دنباله دار بود، مردم عادی می آمدند و شرکت می کردند.

گفته شده که بعد از انتخاب شهید دیالمه به نمایندگی مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی افراد تنگ نظری در مشهد وجود داشتند، و اجازه نمی دادند که ایشان در نماز جمعه سخنرانی کنند، یا سخنرانی های ایشان از رادیو مشهد پخش شود. این بحث چه قدر واقعیت دارد؟

در مشهد طیفی از همان گروه هایی که مقداری التقاطی بودند. داشتیم. چون فعالیت مان در سطح مشهد زیاد بود، و خیلی افراد را جذب کرده بودیم، بعضی نمی توانستند بپذیرند که شهید دیالمه با یک سن این چنینی توانسته باشد پایگاه مردمی خوبی ایجاد کند و تعداد زیادی از مردم به خصوص دانشجویان به ایشان توجه داشته باشند. حزب جمهوری اسلامی هم در آن برهه توان تنظیم برنامه را نداشت. طبیعتاً این مسائل نسبت به شهید دیالمه یک مقدار حساسیت به وجود می آورد و واکنش در پی داشت. گروهی هم بودند که به هر حال در دوائر دولتی نفوذ داشتند. ما اعتقاد داشتیم که مبانی اعتقادی اینها خالص نیست. اصلاً اصولی نیست که با آنها وارد بحث شویم.

شاید اولین دعای کمیل ایران در مشهد توسط شهید دیالمه در دانشگاه برگزار شد، و بعد هم به سخن حضرت امام خمینی (ره) در استان قدس رضوی منتقل شد. جمعیت زیادی شرکت می کرد، و دعا کمیل را من می خواندم. شهید دیالمه یک سری دعاهایی را به من می داد و می گفت این طوری بخوان تا تأثیرش بیشتر باشد. می گفت دعای «الهم إنا نشکوا إلیک فقد نبینا وغیبه ولینا» را با لحنی زیبا بخوان.

به هر حال از نظر یک سری مسائل، مسئولیت برخی از نهادهای انقلاب به عهده ما بود و آنها نداشتند، که بعدها توانستند بگیرند. به همین دلیل نسبت به شهید دیالمه و مجمع احیاء تفکرات شیعی حساسیت نشان می دادند، و حرف هایی می زدند. ■



باز شماری ابعاد شخصیت بی بدیل شهید عبد الحمید دیالمه در گفت و گو با استاد مرتضی عطایی

مدافع واقعی اهل بیت (ع) و ولایت فقیه بود

حق جلو است، و جلوتر از زمان حرکت می‌کند. شهید دیالمه این طور بود که خیلی از واقعیت‌ها را آشکار می‌کرد. در حالی که برخی از شخصیت‌های آن روز نمی‌دانستند. شما ببینید وقتی که یک چهره لیبرال مثل بنی صدر روی کار می‌آید، شهید دیالمه چه برخوردی با او می‌کنند. البته این را هم بگویم که مرحوم شهید مطهری قبل از پیروزی انقلاب و قبل از شهید دیالمه از نظر اعتقادی نقدی بر تفکر بنی

دانشگاه مملو از دانشجویان بود، و دانشجویان زیادی در سالن آمفی تأثر منتظر آمدن شهید دیالمه نشسته بودند، و من و برادرم رفتیم کنار یکدیگر نشستیم. ایشان حدود دو ساعت سخنرانی کرد، و من همان جا جذب بیانات ایشان شدم و فهمیدم که ایشان با دیگران فرق می‌کند. در حقیقت اگر امروز می‌خواهیم در مورد شهید دیالمه صحبت کنیم، باید این طور بگویم که در مورد کسی می‌خواهیم صحبت کنیم که واقعا نمونه و کم‌نظیر بود.

از چه نظر می‌گویید که مثل او کسی نیست؟ در آن زمان اندیشمندان زیادی امثال شهید دیالمه در صحنه انقلاب حضور داشتند؟

باید بگویم که ایشان یک واقعیت زلال بود. یک حقیقت ناب بود. وقتی چندین بار پای سخنرانی‌ها و صحبت‌های ایشان نشستم و کم کم با ایشان آشنا شدم، دیدم که ایشان جلوتر از زمان ماست، و یک مشام قوی دارد که خیلی از دیگران ندارند. خیلی از شخصیت‌های سیاسی بارز آن روز الآن هم در قید حیات هستند، و برخی از آن‌ها شهید شدند. من خیلی از آن افراد رادار کردم، ولی در آن روزها خوب فهمیدم که حس ششم شهید دیالمه خیلی قوی بود. در آن زمان چون جریانات سیاسی انحرافی و التقاطی و اسلامی آن قدر در هم مخلوط می‌شدند که انسان به سختی می‌توانست حق و باطل را از هم تشخیص دهد. لذا می‌بینیم که شهید دیالمه چه قدر در شاخص

در آن مرحله همه علمای بزرگ خراسان، امثال آیت الله میرزا جواد تهرانی، آیت الله فلسفی، آیت الله مروارید، آیت الله زنجانی و آیت الله مرتضوی و دیگران بر شایستگی و صلاحیت ایشان مهر تأیید زدند. چون ایشان یک آدم معتقد بود. اعتقادات دینی و علمی ایشان قوی بود. اهل استدلال و استناد بود

صدر زده بود. ولی می‌خواهم بگویم که شهید دیالمه طوری به جلو می‌آید، که تفکر اقتصادی بنی صدر را رسوا و افشا می‌کند. یعنی آن تیز بینی، آن روشن بینی و بصیرتی که شهید دیالمه داشت، خیلی از افراد نداشتند. هرگاه یک نکته‌ای را مطرح می‌کردی، ایشان تا ته آن را می‌خواند. می‌دانست که چه قضیه‌ای در



درآمد

همانگونه که خداوند متعال در قرآن کریم امر نموده: «ولتكن منكم أمة يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر». شهید دکتر عبد الحمید دیالمه این آیه را ملاک حرکت جهادی خستگی ناپذیر و مبارزات فکری، اعتقادی و سیاسی خود قرار داد و با گردآوری گروهی مؤمن و متعهد در راه اعتلای تعالیم اسلام بر اساس رفتار آئمه اهل بیت (ع) گام برداشت، و چه بسا برای رسیدن به اهداف مقدس خویش سر از پا نمی‌شناخت و شب‌ها و روزهای سختی را به سر برد. شهید دیالمه در دوران تحصیل در دانشگاه فردوسی مشهد در چند جبهه با رژیم پهلوی و گروه‌های چپ و راست به طور آشکار به جهاد برخاست، و به رغم پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی (ره)، جهاد را با عوامل بیگانه اعم از لیبرال‌ها و منحرفین تداوم بخشید. اینک استاد مرتضی عطایی یکی از فرهیخته‌گان معتمد استان خراسان و از دوستان و هم‌زمان شهید دیالمه که در حال حاضر به فعالیت‌های پژوهشی و فرهنگی می‌پردازد و تاکنون چندین کتاب در حوزه عقاید و معارف اسلامی تألیف و منتشر کرده است، در این گفت و گو گوشه‌ای از ابعاد شخصیت و مبارزات شهید دیالمه را برای خوانندگان شاهد یاران شرح می‌دهد:

در آغاز بحث بفرمایید که چه شناختی از شهید عبد الحمید دیالمه دارید و چه گونه با ایشان آشنا شدید؟

دلیل آشنایی بنده با شهید بزرگوار دکتر عبد الحمید دیالمه این است که در آغاز سال ۱۳۵۸ و پس از پیروزی انقلاب اسلامی اخوی گرانقدرمان شهید مجتبی عطایی (در سال ۱۳۶۱ و در عملیات فتح المبین به شهادت رسید)، که سال سوم تحصیلات خود را در دانشکده ادبیات و علوم اسلامی دانشگاه مشهد می‌گذراند، روزی به خانه آمد و به من گفت که امروز یک فردی با این خصوصیات در سالن آمفی تأثر دانشکده ادبیات، سخنرانی کرد، و این سخنرانی خیلی زیبا و پر محتوا بود، و من تاکنون چنین آدمی کمتر دیده‌ام. شهید دیالمه تا آن سال هنوز دانشجوی رشته داروسازی در دانشگاه فردوسی مشهد بود. چون گروهک‌ها و جریانات انحرافی و التقاطی در آن دوران خیلی تبلیغات داشتند، من زیاد اهمیتی به این قضیه ندادم و به اخوی گفتم که از این سخنرانان زیاد هستند. نظر به این که من در آن مرحله در جریان انقلاب بودم و سخنرانی‌های خیلی قوی و پر محتوا دیده و شنیده بودم به گفته‌های برادرم اهمیت ندادم. ایشان گفت حالا یکبار بیایید و در جلسه سخنرانی شهید دیالمه شرکت کنید.

به هر حال با اصرار برادرم روزی را که قرار بود شهید دیالمه در دانشکده ادبیات جلسه سخنرانی کند، با برادرم قرار گذاشتیم و با همدیگر به دانشگاه رفتیم.



اعتقادات قوی او برخاسته بود. باید دقت شود که فقط به دید سیاسی به این شهید نگاه نشود. آیا در نتیجه روشنگری‌های شهید دیالمه کسی از هواداران گروهک منافقین آگاه شد و در طرز فکر خود تجدید کرد؟

من شخصا افراد زیادی از هواداران سازمان مجاهدین خلق را دیدم که پس از بحث با شهید دیالمه جذب ایشان شدند. وقتی ایشان با سخنرانی‌های روشنگرانه خود جریان انحرافی و التقاطی مسعود رجوی را با استدلال و منطقی نقد و بررسی قرار می‌داد، و مدارک مستند ارائه می‌کرد خیلی از آن‌ها به آغوش اسلام بازگشتند و جزء توابین شدند. من شخصا چند نفر از هواداران همان گروهک را می‌شناسم که برگشتند و مدافع شهید دیالمه شدند. فهمیدند که فریب خورده‌اند. جاذبه اعتقادی و استدلالی که شهید دیالمه داشت، باعث شده بود که تعدادی از آن‌ها در تفکرات خود تجدید نظر کنند. در بحث حجاب، دخترها آمدند حجاب اسلامی را پذیرفتند. ولی آن‌هایی که عناد و لجاجت می‌کردند، این بحث جداگانه‌ای است. اما اگر کسی فریب خورده بود با چند جلسه سخنرانی بازگشت واقعی می‌کرد.

در مقابل دیدگاه‌های روشنگرانه شهید که به آن اشاره فرمودید، حوزه علمیه و روحانیون مشهد چه نگاهی به ایشان داشتند؟ آیا از طرح چنین دیدگاهی پشتیبانی هم می‌کردند؟

روحانیونی که آگاه و مطلع بودند، و واقعا بصیرت داشتند، و شهید دیالمه را خوب شناخته بودند در کنارش بودند. من در این گفت و گو تأسف می‌خورم که شهید دیالمه هم قبل از شهادت و هم بعد از شهادت فریب بود. غریبانه زیست و الان هم در غربت است. دلیل این غربت هم این است که متأسفانه در آن زمان با وجودی که جریان مجمع احیاء تفکرات شیعی، خیلی وسعت پیدا کرده بود، اما مردم ایشان را خوب نشناخته بودند. معمولا یک عده حسادت‌کننده وجود داشتند. چه بسا گروه‌های انحرافی و لیبرالیستی مثل

شهید یک آدم مردمی بود. در جلسات مساجد گوناگون به میان مردم می‌آمد و سخنرانی می‌کرد. در مسجد الله، در مسجد صاحب الزمان (عج)، در مسجد لقمان و در هر مسجدی که ایشان را دعوت می‌کردند، می‌آمد و برای مردم صحبت می‌کرد. این طور نبود که سخنرانی‌هایش حتما در دانشگاه باشد. همان طور که دانشجویان دانشگاه جذب ایشان شده بودند، مردم

شهید دیالمه بیش از چهارصد ساعت سخنرانی‌های اعتقادی دارد. این که مرکز فرهنگی ایشان را به نام مجمع احیاء تفکرات شیعی نام گذاری کردند، واقعا تفکرات شیعی را احیاء کرد. این که می‌گوییم کسی مثل او نیست، یعنی کسی نیامده تفکرات شیعی را به آن معنای استدلالی، احیاء کند

عادی هم همین طور به خاطر طرح مسائل اعتقادی جذب او شده بودند. تنها مسائل سیاسی صرفا خاص را نمی‌گفت. دلیل این که مردم به طرف این شهید گرانقدر گرایش پیدا کرده بودند، همین مسائل اعتقادی شیعی و تفکرات ناب شیعی را بیان می‌کرد. از این طرف هم انحرافات و بدعت‌هایی که وارد دین شده بود. تحریف‌هایی که وارد دین شده بود، همه را با مدرک بازگو می‌کرد. می‌گفت این جا دین در مسئله عاشورا و کربلا تحریف شده است. تاریخ اسلام در جریان خلافت امیر المؤمنین (ع) و در جریان سقیفه کجاها به انحراف رفته است.

شهید دیالمه بیش از چهارصد ساعت سخنرانی‌های اعتقادی دارد. این که مرکز فرهنگی ایشان را به نام مجمع احیاء تفکرات شیعی نام گذاری کردند. این بحثی که عرض کردم، می‌خواستم مقدمه‌ای باشد برای این که ما شهید دیالمه را تنها از ابعاد و نگرش سیاسی نگاه نکنیم. اگر هم ششم سیاسی دارد از

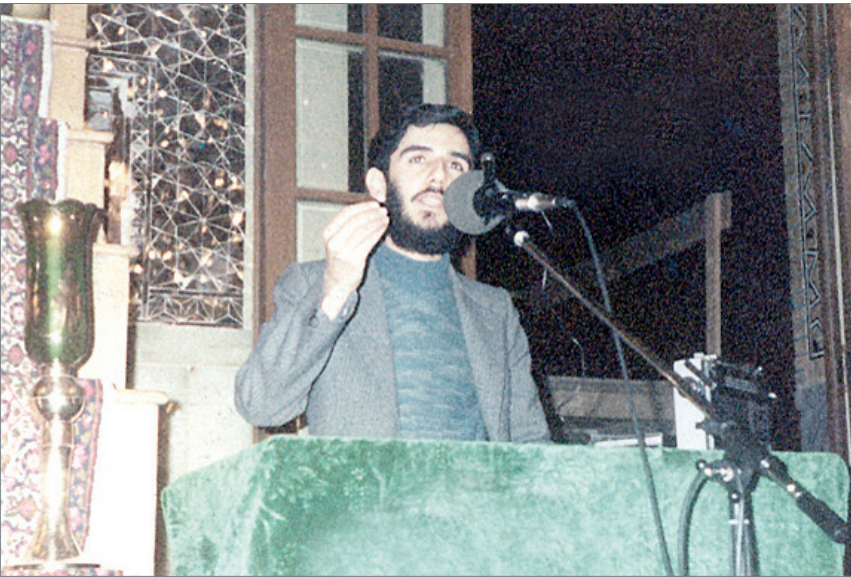
کار است. این هوش و استعداد در برخی از افراد آن روز خیلی کم بود. در آن زمان افراد خوب، متدین، متعهد و انقلابی زیاد بودند، ولی ششم سیاسی‌شان ضعیف بود. گاهی یک شخصیت تا درجه مرجعیت هم پیش رفته بود. تا قائم مقامی رهبری هم رفته بود. اما ششم سیاسی‌ش ضعیف بود که به راحتی او را فریب می‌دادند.

لذا شهید دیالمه، این جوان ۲۵ ساله با این شاخصی که می‌گویم حرکت می‌کرد. افزون بر ششم قوی سیاسی و جاذبه‌ای که داشت، اخلاص و اعتقاد هم به او کمک کرد تا نماینده اول شهر مشهد شود. در آن مرحله همه علمای بزرگ خراسان، امثال آیت الله میرزا جواد تهرانی، آیت الله فلسفی، آیت الله مروارید، آیت الله زنجانی و آیت الله مرتضوی و دیگران بر شایستگی و صلاحیت ایشان مهر تأیید زدند. چون ایشان یک آدم معتقد بود. اعتقادات دینی و علمی ایشان قوی بود. اهل استدلال و استناد بود. همیشه یک کیف پر از اسناد همراه ایشان بود. اگر می‌آمد می‌گفت مصدق چنین بوده و مصدق دست چه کسی را بوسیده مدرک و عکس آن هم را نشان می‌داد. اگر می‌گفت فلائی جزء حزب توده است، یا فلائی چهره ملی گرایی دارد، مدرک نشان می‌داد. نه تنها در جریانات سیاسی حضور داشت، بلکه در جریانات اعتقادی هم، مسائل اعتقادی را هم استدلالی بحث می‌کرد.

به یاد دارم روزی در دانشکده ادبیات بحث حجاب مطرح شد. برخی از دختران مثل دانشجویانی که گروهکی بودند، حجاب درستی نداشتند. شهید دیالمه با آن‌ها استدلالی صحبت کرد، و برای آن‌ها استدلال خوب و قوی آورد که در نتیجه برخی از آن‌ها چادری شدند. به خاطر این که مسئله لزوم حجاب را با استدلال آیات قرآن و از نظر عقل و منطقی بیان کرد. استدلال علمی و نقلی آورد.

در بحث موسیقی، یادم هست که ایشان با یک دانشجویی که از نظر علم موسیقی شناخت خیلی خوبی داشت و متخصص علم موسیقی بود، شهید دیالمه با او مناظره کرد و با استدلال او را قبولاند که موسیقی غنایی چه ضررهایی دارد و چرا موسیقی از نظر اسلام رد شده است. این نشان می‌دهد که شهید دیالمه اطلاعات خوبی از معارف اسلامی در این حوزه داشت. یعنی افراد با استدلال جذب منطق ایشان شدند. تنها با استناد به آیات قرآن و روایات نقل شده از اهل بیت (ع) اکتفا نکرد. همین استدلال عقلی و منطقی شهید باعث شده بود که خیلی از دشمنان و خیلی از افراد منحرف که در برابر او کم می‌آوردند و نمی‌توانستند استدلال کنند، می‌آمدند برچسب‌ها و انگ‌های مختلفی به ایشان می‌زدند. چون می‌دیدند که ایشان واقعا منطقی صحبت می‌کند. این نکاتی را که در مورد اخلاص، اعتقاد و آگاهی علمی شهید دیالمه عرض کردم بسیاری از افراد جذب او می‌شدند.

شهید دیالمه آدم تحصیل کرده‌ای بود، بفرمایید که ایشان، مانند دیگران فقط در محافل دانشگاهی و روشنگری سخنرانی می‌کرد، یا در میان مردم عادی هم می‌آمد و سخنرانی می‌کرد؟



نام کرد.
آن پنج تن از علمایی که ایشان را تأیید کردند از علمای طراز اول مشهد بودند؟

شکی در آن نیست. آن‌ها از علمای طراز اول مشهد و استان خراسان و کشور بودند. مرحوم الله میرزا جواد تهرانی، آیت الله فلسفی، آیت الله مروارید، آیت الله زنجانی، آیت الله شیرازی بودند. اینها چهره‌های شاخص و علمای بزرگ شهر مشهد بودند. افزون بر این پنج تن، تعداد زیادی از علما و روحانیون و ائمه جمعه و جماعات هم بعدها آمدند امضا دادند.

یعنی روحانیون طبقه پایین‌تر هم آمدند و شهید دیالمه تأیید کردند. در عین حال مردم متدین که تفکر مذهبی داشتند و ایشان را دوست داشتند، به پای صندوق‌های رأی رفتند و رأی دادند. شهید دیالمه اولین رأی را در مشهد آورد و وارد مجلس شد. وقتی وارد مجلس شد به عنوان جوان‌ترین عضو هیئت رئیسه مجلس انتخاب شد.

مردم بعدها فهمیدند که همین ایشان بود که ماهیت بنی صدر و همه جریانات لیبرالیستی کشور را افشا کرد. ایشان بود که مردم را روشن کرد. در حقیقت ایشان بود که تفکرات منافقین و فرصت‌طلبان را نقد کرد. اولین کسی بود که کتاب تبیین جهان مسعود رجوی را صفحه به صفحه نقد کرد. هیچ‌گاه بدون استدلال و سند و از روی تعصب سخن نمی‌گفت. این طور نبود که از روی احساس و از روی جریان سازی بخواهد جوسازی کند. خیلی از افراد اهل موج سواری هستند. افرادی هستند که اهل جوسازی‌اند. ولی شهید دیالمه اهل بازی‌های سیاسی نبود.

این را هم بگویم که حتی برخی از افسراد خودی که به کنار شهید دیالمه آمدند، بیدرنگ فهمیدند که این انسان اهل معامله نیست. وقتی برخی از افراد کوشیدند به نام ایشان و به قول معروف از نردبان ایشان بالا بروند، و به مجلس شورای اسلامی راه

گروهک بنی صدر و ملی‌گراها، از همان گروهک‌هایی که ایشان با آن‌ها به مقابله برخاسته بود، و چهره خیلی از آن‌ها را افشا کرد، خیلی زیرکانه آمدند و انگلی به ایشان زدند که این مجمع جزء انجمن حجتیه است. متأسفانه در بین ما هم همین انگ را حسودان خودی زدند. این حسودان آمدند و در گوش برخی از چهره‌های شاخص و شخصیت‌های علمی، سیاسی و انقلابی و نامدار همین شهر مشهد که برخی‌شان هم شهید شدند، و برخی دیگر هنوز در قید حیات هستند، خواندند و بدگویی کردند.

شخص شهید دیالمه در یکی از سخنرانی‌هایش تأکید کرده بود که من جزء انجمن حجتیه نیستم. خوب برای کسی که جزء یک انجمن نیست چه دلالی باید بیاورد. معمولاً انسان برای چیزهای مثبتی که وجود دارد دلیل می‌آورد. ولی برای اثبات چیزهای منفی به دلیل نیاز ندارد. متأسفانه همه این مسائل قبل از شهادت ایشان وجود داشت، و مخالفان بعد از شهادت ایشان هم همان مسائل را دنبال کردند. به هر حال ایشان همراه ۷۲ تن از بهترین مردان انقلابی این کشور در فاجعه تروریستی انفجار حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید.

با وجودی که شهید دیالمه یکی از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی در مشهد مقدس بوده است، ولی متأسفانه ایشان از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۸۸ غریب مانده بود.

بعد از این که در اولین جلسه سخنرانی شهید دیالمه شرکت کردید و شفته بیانات ایشان شدید، آیا با ایشان ارتباط هم برقرار کردید؟

بعد از شرکت در یکی دو سه جلسه سخنرانی، به تدریج به مجمع احیاء تفکرات شیعی واقع در مسجد صاحب‌الزمان (عج) مشهد راه پیدا کردم، و در جلسات خصوصی ایشان هم شرکت می‌کردم. این که می‌گویم شهید دیالمه شمس سیاسی داشت، کسانی متوجه نبودند. اما امروز که این حرف‌ها را می‌زنیم، همه می‌فهمند که شهید دیالمه سی سال قبل چه گفته است.

از دلایل نامزدی شهید دیالمه برای انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی اطلاع دارید؟ آیا یاران و دوستان شهید هم با نامزدی ایشان موافق بودند؟

کاندیداتوری شهید دیالمه برای نمایندگی مجلس شورای اسلامی، در اصل پیشنهاد یاران ایشان بود. به ایشان گفتند که در این موقعیت زمانی، شرایط اقتضا می‌کند که شما وارد مجلس شورای اسلامی شوید. به خاطر این که خیلی از چهره‌های ملی‌گرا و کسانی که در حقیقت انحرافی و التقاطی بودند، علاقه داشتند تا مجلس را در دست بگیرند. لذا از این طرف هم نیاز مبرم وجود داشت تا چهره‌های انقلابی، متدین، اصیل، متعهد و معتقد وارد مجلس شوند. در حقیقت شهید دیالمه خیلی راغب به این کار نبود، ولی به عنوان عمل به تکلیف شرعی خود را نامزد کرد. واقعا از روی تکلیف به میدان آمد. شهید دیالمه بعد از این که علما تکلیف کردند، و ایشان را تأیید کردند، ثبت

یابند، شهید دیالمه بیدرنگ آن‌ها را افشا می‌کرد. واقعا اگر کسی انحراف داشت یا جریان سازی می‌کرد، او را کنار می‌گذاشت.

آیا در مجمع احیاء تفکرات شیعی روحانیون هم هم حضور داشتند؟

بله حضور داشتند. یکی از چهره‌های شاخصی که پشتوانه شهید دیالمه بود، مرحوم آیت الله علی اکبر نوغانی بود. ایشان در مسجد شاهین فر نماز می‌خواند که الآن آقا زاده ایشان آن جا نماز می‌خواند. این دو علاقه زیادی به یکدیگر داشتند. افزون بر آن شهید دیالمه در همان جریانات بعد از انقلاب ارتباط صمیمانه با شهید آیت داشت. به ما گرامی داد و می‌گفت که شهید آیت اطلاعات خوبی در اختیار دارد، و با تیزبینی به جریانات کشور نگاه می‌کند. زمانی که شهید آیت هم به مجلس راه یافت، با ایشان ارتباط برقرار کردیم و اطلاعات خوبی از او می‌گرفتیم. مخصوصاً زمانی که بنی صدر رئیس جمهور شد. شهید دیالمه در مجلس بود که علم علنی مبارزه با بنی صدر را به دست گرفت و همه جا اعلام کرد که من حاضریم با بنی صدر مناظره کنم. چون بنی صدر همیشه این شعار را می‌داد و به آن عمل نمی‌کرد. می‌گفت که من اهل مناظره و بحث آزاد هستم و هر کسی که می‌خواهد مناظره کند بفرماید. شهید دیالمه چند بار به او گفت که بیا مناظره کنیم. ولی بنی صدر زیر بار نمی‌رفت.

به طور مثال روزی بنی صدر در دوران ریاست جمهوری آمده بود در همین ورزشگاه تختی مشهد سخنرانی کند، و جمعیت زیادی هم حضور داشتند. شهید دیالمه چند سؤال از او کرده بود و او هم گفته بود که من به سؤالات شما پاسخ نمی‌دهم. یکی از سؤالات این بود که آقای رئیس جمهور شما که در مجلس خبرگان قانون اساسی بودید، چرا به ولایت فقیه رأی مثبت ندادی؟ چرا به اصل صد قانون اساسی رأی ندادی؟ ولی بنی صدر از پاسخگویی خودداری کرد، و گفت که عده‌ای این جا جمع شده‌اند و می‌خواهند اغتشاش کنند. در دانشکده ادبیات دانشگاه

✓ خیلی از افراد توجه نداشتند که ایشان در برابر مخالفان ولایت فقیه چه گونه از حریم ولایت دفاع می‌کرد. بحث‌های شهید دیالمه را در مورد ولایت فقیه بازنگری کنید. چه قدر زیبا و مستدل صحبت کرده است. کسانی که الآن هستند کدام‌شان بهتر از ایشان سخن گفته‌اند. شهید دیالمه به زبان روز و مستدل صحبت کرده است. هر کسی که به نوارهای شهید دیالمه گوش دهد، معنای ولایت فقیه را درک می‌کند

مشهد هم یک نشست پرسش و پاسخی برگزار شده بود که شهید دیالمه همین سؤالات را مطرح کرد و از بنی صدر خواست به این پرسش‌ها پاسخ دهد. وقتی بنی صدر دید که نمی‌تواند پاسخ دهد، گفت اکنون وقت رفتن من به فرودگاه است و باید بروم و در جلسه بعدی با پرسش‌های شما پاسخ خواهم داد. می‌خواهم بگویم که بنی صدر اهل غوغاسالاری و جوسازی بود.

در حقیقت یکی از خصوصیات بارز شهید دیالمه شجاعت ایشان بود. در بحث مناظره با مخالفان و منحرفان خیلی جسارت داشت. البته این جسارت الهی بود که خداوند به ایشان عنایت کرده بود. واقعا با شجاعت و جسارت از حقانیت اسلام، از حقانیت انقلاب اسلامی و از حقانیت این کشور و تشیع و مردم دفاع می‌کرد. مدافع واقعی حریم اهل بیت (ع) و مدافع رهبری و ولایت فقیه شهید دیالمه بود. به همین دلیل می‌گویم که جلوتر از زمان بود. خیلی از افراد توجه نداشتند که ایشان در برابر مخالفان ولایت فقیه چه گونه از حریم ولایت دفاع می‌کرد. بحث‌های شهید دیالمه را در مورد ولایت فقیه بازنگری کنید. چه قدر زیبا و مستدل صحبت کرده است. کسانی که الان هستند کدام‌شان بهتر از ایشان سخن گفته‌اند. شهید دیالمه به زبان روز و مستند صحبت کرده است. هر کسی که به نوارهای شهید دیالمه گوش دهد، معنای ولایت فقیه را درک می‌کند. این که می‌گویم شهید دیالمه جلوتر از زمان بود، به این دلیل می‌گویم که یک تفکر شاخص و ناب بود. حیف است که این تفکر الان خاموش بماند.

شهید دیالمه این همه سخنرانی دارد. شایسته است سخنرانی‌های ایشان از رسانه‌های ملی منتشر شود. در حوزه‌های اعتقادی و سیاسی مطلب دارد. به طور مثال در موضوع «استراتژی سقوط» بحث کرده که چرا یک دولت سقوط می‌کند. نگاه کنید کشور اکراین امروزه چه وضعی دارد. نگاه کنید دلایل انقلاب‌هایی که در کشورهای آسیای میانه اتفاق افتاد چه بوده



است؟ سقوط برخی از دولت‌ها همچون مصر، یمن و لیبی برای چه بوده است؟ همه بحث‌های ایشان در سخنرانی «استراتژی سقوط» برای دردهای امروز ماست. برای شناخت این بیداری اسلامی باید به سخنرانی‌های شهید دیالمه برگردید. رسانه‌های گفتاری و نوشتاری ملی باید تفکرات ایشان را پخش کنند

به اعتقاد من شهید دیالمه یک طلای نابی است که زیر خاک پنهان مانده است. اما یک روزی این طلا بیرون خواهد آمد. صدا و سیما قسمت‌هایی از این طلای ناب را در سال ۱۳۸۸ به مردم نشان داد. مردم از آن روز فهمیدند که شهید دیالمه کیست. فهمیدند که چه چهره‌ای بود. به نظر من همه کسانی که پای این انقلاب اسلامی دویدند، باید این کار را بکنند. به هر حال این چهره نباید خاموش و غریب بماند.

شهید دیالمه که در اولین دوره انتخابات به مجلس شورای اسلامی راه یافت، و به عنوان دومین نماینده از مشهد رأی آورد، تا چه میزان در مسائل حقوقی و قانونگذاری شناخت داشت؟

یکی از خصوصیات بارز شهید دیالمه شجاعت ایشان بود. البته این شجاعت الهی بود که خداوند به ایشان عنایت کرده بود. واقعا با شجاعت و جسارت از حقانیت اسلام، و از حقانیت انقلاب اسلامی و از حقانیت مردم کشور و تشیع دفاع می‌کرد. مدافع واقعی حریم اهل بیت (ع) و مدافع رهبری و ولایت فقیه شهید دیالمه بود

همان گونه که می‌دانید مجلس اول بود و شاید اغلب نمایندگان بعد از انقلاب کم تجربه بودند. در حقیقت مسائل قانونگذاری ما در آن زمان بر می‌گشت به مسائل فقهی و مسائل اسلامی. اغلب تحقیقات حقوقی شهید دیالمه هم در مسائل فقهی بود. یعنی



تأیید صلاحیت کاندیداتوری شهید دیالمه برای نمایندگی مجلس شورای اسلامی

می‌دید اسلام چه می‌گوید و چه می‌خواهد، آن‌گاه می‌رفت قانون را از منابع فقهی اسلام می‌گرفت، و در بند آیین نامه مجلس قرار می‌داد و آن را قانون می‌کرد. اگر از آن معنای حقوقی که امروز متداول است می‌پرسید، می‌گویم خیر ایشان آن طور نبود. رشته تحصیلی و دانشگاهی ایشان داروسازی بود. البته مسائل فقهی و اعتقادی و حقوق اسلامی را خوب می‌دانست، که بیشتر مدافع این مسائل بود.

جناب‌عالی که مدتی در کنار این شهید بزرگوار بودید، کمی از اخلاق و تواضع ایشان برای خوانندگان مجله بگویید....

شهید دیالمه شخصیت با وقار و خاصی داشت. شاید اگر کسی چند دقیقه‌ای در کنار ایشان می‌نشست، جذب اخلاق نیکوی ایشان می‌شد. به رغم سرسختی و انعطاف ناپذیری، در عین حال جاذبه عجیبی داشت. در برابر جریانات نفاق و لیبرال و انحراف و ملی‌گراها به شدت انعطاف ناپذیر بود. سیره ایشان مانند سیره پیامبر اسلام (ص) «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» بود. چهره معصومانه و مظلومانه داشت. حتی در بین شخصیت‌های بزرگ علمی و فرهیخته کشور مانند ایشان کم دیده‌ام، و این ناشی از اخلاص بالایی ایشان بود. به قدری اهل تواضع و فروتنی بود که هرگز با یک فرد عادی فرق نداشت. گاهی می‌دیدم هنگامی که تعدادی از شخصیت‌ها در کنار ایشان می‌نشستند، اصلا خودنمایی نمی‌کرد. اهل شهرت نبود. به هر حال برخی از افراد اهل شهرت هستند، و دوست دارند که عکس‌شان، اسم‌شان و یادشان بماند.

به نظر من اگر امروزه شهید دیالمه مظلوم و غریب است و شاید خیلی از افراد جامعه ایشان را نمی‌شناسند، شاید به خاطر روح بلند شهید است که اجازه نمی‌دهد افراد جامعه او را بشناسند. چون شخص شهید اهل شهرت نبود. اهل حقیقت بود. یک حقیقت زلال و نابی بود. خیلی زود با افراد دوست می‌شد. به یاد دارم گاهی که به مجلس ایشان وارد می‌شدم، بیدرنگ از جا بلند می‌شد، و در سلام گفتن پیشقدم می‌شد. آداب اسلامی چنین حکم می‌کند کسی که وارد مجلسی شده بر فردی که نشسته باید سلام کند. این نشان می‌داد که سیره ایشان در سلام کردن، مانند سیره پیامبر (ص) است.

گاهی که نشسته بود و با چند نفر گرم صحبت بود و ناگهان افرادی وارد مجلس می‌شدند، و روی صندلی می‌نشستند، بیدرنگ با آن‌ها سلام و احوال‌پرسی می‌کرد، و به گرمی خوش آمد گرم می‌گفت. در آن جا کسی که اولین بار شهید دیالمه را می‌دید، گمان می‌کرد که ایشان ۲۰ سال است با این آقا رفیق است. یعنی خصوصیات ذاتی و اخلاقی و رفتاری شهید دیالمه این چنین بود. به هر حال این آثار رفتاری و گفتاری شهید بر روی دوستان تأثیر فراوان گذاشته بود. در عبادت یک نوع خضوع و خشوع خاص داشت که من گاهی محو نماز ایشان می‌شدم. اهل زیارت و نیایش بود. طوری ذکر و تهجد می‌گفت تا کسی مطلع نشود. گاهی می‌دیدم که اهل ذکر و شب زنده داری است. این شب زنده

اول با رأی بالایی به مجلس راه یافت. اشاره کردید که شهید آیت و شهید دیالمه و شهید محمد منتظری با هم دوست و همفکر بودند. بفرمایید که این آقایان در زمینه مبارزه با جریان انحراف و التقاط تا چه اندازه در مجلس هماهنگ بودند؟

در جریان مبارزه با انحراف و التقاط، مخصوصا در مبارزه با بنی صدر اشتراک نظر داشتند که این جریان لیبرالیسم در کشور باید از بین برود. شهید منتظری در اوایل انقلاب که بنی صدر قبل از ریاست جمهوری، وقتی وزیر اقتصاد بود یک مقدار کشش‌هایی داشت. ولی بعد از این که بنی صدر رئیس جمهور شد. شهید محمد منتظری و شهید آیت جزء مخالفین سرسخت بنی صدر بودند، و او را قبول نداشتند، و خیلی از مسائل را افشا کردند. منتهی تفاوت شهید دیالمه با شهید آیت و شهید محمد منتظری این است که شهید دیالمه فراتر از آن دو بزرگوار و فراتر از زمان خود بود ولی آن سه تن در مخالفت با خطر لیبرالیسم به نقطه نظر مشترکی رسیده بودند.

ما اگر بخواهیم این قضایا را بررسی کنیم، باید گفت که شهید محمد منتظری یک چهره داغ انقلابی و احساسی بود ولی اگر از شهید دیالمه می‌پرسیدیم که دلایل مخالفت شما با بنی صدر رئیس جمهور کشور که ۱۱ میلیون رأی آورده و امام (ره) حکم ریاست او را تنفیذ کرده چیست؟ برای شما ده دلیل می‌آورد و می‌گفت به این دلایل با بنی صدر مخالف هستم.

ایشان هیچ وقت فکر نمی‌کرد که این آقایانی که روی کار آمده رئیس جمهور است. می‌گفت خب رئیس جمهور باشد. ما هم تکلیف داریم که ماهیت بنی صدر را برای مردم روشن کنیم. در همان زمان، در پرتو همان جریانی که شهید دیالمه به وجود آورد، یک مجموعه‌ای را در مشهد به نام مرکز تبلیغات پیروان ولایت فقیه تشکیل دادیم، و علیه بنی صدر اطلاعیه منتشر می‌کردیم. به یاد دارم جزوه‌ای را به نام «نقض قانون اساسی

توسط رئیس جمهور» منتشر کردیم. فکر کنم موارد زیادی از این جزوات را در آن زمان منتشر کردیم، که در مجموع بیش از ۴۰۰ مورد نقض قانون اساسی توسط بنی صدر شمارش کردیم. ضمن توزیع این جزوات در شهر مشهد، هزاران نسخه از آن را به چادر وحدت در کنار درب دانشگاه تهران می‌فرستادیم تا در نماز جمعه پخش شود. در حقیقت همه این تلاش‌ها از افکار والای شهید دیالمه ناشی شده بود که ما را به این راه رهنمون ساخت و جریانات انحرافی را به ما شناساند. ■

شهید دیالمه شخصیتی با وقار و خاصی داشت. شاید اگر کسی چند دقیقه‌ای در کنار ایشان می‌نشست، جذب اخلاق نیکوی ایشان می‌شد. در برابر جریانات نفاق و لیبرال و انحراف به شدت انعطاف ناپذیر بود. سیره ایشان مانند سیره پیامبر اسلام (ص) «اشداء علی الکفار رحماء بینهم» بود. چهره معصومانه و مظلومانه داشت

باشند و بعدها اگر رفت به مجلس کاری کنند و به جایی برسند، دیدند نخیر کسی را که جستجو می‌کنند این نیست. با این وصف شهید دیالمه آدم‌های متعهد و انقلابی و صادق ساخت.

علت وقوع درگیری در مشهد در جریان انتخابات مجلس اول چه بود؟

بحث سر این بود که بعضی از آقایان که قبل و بعد از انقلاب نقشی داشتند، حالا می‌بینند که یک جوان صادق و صاحب فکر آمده و کاندید شده است. کسانی که با کاندیداتوری شهید دیالمه مخالفت کردند، اولاً خودشان اهل فکر نبودند. یکی از دیدگاه‌هایی که شهید دیالمه مطرح می‌کرد این است کسی که می‌خواهد نماینده مجلس بشود، باید صاحب فکر و دارای برنامه باشد. نمی‌شود که فقط به اسم و رسم طرف نگاه کنند. فرض کنید اگر یک چهره انقلابی می‌آمد برود مجلس و مردم هم او را می‌شناختند، شهید دیالمه می‌گفت که این به درد مجلس نمی‌خورد. ممکن است به درد کاری دیگر و سمت دیگری بخورد. می‌گفت که گزینه مجلس رفتن باید شاخص‌های را دارا باشد. اگر نداشت و به مجلس رفت، مجلس را خراب می‌کند. به صرف یک چهره انقلابی بودن کافی نیست. چهره انقلابی باید هم متعهد باشد و هم تخصص داشته باشد. به هر حال خیلی از افراد در انتخابات به این علت علم مخالفت را برافراشتند و بر شهید انگ زدند. ولی به رغم همه این مخالفت‌ها خوشبختانه دیدیم که ایشان در مرحله

داری‌ها نقش بسزایی در سازندگی روح انسان دارد. به نظر من مهمترین دلیل روشن بینی و تیز هوشی و بینش سیاسی قوی شهید دیالمه به تهجد و نماز شب و ذکر و زیارت و توسل به اهل بیت (ع) باز می‌گردد. به مکتب تشیع و اهل بیت (ع) اعتقادات راستین و قوی داشت، و با این روحیه می‌خواست احیاگر مکتب اهل بیت شود.

وقتی انقلاب به پیروزی رسید، مردم طبیعتاً به بدنبال همین افراد بودند. چون به هر حال بعد از گذشت ۲۵۰۰ سال حکومت‌های ستمشاهی در ایران، حالا یک حکومت اسلامی شیعی و پیرو تفکرات اهل بیت (ع) به وجود آمده، و می‌خواهد قوانین الهی و شیعی در این کشور حاکم باشد. شهید دیالمه برای همین تلاش می‌کرد. این روحیه و نشاطی که در پیگیری کارها داشت، بچه‌ها را به وجد می‌آورد. زمانی که تبلیغات اولین دوره انتخابات مجلس برگزار شد، به یک عده پول دادند و گفتند برو پوستر و عکس بجسبان. برای تبلیغات انتخابات برخی از نامزدها هزینه‌های فراوانی صرف شد. ولی برای تبلیغات شهید دیالمه جوانان اقشار فقیر جامعه و چهره‌های ضعیف مردمی بودند که اخلاص و اعتقاد شهید دیالمه را شناخته بودند، و با دل و جان کار می‌کردند. مثل دوران دفاع مقدس که به فرموده امام (ره) پیر زنی آمده و تخم مرغ‌هایش را تقدیم جنگ کرده است. بچه‌هایی که در جریان انتخابات دیدم، واقعا بچه‌های اقشار ضعیف جامعه بودند که می‌آمدند کمک می‌کردند، و پولی هم در انتخابات خرج نشد.

مردم می‌دانستند که اگر شهید دیالمه به مجلس برود، یکی از احیاگران تشیع و مدافعان آرمان‌های انقلاب اسلامی خواهد بود. از کسانی است که به دنبال احیای قوانین الهی است. همه یاران و دوستان هم صادقانه عمل می‌کردند. مانند «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» بودند. یعنی شهید دیالمه این طور افرادی ساخت. چون خود ایشان جزء «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» بود، کسی هم که با ایشان کار می‌کرد مصداق بارز همین آیه بود. در این میان

تعدادی هم که به دنبال شهید دیالمه آمده بودند، و وقتی دیدند که ایشان نه اهل نام و نشان و نان است راه‌شان را گرفتند و رفتند. کسانی که دنبال نان و نام و شهرت بودند، دیدند که در این جمع از این خبرها نیست. مثل داستان طلحه و زبیر با امیر المؤمنین (ع). جوانان وقتی دیدند که شهید دیالمه واقعا یک انسان ساده زیست است. انسانی که فقط خداگونه فکر می‌کند، خداگونه حرف می‌زند و تفکر خدایی دارد جذب او شدند. آن‌هایی که اهل زد و بند بودند و می‌خواستند در کنار شهید دیالمه عکسی داشته

ایران درسوگ ۷۲ تن از یاران امام خون گریست

جمهوری اسلامی ۱۲ صفحه

گزارش مصورمردم ۷۲ تن تشییع امام از یاران امام در هفتمین شماره

آمریکا دروغ میگوید

گزارش مصورمردم ۷۲ تن تشییع امام از یاران امام در هفتمین شماره

۷۷ شهید بزرگترین ضربه‌ها را دیدیم زد

دکتر یاسر دبیر کل جدید حزب جمهوری اسلامی امروز در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت می‌کند

پیکر از شعاری ۱۰ پرویز مردم

بهبشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد دو خار چشم دشمنان اسلام بود

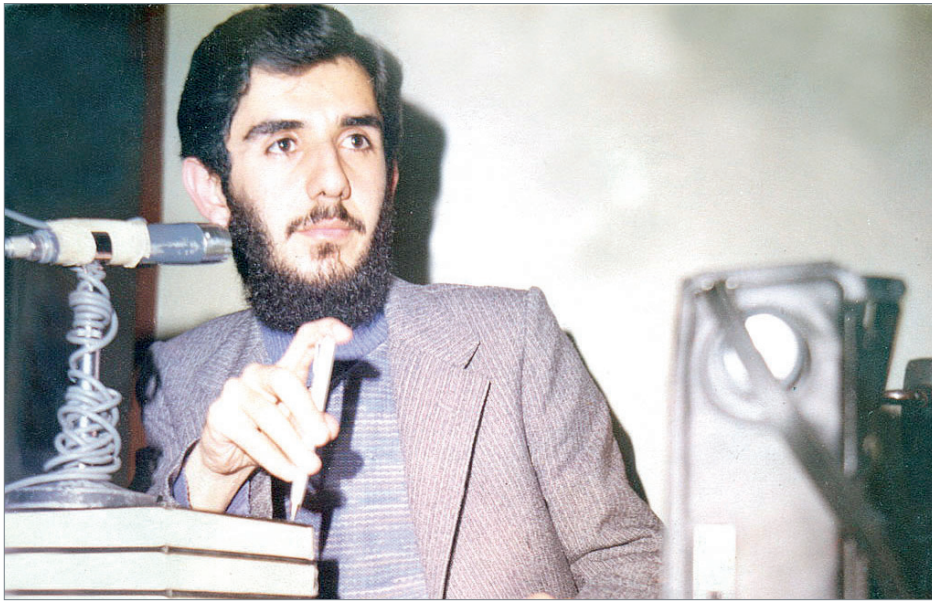
پیام ایت‌الله منتظری در مورد شهادت ۷۲ تن از یاران امام امت:

امام امت شهادت ۷۲ تن را به پیشگاه امام زمان و ملت‌های مظلوم جهان تبریک و تسلیت گفتند

امام امت:

ایران براز

ملت عزیز این کوردلان مدعی مجاهدت برای خلق، گروهی را از خلق گرفتند که



جستاری در جهان بینی شهید دیالمه
در گفت و گو با دکتر نیکو دیالمه خواهر شهید



درآمد

نظر به این که اولین عامل مؤثر در شکل گیری شخصیت انقلابی و هویت فکری و اعتقادی یک اندیشمند متعهد مسلمان، تربیت پدر و مادر و فضای خانوادگی است، به سراغ دکتر نیکو دیالمه خواهر شهید عبد الحمید دیالمه رفتیم تا مرحله به مرحله در زمینه چگونگی زندگی و شکل گیری و تبلور عقاید ایشان کاوشگری کنیم. گویا ریشه هوشمندی و بصیرت مثال زدنی شهید دیالمه را مبانی استوار اعتقادی پدر دانست که همیشه دست فرزند جوانش را می گرفت و به کلاس های درس شهید مطهری یا به جلسات انجمن اسلامی پزشکان می برد. با وجودی که دکتر نیکو دیالمه از نظر فکری و اعتقادی دست کمی از برادر شهیدش ندارد، و به مسائل سیاسی زمان حیات برادر آگاه است، اما در این گفت و گو سعی بر این بود که زوایای ناشناخته زندگی آن شهید بزرگوار در درون خانواده را روشن کنیم.

از اسلام در نیم قرن آینده حرف برای گفتن داشت

نوع هشدارهایی داده و بحث هایی کرده که به جریان فتنه اختصاص ندارد. جریان فتنه باعث شد که ایشان دوباره در فضای سیاسی مطرح شود. ولی کسانی که شهید را در آن مقطع می شناختند، معتقدند که ایشان در خیلی مسائل دیدگاه متفاوت داشت. اگر به سخنرانی های تبیین تبیین جهان نگاه کنید، می بینید که این سخنرانی ها به زمانی تعلق دارد که نوجوانان کشور که در سن ما بودند، و فرزندان برخی از خانواده های به ظاهر سنتی و مذهبی هم بودند، مدافع سازمان مجاهدین خلق شده بودند. آن زمان که گروهک مجاهدین خلق هنوز منافقین نشده بود. سرانجام منافقین به جایگاهی رسیدند که دست به ترور زدند.

در آن مقطع که شهید دیالمه کتاب تبیین تبیین جهان را مورد نقد و بررسی قرار داد، و بحث های اعتقادی مطرح می کرد منافقین به ظاهر خودشان را مدافع انقلاب و اسلام نشان می دادند. بحث های شهید دیالمه چند قدم جلوتر از جامعه بود. چند قدم جلوتر از بحث هایی بود که دیگران مطرح می کردند. وقتی خانه های تیمی آشکار شد و منافقین علیه انقلاب قیام مسلحانه کردند و به عملیات تروریستی دست زدند و کشتار کردند، ماهیت آنان برای همه روشن شد. اگر به نوارهای سخنرانی ایشان رجوع کنید، ایشان گفته است که خط مشی سازمان مجاهدین خلق خط اسلام صحیح نیست. این در واقع التقاط است، و معلوم نیست به کجا میانجامد.

آن گونه که امام (ره) فرموده اند که مرد از دامان

ما همواره این خلأ را به طور جدی در همه مسائل کلی و جزئی خانواده واقعا حس نکنیم. شاید در هر حادثه ای یک سوال جدی مطرح بود که اگر شهید زنده بود چه می کرد، یا چه می گفت و یا چه گونه موضع می گرفت؟

فرا تر از آن طرز تفکری که امکان دارد در اذهان برخی از افراد باشد، شهید دیالمه در خانواده فرزند خیلی معمولی نبود که فکر شود صفات خوبی صرفا داشته است. نقش او فرا تر از این ها بود. او معلم خانواده بود.

بعد از سال ۱۳۸۸ و بعد از گذشت ۲۸ سال از شهادت دیالمه، فضای دیگری در جامعه به وجود آمد، و نام ایشان بیش از گذشته مطرح گردید. نگاه شما به این مسئله چیست؟

قطعا همین طور بود. بالاخره داستان فقط داستان فتنه نبود. اگر همه تحولات انقلاب را بازنگری کنید، می بینید که ایشان قبل از این که خیلی مسائل آشکار بشود و در سطح عموم شناخته شود، یک

فرا تر از آن طرز تفکری که امکان دارد در اذهان برخی از افراد باشد، شهید دیالمه در خانواده فرزند خیلی معمولی نبود که فکر شود صفات خوبی صرفا داشته است. نقش او فرا تر از این ها بود. او معلم خانواده بود

حدود ۳۳ سال از شهادت برادران دکتر عبد الحمید دیالمه می گذرد. بفرمایید که جای خالی شهید در این مدت بر خانواده و نیز بر جامعه چه گونه گذشت؟ به خصوص که حوزه فکری و فرهنگی کشور در این مدت با فراز و نشیب هایی همراه بود؟

در حقیقت شهید دیالمه نقش بسیار جدی در خانواده داشت. شاید شخصیت هایی باشند که آثار اجتماعی زیادی در جامعه به ارث بگذارند، ولی به خاطر همان نقش اجتماعی بزرگی که دارند نقش برجسته ای در خانواده نداشته باشند. در مورد شهید دیالمه باید بگوییم که ایشان واقعا شخصیت دو بعدی داشت. یک نقش ویژه در خانواده و یک نقش برجسته در اجتماع داشت، و این هر دو نقش مکمل یکدیگر بودند. در اجتماع بسیاری از کسانی که در آن مقطع شهید را می شناختند، به مرور زمان و به طور جدی خلأ حضور ایشان را در همه فراز و نشیب های انقلاب اسلامی و تحولات اجتماعی، حس می کردند. برای خانواده هم همین طور بود.

البته باورهایی که شهید به آن رسیده بود، می کوشید با عمل و رفتار خود، در مردم نهادینه کند. فکر می کنم یکسری معیارهایی از مفاهیم دینی در خانواده وجود داشت که به لطف خدا بر اساس آن توانستیم در همه حوادثی که بعد از این سی و چند سال گذشته به وجود آمد، اسلام حقیقی را بشناسیم و از آن دفاع کنیم، و با آن معیارها خیلی از حوادثی را که به وجود آمده محک بزنیم. ولی این حوادث مانع نمیشد که

بود. اولین جلسات مذهبی که برادر شهید دیالمه به وسیله پدر در آن شرکت کرد، انجمن اسلامی پزشکان بود.

در کدام منطقه از تهران زندگی می کردید؟

در منطقه سه راه امین حضور نزدیک سرچشمه، در همان خیابانی که به نام شهید دیالمه نامگذاری شده است زندگی می کردیم و بعد از مدتی به بهارستان منتقل شدیم. چون خانه ما نزدیک حسینیه بنی فاطمه بود، و آیت الله مکارم شیرازی در آن جا جلسات هفتگی داشت، شهید دیالمه در آن جلسات شرکت می کرد. منزل پدر مادرم هم در محله پامنار بود و مراسم روضه خوانی شان را در آن جا برگزار می کرد. معمولا آن محله ها مرکز شهر تهران محسوب می شوند.

به نظر شما برادران شهید دیالمه در سن نوجوانی بیشتر تحت تأثیر تربیت مادر قرار گرفته بود یا پدر؟

فکر می کنم که هر دو در تربیت شهید نقش داشتند. معمولا پدر و مادر به اصول و یک سری قید و بندهای مذهبی پایبند بودند. شخصیت ایمانی پدر، تقید به نماز اول وقت و بدون وضو بیرون رفتن همه اینها در تربیت فرزندان تأثیرگذار بود. پدر تا آخرین لحظات حیات شان توسل ویژه ای به اهل بیت (ع) داشت. اعتقاد و محبت قلبی نسبت به خاندان اهل بیت (ع) داشت. مادر مقید بود که فرزندان را مؤدب به آداب اجتماعی تربیت کند.

خواستم پیرسم که انتخاب رشته دانشگاهی ایشان بر اساس چه ملاکی بود؟ خود شهید می خواست راه پدر را ادامه دهد، و به محرومان جامعه کمک یا اصولا به رشته پزشکی علاقه داشت؟

فکر می کنم که شهید به رشته پزشکی علاقه داشت. البته در آن زمان فضای جامعه هم اینگونه بود که جوانان با استعداد معمولا پزشکی می رفتند. مثلا پدرم همیشه اظهار علاقه می کرد، و می گفت که دوست دارد هر سه فرزندشان پزشک شوند. شهید دیالمه هم متأثر از این نگاه بود. البته نه مثل سایر افرادی که صرفا این راه را به عنوان خدمت به محرومان بدانند. شهید خیلی فراتر از این می اندیشید.

روزی پدر از کتابخانه شخصی عبدالحمید بازدید کرد، به ایشان گفت فکر می کنم شما به جای تحصیل در رشته پزشکی، در حوزه علمیه درس میخوانید. با تسمی پاسخ داد: اگر مدرک پزشکی می خواهید مشکلی نیست به شما می دهم. به نظر من هدف نهایی شهید بعد از گذشت مدتی آشکار شد. مشخص شد که می خواهد خیلی فراتر از یک پزشک به جامعه کمک کند. خدمت به دین و آرمان های اسلامی را به عنوان یک قضیه حیاتی نگاه می کرد. واقعا وجودش را وقف این هدف کرده بود.

شهید ویژگی ها و توانایی های فکری خاصی داشت. توانمندی کلامی، هوش و استعداد وافر، اراده بسیار قوی. البته اینگونه افراد کم نیستند اما مهم این بود که شهید دیالمه همه این نعمت ها را در مسیر دفاع از دین و تبیین ظرافت های اسلام برای نسل جوان



ساده و پر رفت و آمد بود. اگر مادر متوجه میشد که کودکی مشکل عمل قلب دارد، آن کودک به مدت دو یا سه ماه در منزل ما بود و مادرم از او مراقبت می کرد.

بفرمایید که این افراد محروم که به خانه شما رفت و آمد داشتند، چه جوری خانواده دیالمه را شناخته بودند؟

به دلیل شغل پزشکی پدرم بود. مادرم هم از نظر معاشرت خیلی اهل معاشرت و رسیدگی به مشکلات دیگران بود. شاید اخلاق ایشان اقتضا می کرد که خیلی از افراد محروم جامعه جذب ایشان شوند. مادرم خیلی مقید بود که بچه ها با طبقات محروم جامعه الفت داشته باشند، و درد اقشار محروم را حس کنند. می توانم بگویم که این معاشرت خیلی با زندگی ما عجین شده بود. به هر حال از لحاظ مادی یک مقداری دستشان باز بود، و ما بیشتر با طبقات محروم زندگی کردیم.

مادران در محافل و جلسات دینی هم شرکت می کرد؟

بله در خانه ایشان مجالس روضه سنتی دایر می کردند. چون پدرشان روحانی بودند، همیشه مجالس روضه خوانی سنتی داشتند. از نظر جلسات علمی، فقط پدرم در انجمن اسلامی پزشکان حضور داشت، و از این طریق با پزشکان مسلمان ارتباط برقرار کرده

در این خانواده متدین، پدر و مادر و سه فرزند زندگی میکردند که شهید دیالمه فرزند اول خانواده بود. مادرم نقل میکند که پدر چه قبل از ولادت فرزندان و چه بعد از آن همیشه به این مسئله مقید بوده که هنگام اذان صبح از خواب بیدار شده و با صدای بلند اذان بخواند. به یاد ندارم که پدرم روزی بدون وضو از منزل بیرون رفته باشد. حتی در شرایط سخت هم مقید بود که حتما باید با وضو باشد. خب ما نباید این رفتار را در شکل گیری هویت شخصی شهید دیالمه بی تأثیر بدانیم. مادرم هم به رسیدگی به حل مشکلات دیگران خیلی اهتمام داشت. خانه یک جوری پناهگاه طبقات محروم جامعه شده بود. افراد بسیاری خیلی راحت می آمدند و می ماندند. خانه ای

زن سه معراج می رود. خواستم بدانم که خانواده دیالمه با چه روشی فرزندش را تربیت کرد که ایشان در دوران انقلاب به یک اندیشمند سرشناس تبدیل شد؟

برای پاسخ به این پرسش ابتدا لازم می دانم فضای خانواده را شرح دهم. خانواده ما یک خانواده مذهبی بود و شهید دیالمه در یک خانواده مذهبی متولد شد. شناختی که افراد جامعه نسبت به این خانواده مذهبی داشتند، تا حدود زیادی به شخصیت پدرم باز می گردد، زیرا اغلب افرادی که با این خانواده رفت و آمد داشتند، به پدرم به عنوان یک شخصیت متدین نگاه می کردند. آشکار بود که خیلی از خویشاوندان به خاطر همین تدین، احترام ویژه ای به پدرم داشتند، حتی بدون این که پدرم مطلبی را بگوید یا محدودیتی را برای آمدن افراد به خانه بگذارد، آنان هنگام ورود به این خانه یک سری تقیدهایی را به احترام ایشان رعایت می کردند.

در این خانواده متدین، پدر و مادر و سه فرزند زندگی می کردند که شهید دیالمه فرزند اول خانواده بود. مادرم نقل میکند که پدر چه قبل از ولادت فرزندان و چه بعد از آن همیشه به این مسئله مقید بوده که هنگام اذان صبح از خواب بیدار شده و با صدای بلند اذان می گفته است. ما فرزندان هم عادت کرده بودیم که با صدای اذان صبح پدر از خواب بیدار می شدیم و نماز می خواندیم. ایشان مقید بود که در خانه با صدای بلند اذان بگوید و بعد از نماز با صوت قرآن بخواند. به یاد ندارم که پدرم روزی بدون وضو از منزل بیرون رفته باشد. حتی در شرایط سخت هم مقید بود که حتما باید با وضو باشد. خب ما نباید این رفتار را در شکل گیری هویت شخصی شهید دیالمه بی تأثیر بدانیم. مادرم هم به رسیدگی به حل مشکلات دیگران خیلی اهتمام داشت. خانه یک جوری پناهگاه طبقات محروم جامعه شده بود. افراد بسیاری خیلی راحت می آمدند و می ماندند. خانه ای

صرف کرد.

اما آن چه که خداوند متعال به شهید دیالمه ارزانی داشت، همه آنها را صرف دین کرد. در واقع همه این استعدادها و این هوش و حافظه شهید دیالمه صرف اسلام شده است. این خواست و اراده و راهکار شخصی ایشان بوده که با تلاش و همت خستگی ناپذیر تحقق یافت.

یک سال از تحصیل در دانشکده علوم پزشکی نگذشته بود که شهید در سال دوم وارد فاز بحث‌های فکری و طرح دیدگاه‌های اعتقادی شد. آیا پدر از این گرایش شهید اطلاع پیدا کرده بود که فرزندش درس پزشکی را در اولویت دوم قرار داده است؟

در حقیقت پدرم شکوفایی استعدادهای شهید دیالمه را واقعا دوست داشت، و با فعالیت‌های فکری و فرهنگی ایشان مخالفت نمی‌کرد. ولی به خاطر

مشکلاتی که از طرف ساواک برای ایشان به وجود می‌آمد، نگرانی‌هایی را در خانواده به وجود آورده بود. ایشان به پدر توصیه کرده بود که پیگیری نکند، و اگر زنگ زدید و من جواب ندادم بدانید که مشکلی برای من پیش آمده و شما پیگیری نکنید، تا زمانی که خودم با شما تماس بگیرم. بنابراین ما در خانواده شرایط زندگی عادی نداشتیم. خیلی از شب‌ها و روزها را در اضطراب و نگرانی بسر می‌بردیم. اگر هم به طور اتفاقی تلفن منزل خراب بود، شب تا صبح را با نگرانی بسر می‌بردیم. به یاد دارم که شرایط خیلی سختی برای خانواده و به ویژه برای پدر می‌گذشت. ولی من هیچ وقت نشنیدم که پدر مانع حرکت اسلامی و راهی را که شهید انتخاب کرده بشود.

شهید ویژگی‌ها و توانایی‌های فکری خاصی داشت. توانمندی کلامی، هوش و استعداد وافر، اراده بسیار قوی. البته اینگونه افراد کم نیستند اما مهم این بود که شهید دیالمه همه این نعمت‌ها را در مسیر دفاع از دین و تبیین ظرافت‌های اسلام برای نسل جوان صرف کرد

گویا مرحوم پدرتان دوست داشت که فرزندش هم همان راهی را که خودشان می‌روند دنبال کند. یعنی یک پزشک نظامی و مذهبی بشود. این طور نیست؟

در واقع این راهی را که شهید پیمود، به خواست خود بود. یعنی این طور نبود که پدر این راه را دوست نداشته باشد. واقعا دوست داشت و ابراز هم می‌کرد و هیچ اجباری هم در گزینش این مسیر نبود. شهید دیالمه همیشه از پدر به دلیل نوع کاری



که داشت، به عنوان علی ابن یقظین یاد می‌کرد. به عنوان یک نظامی متدین ارتشی که ضوابط اسلامی را رعایت می‌کند، و به آن عمل می‌کند، یاد می‌کرد. پدرم هم متقابلا از این که فرزندش در این مسیر گام برداشته استقبال می‌کرد. ناگفته نماند که این مسیر هیچ آسیبی به درس پزشکی شهید وارد نکرد.

آیا پدر از نوع فعالیت‌های فرزندش که در دانشگاه مشهد سخنرانی می‌کند و جوانان را دور خود جمع کرده و از این که آنها به طرف گروه‌های التقاطی و انحراف کشیده نشوند غبطه می‌خورد؟

البته نکته‌ای را برای شما روشن کنم که جزئیات این مسئله برای افراد خانواده خیلی روشن نبود. گاهی من و خواهرم در کلاسهای درس برادر شرکت می‌کردیم، و میزان اشتیاق برخی از دانشجویان را به نوع بحث‌هایی که مطرح می‌شد از نزدیک می‌دیدم. ولی شهید خیلی احتیاط می‌کرد که فعالیت‌های او به ویژه زمانی که بحث‌های داغ مجاهدین خلق مطرح بود، باعث نگرانی پدر مادر نشود. طبیعتا به خاطر جایگاهی که در جامعه داشت روشن بود که همیشه مایه مباهات پدر بوده است.

گمان کنم که شهید دیالمه به نوعی گرایش نظامی و فعالیت‌های مسلحانه هم داشت. سؤال این است که آیا شهید در انتخاب رشته تحصیلی با پدر مشورت هم کرد که شاید به دانشگاه افسری برود و نه دانشگاه پزشکی؟

هرگز، اولاً: گرایش به رشته پزشکی پدرم بیشتر غالب بود. در فضای جامعه نیز افراد با استعداد معمولاً رشته پزشکی می‌رفتند. ثانياً: در دوران انقلاب این حالت نبود که جوان‌های انقلابی که با رژیم مخالف بودند، از این فاز وارد مبارزه شوند. ولی شهید دیالمه به مبارزات مسلحانه هم تسلط داشت، و این آموزش را از طریق دیگری به وجود آورد. تلاش کرد و زمینه‌اش را هم فراهم آورد.

اشاره کردید که شهید دیالمه گاهی مورد تعقیب

و بازداشت ساواک قرار می‌گرفت. وقتی که ایشان در چنین شرایطی قرار می‌گرفت خانواده نگران نمی‌شد و برای آزادی ایشان پیگیری نمی‌کرد؟

پدر گاهی سؤال و پیگیری می‌کرد، ولی شهید به شدت ممانعت می‌کرد. تا حدودی به خانواده قبولانده بود که این کار را نکنید و هر زمانی که مشکل حل شد به شما اطلاع می‌دهم. ایشان به مدت دو ماه در بازداشت بسر برد، و با وجودی که تلفن منزل ایشان به زندان وصل بود متوجه نبودیم که توسط ساواک دستگیر شده است.

زمانی که به شهید دیالمه پیشنهاد کاندیداتوری نمایندگی مجلس را دادند، از خانواده هم نظر خواهی کرد؟

خیر، در واقع بعد از این که کاندید شد، و برای نمایندگی مجلس ثبت نام کرد، خانواده متوجه شد. البته خانواده هیچ مخالفتی نداشت. به نظرم به خاطر نوع فعالیت‌هایی که قبل از انقلاب داشت، کاندیداتوری ایشان خیلی طبیعی به نظر می‌آمد.

امکان دارد در زمینه کاندیداتوری ایشان بیشتر توضیح دهید؟

در واقع بعد از این که ثبت نام به عمل آمد ما در جریان کاندیداتوری ایشان قرار گرفتیم. خودمان هم در مشهد نبودیم. در فرصت کوتاه قبل از روز انتخابات به مشهد رفتیم و در یکی دو جلسات تبلیغاتی ایشان شرکت کردیم. ولی به شما بگویم که مسائل کاندیداتوری به قدری در رفتار ایشان عادی بود که ما فکر می‌کردیم مهم نیست، اگر هم رأی نیامد هیچ اتفاق مهمی نیست. رفتار ایشان کاملاً طبیعی بود. ولی اطرافیان شهید در تکاپو بودند که ایشان رأی بیاورد. به یاد دارم وقتی رادیو در اخبار ساعت هفت صبح اعلام کرد که ایشان رأی آورده، زنگ زدم و به ایشان تبریک گفتم. در آن زمان چنین احساسی داشتم که یک کسی که اسلام را می‌فهمد و می‌خواهد در زندگی مردم اجرا شود، شایسته است به او تبریک گفته شود. ولی ناگهان ایشان با لحن خاصی به من گفت که مسئولیت پذیرفتن نیاز به تبریک ندارد. این برخورد آن قدر جدی بود که خیلی جا خوردم، این جمله رفتارهای ما را تا به امروز تغییر داد. یادم هست بعد از آن که به مدرسه رفتم و همکلاسی‌ها می‌آمدند و به من تبریک می‌گفتند، همین جمله شهید را برای آنها تکرار می‌کردم که پذیرش مسئولیت تبریک نمی‌خواهد. یعنی این جمله به یک احساس در درون ما تبدیل شده بود که واقعا مسئولیت جای تبریک گفتن ندارد.

خواستم بپرسم که پست و مقام نمایندگی مجلس یا ریاست جمهوری برای شخصیت خدمتگذاری همچون شهید دیالمه چه ارزشی داشت؟ یعنی بعد از راهیابی به مجلس احساس می‌کردید که ایشان از نظر روحی و رفتاری تغییر کرده باشد؟

معلم و شاگردی داشتیم. از حیث پاسخ به سؤالات و نوع کتاب‌هایی که مطالعه می‌کردیم به ما کمک می‌کرد. ایشان برای خانواده خیلی سرمایه گذاری کرد. معمولاً برخی از افراد که نقش‌های اجتماعی قوی دارند به دلیل مشغله‌های زیاد از خانواده غافل می‌شوند. ولی ایشان این طور نبود. همتی که در زمینه تبیین مفاهیم دینی برای افراد جامعه داشت، این همت را برای ما خواهران به خرج می‌داد. برای پاسخ به سؤالات ما و شرح ظرافت‌های مذهب وقت می‌گذاشت. حتی کتاب‌هایی را که لازم است مطالب آنها باز و تحلیل شود، می‌نشست و ما را راهنمایی می‌کرد.

گاهی ناشناخته در جلسات سخنرانی و کلاس درس شهید دیالمه در تهران شرکت می‌کردیم. اما چون دوست نداشت کسی بداند که ما خواهران ایشان هستیم توصیه می‌کرد که ناشناخته باییم و کاری نکنیم که دیگران متوجه نسبت ما شوند. ما هم به این شکل شرکت می‌کردیم. مفاهیمی را که در کلاس مطرح می‌کرد، بادقت در خانه و در جامعه به آن عمل می‌کرد. شما او را اهل عمل می‌دیدید. این طور نبود که در بیرون خانه مطلبی را بگوید و در خانه به آن عمل نکند. شما برخی از افراد جامعه را می‌بینید که هر اندازه از آن دورتر باشید، تصور بهتری به آن‌ها دارید و هر چه به آن‌ها نزدیک‌تر می‌شوید ارادتتان کمتر می‌شود زیرا صورتان تغییر می‌کند. ولی شهید دیالمه این طور نبود. واقعاً آن چه را که در کلاس‌های درس می‌گفت، در خانه همان را

شهادت ایشان را داشت. با توجه به فضایی که ایشان وارد آن شده بود احساس می‌کردیم که دشمنان نخواهند گذاشت ایشان زنده بماند. در برخی از شبها که در تهران سخنرانی داشت و علیه بنی‌صدر افشاگری می‌کرد، بستگان به مادرم زنگ می‌زدند و می‌گفتند بیاید فلان مسجد ببینید چه خبر شده است. مسجد از جمعیت موج می‌زند. مادرم می‌گفت من نمی‌خواهم که اگر او را کشتند جلوی چشم من باشد. می‌خواهم بگویم که فضای خانه ما این طور بود.

وقتی که پدر خبر شهادت ایشان را شنید چه واکنشی نشان داد؟

پدرم شخص صبوری بود. ولی ضربه‌ای که با شهادت عبدالحمید به همه ما وارد آمد، هیچ وقت تمام شدنی نیست. می‌توانم بگویم که غم از دست دادن ایشان بعد از ۳۳ سال بیشتر شده و کمتر نشده است. شبی که دفتر حزب جمهوری اسلامی را منفجر کردند، ما همراه مادرمان در لواسان بودیم، و نمی‌دانستیم که ایشان هم در جلسه آن شب حزب شرکت داشته است. وقتی هم که خبر را شنیدیم اصلاً احتمال نمی‌دادیم که ایشان در آن جا بوده باشد. بعد از چند ساعت دوستان آمدند و خبر شهادت دیالمه را به پدرم گفتند. به هر حال از دست دادند فرزند برای هر پدر و مادری مشکل است. به ویژه که عبدالحمید جایگاه ویژه و منحصر به فردی در خانواده داشت. ضمن این که پدر و مادر جایگاه خودشان را داشتند، ایشان در خانواده جایگاه یک معلم تأثیرگذار را داشت.

دلیل این که پیکر شهید دیالمه را همراه شهدای هفتم تیر در بهشت زهرا (س) دفن نکردید و ایشان را در قم به خاک سپردید چیست؟

جد مادری‌ام که روحانی بود در آن جا دفن شده است. پدر بر این اساس تصمیم گرفت که عبدالحمید را در قم دفن کند. قرار بود که شهید دیالمه در حرم مطهر در کنار شهید محمد منتظری دفن شود. به هر حال موفق شدیم برادرم را در صحن مطهر در کنار مزار شهید مفتاح دفن کنیم.

کمی از رفتار و اخلاق ایشان در درون خانواده بگویید؟

ضمن این که ایشان نقش رهبری را در خانواده داشت، در عین حال از نظر اخلاقی کاملاً متواضع بود، و به مادر و پدر احترام خاص می‌گذاشت. برای شخصیت زن احترام قابل بود. بالاتر از روابط قوی خواهری و برادری، با همدیگر رابطه

به هیچ وجه... نه تنها هیچ تغییر وجود نداشت، بلکه شخصیت فکری ایشان برای ما و خیلی از افراد جامعه بسیار پررنگتر از جایگاه و منصب ایشان بود. به یاد دارم که ما یک کمی ناراحت هم شدیم و احساس کردیم که مجلس وقت ایشان را خواهد گرفت. حتی این احساس را در چهره خیلی از شاگردان ایشان می‌دیدم، که می‌گفتند کاش دیالمه در مجلس نباشد، و فقط همین کلاس‌های مجمع احیاء تفکرات شیعی ادامه دهد. همین بحث‌ها و مناظره‌ها برقرار باشد.

همه شاگردان و اطرافیان شهید چنین دیدگاهی را داشتند که بنشینیم تا این حرف‌ها تبیین شود. نمایندگی مجلس را یک جوری مانع می‌دیدند. افراد خانواده هم همین طور بودند. وقتی مسئولیت ایشان در مجلس قانونگذاری و کمیسیون‌ها روشن شد، و وقتی جریان بنی‌صدر را مطرح کرد، مردم بیش از پیش ایشان را شناختند. فکر می‌کنم هر کسی که نقش شهید دیالمه و باورهای دینی و نوع تبیین دین و مذهب او را می‌شناخت، برای او روشن بود که بیان مبانی و اصول اسلامی و دیدگاه‌های فکری و اعتقادی، خیلی پررنگتر از پست و مقام است.

شهید دیالمه همیشه از پدر به دلیل نوع کاری که داشت، به عنوان علی ابن یقظین یاد می‌کرد. به عنوان یک نظامی متدین ارتشی که ضوابط اسلامی را رعایت می‌کند، و به آن عمل می‌کند، پدرم هم متقابلاً از این که فرزندش در این مسیر گام برداشته استقبال می‌کرد



آیا خانواده شهید دیالمه بعد از این که دانشگاه ایشان تمام شد و مدرک دکترای داروسازی گرفت به فکر ازدواج ایشان نبود؟

چرا، پدرم خیلی آرزو داشت که ایشان ازدواج کند، و از سال اول ورود عبدالحمید به دانشگاه در ذهن‌شان بود و به خانواده سفارش می‌کرد که پی این مسئله باشید. ولی خب تمام شدن درس ایشان، مصادف بود با نمایندگی مجلس و یک سال بعد هم که به شهادت رسید. خود شهید هم می‌گفت من در شرایط مناسبی برای ازدواج نیستم. امکان دارد مشکلاتی برای من پیش آید و گریبان‌گیر خانواده بشود. من مطمئن هستم که ایشان نقطه شهادت را می‌دید.

واقعاً شرایط زندگی عادی و طبیعی را نداشت. چون بعد از انقلاب چند بار مورد تهدید جدی و سوء قصد قرار گرفت.

عواملی که ایشان را تهدید می‌کردند به منزل خانواده شهید هم تماس می‌گرفتند؟

خیر، به منزل خانواده تماس نمی‌گرفتند. مستقیم با شخص ایشان تماس می‌گرفتند و تهدید می‌کردند. برای شهید روشن شده بود که عوامل منافقین چند بار در خودروی ایشان خرابکاری کرده بودند. می‌خواهم بگویم که انگار خانواده یک جوری انتظار



جمله در آن زمان به قدری برای من معنادار بود که این مفهوم را می‌رساند که سعی کن کار خوب را خودت انجام دهی و نه این که یک آدمی باشی که فقط از کارهای خوب دیگران تعریف کنی. من احساس می‌کنم که ایشان این طوری زندگی می‌کرد که خداوند تعالی ایشان را موظف کرد تا از اسلام دفاع کند. وقتی وارد زندگی شهید دیالمه می‌شویم احساس می‌کنیم انگار که مسئولیت دفاع از دین و انقلاب را به او واگذار کرده بودند.

آخرین سخن درباره برادران چیست؟

با توجه به فضایی که در حال حاضر در جامعه وجود دارد، و نیازهای فکری که قشر جوان جامعه به آن نیاز دارد، فکر می‌کنم که طرح ابعاد مختلف شخصیت شهید دیالمه می‌تواند الگوی بسیار مطلوبی برای جوانان باشد. در جامعه کنونی شخصیت‌های بزرگ اسلامی فراوانی وجود دارد که خیلی فراتر از شهید دیالمه هستند. وقتی تفاوت سنی و نوع نگاه یک متفکر برای جوانان مطرح می‌شود، خود به خود می‌تواند جاذبه داشته باشد. شهید دیالمه نه امکانات فوق‌العاده داشت و نه در شرایط ویژه رشد کرد. مثل همه جوانان مذهبی از سنخ همین مردم متدین بود. جوانی بود که فقط با عنایت الهی و با اراده و پشتکار شخصی کارش را شروع کرد. تربیت خانواده هم بدون تأثیر نبوده است. مطالعه کرد و مبانی اسلام را شناخت، و کوشید باورهایش را در جامعه گسترش دهد.

یکی از دوستان شهید دیالمه تعبیر بسیار عمیقی درباره ایشان به کار برده است. او می‌گوید: غیرت دینی که در دیالمه وجود داشت، به او اجازه نمی‌داد که فقط خودش خوب باشد. به خوب بودن خود اکتفا نمی‌کرد. کوشید آگاهی‌ها و دستاوردهای فکری خود را به دیگران منتقل کند. چه بسا ساعاتی حوصله به خرج می‌داد تا یکی از مفاهیم دینی را به کسی تفهیم کند. معمولاً این نوع سعه صدر را در سن جوانی کمتر می‌توان یافت.

متأسفانه در مدت ۳۰ سال گذشته دست‌هایی در کار بود تا شهید دیالمه به عنوان یک الگو در جامعه مطرح نشود. ایشان چهارصد ساعت سخنرانی دارد. شما عنوان سخنرانی‌های شهید دیالمه را نگاه کنید. همین عنوان‌ها می‌تواند نیاز امروز جوانان را برآورده کند.

شهید دیالمه به همان اندازه که جاذبه داشت به همان اندازه دافعه داشت. دشمنانی داشت که حاضر بودند سایه‌اش را با تیر بزنند. این کاملاً مشهود بود. یکی از بزرگان اظهار نظر کرده که یکی از موفقیت‌ها و دستاوردهای بزرگ شهید دیالمه این است که زمانی که دیگران جرأت سخن گفتن با صراحت را نداشتند، شهید دیالمه این شجاعت را داشت که حرف‌های خود را در سطح جامعه بگوید. این شجاعت از غلبه بر هوای نفس ناشی بوده است. به دور از همه حسادت‌ها و از همه کینه‌توزیها به خودسازی به مفهوم واقعی کلمه رسیده بود. جامعه نیازمند چنین الگوهایی است. ■

بهتر نمی‌شود پاسخ داد. در حالی که هنگام پیاده کردن نوار احساس کرده بودیم که این سؤال بسیار جدی است و امکان دارد ایشان نتواند پاسخ قانع‌کننده بدهد؟ بعد از مدتی که برادرم به تهران آمد، به ایشان گفتیم که پاسخ بی‌ظنری بود، او بی‌تفاوت و بدون هیچ غروری از کنار این مسئله گذشت. انگار نه انگار که من شگفتی خود را به ایشان گفته‌ام. خیلی عادی گفت بله سؤالی مطرح شد و من پاسخ لازم را دادم. در حالی که معمولاً افراد در چنین شرایطی احساس غرور و افتخار می‌کنند و میکوشند قضیه را طوری مطرح کنند که هیچ کس توان چنین کاری را ندارد.

وقتی رادیو در اخبار ساعت هفت صبح اعلام کرد که ایشان رأی آورده، زنگ زدم و به ایشان تبریک گفتم. در آن زمان چنین احساسی داشتم که یک کسی که اسلام را می‌فهمد و می‌خواهد در زندگی مردم اجرا شود، شایسته است به او تبریک گفته شود. ولی ناگهان ایشان با لحن خاصی به من گفت که مسئولیت پذیرفتن نیاز به تبریک ندارد

منظورم از بیان این خاطره این است که شهید دیالمه در تمام مراحل زندگی اهل مبارزه با هوای نفس بود. این نکته بسیار مهمی است و می‌تواند الگویی برای جوانان ما باشد. شهید دیالمه هم در گفتار و هم در عمل تفاخر و فخر فروشی نداشت و خود را عادی و معمولی و طبیعی جلوه می‌داد. قبل از پیروزی انقلاب یکی از دانش‌آموزان مدرسه علوی انشایی نوشت و سر کلاس خواند که مقداری بوی ضد شاه می‌داد. من هم وقتی شاد و خندان به خانه برگشتم به عبدالحمید گفتم که یکی از شاگردان کلاس چنین انشایی خواند. چون فضای خانه ما هم این طور بود. ایشان برگشت و به من گفت قهرمان پرور مباش! سعی کن خودت هم قهرمان باشی! این

انجام می‌داد. شاید هم بیشتر. ایشان ساعت‌هایی را برای مطالعه اختصاص می‌داد. وقت مطالعه را با هیچ چیزی عوض نمی‌کرد. به رغم معاشرت‌ها و صلح‌رحمی که به آن پایبند بود، هیچ چیزی نمی‌توانست برنامه زندگی او را تغییر دهد. بهترین تفریح او مطالعه بود. وقتی برای استراحت نداشت. تمام وقت یا در حال بحث و گفت و گو بود، یا در حال مطالعه و یا حل مشکل دیگران. حال این مشکل در خانواده باشد یا در خارج از خانواده. همه لحظات وجود او را با آموزش و فراگیری علوم اسلامی می‌گذرانیدیم، و وجود او را یک نعمت بزرگ خدادادی می‌دانیم.

اشاره کردید که پدر دوست داشت هر سه فرزندان درس پزشکی بخوانند. ولی گویا شما خواهران شهید در رشته علوم انسانی تحصیل کردید. آیا برادر شهیدتان نقشی در انتخاب رشته تحصیلی شما داشته است؟

شهید در این زمینه خیلی تشویق کرد. چون در آن زمان کسی که معدل بالای دبیرستانی داشت، برای تحصیل رشته علوم انسانی شرکت نمی‌کرد. ولی برادرم خیلی مشوق ما بود که در رشته علوم انسانی درس بخوانیم. ایشان یکی از کسانی بود که جایگاه علوم انسانی را برای ما روشن کرد.

چه خاطره شیرین و ناگفته‌ای از شهید دارید؟

در زمان حیات شهید ما دوتا خواهر کار پیاده کردن نوارهای سخنرانی ایشان را شروع کردیم. یکی از این نوارها متعلق به سخنرانی تبیین جهان بود. در قسمت پرسش و پاسخ نوار یکی از افراد شرکت‌کننده در جلسه سؤالی را مطرح کرد، که من و خواهرم هنوز یادمان است که در آن سن نوجوانی و در حین پیاده کردن نوار به نظرمان آمد که سؤال مهمی است و شاید هر کسی نتواند جواب آن را بدهد. خیلی دقت کردیم که ببینیم شهید چه جوابی می‌خواهد به پرسشگر بدهد. وقتی پاسخ منطقی شهید را شنیدیم بی‌اختیار شگفت‌زده شدیم. احساس کردیم که از این

بررسی چه گونه‌گی شکل گیری مبارزات فکری و سیاسی شهید دیالمه در گفت و گو با مهندس مهدی صالحی نژاد، یار نزدیک و شاگرد شهید عبد الحمید دیالمه

واقعا جوانی فراتر از زمان بود

درآمد

در میان دوستان و یاران شهید دکتر عبد الحمید دیالمه یک دیدگاه مشترک وجود دارد، و آن عشق و علاقه بی پایان نسبت به این اندیشمند فرزانه است، تا جایی که یکی از آنان، ایشان را پیشوا و الگوی جوانان مجمع احیاء تفکرات شیعی معرفی کرده است. هر اندازه دورتر برویم و به زمان ورود شهید و یاران ایشان به دانشگاه مشهد (سال ۱۳۵۲) نزدیکتر شویم، می‌توانیم خاطرات و ناگفته‌های بیشتری از دوران شکل گیری مبارزات این شهید گرانقدر به دست بیاوریم. مهندس مهدی صالحی نژاد هم یکی از کسانی است که دوره دانشجویی را همزمان با شهید دیالمه آغاز کرده و در گفت و گو با شاهد یاران بخش‌هایی از خاطرات همراهی با آن شهید را بازگو کرده که با هم می‌خوانیم:

پس از گذشت لحظاتی یکی از کتاب‌های ایشان را از داخل قفسه برداشتم تا به مطالب آن نگاه کنم. ایشان چیزی نگفت ولی تا آمدم ورق بزنم به من اعتراض کرد. پرسیدم چرا اعتراض می‌کنید؟ گفت: اگر مسلمان هستی چرا بدون اجازه من کتاب بر میداری؟ ایشان بر عکس همه آدم‌ها یک روش خاصی در ورق زدن کتاب داشت. به طور مثال ما کتاب را از وسط ورق می‌زدیم و ایشان از بالا ورق می‌زد. به من گفت کتابم را باید از بالا ورق بزنی. اول باید بررسی که من اجازه می‌دهم یا نه؟ شخصیت شهید دیالمه طوری بود که وقتی از اتاق او بیرون آمدم به فکر فرو رفتم که این آدم چرا با بقیه آدم‌ها این قدر متفاوت است. به طور مثال سایر بچه‌های خوابگاه دانشجویی کتاب‌های خود که هیچی، بلکه همه زندگی‌شان در دست همدیگر می‌چرخید، ولی ایشان چه قدر مرتب و اتاقش هم منظم است. همه اینها برای من سوال برانگیز بود.

در رأس همه نماز خوان‌ها و با شخصیت‌ترین آن‌ها شهید دیالمه بود. روزی سلام کردم و وارد اتاق ایشان شدم. بعد از اذان مغرب بلند شد و به نماز ایستاد. هنوز صوت نماز زیبای ایشان در ذهنم وجود دارد. نماز خوانی به این شکل تا آن روز ندیده بودم. تعجب کردم که این چه نماز خواندنی است و ما چه طور نماز می‌خوانیم

حدود دو ماه طول کشید تا متوجه شدم که ایشان در عقاید دینی با من اختلاف ندارد. ولی احساس کردم که از نظر عقاید دینی نسبت به ایشان کم دارم. از آن جا بود که من الگو بودن ایشان را پذیرفتم. یعنی ایشان را الگوی خود قرار دادم. چون از من بهتر نماز می‌خوانند.. از من بهتر عبادت می‌کرد.. مرتب تر و تمیزتر بود.. در وقت نماز از عطر و لباس تمیز استفاده می‌کرد.. سال اول ورود به دانشگاه سال پر تحرکی بود. در آن سال دوستان دیگری هم که تا به حال داریم به جمع ما پیوستند. در آن جمع با آن‌ها آشنا شدیم. شهید

(ره) باشند و با هم ارتباط دوستانه داشته باشیم. در بین آن همه بچه‌هایی که در آن سال در خوابگاه مشهد زندگی می‌کردند چند نفری بودند که معلوم بود نماز خوان هستند.

در رأس همه نماز خوان‌ها و با شخصیت‌ترین آن‌ها شهید عبد الحمید دیالمه بود. روزی نزدیک نماز مغرب رفتم در اتاق ایشان را زدم و سلام کردم و وارد اتاق شدم. پرسید: چه کار دارید؟ گفتم آمدم با شما آشنا بشوم. ایشان بعد از اذان مغرب بلند شد و به نماز ایستاد. هنوز صوت نماز ایشان در ذهنم وجود دارد. بسیار زیبا نماز خواندند.. من نماز خوان بودم ولی نماز خوانی به این شکل تا آن روز ندیده بودم. تعجب کردم که این چه نماز خواندنی است و ما چه طور نماز می‌خوانیم. بعد از نماز سعی کردم سر دوستی را با ایشان باز کنم. خواستم بدانم

که ایشان مقلد چه کسی است. ولی ایشان هم به هیچ عنوان فاش نکرد. هر چه پرسیدم ایشان گفت که یک رساله از جمعی از علما وجود دارد و انسان می‌تواند به هر مرجع تقلیدی رجوع کند.

در آغاز گفت و گو بفرمایید چه گونه و در چه سالی با شهید دکتر عبد الحمید دیالمه آشنا شدید؟

در واقع من از سن نو جوانی، آدم مذهبی و اهل مطالعه بودم. مرحوم پدرم در مقابل کلیسای کرمان مغازه داشت و کشیش کلیسا هم مشتری پدرم بود و گاهی به دفتر کلیسا می‌رفتم. ۱۲ ساله بودم که دیدم کشیش کلیسا بچه مسلمان‌ها را به مسیحیت دعوت می‌کند. تصمیم گرفتم به صورت خصوصی با کشیش مسیحی وارد بحث شوم و به ایشان گفتم: شما که می‌گویید عیسی مسیح (ع) را به صلیب کشیدند. اگر واقعا به صلیب کشیدند، پس باید منفورترین چیزی از نظر شما صلیب باشد. مثل این است که ما مسلمانان بگوییم که سر حضرت سید الشهداء (ع) را با خنجر از بدن جدا کردند و به شهادت رساندند، و ما نیز یک خنجر به گردن مان بنیداریم و آن را ببوسیم. پس چرا شما صلیب را مقدس می‌دانید و آن را می‌بوسید؟ لذا از همان روز وارد بحث‌های دینی شدم.

وقتی به سن تکلیف رسیدم از آیت الله العظمی سید محسن حکیم تقلید کردم. در آن مرحله هیچ گرایش سیاسی نداشتم. بعد از فوت آیت الله حکیم به دنبال مرجع تقلید بودم، و مقلد امام (ره) شدم که در آن زمان ایشان را «آقا» می‌نامیدیم. از لحظه‌ای که مقلد امام (ره) شدم به طور طبیعی با دوستانی آشنا شدم که همه مخالف شاه بودند، و من هم مخالف شاه شدم. مخالفت شخصی‌ام با شاه هم در پیروی از مرجع تقلید خودم امام خمینی (ره) بود. هیچ وقت به خودم اجازه ندادم در این زمینه نه از امام جلوتر باشم و نه عقب‌تر. در سالی که در دانشگاه مشهد قبول شدم، آقای عبد الحمید دیالمه هم قبول شده بود. در سال اول دانشجویی، افرادی را جست و جو می‌کردم تا در غربت دور هم جمع شویم و بتوانیم یک جمعیت مسلمان داشته باشیم. نماز می‌خواندم و روزه می‌گرفتم. اما اطلاعات دینی‌ام بسیار مختصر بود. دنبال این بودم تا آدم‌هایی را پیدا کنم که مقلد امام





از خطاهای دیگران می‌گذشت. هرگز آدم مادی نبود. من مدت‌ها با ایشان خیلی نزدیک شده بودم و زیاد به منزل ایشان می‌رفتم. به طور مثال وقتی می‌خواستیم به منزل ایشان بروم از من می‌خواست در مسیرم چیزی را برای ایشان خریداری کنم. اگر چیزی را همراه آن‌ها برای خودم می‌خریدم ایشان پول آن را هم به من می‌داد. هر چه می‌گفتم نمی‌گیرم، اصرار می‌کرد که بگیرم. می‌گفتم آقا من چیزی برای خودم گرفته‌ام. روزی کار به جایی رسید که ما به کل کل افتادیم. حتی روزی یک برخورد تندی کردم که ایشان قبول کرد هزینه کالایی را که برای خودم خریداری کرده‌ام، ایشان نپردازد. از آن روز شهید دیالمه پذیرفت از میان همه دوستان تنها کسی که هر چیزی خرید پولش را ایشان ندهد، من بودم. شهید در دورانی که با همه رفقا زندگی کرد و هر کس هر چیزی خرید و وارد خانه او شد، پول آن را به او می‌داد. نه فکر کنید که وضع مالی خوبی داشت. هرگز... ولی هر قدر پول داشت آن را خرج زندگی می‌کرد. شهید عبد الحمید دیالمه بسیار جدی میهمان نواز بود. بعد از گذشت مدتی هم‌خانه ایشان شدم. تنها کسی بودم که روز و شب با هم بودیم. درست است که من خانه‌ای داشتم. ولی به خانه خود نمی‌رفتم. در همه مدتی که با ایشان زندگی کردم و ایشان با من زندگی کرد، من خانه مستقل داشتم. ولی خانه مستقل من اغلب شب‌ها خالی بود. شب‌ها در خانه ایشان می‌ماندم. می‌خواهم به شما بگویم در همه آن مدت هیچ شب و روزی نبود که ایشان محبتی نداشته باشد. نه فقط به من بلکه به همه دوستان و اطرافیان. در شب‌های ماه مبارک رمضان ساعت می‌گذشتیم و سحر بلند می‌شدیم و غذایی تهیه می‌کردیم و سحری می‌خوردیم. ایشان وقتی هر شب بیدار می‌شد می‌گفت مهدی پاشو برای سحری. در صورتی که

ایشان از ابتدای جلسه روزانه از ما می‌خواست یک صفحه قرآن بخوانیم و بعد سؤال طرح می‌کرد. می‌پرسید: منظور خداوند که فرموده «ذالک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین» چیست؟ تقوی چیست؟ متقی چه کسی است؟ چه طور این کتاب هدایتگر متقین است؟ پس چرا دیگران متقی نیستند؟ شیطان از جنس چیست؟ از آیات کلام الله مجید با همه ما بحث دینی می‌کرد. مسائل مربوط به معجزات پیامبران را شرح می‌داد. یک جلسات دینی این شکلی داشتیم. در آن جلسات به قدری به هم اعتماد پیدا کرده بودیم که بحث مسائل جامعه را هم ایشان به تدریج شروع کرد.

ایشان بسیار شخص مؤدب بود. اگر با ایشان نشست و برخاست داشتید، احساس می‌کردید برای انسان ارزش قائل است. فرق نمی‌کند که این انسان را الآن دیده، یا ده سال پیش دیده باشید. اخلاق بسیار بزرگوارانه‌ای داشت. هر کاری که از دستش ساخته بود انجام می‌داد. در جمع به راحتی از خطاهای دیگران می‌گذشت

به این نکته اشاره کردید که موقعی با شهید دیالمه آشنا شدید ایشان را الگوی خودتان قرار دادید. آن ملکه سرمشق بودن را چه گونه در ایشان یافتید؟

ایشان بسیار شخص مؤدب بود. اگر با ایشان نشست و برخاست داشتید، احساس می‌کردید برای انسان ارزش قائل است. فرق نمی‌کند که این انسان را الآن دیده، یا ده سال پیش دیده باشید. اخلاق بسیار بزرگوارانه‌ای داشت. هر کاری که از دستش ساخته بود انجام می‌داد. در جمع به راحتی

دیالمه در همان سال با کمک دوستان کتابخانه‌ای را در خوابگاه دانشگاه تأسیس کرد.

کسانی که در سال اول دانشگاه به جمع شما پیوستند چه تپ افرادی بودند؟

دکتر علیرضا وثاق زاده بود. دکتر حسین بانک بود. آقای حسین کاظمی بود که همگی از تحصیل کرده‌های خوب این کشورند. تعداد دیگری از بچه‌های مجمع در خوابگاه نبودند و بعدها با آن‌ها آشنا شدیم. در آن سال یک دسته چند نفره از دانشجویان مذهبی و مبارز تشکیل دادیم. البته همه بچه‌ها تحت تأثیر شخصیت شهید دیالمه قرار گرفته بودند. یعنی از سال اول دانشجویی حدود هفت دانشجو تحت تأثیر ایشان بودند. من قبل از این که وارد دانشگاه شوم، مخالف شاه بودم، و در این زمینه با افراد مذهبی گوناگون ارتباط داشتم. سرانجام توانستیم با برخی از این افراد و گروه‌ها در زمینه مسائلی که می‌خواستیم پیگیری کنیم حرف بزنیم.

شهید دیالمه چه نوع کتابی را در کتابخانه خوابگاه دانشگاه قرار داد؟

در کتابخانه خیلی از کتاب‌های دینی معمولی را قرار داده بود. به طور مثال ایشان در آن موقع کتاب‌های انتشارات حوزه علمیه قم از قبیل نسل جوان و مکتب اسلام را در آن قفسه گذاشته بود. من بعدها فهمیدم که ایشان تعداد محدودی از کتاب‌هایی را که جنبه انقلابی داشت، نزد دوستانی قرار داده بود تا اگر کسی لازم داشته باشد، از دوستان تهیه و مطالعه کند.

این جمع شش هفته نفره در چه مقطعی تماس با سایر گروه‌های دانشجویی را آغاز کرد؟

هنوز نمی‌توان گفت که ما گروه تشکیل داده بودیم و جمعیت‌هایی تماس برقرار کرده بودیم. در ابتدا حدود شش هفته دانشجویی به این شهید علاقه مند شده بودند. در سال دوم دانشگاه ما نباید در خوابگاه می‌ماندیم. شهید دیالمه یک طبقه منزلی را در کوی دکترها اجاره کرده بود که زیاد هم بزرگ نبود. ولی یک اتاق بزرگ داشت. چون آن موقع در مشهد خانه‌ها مثل حالا خیلی کوچک نبودند. من هم در چهار راه لشکر خانه‌ای گرفته بودم. ولی به دلیل این که با هم دوست شده بودیم، رفت و آمد داشتیم. رفقای دیگر هم همین طور بودند. در نیمه سال دوم که ایشان به طور مرتب جلسه می‌گذاشت، تعدادی از این جمع که اسم بردم دور هم جمع می‌شدیم و شهید دیالمه بحث مبانی اعتقادی را شروع کرد. ایشان از ما می‌پرسید شما که می‌گویید خدا یکی است و خدا را قبول دارید دلایل تان را بیاورید. ما هر چه گفتیم ایشان بحث کرد و دلیل و اشکال گرفت.

جلسات شهید دیالمه با یاران و دوستان با بحث‌های توحید، نبوت و امامت ادامه پیدا کرد.

به هیچ ایسمی متمسک نشد. همچنین هیچ نیازی نمی‌دید که در مقابل مکتبی لازم باشد تمکین کند. به شما بگویم که شهید دیالمه سخنرانی‌های خود، یک کلمه به دین اضافه یا نکاسته است. این هنر شهید دیالمه بود.

تمام کوشش شهید دیالمه این بود که سخنش و کلامش، منطبق با کلام خدا و معصومین باشد. از دیدگاه علمای اسلام استفاده می‌کرد. مطالب علما را می‌خواند و تحلیل‌شان را نگاه می‌کرد و از بخشی از آن تحلیل‌های دینی استفاده می‌کرد. اگر فرض کنیم در یک کتابی که شما در حال مطالعه آن هستید، در تفسیر آمده یا از داستانی نقل شده که فرض کنید این طور بوده، تنها مطلبی را استفاده می‌کرد که مورد تأیید اسلام و دین بوده باشد. لذا می‌گفت که دین باید خالص به مردم برسد. پیرایه‌های دینی باعث می‌شود که مردم با حقیقت دین آشنا نشود. این خیلی مهم است. تمام بحث و مناظره‌اش دینی بود.

همه دوستان، آرام آرام پذیرفتند که ایشان از همه آن‌ها آگاه‌تر است. هم اطلاعات دینی بالاتری دارد، و هم آدم متدین‌تر است، و هم قدرت رهبری دارد. ما تنها گروهی بودیم که شاید در دوره‌ای که ایشان با ما رفیق بود هیچ وقت لقب رهبر را به ایشان ندادیم. چون خود ایشان هیچ علاقه‌ای به چنین چیزهایی نداشت

بحث‌های عمومی شهید دیالمه قبل از پیروزی انقلاب روی چه مسائلی متمرکز بود؟

شهید دیالمه بحث‌های خود را معمولاً از آن جا شروع می‌کرد که ائمه (ع) فرموده بودند، و با همین بحث‌های تربیتی و بحث‌های اخلاقی و بحث‌های دینی موفق شده بود. بحث مقدمات علوم کلام را در حدی که بتواند جواب دهد آموخته بود، ولی هیچ وقت وارد این بحث‌ها نمی‌شد. اخلاق پیامبر (ص) و نمونه‌هایی از تاریخ صدر اسلام نقل می‌کرد و همه شرایط آن‌ها را شرح می‌داد. البته بحث‌هایی که در دانشگاه مطرح می‌شد، مبارزه با شاه بود. ولی ایشان هر روشی برای مبارزه با شاه را قبول نداشت. می‌گفت ما در راه مبارزه با شاه نباید خلاف شرع برخورد کنیم. شما که با شاه مبارزه می‌کنید، می‌خواهید مرگ بر شاه بگویند، آزاد هستید. لزومی ندارد بزنید شیخه‌های دانشگاه را بشکنید و چهره زشت و منفور از دانشجو به جامعه ارائه دهید. ما مقلد امام (ره) هستیم. اگر چه امام (ره) دولت پهلوی را غاصب می‌دانند، ولی ما حق نداریم از بیت المال چیزی را نابود کنیم. شهید تأکید می‌کرد که روش مبارزه ما با شاه خرابکاری نیست. ما باید تحصن

خانواده روشن مذهبی بود. اما در عین حال معتقدم که دلایل مذهبی شدن او بازمی‌گردد به مطالعه و تحقیقی که درباره شخصیت تاریخی هشام بن حکم شاگرد امام جعفر صادق (ع) کرده بود، و به شدت تحت تأثیر هشام قرار گرفته بود. زندگی هشام بن حکم را مطالعه و بررسی کرده بود. از روش‌های تبلیغی ایشان و مناظراتی را که امام صادق (ع) با ایشان داشتند آگاه بود. سبک و روشی را که هشام در مناظرات داشت به طور جدی می‌پسندید. باید بگویم اگر آقا امام ششم در دوره امامت‌شان یک شاگرد جوانی مثل هشام داشتند، در این دوره هم شاگردی به نام عبدالحمید دیالمه داشتند که با طرز تفکر هشام تقویت شده بود. آثار و نوشته‌های اصول کافی و مطالبی را که امام صادق (ع) در مورد هشام بیان کرده بودند، همه اینها را شهید دیالمه مطالعه کرده بود.

مطالب فراوانی را جسته و به دست آورده بود. در واقع با این مسائل مسلط شده بود. به طوری که اگر شما یک بحث مادی مطرح می‌کردید، شهید بزرگوار ما می‌رفت ریشه این مبحث مادی را در منابع تاریخی جست و جو می‌کرد و اطلاع پیدا می‌کرد که این بحث در چه منابعی نهفته است. شاید افرادی در جامعه کنونی وجود داشته باشند و فکر کنند که مباحث مربوط به بی‌خدایی، کفر و شرک مسائل تازه‌ای است. یکی از مسائلی که برای جوان‌های دوره قبل از پیروزی انقلاب حایز اهمیت بود، این است که فکر می‌کردند که اگر با لباس نیمه عریان بگردند، یک حرکت جدیدی انجام داده‌اند. ولی شهید دیالمه ریشه همه این مسائل را از دوره جاهلیت قبل از اسلام می‌دانست. شهید دیالمه معتقد بود که کفر و جاهلیت ریشه قدیمی دارد و آن‌هایی که امروزه در جامعه هتجار شکنی می‌کنند، در واقع از اعراب جاهلی پیروی می‌کنند. لذا ایشان در همه صحبت‌هایش می‌کوشید ریشه‌های تاریخی را به چالش بکشد، و مورد بحث و بررسی قرار دهد، و دیگران را به مجادله بکشاند تا بتواند نتیجه بگیرد که دین اسلام، دین زنده و پویاست و می‌تواند جوامع بشری را به مسیر روشنی رهنمون کند، و این کار را کرد.

این جوان انقلابی هیچ گرایش‌هایی از مکاتب چپ و راست در وجودش پیدا نشد. در هیچ موردی



او هنوز دراز کشیده بود. چون دیر وقت‌تر از من می‌خوابید. یک شب گفتم آقا عبد الحمید پاشو. گفت شما پاشو. خلاصه پنج شش بار او گفت پاشو و من گفتم پاشو. دیدم فایده ندارد و بلند نمی‌شود و ناگزیر من اول بلند شدم. در صورتی که آن شب به طور جدی تصمیم گرفته بودم بلند نشوم. وقتی از توانایی شهید دیالمه برای رهبری یک جریان فکری سخن می‌گویم، یعنی ایشان قدرت رهبری و تصمیم‌گیری فوق‌العاده بالا داشت.

سایر دوستان شما هم رهبری شهید دیالمه را پذیرفته بودند؟

همه دوستان، آرام آرام پذیرفتند که ایشان از همه آن‌ها آگاه‌تر است. هم اطلاعات دینی بالاتری دارد، و هم آدم متدین‌تر است، و هم قدرت رهبری دارد. ما تنها گروهی بودیم که شاید در دوره‌ای که ایشان با ما رفیق بود هیچ وقت لقب رهبر را به ایشان ندادیم. چون خود ایشان هیچ علاقه‌ای به چنین چیزهایی نداشت. ولی چون حرف ایشان در بین همه بچه‌ها تأثیر گذار بود، افراد به صورت خودکار الگو بودن ایشان را پذیرفته بودند.

به نظر شما ریشه تدین شهید دیالمه، و فکر ایشان از کجا سرچشمه گرفته بود؟ ایشان در چه خانواده‌ای تربیت شد که تبدیل شد به پرچم‌دار مکتب احیاء تفکرات شیعی؟

در حقیقت خانواده شهید عبد الحمید دیالمه یک

کنیم که می‌کنیم. چه لزومی دارد هنگام تحصن بزینم دانشگاهی را که خودمان در آن تحصیل علم می‌کنیم از بین ببریم و بعد پلیس بیاید بگوید که ما داریم خرابکاران را کتک می‌زنیم. به حال رفقای که شهید را همراهی می‌کردند، دیدگاه‌های ایشان را می‌پذیرفتند. ولی آدم‌هایی که مدعی مبارز بودند و کسانی که بعدها در آن دانشگاه ایسم‌های دیگری گرفتند و در جریان انقلاب رفتند به مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی پیوستند، چنین عمل نمی‌کردند.

بفرمایید که شهید دیالمه در دوران دانشجویی با هواداران گروهک‌های چپ و راست هم بحث می‌کرد؟ می‌کوشید آن‌ها را راهنمایی کند؟

ایشان در دوران مبارزه بر ضد رژیم شاه در صحنه حضور داشت، و با آن‌ها زیاد بحث می‌کرد. یکی از بحث‌ها این بود که آقا ما که می‌خواهیم با شاه مبارزه کنیم دلیل ندارد که حالا یک ممزوجی از دختر و پسر شکل بگیرد که خود این فعل حرام است. وقتی می‌توانید خانم‌ها را یک طرف و مردان را در طرف دیگر قرار دهید که بایستند و همین شعار را بدهند چرا نکنیم؟ چرا یک مبارزه پاک نداشته باشیم؟ به خاطر همین مسائل هم در دانشگاه مشهد خیلی فعالیت کرد. به طور مثال تا قبل از آمدن شهید دیالمه به دانشگاه مشهد فقط یاد روز ۱۶ آذر مطرح بود. ولی ایشان آمد و خاطره روز ۱۵ خرداد را با جدیت وارد مبارزات دانشجویی کرد. برنامه ریزی شهید دیالمه برای برگزاری راهپیمایی پایین خیابان مشهد در روز ۱۵ خرداد معروف است. ایشان طلاب علوم دینی و دیگران را هم دعوت کرده بود که آمدند و شرکت کردند. در همان روزی که در دانشگاه شعار دادیم، ایشان مخالف شکستن در و پنجره بود. به شکستن و خرابکاری اعتقاد نداشت. همان طوری که امام (ره) فرموده بودند که دولت شاه دولتی غاصب است و مالک اصلی ملت است، شهید دیالمه هم اعتقادش بر همین بود. به ما توصیه می‌کرد که ما بیشتر از آن چیزی که آقا (امام) فرموده حق نداریم در مبارزه با رژیم شاه وارد شویم. ضمن این که معتقد بود که همه بچه‌های مسلمان باید مبارزات مسلحانه را یاد بگیرند، ولی حق عمل کردن با اسلحه زمانی است که مرجعیت شیعه دستور دهند.

لذا همه دوستان شهید دیالمه در دوران انقلاب مسلح بودند. حتی در تظاهراتی که در سطح شهر مشهد برگزار می‌شد شرکت می‌کردیم. ولی چون امام (ره) اجازه نداده بودند از اسلحه استفاده کنیم، هیچ کس استفاده نکرد. شما باید بدانید که شهید دیالمه مبارزه پشت سر امام خمینی (ره) را بر ضد شاه قبول داشت.

با چه نوع اسلحه‌هایی آموزش دیده بودید؟ در آن زمان فقط درباره نحوه استفاده از کلت

آموزش دیده بودیم. چون نه سلاح زیادی وجود داشت و نه فشنگ. برای آموزش همراه شهید دیالمه به بیابان‌های اطراف مشهد می‌رفتیم و شلیک می‌کردیم. به همین اندازه که با صدای گلوله آشنا شویم. نمی‌خواهم بگویم که تیراندازان ماهری بودیم. آموزش در حد معمول بود. چیزی که بقیه گروه‌ها هم آموخته بودند. من و اغلب دوستان هنگام شرکت در راهپیمایی‌های مشهد برای احتیاط اسلحه با خود داشتیم. برخی از دوستان هم مثل آقای قنبری که سربازی رفته بود، و درباره نحوه آموزش اسلحه اطلاعات فراوان داشت.

همه دوستان شهید دیالمه در دوران انقلاب مسلح بودند. حتی در تظاهراتی که در سطح شهر مشهد برگزار می‌شد شرکت می‌کردیم. ولی چون امام (ره) اجازه نداده بودند از اسلحه استفاده کنیم، هیچ کس استفاده نکرد. شما باید بدانید که شهید دیالمه مبارزه پشت سر رهبری انقلاب را بر ضد شاه قبول داشت

بفرمایید که ساواک تا چه اندازه فعالیت‌های شهید دیالمه را در دانشگاه مشهد زیر نظر داشت و چند بار ایشان را دستگیر کرد؟

شهید دیالمه چند بار توسط ساواک دستگیر شد. ساواک به ایشان مشکوک شده بود، ولی مدرکی از فعالیت‌های شهید نداشت.

ساواک خیلی چیزها را نمی‌توانست بفهمد. یکی از کارهای مهم ایشان پخش اعلامیه معروف امام خمینی (ره) در سال ۱۳۵۳ که به مناسبت سالگرد جشن‌های ۲۵۰۰ ساله صادر شده بود. این اعلامیه را از طریق رادیو عراق که توسط آقای سید محمود دعایی عضو نهضت روحانیت مبارز اداره می‌شد، ضبط و خلاصه کردیم و سپس در اختیار عموم قرار دادیم. در آن زمان ماشین تایپ خیلی کمیاب بود. اگر هم وجود داشت ساواک خیلی راحت می‌توانست سر نخ مطلب تایپ شده را پیدا کند. ما مقداری کاغذ استنسیل پیدا کردیم و این اعلامیه امام را روی استنسیل نوشتیم و شهید دیالمه

دستکش به دست کرد و تکثیر کرد، و آن‌ها را در پاکت سفید قرار داد و روی پاکت تمبر چسباند و ما به وسیله پست در سطح شهر مشهد از جمله در مساجد و دانشگاه توزیع کردیم. حتی تعدادی از این اعلامیه‌ها را به آدرس شهربانی و مرکز ساواک و نیروهای مسلح و سایر مراکز حساس دولتی پست کردیم. بچه‌ها طوری آدرس می‌نوشتند که دستخطشان شناخته نشود. هیچ اثر انگشتی هم روی اعلامیه‌ها و پاکت‌ها نبود. شهید دیالمه در این کار خیلی دقیق بود. به بچه‌ها توصیه کرده بود که اعلامیه‌ها را در یک صندوق پستی نریزد. توزیع این ۱۱۰ اعلامیه شهر مشهد را به هم ریخت.

هدف شهید از توزیع این اعلامیه‌ها چه بود؟

ایشان می‌خواست به رژیم شاه نشان دهد که امام خمینی (ره) همه جا نفوذ دارد. می‌خواست نشان دهد که «آقا» در این شهر آن قدر طرفدار دارد که همه مردم مطیع او هستند. امام (ره) در آن اطلاعیه به مردم می‌گوید این شاه که ایران را خراب کرد. استان خراسان را که به تنهایی می‌تواند گندم ایران را تأمین کند، خراب کرده اکنون آمده و با این همه ریخت و پاش جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را برگزار کرده است.

نمونه دیگر مبارزات شهید دیالمه برگزاری تظاهراتی به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد در منطقه پایین خیابان مشهد، جایی که در گذشته مخصوص طلاب و معمولاً منطقه فقیر نشین بود. ایشان از قبل مطالعه کرده بود که جایی را



مهندس مهدی صالحی نژاد هنگام سخنرانی در مراسم یادواره شهید دیالمه

دعای کمیل را در دانشگاه راه انداخت. به هر حال عده‌ای در شهر مشهد ایشان را می‌شناختند. ایشان قبل از انقلاب همراه دوستانش در جلسات علنی مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای در مسجد امام حسن مجتبی (ع) در خیابان جم شرکت می‌کرد. چون مقام معظم رهبری تحت نظر ساواک بودند، افراد زیادی در آن شرکت نمی‌کردند. در پایان جلسات مقام معظم رهبری که ایشان می‌رفتند، معمولاً بین دانشجویان یک سری بحث‌هایی صورت می‌گرفت که شهید دیالمه در آن جا می‌ایستاد و اگر کسی سؤال داشت به او جواب می‌داد. شهید دیالمه از این نوع جلسات از بسیاری علمای خراسان استفاده می‌کرد، و مسائل دینی مطرح می‌کرد.

در سال ۱۳۵۶ فضا در خراسان آرام، آرام طوری شده بود که در دانشگاه‌ها می‌شد کسی حرف بزند. یکی از حرکات جدی شهید دیالمه در آن سال انتشار اعلامیه علیه مجاهدین خلق بود. چرا که مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵ از خط اسلام جدا شده و به مارکسیسم تغییر گرایش داد. یعنی منافقین مذهب را کاملاً دور زدند و به مارکسیسم گرایش پیدا کردند. در آن شرایط شهید دیالمه احساس تکلیف کرد و گفت که ما باید اعلامیه بدسیم و ثابت کنیم که مجاهدین خلق مذهبی نیستند. لذا یک اعلامیه دست نویس تهیه و در سطح وسیعی منتشر شد.

اعلامیه با امضای چه کسی منتشر شد؟

اعلامیه بدون امضا بود. ولی مجاهدین خلق می‌دانستند کار چه کسی است. این اعلامیه به دست مجاهدین خلق افتاد و آن‌ها از آن روز شهید دیالمه و همه دوستان ایشان را به اعدام محکوم کردند. گفتند که اینها عامل ارتجاع هستند و باید

نمی‌کردیم. همه کتاب‌های ممنوعه را در نزد آقای حسین بانک نگهداری می‌کردیم. ایشان در داخل شهر زندگی می‌کرد و با صاحب خانه‌اش خیلی دوست بود. هرگاه کتابی می‌خواستیم ایشان می‌آورد. در زمانی که با شهید دیالمه کار و فعالیت می‌کردیم، بجز کتاب درسی حق نداشتیم کتاب مذهبی در خانه نگه‌داری کنیم. ایشان در این حد هم بر بچه‌ها سلطه داشت و مراقبت می‌کرد. ولی با این حال ساواک ایشان را چند بار دستگیر کرد. در یکی از مواردی که شهید را دستگیر کردند من

ایشان مدتی در بازداشت ساواک بود. همان موقع که آمدند خانه را گشتند، با این که در خانه خیلی چیزها بود، ولی ساواکی‌ها متوجه نشدند. خدا نخواست. همراه بچه‌هایی که در خانه نشسته بودیم همگی عضو تیم فوتبال بودیم. پرسیدند: این جا چه خبره؟ گفتیم: در مورد مسابقه فوتبال حرف می‌زنیم

همراه ایشان در خانه بودم. با گروهی از بچه‌ها نشسته بودیم، و درباره مسائل مذهبی صحبت می‌کردیم که ناگهان ساواکی‌ها ریختند و ایشان را گرفتند و بردند.

شهید دیالمه از چه زمانی سخنرانی‌هایش را در دانشگاه آغاز کرد؟ و چه چیزی باعث شناخته شدن ایشان در میان مردم مشهد گردد، که بعد از پیروزی انقلاب نماینده اولین دوره مجلس شورای اسلامی شد؟

شهید دیالمه اولین سخنرانی‌هایش در دانشگاه در میان دوستانش شروع کرد. وقتی فضا باز شد

پیدا کند که پلیس نتواند به سادگی و به سرعت خود را به آن جا برساند. در آستانه غروب آفتاب قرار گذاشت و شهید خود را به آن جا رساند. هر یک از بچه‌های مجمع هم تا می‌توانستند تعدادی دانشجو و طلبه همراه آوردند و سرانجام یک راهپیمایی کم نظیر برگزار شد، که در آن شعارهای «زنده باد خمینی» و «مرگ بر شاه» سر داده شد. حدس می‌زنم حدود ۳۰ تا ۳۰ دانشجو و حدود ۵۰ تا ۶۰ طلبه هم به ما پیوسته بودند. تعدادی هم از مردم به ما پیوستند.

بحث دیگری که شهید دیالمه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی مطرح کرد این است که ما بچه مسلمان‌ها باید در دانشگاه دعای کمیل بخوانیم. پرسیدم چرا می‌خواهید این کار را بکنید؟ گفت این دانشجویان فقط اسم علی بن ابی طالب (ع) را شنیده‌اند. غیر از بخش‌هایی از نهج البلاغه که مربوط به بحث‌های حکومتی و مسائل فقر و غناست، چیز دیگری نمی‌دانند. ما باید شخصیت علی (ع) را که در مقابل خدا دارد، به یک جوان دانشجو معرفی کنیم. به او بگوییم که علی فقط یک انسان مبارز نبود. عبادت علی و بندگی علی را هم باید بشناسیم. لذا ایشان برای برپایی مراسم دعای کمیل در دانشگاه اصرار ورزید و سرانجام این مراسم را پایه گذاری کرد.

بفرمایید که شهید دیالمه در دوران تحصیل چند مدت را در زندان ساواک گذراند؟

ایشان مدتی در بازداشت ساواک بود. ولی همان موقع که آمدند خانه را گشتند، با این که در خانه خیلی چیزها بود و ساواکی‌ها متوجه نشدند. خدا نخواست. بچه‌هایی که در خانه نشسته بودیم همگی عضو تیم فوتبال بودیم. پرسیدند: این جا چه خبره؟ گفتیم: داریم در مورد فوتبال حرف می‌زنیم. قرار است بین دانشجویان مسابقه گذاشته شود، و داریم برنامه می‌ریزیم. ساواکی‌ها نتوانستند از آن جلسه چیزی به دست بیاورند. پرسیدند: مگر رشته ایشان دارو سازی نیست؟ گفتیم: چرا پرسیدند: پس چرا در خانه کتاب مذهبی وجود دارد؟ گفتیم از خودشان بپرسید.

خوشبختانه چون از کتاب‌های مرجع بود، چیزی نفهمیدند. در خانه خیلی چیزها بود. اما دیدند و نفهمیدند. از شهید دیالمه در زندان بازجویی به عمل آوردند، و ایشان مطمئن بود که ما هیچ حرفی نزدیم. ایشان هم مقاومت کرده و چیزی نگفته بود. سرانجام پس از گذشت مدتی ایشان را به طور مشروط آزاد کردند. در آن روزها اگر ساواک در دست یک دانشجو کتاب نهج البلاغه می‌دید، آن را می‌گرفت. از نظر ساواک تفاوتی بین رساله حضرت امام (ره) و نهج البلاغه وجود نداشت. هر دانشجویی را که نهج البلاغه در دست داشت می‌گرفتند و می‌بردند. ما در خانه‌های خودمان غیر از قرآن هیچ کتاب مذهبی نگهداری

حضور شهید هاشمی زاده و تعدادی از اعضای حزب جمهوری اسلامی مشهد بر تراز دکتر شریعتی



آثار دکتر شریعتی را بخوانید یک کلام در مورد امام رضا (ع) نمی‌بینید. یک کلام در مورد امام باقر (ع) پیدا نمی‌کنید. این نوع نگاه به مذهب را شهید دیالمه مردود می‌دانست. البته ایشان هیچ وقت سعی نکرد با شریعتی مبارزه کند. به دلیل این که شرایط زمانه را مساعد نمی‌دید که بچه مسلمان‌ها در آن شرایط

تا آن زمان در محیط دانشگاه به هر کسی که نگاه می‌کردید طرفدار شریعتی بود. ولی آن جا معلوم شد که خط دیگری هم وجود دارد که البته دکتر شریعتی نیست. نمی‌خواهم بگویم که شهید دیالمه مخالف دکتر شریعتی بود. نه، بحث اینکه بودن جوانان است

درگیر این مسائل شوند. ولی با مجاهدین خلق مبارزه می‌کرد. با سایر گروه‌های چپ به شدت مخالف بود. بعدها وقتی سروش وارد مسائل اجتماعی شد، ایشان در آن زمان هشدار داد.

اشاره کردید که شهید دیالمه در جلسات مقام معظم رهبری در مشهد شرکت می‌کرد. بفرمایید که ارتباط میان حضرت آقا و شهید در چه سالی آغاز شد؟

زمانی که مقام معظم رهبری در خراسان زندگی می‌کردند، مورد رجوع همه بچه‌های مسلمان بودند. بسیاری از افراد مبارز به شکلی با ایشان ارتباط داشتند. ولی از وقتی که فعالیت‌های رسمی شروع شد، شهید دیالمه هر چند که یکی از پایه گذاران حزب جمهوری اسلامی در مشهد بود، ولی عضو رسمی حزب نشد. شهید دیالمه در

از خدا و پیغمبر. او معتقد بود که اگر شما رنگ سبز را دوست داری مشرک هستی. لذا یکی از بحث‌های بسیار جدی شهید دیالمه از بحث «الیناسون» شروع شد و بعد روی فلتک افتاد، و به تدریج سخنرانی‌های رسمی را شروع کرد. بفرمایید که شهید دیالمه تا چه اندازه متأثر از اندیشه‌های دکتر شریعتی بود؟

هیچ. ایشان یک سری دیدگاه‌های دکتر شریعتی را قبول داشت و بحث‌هایی مربوط به این که جوانان جامعه باید اسلام شناسی را بدانند. مجمع احیاء تفکرات شیعی از چه دریچه‌ای و از چه زاویه‌ای به مذهب تشیع نگاه می‌کرد؟ بحث دکتر دیالمه از بعدی که ما در حال بحث هستیم این است که ایشان انسان را به دلیل بندگی خدا آزاد می‌دانست. بندگی خدا را در اطاعت از پیغمبر (ص) و اهل بیت (ع) تعریف می‌کرد، و نه در چیز دیگر. می‌گوید حدودی را که خدا برای انسان گذاشته از طریق شریعت گذاشته است. همه چیز از بحث دینی شروع می‌شد. ایشان معتقد نبود که ما باید عقایدی داشته باشیم و دین را به دنبال عقایدمان بکشیم. به ما توصیه می‌کرد که عقایدمان را رها کنیم و خالصانه به دنبال دین برویم. به طور مثال در موضوع حجاب زن مسلمان، دلایل حجاب را شرح می‌داد. با دلایلی که بنی صدر می‌گفت اگر زن‌ها بی حجاب باشند و کسی که زیباست بر کسی که زیبا نیست ظلم نکرده است این دلایل را نمی‌پذیرفتیم. حجاب را به این دلیل می‌پذیریم که سنت پیامبر (ص) است. رفتار حضرت فاطمه زهرا (س) است. اگر از نظر ما حضرت زهرا یک شخصیتی دارد، آن شخصیت واقعی ایشان باید مطرح شود. آقای دکتر شریعتی از بین همه ائمه ما فقط در مورد سه یا چهار ائمه (ع) ما اطلاعات داشت. اگر همه



کشته شوند. می‌خواهم بگویم که شهید دیالمه از نظر منافقین از سال ۱۳۵۵ محکوم به اعدام شده بود. از آن پس در صدد بودند تا هر وقت فرصت پیدا کنند، ایشان را به شهادت برسانند. بعد از پیروزی انقلاب هم روزی به آقای حسین بانک یکی از همفکران شهید دیالمه تیراندازی کردند که ایشان مجروح شد. در حقیقت بزرگترین مشکل شهید دیالمه در دوران دانشجویی مبارزه با دو جریان بود. درست است که مبارزه اصلی با شاه بود، اما اشکال اولیه این بود که گروه‌هایی چون مجاهدین خلق و فدائیان خلق که به اسم مبارزه با شاه با بچه‌های ما دشمنی می‌کردند، خودشان از شاه بهتر نبودند. این گروه‌ها وقتی جوانان را از نظر فکری و روحی تحت سلطه خود قرار می‌دادند، طوری بر آن‌ها مسلط می‌شدند که این جوانان از خود بی‌خود می‌شدند. یعنی اینکه می‌شدند. این جاست که مسئولیت شهید دکتر دیالمه سنگین می‌شود، و یکی از مهمترین سخنرانی‌های خود را تحت عنوان «الیناسیون» در سال ۱۳۵۶ در دانشگاه مطرح می‌کند.

می‌دانید اولین کسی که اولین بار واژه «الیناسیون» را مطرح کرد دکتر شریعتی بود. بفرمایید که شهید دیالمه در این سخنرانی چه نوآوری داشت؟

تا آن زمان در محیط دانشگاه به هر کسی که نگاه می‌کردید طرفدار شریعتی بود. ولی آن جا معلوم شد که خط دیگری هم وجود دارد که البته دکتر شریعتی نیست. نمی‌خواهم بگویم که شهید دیالمه مخالف دکتر شریعتی بود. نه، بحث اینکه بودن جوانان است. بحث درست در اختیار اندیشه‌های یک آدم قرار گرفتن است. لذا از این جا به بعد طرح مسائل اسلامی شروع شد. بحث بر این شد که این توحیدهایی که می‌گویند آقای آشوری که یک روحانی مسئول گروه فرقان در مشهد بود کتابی به نام توحید عاشوری نوشته بود. در این کتاب همه چیز پیدا می‌کردی به غیر



و گرنه مسئله دیگری برای ما وجود نداشت. در روند انقلاب و نظام جمهوری اسلامی همان راهی را رفتیم که می‌خواستیم انقلاب اسلامی از گزند بعضی از مشکلات مصون بماند. انقلاب هزینه بسیار سنگینی پرداخت، و سرانجام مصون ماند. می‌خواستیم در جمهوری اسلامی بحث ولایت فقیه و دین مردم آن طوری که باید مطرح شود، خوشبختانه مطرح شده است. خودمان را شکست خورده نمی‌بینیم، و پیروز می‌بینیم. امام (ره) مطلبی فرموده‌اند که من باور دارم. ایشان فرموده‌اند: اگر شما راست می‌گویید. اگر کار خوبی را خودتان می‌خواستید انجام دهید و دیگران انجام دادند شما باز هم خوشحال باشید. فرض کنید اگر به ما اجازه ندادند مسیری را ادامه دهیم و دیگران دارند آن راه را می‌روند، ما خوشحال هستیم و حمایت کردیم. واقعیت این است که تا همین امروز در جمهوری اسلامی هیچ احساس نگرانی نداریم. یعنی احساس نداریم که شکست خورده‌ایم و عقب مانده‌ایم، یا چیزی را از دست دادیم. ما فقط از این ناراحت هستیم که آن ظرفیتی را که می‌توانستیم توسط شهید دیالمه به جامعه ارائه کنیم، یک مدت مغفول مانده بود. دلیلش هم این است که شهدای هفتم تیر به خاطر این که مرحوم بهشتی شهید بزرگی بود، باعث شد تا سال‌های بعد هیچ کس سایر شهدای این فاجعه را مطرح نکند. هیچ کس نگوید که در این جمع یکی مثل شهید پاک‌نژاد هم بوده است. پاک‌نژاد که انفجار حزب جمهوری شهید شد، آدم کمی نبود. قبل از انقلاب جوان‌ها تحت تأثیر ایشان بودند. آدم سالمی بود و افکار خوبی داشت. باید به سراغ او بروند تا مردم او را بشناسند. کسی است که کتاب اولین پیامبر (ص) و آخرین دانشگاه را نوشته است. کسی است که سال‌های متمادی تجربیات دینی‌اش باعث دینداری جامعه شده است. تاکنون هیچ کس سراغ او نرفته است.

نمی‌خواهیم بگوییم که فقط ایشان گمنام مانده است. خیر، محافل فرهنگی جامعه هم گاهی تک صدایی عمل کرده‌اند. در بقیه موارد بی‌توجهی بسیاری از دوستان هم بوده است. آیا دوستان فکر نکرده‌اند که یک آدم ۲۷ ساله که با تمام وجود امامت شیعه را تعریف کرده، ایستاده و مقاومت کرده و به شهادت رسیده، باید برای جوان‌ها الگو باشد. باید بصیرتش معلوم باشد. کسی که اولین کرسی آزاد اندیشی را داشته مطرح باشد. از همه مهم‌تر از روش بحث کردن که روش مخصوص ائمه (ع) شیعه است باید همیشه مطرح باشد. باید همه یاد بگیرند که شهید دیالمه چه گونه از اسلام دفاع می‌کرده و روش او را در جامعه به کار ببرند. ■



نبود. با ما در حد رفیق بود. بقیه علمای بزرگ مشهد، سخنرانی‌های و دیدگاه‌های شهید دیالمه را کم و بیش شنیده بودند. رفتار دینی ایشان را مخصوصاً در رابطه با دانشجویان دختر و پسر متوجه شده بودند. می‌دانستند که ایشان وقتی وارد جلسه سخنرانی می‌شود، اگر جلسه مخصوص خانم‌هاست فضای جلسه را رعایت می‌کرد. عملاً برای علمای مشهد ثابت شده بود که این آدم دینی است.

در روند انقلاب و نظام جمهوری اسلامی همان راهی را رفتیم که می‌خواستیم انقلاب اسلامی از گزند بعضی از مشکلات مصون بماند. انقلاب هزینه بسیار سنگینی پرداخت، و سرانجام مصون ماند. می‌خواستیم در جمهوری اسلامی بحث ولایت فقیه و دین مردم آن طوری که باید مطرح شود، خوشبختانه مطرح شده است

تشکیلات شما بعد از شهادت عبد الحمید دیالمه دچار چه سرنوشتی شد؟

ما هرگز قصد ریاست کردن نداشتیم. آن چه که بعد از شهادت ایشان اتفاق افتاد احساس کردیم که عده‌ای دارند ما را به این سمت سوق می‌دهند. من و تعدادی از دوستان برای این که راه شهید را ادامه دهیم چند بار کاندید انتخابات مجلس شدیم. کاندید شدن را وظیفه الهی می‌دانستیم و انتخاب نشدن را مصلحت الهی دانستیم و دوستان دیگر هم همین طور بودند. تنها تأسف‌مان این بود که از افکار نابی که ایشان داشت و می‌توانست در جوان‌ها اثر بگذارد، عده‌ای از جوان‌ها دارند از آن محروم می‌شوند.

تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خراسان و نیز کمیته انقلاب اسلامی مشهد هم نقش داشت. همه دوستان شهید در کمیته مشهد حضور داشتند. تا زمانی که مقام معظم رهبری در اوایل پیروزی انقلاب به تهران تشریف آوردند، با ایشان ارتباط داشتیم. زمانی هم که «آقا» مورد سوء قصد منافقین قرار گرفتند و زخمی شدند، شهید دیالمه به عیادت ایشان رفت. هم حضرت آقای خامنه‌ای به شهید دیالمه لطف داشتند، و هم ایشان خیلی به «آقا» علاقه داشت.

پیش از پیروزی انقلاب دیدگاه‌های متفاوتی میان بچه مسلمان‌ها وجود داشت. به طور مثال درباره رفتن دختر و پسرهای دانشجویی به کوه. خب ما می‌گفتیم چرا یک عده دختر با خودتان به کوه می‌برید. این اختلاف تا جایی کشیده شد که برای حل موضوع به محضر حضرت آقای خامنه‌ای رسیدیم. می‌خواهم بگویم که «آقا» از نزدیک با شهید دیالمه آشنا بودند. چون در تظاهرات مشهد همه شرکت می‌کردند، و ما هم فعالیت خیلی جدی داشتیم. یکی از فعالیت‌های شهید در مشهد کنترل تظاهر کنندگان بود تا گروه‌های افراطی و التقاطی وارد صف مردم نشوند. ایشان به این منظور دستگاه بیسیم ساخته بود تا مسیرهای راهپیمایی را کنترل کند و کسی شعارهای انحرافی ندهد.

بعد از پیروزی انقلاب با چه قشری از علماء و روحانیون مشهور ارتباط داشت؟

ایشان بعد از پیروزی انقلاب وقت زیادی در مشهد نبود. ولی سایر بچه‌های مجمع ارتباطشان را با علمای آن جا حفظ کردند. ارتباطشان با آقای نوغانی که از علمای مبارز و انقلابی بود حفظ کردند. روابط با آقای هاشمی نژاد جنبه دیگری داشت. در حد علما که می‌گویم



درآمد

سرهنگ پاسدار بازنشسته علی سهیلی یکی از بنیانگذاران بسیج دانشجویی استان خراسان بزرگ و یکی از شکل دهندگان بسیج اساتید استان خراسان رضوی بوده است. افزون بر وجود فعالیت‌های گسترده فرهنگی در پرونده ایشان، مسئولیت در آموزش عقیدتی سیاسی بسیج و لشکر نصر خراسان، مدتی هم معاونت پژوهشی بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس استان خراسان رضوی را به عهده داشته است. شاهد باران نظر به شناختی که سرهنگ بازنشسته سهیلی از شهید بزرگوار عبد الحمید دیالمه دارد، به پای گفت و گو با ایشان نشست که باهم می‌خوانیم:

رونمایی از ابعاد پنهان شخصیت شهید دیالمه در گفت و گو با سرهنگ پاسدار بازنشسته علی سهیلی از شاگردان شهید

موفق شد مبارزه خستگی ناپذیری با انحراف داشته باشد

داشتند، و مجمع احیاء تفکرات شیعی را دنبال می‌کردند در اطراف همان مسجد خانه گرفته بودند. این شد که ما مسجد سناباد را در اختیار گرفتیم و اول کتابخانه و بعد انجمن اسلامی و بعد بسیج آن را راه انداختیم و دیری نپایید که مسجد به محوریت و مرکزیت تبلیغات انتخابات مجلس شورای اسلامی شهید دیالمه تبدیل شد.

تماس آقای قاسم قنبری با شما برای عضو گیری بود یا یک پیشنهاد محض برای شرکت در جلسات روشنگرانه شهید دیالمه بود؟

خیر، اصلاً بحث عضو گیری نبود. به نوعی تلاش برای ارتقای فکری افراد جامعه بود ایشان روشنگری کرد که مجاهدین خلق انحراف فکری دارند، و از لحاظ عقیدتی به اصول دیالکتیک معتقد هستند، و تفکرات‌شان به مارکسیسم نزدیک است. ارتباط من با آقای قنبری اصلاً بحث سازماندهی و جذب نیروی هوادار نبود. من در آن زمان دانش آموز بودم و اینها گروه دانشجویی بودند. نکته جالب این است که ما سه چهار نفر دانش آموز بودیم. ولی با بچه‌های مجمع احیاء تفکرات شیعی که گروه دانشجویی بودند، ارتباط داشتیم.

در آن زمان شخصیت‌های زیادی پرچمدار مبارزه فرهنگی بودند. از میان آن شخصیت‌ها ویژگی فکری شهید دیالمه را در چه دیدید؟

درست است که افراد زیادی فعالیت می‌کردند. اما افراد و گروه‌هایی که فقط کار فکری انجام می‌دادند، تعدادشان به شمار انگشت‌های یک دست هم نمی‌رسید. امکان داشت برخی از افراد کار سیاسی انجام دهند، اما کار فکری انجام نمی‌دادند. در آن زمان در مشهد فقط دو محفل بودند که کار فکری انجام می‌دادند. یکی کلاس

را کاملاً شناخته بودم. با توجه به این که محله‌مان، محل سکونت اساتید و دانشجویان بود، در شب‌های دوران انقلاب همگام با دانشجویان به پشت بام‌ها می‌رفتیم و شعار الله اکبر سر می‌دادیم، و نگرهبانی در محله مان می‌دادیم. روزها هم در تظاهرات خیابانی شرکت می‌کردیم. در محله مسکونی مان با دانشجویها روابط دوستانه گسترده داشتیم. در آن زمان هنوز ماهیت خیلی خطوط و جریان‌ها مشخص نشده بود. در همان محفل با یکی از دوستان به نام آقای قاسم قنبری آشنا شدم. ایشان دلایل و توضیحاتی ارائه داد و گفت اگر می‌خواهی بیشتر در جریان مسائل قرار بگیری یک چنین کلاس‌ها و جلساتی وجود دارد. در حقیقت مجمع احیاء تفکرات شیعی و جلسات سخنرانی شهید دیالمه را به من معرفی کرد، و از همان زمان با دوستان و یاران شهید دیالمه ارتباط برقرار کردم.

چون در مسجد سناباد کار فرهنگی می‌کردم، همه دوستان و دانشجویانی که با شهید دیالمه ارتباط

در آن زمان در مشهد فقط دو محفل بودند که کار فکری انجام می‌دادند. یکی کلاس بحث اندیشه‌های اسلامی شهید هاشمی نژاد بود، و دیگری مجمع احیاء تفکرات شیعی شهید دیالمه بود که در آن سخنرانی می‌کرد و برای اعضای مجمع کلاس درس عقاید می‌گذاشت که در نوع خود بی‌نظیر بود

در ابتدای گفت و گو بفرمایید چه گونه و در چه زمانی با شهید بزرگوار عبد الحمید دیالمه آشنا شدید؟

در حقیقت شهید دیالمه در دوران تحصیلات دانشجویی در دانشکده داروسازی دانشگاه مشهد، در محله‌ای که در آن سکونت داشتم من برای سکونت اجاره کرده بود. با این وصف منزل ما در مسیر رفت و آمد روزانه ایشان قرار داشت، و هر روز که در این مسیر تردد می‌کرد ایشان را می‌دیدم، ولی تماسی با ایشان نداشتم. تا این که در اوایل سال ۱۳۵۸، یکی از دوستانم که در همان محله سکونت داشت به من گفت که یکی از دوستان دانشگاهی‌اش می‌گوید که سازمان مجاهدین خلق انحراف فکری دارد، و مسائلی در مورد سازمان مجاهدین خلق مطرح می‌کند. چون منزل ما نزدیک دانشگاه بود، به طور طبیعی می‌دیدم که دانشگاه عرصه و جولانگاه گروه‌های مختلف از جمله مجاهدین خلق است. برای من خیلی تازه آمده که چه طور سازمان مجاهدین خلق که این همه برو بیا دارد، کسی پیدا شده که آن را گروه انحرافی معرفی می‌کند. از دوستانم پرسیدم که چه کسی چنین حرفی زده است؟ او یکی از دانشجویان را معرفی کرد. این داستان به چند ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بازمی‌گردد که من در آن برهه دانش آموز سوم دبیرستان بودم. آیا شما هم جزء افرادی بودید که در آن مرحله به سازمان مجاهدین گرایش عاطفی داشتند؟

خیر، چنین نبودم. چون منزل‌مان نزدیک دانشکده ادبیات بود، قبل از پیروزی انقلاب خیلی به دانشگاه رفت و آمد می‌کردم. دانشگاه فقط دو چهار راه با خانه ما فاصله داشت و فضای دانشگاه

سری افرادی مثل شهید مطهری و علامه عسکری بود که به نوعی روی ایشان تأثیر گذاشته بودند. آن دو در زمان خودشان یک استثنا بودند. خصوصیات شهید مطهری و علامه عسکری چه بود؟ مبارزه با انحراف بود. علامه عسکری درباره ماهیت ۱۵۰ صحابه دروغین پیامبر (ص) تحقیق کرده و کتاب نوشته است. نگاه کنید شهید مطهری با مبانی درست و فکر عمیقی که داشت تا چه اندازه با انحراف مبارزه کرد؟ اگر شما می‌خواهید بدانید که شهید دیالمه چه کرد؟ باید بررسی کنید و ببینید ایشان از چه کسانی درس گرفته است و شاگرد چه کسانی بوده، و تا چه اندازه در جامعه تأثیر گذار بوده است.

اکنون ما باید بیاییم ببینیم تا چه اندازه توانسته‌ایم از تجربیات و الگوهای شهید دیالمه استفاده کنیم. این شهید بزرگوار دو ویژگی قوی داشت. یکی از مبانی درست و محکم و قوی برخوردار بود. ویژگی دوم این است که دقیقاً با این مبانی می‌دانست که نقاط انحرافی و چالش‌ها و کمبودها در کجا نهفته است، تا بتواند با مبارزه با آن‌ها جلوی انحراف را بگیرد. متأسفانه دارند شخصیت شهید دیالمه را در شرایط فعلی یک بُعدی نشان می‌دهند. در قالب یک شکل سیاسی شناخته می‌شود. در صورتی که ایشان قبل از این که چهره سیاسی داشته باشد، یک چهره فکری بود، و مبانی فکری و نظری شهید باعث شد که ایشان در صحنه‌های سیاسی موفق شود. و گر نه فقط یک چهره سیاسی با بصیرتی که جلوتر از زمان خودش باشد، نبوده است. بلکه به خاطر مبانی فکری و به خاطر ارتباط با افرادی مثل شهید مطهری و علامه عسکری باعث شد که شهید دیالمه به یک فرد آگاه و عمیق تبدیل شود. اشاره کردید که مدتی در بسیج دانشجویی مسئولیت داشتید. آیا اطلاع دارید که چند نفر از دوستان مجمع احیاء تفکرات شیعی آمدند و برای رفتن به جبهه ثبت نام کردند؟

برای پاسخ به این پرسش لازم می‌دانم بیشتر توضیح دهم. بنده در سال ۱۳۵۹ تشکیل پرونده دادم و به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد، و در واحد بسیج مشغول به کار شدم. جالب اینجاست که شهید دیالمه نقش بسیار حساس و مهمی در شکل‌گیری شخصیت من داشت. ممکن است هر کدام از دوستان توانسته باشند در بُعد فکری، یا ابعاد مختلف بهره بیشتری از شهید دیالمه برده باشند. یکی از کارهای مهمی که شهید دیالمه کرد، مجمع احیاء تفکرات شیعی را راه انداخت که یک تشکل دانشجویی بود. حال من که توفیق یافتم بسیج دانشجویی استان خراسان را شکل بدهم، تمام کارهایی که بنده انجام دادم یا دوستان دیگر انجام دادند همه را در کنار هم قرار دهیم، باز مجموعه کاری که شهید دیالمه کرد، نکرده‌ایم. در زمان دانش آموزی وقتی وارد دانشگاه شدم دیدم شهید دیالمه جلسات سخنرانی مجمع احیاء تفکرات شیعی را دارد، که در همه آن

دوستان دیگر داشتند، آمدند ارتباطی نزدیک و صمیمی با آیت الله نوغانی برقرار کردند. به یاد دارم وقتی می‌خواستیم به مراسم احیاء شب‌های قدر و عاشورا و مناسبت‌های دیگر دینی برویم، به مسجد آیت الله نوغانی می‌رفتیم. چرا که ایشان یکی از علمای بسیار تأثیر گذار بود. یا مرحوم علامه عسکری که بازم از افراد بسیار تأثیر گذار بود. یعنی ارتباط با علامه عسکری با واسطه صورت گرفته بود. چون ایشان در مشهد نبود، اما به مشهد رفت و آمد می‌کرد، که خیلی از دوستان از جمله شهید دیالمه ارتباط صمیمی با ایشان داشت. وقتی مرحوم عسکری به مشهد می‌آمد دوستان مجمع احیاء تفکرات شیعی در جلسات ایشان شرکت می‌کردند.

در پرتو بحث‌ها و دیدگاه‌هایی که از شهید دیالمه دیدم و شنیدم، ایشان ضمن این که عمق عقیدتی و فکری قوی و درست‌ی داشت، اما به نظر می‌رسد که پرورش یافته جلسات یک سری اندیشمندی مثل شهید مطهری و علامه عسکری بود، که به نوعی روی ایشان اثر گذاشته بودند. آن دو در زمان خودشان یک استثنا بودند

حال که به مرحوم علامه عسکری اشاره کردید، بفرمایید که شهید دیالمه تا چه میزان با دیدگاه‌ها و تفکرات علامه عسکری هماهنگ بود؟ در پرتو بحث‌ها و دیدگاه‌هایی که من از شهید دیالمه دیدم و شنیدم، ایشان ضمن این که عمق عقیدتی و فکری قوی و درست‌ی داشت، اما به نظر می‌رسد که ایشان پرورش یافته جلسات یک

بحث اندیشه‌های اسلامی شهید هاشمی نژاد بود، و دیگری مجمع احیاء تفکرات شیعی شهید دیالمه بود که در آن سخنرانی می‌کرد و برای اعضای مجمع کلاس درس عقاید می‌گذاشت که در نوع خود بی‌نظیر بود. شهید دیالمه غیر از سخنرانی‌های عمومی، یک سری کلاس‌هایی می‌گذاشت که در آن بحث‌های اعتقادی و شناخت قرآن و تاریخ اسلام تدریس می‌شد. به یاد دارم که در هر جلسه ترجمه یک حزب از قرآن را به فارسی می‌خواندیم و امتحان می‌دادیم. در آن جلسات یک برگه در اختیار شاگردان قرار می‌دادند و از آن‌ها می‌خواستند درباره صفات متقین در قرآن و یا نسبت زن و مرد در قرآن را به زبان فارسی جواب دهند. یعنی کلاس‌های فهم و تدبیر در قرآن بود. من چون کوچک‌تر از دیگران بودم و اطلاعات کم‌تر بود، در آن کلاس‌ها شاگرد آقایان قنبری یا بستاق یا اساتید دیگری بودم. بنابراین محافلی که کار فکری انجام می‌دادند خیلی محدود بودند. و جایی که بخواهد کار آموزش فکری و عقیدتی انجام دهد اصلاً وجود نداشت.

مشهد مقدس به داشتن حوزه علمیه و علمای بزرگ و مراجع تقلید معروف است. آیا جوانان در آن برهه فقط به سمت این محافل می‌آمدند، یا به سمت حوزه‌های علمیه دینی هم می‌رفتند؟ برای پاسخ به این پرسش دو مسئله وجود دارد. اولاً انقلاب تازه پیروز شده بود، و ثانیاً در قبل از پیروزی انقلاب وضعیتی برای حوزه‌های علمیه طراحی کرده بودند تا نتوانند حضور فعالی در جامعه داشته باشند. با این وصف حوزه مشهد بعد از پیروزی انقلاب هنوز به صحنه نیامده بود که آن کارکردهای مناسب با ویژگی‌های خود را داشته باشد. لذا کار تشکیلاتی و منسجم فکری هنوز توسط حوزه‌ها شکل نگرفته بود. ضمن این که خوشبختانه ویژگی که دوستان شهید دیالمه و





باشد. حال انحراف می خواهد گروه فرقان باشد، می خواهد گروه های چپ و مارکسیست بوده باشد یا گروه های التقاطی باشد. مهندس صالحی که در یادواره شهید دیالمه در فرهنگسرای انقلاب مشهد سخنرانی می کرد، گفت کسی که در دستگیری گودرزی رهبر گروه فرقان کمک کرد شهید دیالمه بود. شهید دیالمه قبل از انقلاب با گودرزی که انحراف فکری داشت مناظراتی را برگزار کرده بود، و او را می شناخت. نحوه دستگیری رئیس گروه فرقان هم چنین بود هنگامی که شهید دیالمه نماینده مردم مشهد در مجلس بود گودرزی رئیس گروه فرقان را که به عنوان مراجعه کننده به مجلس آمده بود شناسایی کرد، و شهید دیالمه بیدرنگ او را لو داده بود. می دانید که گودرزی رئیس گروه فرقان عامل ترور شهید مطهری و شهید مفتاح و شهید قرنی و شهید عراقی و تعداد دیگری از شخصیت های انقلاب بود.

شهید دیالمه شاگردانی را تربیت کرد، که هر کدام از آن ها در عصر حاضر یک محور شده اند. اگر بخواهیم بیشتر شهید دکتر دیالمه را بررسی کنیم می بینیم نه تنها شخصاً با انحراف مبارزه کرد، نه تنها مبانی دینی را برای ما تبیین کرد، بلکه تشکیلی را به وجود آورد که آن تشکل نیروهایی را پرورش داد و این نیروها الآن خودشان محور مبارزه اند و تداوم راه شهید دیالمه را بر عهده دارند. ابعاد کار شهید دیالمه را به این بحث محدود نکنیم. ایشان از لحاظ فکری و از لحاظ کار گروهی و تشکیلاتی افرادی را تربیت کرد، که در عرصه های مختلف حضور دارند. من از همراهی با شهید دیالمه تجربه ای را به دست آوردم و توانستم خدمت کنم. توانستم از آن بعد تجربه تشکیلاتی شهید دیالمه را در تشکیل و راه اندازی بسیج دانشجویی راداشته باشم. ابعاد شخصیتی شهید دیالمه، با ابعاد کادر سازی و تربیت نیروی انسانی شهید دیالمه، خیلی همخوانی و همراهی دارد. روحش شاد راهش پر رهرو باد. ■

مطهر امام رضا (ع) منتقل شد. حدود چهار ماه دعای کمیل را در دانشگاه می خواندیم، و پیش از آن مراسمی به نام قرائت دعای کمیل در حرم مطهر وجود نداشت. جالب این است که دعای کمیل از دانشگاه به حرم منتقل شد، و نه بالعکس. این نشان می دهد که مبانی فکری شهید دیالمه تا چه اندازه توانسته بود نوآوری و کارهای مبتکرانه انجام دهد. در آن مراسم صحبت های امام (ره) را مطرح می کرد که یعنی کسی که دعای کمیل را خوانده باشد می تواند شمشیر بزند و مبارزه کند. هر چند که بعضی از افراد امروزه شهید دیالمه را یک چهره سیاسی می دانند، ولی در حقیقت یک چهره فکری بود. چهره ای بود که بر اساس تکلیف و وظیفه عمل می کرد. اگر نمود و بروزی در بحث سیاسی و روشنگری و بصیرتی از خود نشان داد به دلیل مبانی فکری و عقیدتی صحیح او بود. اگر بخواهید خوب کار کنید می بینید خدماتی که ایشان در زمینه فکری و مسائل مبانی نظری انقلاب کرد خیلی مؤثرتر و مهمتر بود.

بفرمایید مهمترین دستاورد فکری شهید دیالمه در جامعه چیست؟
تربیت افراد و مقابله عملی با تفکرات و جریان های انحرافی. به نظر من شهید دیالمه موفق شد یک مبارزه خیلی خوبی با انحراف داشته

شهید دیالمه موفق شد یک مبارزه خیلی خوبی با انحراف داشته باشد. حال انحراف می خواهد گروه فرقان باشد، می خواهد گروه های مارکسیست و التقاطی بوده باشد. تنها کسی که به دستگیری اکبر گودرزی رهبر گروه فرقان کمک کرد شهید دیالمه بود. چون از قبل از انقلاب او را می شناخت

جلسات شرکت کردم و بهره بردم. اگر موفق شدم به مدت هفت سال اولین مسئول بسیج دانشجویی باشم و در تشکیل اولین بسیج اساتید کشور نقش داشته باشم توفیقی بود که با همکاری بقیه دوستان این کار را انجام دادم. دلیل اصلی این قضیه بازمی گردد به آشنایی بنده با شهید دکتر دیالمه. چون از شخصیت و تجربیات این شهید خوب توانستم استفاده کنم. اکنون با افتخار و سربلندی می گویم که با شهید دیالمه آشنا بودم. برای زنده نگذاشتن یاد و خاطره این شهدای عزیز تا به حال چه اقدامی به عمل آورده اید؟ در حقیقت برای زنده نگه داشتن یاد این شهدای گرانقدر در حال برنامه ریزی برگزاری یادآورهای در مشهد هستیم که بنده آن را پیشنهاد کرده ام، تا برای آن دسته از شهدایی که از شاگردان شهید دیالمه بودند و در دفاع مقدس به شهادت رسیدند یادواره برگزار کنیم. به طور مثال شهید ذوقیان برادر مداح معروف بود. حساب کردیم تا به حال هشت تا ده تن از شهدای جبهه و دفاع مقدس از شاگردان شهید دیالمه بودند که در مجالس سخنرانی ایشان شرکت می کردند.

افزون بر گروه های چپی و التقاطی که به شهید دیالمه تهمت ناروا می زدند، آیا ایشان در معرض اتهامات جریان های متحجر و سنتی هم قرار داشت؟

در آن زمان فضایی که حاکم بود، بیشتر بحث تفکرات مارکسیستی و کمونیستی و گروه هایی که اکثراً به غرب و لیبرالیسم گرایش داشتند. بیشتر گرایش های چپگرایانه بود. لذا اتهامات این گروه ها طبیعی بود. چون شهید دیالمه با آن ها مخالف بود و مجمع احیاء تفکرات شیعی که یک مجمع مخصوص و خاص نخبگانی بود و اساساً در سال ۱۳۵۸ در دانشگاه مشهد شکل گرفته بود، بیشتر اندیشه های آنان را به چالش می کشید. یعنی ما آمده ایم تا در دانشگاه تفکرات شیعی را گسترش بدهیم. چالشی که به وجود آمد در دفاع شهید دیالمه و مجمع از هویت دینی خود و نفی تفکر تحجر و التقاط بود. یعنی وقتی شهید دیالمه گفت که ما به هیچ عنوان انجمن حجّتیّه را قبول نداریم، گروه های التقاطی دچار مشکل شدند. حتی کار به جایی رسید که انجمن حجّتیّه در بحث تحصن طرفداران شهید دیالمه در دفتر روزنامه انقلاب اسلامی متعلق به بنی صدر بیانیه ای صادر کرد و اعلام کرد کسانی که در تهران دفتر روزنامه انقلاب اسلامی را اشغال کرده اند، هیچ ارتباطی با ما ندارند.

مراسم دعای کمیل که شهید دیالمه پایه گذار آن بود همچنان ادامه دارد، یا متوقف شده است؟
مراسم دعای کمیل معروف مشهد که شهید دیالمه پایه گذار آن بود همچنان ادامه دارد. این مراسم اول در دانشگاه مشهد شکل گرفت و بعد به حرم

شهادت خود را پیش بینی کرده بود

نگاهی به جلوه‌های عرفانی شهید دیالمه در گفت و گو با دکتر هاشم صابری مقدم

چون فشار بر آن‌ها به قدری زیاد بود که گروه‌های مذهبی و دیگران ناچار می‌شدند در کنار هم جمع شوند، و آن اختلافات فکری و سیاسی دیده نمی‌شد.

شهید دیالمه در آن شرایط با تفکر شهید مطهری وارد دانشگاه شد. اغلب دانشجویان مذهبی هم همین تفکر را داشتند. میان برخی از بچه‌ها که از نظر اعتقادی و از نظر حرکت اصیل اسلامی با هم زاویه داشتند، مرزی بندی وجود داشت. بچه‌هایی که در کنار شهید دیالمه بودند، مواضع اعتقادی برای آن‌ها مهم بود

گمان کنم فرمایش شما روی شهید دیالمه صدق نمی‌کند. چون وقتی ایشان وارد دانشگاه شد، ماهیت فکری و سیاسی همه گروه‌های غیر مذهبی را از قبل شناخته بود...

معمولاً همه گروه‌های سیاسی فعال در صحنه مبارزه در آن زمان یک طیف یا یک گروه تشکیل داده بودند. فرض کنید سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، یا سازمان مجاهدین خلق و همه گروه‌های مختلف که در آن زمان فعالیت می‌کردند، تا اوایل بعد از پیروزی انقلاب، با هم همراه بودند. بعد از انقلاب بود که انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه‌ها به پنج یا شش شاخه از هم جدا شد. زیرا دیدگاه‌های اعتقادی‌شان متفاوت بود. این انشعاب‌ها به چه علت بروز کرد؟ به این علت بود که نوع نگاه اعتقادی‌شان با هم متفاوت بود. من قبول ندارم که این مسائل به علت نوع تفکرات سیاسی بوده است. چون بچه‌های دانشجویی آن زمان از دریچه اعتقاد، به مسائل نگاه می‌کردند. نگاه‌شان از چه کسی نشأت گرفته بود؟ از نگاه شهید مطهری و از خط فکر حضرت امام (ره) نشأت گرفته بود. یعنی از دریچه اعتقاد به سیاست نگاه می‌کردند. به قول شهید مدرس ما تفکر سیاسی‌مان بر مبنای اصول اعتقادی اسلامی استوار است.

نگاه شهید دیالمه هم این طور بوده است. ایشان وقتی میان نیروهای مذهبی و لیبرال تفکیک ایجاد شد، این پازل را چه گونه تشکیل داد؟ یکی از مسائلی که من از ایشان آموختم، طرز تفکر پازلی ذهن است. یعنی وقتی پشتوانه فکر اعتقاد باشد، سایر مسائل به صورت پازلی پشت سر آن قرار می‌گیرد. به طور مثال شهید دیالمه بر این باور بود که افکار

داشتند. اما در اواخر دوره رژیم سابق که در درون سازمان منافقین کودتایی صورت گرفت و یک سری تغییر مواضع داده شد، و بنیانگذاران اصلی سازمان توسط کودتاچیان به شهادت رسیدند، میان بچه‌های مذهبی بحث‌هایی باز شد که دلایل این تغییر مواضع سازمان مجاهدین چیست؟ این کودتای درونی باعث شد که بچه‌های مذهبی از سازمان مجاهدین فاصله گرفته و در یک طیف قرار گیرند.

خب شهید دیالمه در آن شرایط با تفکر شهید مطهری وارد دانشگاه شد. اغلب بچه‌های مذهبی هم که وارد دانشگاه می‌شدند، همین تفکر را داشتند. از طرف دیگر میان برخی از بچه‌ها که از نظر اعتقادی و از نظر حرکت اصیل اسلامی با هم زاویه داشتند، مرزی بندی وجود داشت. طیف مرحوم شهید دیالمه هم همین حالت را داشت. چون در آن زمان یک سری افرادی بودند که خط فکر سیاسی داشتند، ولی بچه‌هایی که در کنار شهید دیالمه جمع شده بودند، بیش از این که مواضع سیاسی برای آن‌ها مهم باشد، مواضع اعتقادی برای آن‌ها مهم بود. در نتیجه بچه‌ها بر اساس این دیدگاه از هم جدا می‌شدند.

آقای احمد احمد که از زندانی‌های سیاسی قدیمی دوران قبل از انقلاب بوده کتابی نوشته و در آن شرایط حاکم بر دانشگاه‌ها را در آن مرحله شرح داده است. ایشان سیر حرکت طیف‌ها و نیروهای مذهبی از جمله انجمن حجّتیّه، حزب ملل اسلامی، گروه منصورون و سازمان مجاهدین خلق را بررسی کرده و همه طیف‌های یاد شده را به عنوان نیروهای مذهبی معرفی کرده است. می‌خواهم بگویم تا وقتی که انقلاب شروع نشده بود، همه طیف‌های یاد شده در کنار هم بودند. در آن زمان تهاجم رژیم به نیروهای انقلابی به قدری زیاد بود که طیف‌های مختلف و بچه‌های انقلابی دانشگاهی به رغم اختلافات عقیدتی زیادی که باهم داشتند باز هم در برابر هجوم دشمن مشترک در کنار هم جمع می‌شدند. حتی گروه‌های معاند، یا حزب توده و یا سایر گروه‌های ما ر کسیست.



درآمد

وقتی بینش و آگاهی و ایمان یک اندیشمند مدافع اسلام به تکامل می‌رسد، افق روشنی را پیش روی او می‌گشاید، و سرانجام سرنوشت خود را پیش بینی می‌کند. شهید دکتر عبدالحمید دیالمه یکی از اندیشمندان متعهد دوران انقلاب اسلامی بود، که بر اساس همین آگاهی و ایمان و ضمن درک موقعیت سیاسی و اجتماعی کشور، توان خود را به طور مؤثر در راه دفاع از مصالح حیاتی اسلام به کار گرفت، و دست از آرمان خود بر نداشت، و جان شیرین خود را در مسیر عزت و سرافرازی اسلام و استقلال کشور تقدیم کرد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «هل ایمان در راه خدا در برابر سختی‌ها مقاومت کردند و بیمناک و زبون نشدند، و راه صبر و ثبات پیش گرفتند که خداوند صابران را دوست دارد». دکتر هاشم صابری مقدم یکی دیگر از دوستان شهید دیالمه در این گفت و گو جلوه‌های عرفانی و ایمانی شهید دیالمه را شرح داده است:

در آغاز گفت و گو خواستم بدانم موقعی که شهید دیالمه وارد دانشگاه مشهد شد، شرایط سیاسی حاکم بر دانشگاه‌ها در آن زمان چه گونه بود؟

شرایط دانشگاهی قبل از انقلاب با الان قابل مقایسه نیست. قبل از انقلاب نیروهایی در دانشگاه‌ها وجود داشتند که الان نیستند. الان طیف‌های مختلف از بچه

مسلمان‌های معتقد وجود دارند، که

عملاً از یک نوع هستند. ولی

در آن زمان بچه‌های معتقد

و ولایتی که مرجعیت

برای آن‌ها اهمیت

داشت، با بچه‌های

سازمان مجاهدین

خلق که منافقین

فعلی هستند، در

کنار هم قرار



گروه مجاهدین خلق با این پازل فکری که اسلام بیان کرده هماهنگ نیست. شهید دیالمه از نخستین روزی که بنی صدر وارد کشور شد، و قبل از این که افشگری‌های خود را آغاز نماید، جزء نیروهایی بود که با بنی صدر مخالف بود. نوع نگاه این مخالفت صرفاً سیاسی نبود. می‌گفت که بنی صدر از نظر نگاه اعتقادی مشکل دارد، و همواره هشدار می‌داد که این فرد در آینده برای کشور مشکل ایجاد خواهد کرد. شهید دیالمه این پیش بینی را از همان روزهای اول کرده بود.

در انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری، یکی از سران گروه‌های مائوئیست‌ها به من گفت که ما با شما در زمینه مخالفت با بنی صدر همفکر هستیم. چون مائوئیست‌ها هم از نگاه خودشان با بنی صدر مخالفت می‌کردند. در آن زمان هر کسی از نگاه خودش با بنی صدر مخالفت می‌کرد. به او گفتم ما پیش از این که با بنی صدر مخالف باشیم با شما مخالفیم. بنی صدر در یک سری مسائل با ما هم عقیده است. به طور مثال شما می‌گویید که چرا بنی صدر مشروب نمی‌نوشد. ولی ما می‌گوییم که چرا بنی صدر در مذاکره با یک گروه آمریکایی با یک خانم دست داد؟ پس با شما اختلافات عقیدتی ریشه‌ای داریم.

شهید دیالمه وقتی میان نیروهای مذهبی و لیبرال تفکیک ایجاد شد، این پازل را چه گونه تشکیل داد؟ یکی از مسائلی که من از ایشان آموختم، طرز تفکر پازلی ذهن است. یعنی وقتی پشتوانه فکر اعتقاد باشد، سایر مسائل به صورت پازلی پشت سر آن قرار می‌گیرد

دانشجویانی که به شهید دیالمه پیوستند و بعد مجمع احیاء تفکرات شیعی را تشکیل دادند، از قبل گرایش گروهی نداشتند؟ یا جزء مذهبی‌های سنتی بودند؟

خیر، به هیچ گروهی گرایش نداشتند. آن‌ها بچه‌های خیلی مذهبی و معتقدی بودند، و نگاه اعتقادی آن‌ها ریشه در افکار شهید مطهری و حضرت امام (ره) داشت. شهید مطهری تا قبل از پیروزی انقلاب در نگارش کتاب‌های درسی مدارس دولتی حضور فعال داشت. اصولاً شهید مطهری با نظر حضرت امام (ره) فعالیت می‌کرد. لذا افرادی که به شهید دیالمه پیوستند، از نظر فکری و اعتقادی خیلی قوی بودند، و نگاه اعتقادی به شهید مطهری و امثال ایشان داشتند.

وقتی شهید دیالمه وارد دانشکده داروسازی دانشگاه مشهد شد، بستر و زمینه برای شکل‌گیری فعالیت‌های ایشان چه گونه فراهم شد؟ آیا شخصاً استعداد آغاز چنین حرکتی را داشت، یا این زمینه در دانشگاه مشهد برای ایشان فراهم شد؟

شهید دیالمه از قبل از آمدن به دانشگاه مشهد و شروع کارهای انقلابی، از یک پشتوانه قوی فکری و اعتقادی برخوردار بود. در آن زمان بستری برای فعالیت‌های انقلابی در دانشگاه‌ها فراهم نبود. در آن مرحله هر اتفاقی که در محافل دانشگاهی روی می‌داد توسط نیروهای چپ بود. اغلب دانشجویان به آن گروه‌ها گرایش داشتند. در خارج از کشور کنفدراسیون داشتند، و در داخل کشور هم چریک‌های فدایی خلق با آن‌ها در ارتباط بودند. به نوعی هم بچه مسلمان‌ها تحت پوشش سازمان مجاهدین خلق قرار داشتند. اصلاً بستری آماده نبود. شهید دیالمه با آن نگاه اعتقادی که از سابق داشت، توانست یک سری حرکاتی را آغاز کند. به طور مثال ایجاد یک کتابخانه اسلامی در دانشگاه مشهد. در این حد که بتواند کتاب‌های اسلامی را به بچه‌ها معرفی کند. بجز این کار بستر دیگری وجود نداشت. این طور نبود که دانشگاه این بستر را برای فعالیت‌های ایشان فراهم کرده باشد. زیرا بیشتر بچه‌های دانشگاه جزء گروه‌های چپ یا سازمان مجاهدین خلق، لاابالی بودند که بیشتر به موسیقی اهمیت می‌دادند، و کاری به مسائل سیاسی نداشتند. وقتی شهید دیالمه وارد دانشگاه شد، تعداد کمی از دانشجویان مذهبی را یافت که به وسیله آن‌ها توانست خلأ موجود را پر کند، و حرکت خود را آغاز نماید.

قبل از انقلاب اتحادیه اسلامی دانشجویان خارج از کشور وجود داشت. آیا شهید دیالمه و بچه‌های مذهبی دانشگاه مشهد با آن اتحادیه تماس برقرار کرده بود؟ مخصوصاً با شهید بهشتی که در مسجد هامبورگ آلمان مرکزیت داشت؟

این ارتباط بیشتر بعد از انقلاب برقرار شد. اصولاً در اتحادیه اسلامی دانشجویان خارج از کشور طیف‌های خیلی گسترده وجود داشت. به همین خاطر به اصل اعتقادی شهید دیالمه تأکید می‌کنم. ایشان با برخی از آن‌ها همکاری می‌کرد، و با برخی دیگر خیر همکاری نداشت. خب آقایان صادق

قطب زاده و ابراهیم یزدی جزء اتحادیه دانشجویان خارج از کشور بودند. مثلاً آقای سروش هم جزء اتحادیه دانشجویان خارج از کشور بود. مبارز هم بود. ببینید عاقبت او به کجا ختم شد. چون گرایشات غربگرایانه هم روی طرز تفکر افراد اثر می‌گذارد.

شهید چمران هم عضو اتحادیه بود....

چون شهید دیالمه نگاه اعتقادی به مسائل داشت، با امثال شهید چمران در ارتباط بود. بنی صدر هم جزء افراد اصلی اتحادیه دانشجویان اروپا در فرانسه بود. پس شهید دیالمه با امثال بنی صدر و قطب زاده اتفاق نظر نداشت. اما با برخی از افراد اتحادیه که بعدها هم ادامه دادند و اغلب‌شان به کشور بازگشتند و صاحب کرسی‌هایی شدند، شهید دیالمه با آن‌ها همکاری داشت. حتی از نظر خانوادگی با شهید بهشتی در ارتباط بود.

به نظر شما شرایط اقتضا کرده بود که همه طیف‌ها و جریانات فکری و سیاسی مخالف در مقابل دشمن مشترک و برای سرنگونی رژیم شاه همراه باشند و نه متحد؟

به طور کل همه طیف‌ها با اعتقادهای مختلفی داشتند ناگزیر بودند در مقابل دشمن همراه باشند. قبل از پیروزی انقلاب در خصوص این مسئله از محضر امام (ره) سؤال می‌کردند، ولی ایشان به این مسئله خیلی دامن نمی‌زدند. می‌گفتند که ما با مارکسیست‌ها مخالفیم، اما در قضیه سرنگونی رژیم شاه دیدگاه مشترک داریم. ولی قطعاً قرار نبود که این همراهی تا نهایت ادامه پیدا کند. ولی وقتی انقلاب به پیروزی رسید، ماهیت آن طیف‌ها روشن شد، و شفافیت اتفاق افتاد. این مسائل در طول تاریخ اسلام نیز تکرار شده است. زمانی که پیامبر اکرم (ص) شهر مکه را فتح کردند، در کنارشان ابوسفیان هم بود، حضرت علی (ع) هم بود. خلیفه اول و خلیفه دوم هم بودند. ولی وقتی که زمان گذشت، مواضع و راهکار همه افراد مشخص‌تر و شفاف‌تر



خلل موجود در سیستم رژیم پهلوی خوب استفاده می‌کردند. آن دو می‌رفتند در رادیو و مطالبی را می‌نوشتند، و پخش می‌شد. در نگارش برنامه‌های آموزشی و درسی هم نقش داشتند. مأموران ساواک نمی‌دانستند که آن دو بزرگوار آدم‌های مذهبی هستند. آن‌ها طوری رفتار می‌کردند که بهانه به دست عمال رژیم نمی‌دادند. اما دیگران چون عنوان می‌کردند، گرفتار می‌شدند. دوستان نزدیکی داشتم که افراد خیلی معتقد هم بودند. ولی به هیچ عنوان مطالب‌مان و فعالیت‌مان را به همدیگر نمی‌گفتم. مثلاً کتاب کویر دکتر شریعی را برگ برگ می‌کردم و بدون این که کسی متوجه شود، بین بچه‌های دانشگاه توزیع می‌کردم. هیچ کسی نمی‌فهمید که چه کسی اینها را توزیع کرده است. می‌خواهم بگویم که نوع عملکرد با هم فرق داشت. لذا بچه‌های اطراف شهید دیالمه به خاطر رعایت مسائل امنیتی کمتر دستگیر و بازداشت می‌شدند. چون بهانه به دست دشمن نمی‌دادند.

روش شهید دیالمه برای گزینش اعضاء چه گونه بود؟ از پیوستن عوامل نفوذی و ساواکی چه گونه جلوگیری می‌کرد؟

کتابخانه‌ای که شهید دیالمه در دانشگاه دایر کرده بود، جایگاهی شده بود برای شناسایی افراد. بچه‌ها می‌آمدند و کتاب‌های مذهبی را می‌خواندند، و با یکدیگر محاوره و ارتباطات برقرار می‌کردند، و ایشان همه آن‌ها را زیر نظر می‌گرفت. بعد ارزیابی می‌کرد که فلان دانشجو با کدام گروه‌ها در ارتباط است، و به چه نحوی عمل می‌کند. بر این اساس بچه‌ها را که وابستگی گروهی نداشتند، انتخاب می‌کرد، و در ادامه کار با آن‌ها همکاری و همیاری می‌کرد. راه‌های دیگری هم وجود داشت که از جمله رفتار دانشجویان را در جاهای مختلف چک می‌کرد. امکان دارد به یکی از این راهکارها اشاره کنید که چه طور چک می‌کرد؟

به طور مثال اگر روزی خبری در دانشگاه پخش می‌شد، یا بچه‌ها عنوان می‌کردند که فردا قرار است چنین اتفاقی بیفتد، بعد دوستان شهید دیالمه می‌رفتند مصدر و منشأ خبر را پیگیری می‌کردند. بازتاب و پیامدهای خبر را ارزیابی می‌کردند. مثلاً شهید دیالمه به برخی از بچه‌ها می‌گفت که فردا فلان جا جلسه داریم. ولی بعد به دلایل مختلف آن جلسه را کنسل می‌کرد. بعد می‌دیدیم بچه‌های نشاندار و ساواکی، آن جا جمع شده‌اند. بعد با این حرکت برای شهید دیالمه مشخص می‌شد که چه فردی این خبر را پخش کرده است. بعضی از این بچه‌ها مایه‌های مذهبی نداشتند. یکی از شهدای بزرگوار روحانی که نام ایشان اکنون در خاطرم نیست، جایی سخنرانی می‌کرده و برای این که آخوندهای ساواکی را که پای منبر نشسته بودند شناسایی کند می‌گوید همه عمامه‌های خود را بردارید، می‌خواهم سینه زنی کنیم. وقتی سینه زنی تمام می‌شود، خطیب مجلس متوجه می‌شود که هیچ یک از آن آخوندهای ساواکی بلد نیست عمامه خود را دوباره ببیچد و روی سر بگذارد. شهید دیالمه هم برای شناسایی افراد نفوذی

در آن مرحله وقتی برخی از بچه‌ها عنوان می‌کردند که می‌خواهند عملی را انجام دهند، برای همدستان خود فاش می‌کردند که قصد دارند چنین عملی را انجام دهند. بعد وقتی طرف دستگیر می‌شد، فوری همه چیز را لو می‌داد. ولی بچه‌های مذهبی که این طرف کار می‌کردند، مسائل را خیلی باز نمی‌کردند. می‌خواهم بگویم که شخصاً تا روز پیروزی انقلاب افراد خانواده‌ام خبر نداشتند که با چه افرادی دوست هستم و با چه کسی نشست و برخاست دارم.

به طور مثال رادیو مشهد مدتی برنامه‌ای به نام شعر زنده به صورت زنده پخش می‌کرد، و من می‌رفتم در چارچوب آن برنامه شعر می‌خواندم. مسئولان برنامه برای این که اشعار شرکت کنندگان «برنامه شعر زنده» به رژیم شاه آسیب نرساند، اشعار از یک هفته قبل توسط شورایی که نمایندگان ساواک و وزارت فرهنگ و هنر در آن حضور داشتند، کنترل می‌شد. آن‌ها می‌نشستند و به یکا یک شرکت کنندگان می‌گفتند تو شعرت را بخوان. اگر شعر بودار بود و نقطه ضعف داشت، می‌گفتند نه قابل پخش نیست. اگر می‌دیدند شعر آقای صابری بودار نیست و مشکل پخش ندارد، آن وقت تأیید می‌کردند که صابری می‌تواند شعرش را روز سه شنبه آینده بخواند. ولی شعر مکتوب را تا روز پخش برنامه نزد خود نگه نمی‌داشتند. در روز امتحان رفتن یک قطعه شعری در وصف حال عشق و عاشقی خواندم و گفتند شما قبول شدید. روز سه شنبه هفته بعد، رقیم رادیو مشهد شعر دیگری را بردم و خواندم. وقتی شعر به طور زنده پخش شد و از سازمان بیرون آمدم، بیدرنگ مرا گرفتند و پرسیدند که چرا این قطعه شعر را خوانده‌ای؟ گفتم خب شورای برنامه تأیید کرده بود. آن‌ها که یادشان نبود چه چیزی را تأیید کرده بودند. به هر حال برنامه شعر زنده طوری شد که از آن به بعد اشعار کنترل شده را مهر و امضا می‌کردند و تا روز پخش نزد خود نگه می‌داشتند.

شهید دکتر مطهری و شهید محمد جواد باهنر هم از

شد. ابوسفیان شد پدر معاویه و علی شد پدر حسن و حسین علیهم السلام. حالا منهای قضیه وحی که خاندان اهل بیت (ع) از نظر ما شیعیان جانشینان پیامبر (ص) بودند، دیدگاه همه آن‌ها در زمان پیامبر (ص) چه قدر به یکدیگر نزدیک بود، و کنار همدیگر بودند. حتی افرادی مثل ابوسفیان یا ابو بکر چه قدر با هم نزدیک بودند؟ وقتی که قضایا شفاف شد، و منبت‌های قبلی دوران جاهلیت باز به میان آمد، خطشان از هم جدا شد.

کسانی که جنبه اعتقادی‌شان قوی بود از همه چیز زندگی می‌گذشتند، و انواع شکنجه را متحمل می‌شدند. شکنجه‌های روحی بیش از شکنجه‌های فیزیکی و یا تیرباران روی بچه‌های مذهبی اثر می‌گذاشت. تیرباران اصلاً برای آن‌ها مهم نبود. چون احساس می‌کردند به اعتقاداتی وابسته هستند که در راه همین اعتقادات پیش می‌روند

از بچه‌های مذهبی که با شهید دیالمه همکاری می‌کردند کسی دستگیر یا شهید هم شد؟

این طور نبود که کسی دستگیر نشده باشد. ولی شهید دیالمه و سایر بچه‌ها به شدت کتمان کاری را رعایت می‌کردند. به طور مثال من در منزل کتاب‌های مختلفی از مرحوم شریعی یا شهید مطهری داشتم. کتاب رساله حضرت امام (ره) را در جلد کتاب دیگری جاسازی کرده بودم. یکی از کارهایی که گروه‌های مذهبی آن زمان می‌کردند، چون در آن زمان برخی از بچه‌ها اعتقادات خیلی قوی نداشتند، و آن‌ها را شناخته بودیم. یا بچه‌های سست عنصر مانند بچه‌های سازمان مجاهدین خلق، زود تغییر ماهیت می‌دادند و مارکسیست می‌شدند. البته بعد از انقلاب چند فیلم مستند و سریال ساخته شد و به نمایش عموم گذاشته شد که ماهیت این گونه افراد را نشان می‌داد.



از این ترافندها به کار می‌برد.

شما به چه صورت به جمع شهید دیالمه پیوستید؟

چون جزء انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مشهد بودم و با آن‌ها کار می‌کردم، از قبل در جلسات سخنرانی شهید دیالمه شرکت می‌کردم، و به صحبت‌های ایشان گوش می‌دادم. ارتباط من با بچه‌های مجمع احیاء تفکرات شیعی دوستانه بود. چون به هیچ گروهی نپیوستم و هویت مستقل خود را به عنوان عضو انجمن اسلامی دانشجویان حفظ کردم. یعنی من روش‌های قبلی خودم را داشتم. از همان اوایل در جلسات شهید دیالمه و شهید هاشمی نژاد و مقام معظم رهبری در مشهد شرکت می‌کردم و با این آقایان دوست بودم. گاهی شهید دیالمه مطلبی را عنوان می‌کرد، و من خدمت مقام معظم رهبری به تهران می‌آمدم و سؤال می‌کردم که آیا چنین مطلبی از نگاه مرجعیتی و ولایتی صحیح است؟

در اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی من به عنوان نماینده انجمن اسلامی دانشجویان برای کاندیدهای مجلس برنامه مناظره تلویزیونی در دانشگاه برگزار کردم، و شخصا مجری آن بودم. شب شهید دیالمه را که یکی از کاندیداها بود، برای شرکت در جلسه مناظره دعوت کردم، که ارتباط خیلی نزدیک من با ایشان از آن جا شروع شد. جلسه مناظره هم خیلی داغ بود. طیف‌های مختلفی همچون مجاهدین خلق و جبهه ملی و طرفداران

زمانی که شهید دیالمه نماینده مجلس شد، به ایشان گفتم آقای دیالمه شما که روی ازدواج جوانان تأکید می‌کنید، چرا ازدواج نمی‌کنید؟ ایشان گفت: «تصور می‌کنم که زندگی من ادامه نخواهد یافت». با توجه به نوع حرکتی که می‌کرد، جمله «زندگی من به درازا نمی‌کشد و به زودی تمام می‌شود» را مستقیماً از زبان ایشان شنیدم

بنی صدر هم حضور داشتند. چون شهر مشهد برای جبهه ملی و مجاهدین خلق حکم مرکزیت را داشت، و به طور کل افراد خیلی با نفوذی در مشهد داشتند. طاهر احمد زاده استاندار خراسان از افراد جبهه ملی بود، که پسران او کمونیست بودند و در درگیری با مأموران رژیم پهلوی در حادثه معروف سیاهکل کشته شده بودند.

از طرف دیگر کادرهای اصلی مجاهدین خلق در مشهد بودند، و همواره با مسعود رجوی در تماس بودند. مسعود رجوی خراسانی تبار است و من از منابع موثق شنیده‌ام که کارش را با انجمن حجتیه شروع کرده و مدت‌ها بعد به سازمان مجاهدین خلق پیوسته است.

به هر حال شهید دیالمه در آن مناظره تلویزیونی قابلیت و توانایی خود را به خوبی نشان داد و عملاً به مجلس راه یافت. یکی از کاندیداها عبد خدایی

بود که در مناظره شرکت کرد و خیلی خوب توانست به دیگران جواب دهد. یکی شهید صادقی بود که ایشان هم در فاجعه انفجار هفتم تیر به شهادت رسید. آقای سید محمد خامنه‌ای اخوی مقام معظم رهبری بود. افراد مهمی از مشهد به مجلس راه یافتند.

علت درگیری‌هایی که در حین برگزاری انتخابات در مشهد روی داد چه بود؟

درگیری به آن معنی نبود. ببینید آدم‌های بسیار مشهوری از جبهه ملی در مشهد کاندید بودند. افراد پر طمطراقی از سازمان مجاهدین کاندید بودند. اینها همه مهره‌های بزرگی بودند. با این وصف انتخابات مشهد در فضای خیلی داغ برگزار شد. چون افرادی که انتخاب شدند، خیلی شناخته شده نبودند. ولی چون علمای مشهد آن‌ها را تأیید کردند، توانستند رأی بیاورند. از طرف دیگر مجاهدین خلق و جبهه ملی هم افراد شناخته شده

خود را در مشهد کاندید کرده بودند. با وجودی که استاندار خراسان آقای احمد زاده تا حدودی اینها را همراهی و کمک می‌کرد، پیش بینی نمی‌کردند که رأی بیاورند.

به نکات مهمی از تاریخچه انقلاب اسلامی در خراسان اشاره کردید. حال اگر خاطره شیرین و ناگفته‌ای از شهید دیالمه دارید بفرمایید؟

یکی از نکات ارزنده و برجسته شهید دیالمه میزان بالای هوشمندی و دورنگری ایشان است. روزی بعد از یک جلسه سخنرانی خانم دانشجویی با ایشان وارد مباحثه شد. شهید دیالمه شروع کرد اصول اعتقادی را برای آن خانم بیان کند، ولی آن خانم دانشجویی می‌کوشید بحث را سیاسی کند. در آن هنگام وقت نماز فرا رسید و شهید گفت که اول نماز را می‌خوانم و بعد بحث را ادامه می‌دهیم. آن خانم گفت که دیر وقت می‌شود و می‌خواهم به خوابگاه بروم. ایشان گفت یک سری اصول اعتقادی وجود دارد که شما و حاضران در جلسه باید متوجه بشوید. خانم دانشجویی گفت که آسمان تاریک می‌شود و اگر در مسیر خوابگاه اتفاقی برای من افتاد شما مسئولیت می‌پذیرید. شهید دیالمه که این گونه افراد را دقیق می‌شناخت به او گفت ببخشید شما که برای استراحت شب به خوابگاه می‌روید، برای چه با آن آقا پسره کنار درخت می‌نشینید. اگر آن جا اتفاقی برای شما افتاد مسئولیتش را من قبول کنم؟

شهید دیالمه به مسئله ازدواج جوانان خیلی اهمیت می‌داد. تأکید می‌کرد که بچه‌ها حتماً زود ازدواج کنند تا از مفاسدی که در دانشگاه وجود دارد دور شوند. زمانی که ایشان نماینده مجلس شد، یک بار به ایشان گفتم که آقای دیالمه شما که روی ازدواج جوانان تأکید می‌کنید، چرا شما ازدواج نمی‌کنید؟ ایشان گفت: «من با خانمی می‌خواهم ازدواج کنم که باید همسر دیالمه دانشجوی ساده باشد. اما آن خانمی که الان می‌خواهد زن من بشود، خود را همسر دکتر دیالمه نماینده مجلس عنوان می‌کند. من می‌خواهم زنی را که انتخاب می‌کنم زن من باشد نه زن این پست و مقام‌ها. ضمن این که تصور می‌کنم که زندگی من ادامه نخواهد یافت».

واقعا به این باور رسیده بود؟

با توجه به نوع حرکتی که می‌کرد، جمله «زندگی من به درازا نمی‌کشد و به زودی تمام می‌شود» را مستقیماً از زبان ایشان شنیدم. شهید دیالمه افزود: «اگر هم خواستم ازدواج کنم، سعی می‌کنم ازدواج من خیلی ساده باشد». در بسیاری از زمینه‌ها خیلی وسواس داشت. به طور مثال وقتی به نماز می‌ایستاد بقیه بچه‌ها به او اقتدا می‌کردند. اما ایشان به شدت مخالفت می‌کرد، و به بچه‌ها توصیه می‌کرد به غیر از افراد شناخته شده مثل حضرت امام (ره)، مثل آقای مطهری مثل حضرت آیت الله خامنه‌ای از خیلی از آدم‌ها زود الگو سازی نکنیم. روزی که یکی از جوانان به ایشان اقتدا کرده بود به او گفت به من اقتدا نکنید. از من بت نسازید. ■





در حقیقت می توان گفت که دانشکده داروسازی دانشگاه فردوسی مشهد، اولین پایگاه سر آغاز حرکت جهادی و مبارزات سیاسی و اجتماعی ایشان بوده است. دیالمه پس از فراگیری علوم و معارف اسلامی توسط بزرگان دین در تهران همچون شهید مطهری و آقایان مکارم شیرازی و سبحانی در سال ۱۳۵۲ و همزمان با دوران خفقان رژیم پهلوی پا به سننر دانشگاه نهاد تا اندوخته های فکری و اسلامی ناب خود را در اختیار جوانان تشنه حقیقت و عدالت قرار دهد، و آنان را از سرچمه زلال ایمان و معرفت سیراب کند. شاهد یاران به منظور معرفی نقش تربیتی این شهید عزیز در گسترش آگاهی دینی جوانان به پای اظهارات دکتر ناصر وحدتی یکی از اساتید دانشگاه مشهد نشست که با هم می خوانیم:

درآمد



گفت و گو با دکتر ناصر وحدتی

استاد متخصص سم شناسی دانشکده داروسازی دانشگاه فردوسی مشهد

بدون چون و چرا پیرو نمی پذیرفت

دانشکده ها کلاسی دایر کرده بود، که من هم در آن کلاس شرکت می کردم.

در آن زمان اندیشمندان پسر آوازه دیگری هم مانند شهید مطهری و شهید مفتاح در صحنه های فکری و مبارزاتی حضور داشتند. آیا دلایل دیگری هم وجود داشت که شما از میان دیگران شیفته شهید دیالمه شدید؟

یکی از دلایل این بود که من و ایشان در یک دانشکده درس می خواندیم و زیاد با همدیگر تماس داشتیم. دلیل دوم این است که مخالفت هایی که از طرف گروه های منحرف با ایشان می شد، عاملی شده بود که مجذوب ایشان شوم. گروه های منحرف حتی در پاسخ به استدلال های منطقی ایشان، فقط حمله می کردند و تهمت می زدند. گاهی شما در پاسخ به ادعای فرد به خصوصی با استدلال پاسخ منطقی می دهید. اما اگر شما حمله می کنید، خب معلوم است که یک اتفاقی در درون تان روی داده که شما این قدر از کوره در رفته اید، این باعث شده بود که من شهید دیالمه را در برابر جریانات منحرف به حق بدانم و در کنار ایشان باشم. از طرف دیگر شهید مطهری یا شهید مفتاح و دیگران در تهران بودند و به آن ها دسترسی نداشتم. اما با شهید دیالمه دسترسی داشتم و راهکار خوب ایشان موجب شد که به جمع ایشان بپیوندم.

شهید دیالمه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یک گروه فرهنگی به نام مجمع احیاء تفکرات شیعی تشکیل داد. در همان ایام فرم هایی را بین افرادی که به جلسات سخنرانی ایشان می آمدند توزیع

در مسائل اعتقادی صاف و بدون پیرایه سخن می گفت و این ارزش ها باعث شده بود که ریشه اخلاص در ایشان را به وضوح احساس کنم و در خدمت ایشان باشم.

در حقیقت من به دلیل خلوص نیت و پاکی اعتقاد شهید دیالمه مجذوب افکار ایشان شدم. برخی از دوستان دیگری که در آن جمع حضور داشتند، مسئول تبلیغ مسائل مربوط به افکار ایشان بودند. البته خود ایشان هم حضور داشت. بعد از گذشت مدتی که فعالیت های ایشان گسترش پیدا کرد، در دانشکده کمتر می توانست حضور داشته باشد، و یک سری کارهای جنبی بود که من انجام می دادم. ایشان یک کلاس عقیدتی داشت که شخصا آن را اداره می کرد. ولی کلاس های متعدد را سایر دوستان اداره می کردند. به طور مثال آقای قاسم قنبری یکی از کسانی بود که در برخی از کلاس ها استاد بود. ایشان در منزل خود در خیابان پاستور مشهد، برای نمایندگان دانشجویان سایر

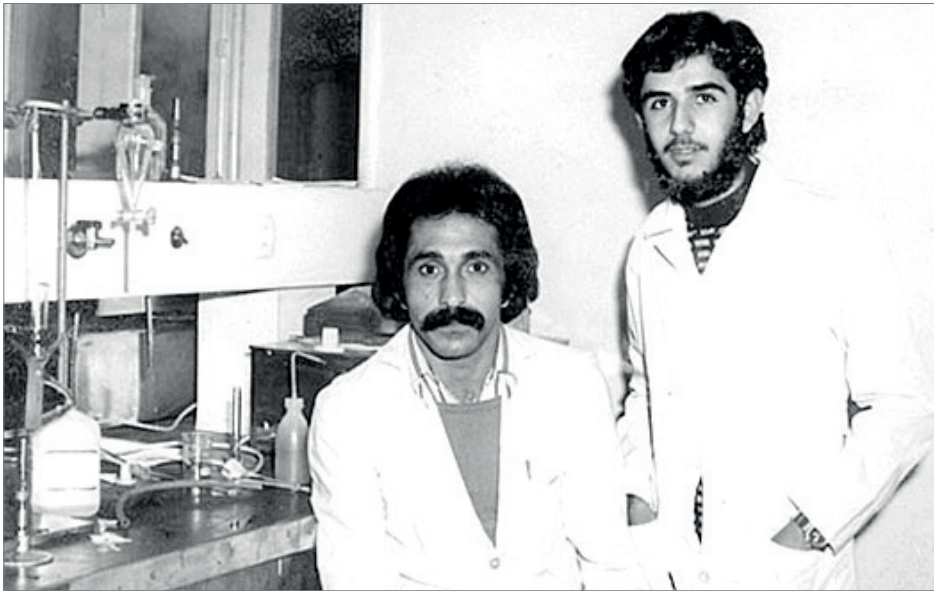
من به دلیل خلوص نیت و پاکی اعتقاد شهید دیالمه مجذوب افکار ایشان شدم. برخی از دوستان دیگری که در آن جمع حضور داشتند، مسئول تبلیغ مسائل مربوط به افکار ایشان بودند، و یک سری کارهای جنبی را من انجام می دادم. البته ایشان یک کلاس عقیدتی را اداره می کرد، و کلاس های متعدد را سایر دوستان اداره می کردند

آقای دکتر در آغاز گفت و گو از چه گونگی آشنایی تان با شهید دیالمه برای خوانندگان شاهد یاران بگویید....

در سال ۱۳۵۶، یعنی یک سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، وقتی وارد همین دانشکده داروسازی شدم، آقای دکتر عبد الحمید دیالمه سال آخر تحصیلات خود را می گذراند. ایشان در آن برهه یک سلسله مباحث فکری و اعتقادی در دانشگاه مطرح می کرد که از این طریق با افکار و عقاید ایشان آشنا شدم و به اصطلاح شاگرد و مرید ایشان شدم، و تا زمان شهادت این انسان وارسته در کنار ایشان بودم. خب شهید دیالمه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به نمایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب شد و به تهران بازگشت. ولی گاهی که به مشهد می آمد به زیارت شان می رفتم.

چه ویژگی و جاذبه ای در این شهید دیدید که شاگرد ایشان شدید؟

معمولا این تمایلات زمینه می خواهد. من شخصا پیش از این که با ایشان آشنا شوم در مسائل اعتقادی زمینه داشتم. وقتی با ایشان آشنا شدم و نوع فعالیت شان را دیدیم، به دلیل همان استعداد درونی ام مباحث و دیدگاه های ایشان را منطقی یافتیم و پیرو ایشان شدم. منتها روش ایشان چنین بود که اصولا بدون چون و چرا پیرو نمی پذیرفت، و در عین حال از خودش هم تبلیغ نمی کرد. اعتقاد داشت که ما باید پیرو تعقل خودمان و پیرو خداوند متعال باشیم و نه پیرو اشخاص، چون اشخاص اعتبار ندارند. لذا نظر به این که انصافا



همکاران ما به نام آقای دکتر صادقی که الآن استاد میکروبیولوژی دانشگاه است، نقل کرده که در زمان دانشجویی به صف دریافت ژتون دانشجویی رفته بود و چون عجله داشت می‌خواستسته بدون نوبت ژتون دریافت کند. ولی دانشجویان به او اعتراض می‌کنند و او از صف خارج می‌شود. شهید دیالمه هم که در دوره دانشجویی در صف ایستاده بود نوبت خود را به آقای صادقی داد و خودش رفت به ته صف ایستاد. یعنی تأثیر عمل این چنینی ایشان باعث شد که آقای صادقی مرید این آدم بشود، و همیشه پای صحبت‌های ایشان بنشیند. لذا شهید دیالمه خیلی این مسائل اخلاقی را که شاید در عرف جامعه خلاف به نظر می‌آمد، رعایت می‌کرد.

به طور مثال امکان دارد یک نفر به در خانه شما بیاید و شما به دلیلی وقت نداشتی باشید ایشان را ببینید. اکنون رسم ناپسندی که در جامعه ما وجود دارد این است که اگر کسی سرزده وارد خانه یا دفتر شما شد، کارتان معطل می‌ماند. ولی ایشان می‌گفت که در روش ائمه (ع) این موارد را نداریم. گاهی اصحاب ائمه (ع) در خانه آنان را می‌زدند، و امام می‌فرمودند الآن وقت ندارم شما را ببینم، بروید وقت دیگری بیایید. شهید دیالمه با دوستان نزدیک خود هم این کار را می‌کرد. اگر دوستان برای کاری به خانه ایشان می‌رفتند، و ایشان کاری را پیگیری می‌کرد و وقت ملاقات و پذیرش دوستان را نداشت می‌گفت که من الآن نمی‌توانم شما را ببینم. بروید دو ساعت دیگر یا فردا بیایید. خیلی به این مسائل مقید بود. با وجود اخلاصی که نسبت به قرآن و اهل بیت (ع) داشت، سعی می‌کرد در عمل هم پیاده کند، و این از خصوصیات اخلاقی بارز ایشان بود که من در کمتر کسی دیده‌ام.

شهید در بحث مبارزه با انحراف و در زمینه احیاء تفکرات دینی و دگرگونی جامعه تا چه

جامعه مشهد طبیعتاً وجود داشته است. حتی در برخی از مناطق مشهد هم قوی بودند. در خود حوزه هم افرادی این طور بودند. منتها شهید دیالمه از ابتدای آغاز فعالیت مبنای کارش حمایت از نهضت حضرت امام خمینی (ره) بود. به همین خاطر ایشان ارتباطی با آن‌ها نداشت. گاهی مخالفت‌های غیر علنی با برنامه‌های ایشان دیده می‌شد، ولی ایشان هیچ وقت نمی‌خواست که مبنای حوزه علمیه درگیر این نوع مسائل انحرافی گردد. واقعیت این است مشکل بزرگی که در جامعه داشتیم و الآن هم داریم بیشتر مباحث مربوط به گروه‌های منحرف غرب گراست. یا گروه‌های منحرف عقل گراست. البته به تعبیر نادرست آن. چون قطعاً مبنای دین عقل‌گرایی است. ولی متأسفانه گاهی افرادی که نه عقل و نه دین را می‌شناسند، چنین مباحثی را مطرح می‌کنند که عقل را مقابل دین قرار می‌دهند.

شهید دیالمه حساسیت ویژه‌ای نسبت به انحراف‌های این چنینی داشت و به همین خاطر به محیط بحث‌های حاشیه‌ای ورود نمی‌کرد، و این ورود نکردن به معنی قبول گروه‌های متحجر نیست. اصولاً گروه‌های متحجر با انقلاب رابطه خوبی نداشتند. به طور مثال گروه‌هایی مثل انجمن حجّتی که در آن زمان در کشور و مخصوصاً در مشهد خیلی فعال بودند، اصلاً در فاز مباحث انقلاب و شرکت در تظاهرات و مباحث مرتبط به پیروزی انقلاب نبودند. لذا شهید دیالمه اصلاً با آن‌ها کاری نداشت. اگرچه متأسفانه به وابستگی به انجمن حجّتی متهم می‌شده است. ولی نه راهکارها و نه افکار ایشان شایسته حجّتی به حجّتی داشت.

به طور کل خصوصیات اخلاقی و رفتاری شهید دیالمه را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

در یک جمله می‌توان گفت که تمام سعی و کوشش ایشان این بود که اخلاقی را که از ائمه (ع) آموخته در عمل نشان دهد. به طور مثال یکی از

کرد، تا در کلاس‌ها ثبت نام کنند و من هم ثبت نام کردم. به یاد دارم این کلاس‌ها که در منزل آقای قنبری تشکیل می‌شد، به تدریج به منزل شخصی دکتر دیالمه انتقال داده شد، و ما به آن جا می‌رفتیم. به همین دلیل چون با شهید دیالمه در یک دانشکده درس می‌خواندم و به طور مستمر ایشان را می‌دیدم، بیشتر با افکار ایشان آشنا شدم. شهید دیالمه در دوره مبارزه سیاسی با شهید هاشمی نژاد هم ارتباط داشت؟

شهید هاشمی نژاد در حوزه علمیه مشهد بود و با شهید دیالمه خیلی ارتباط داشت. به یاد دارم زمانی که حضرت امام (ره) برای اولین بار وحدت حوزه و دانشگاه را اعلام کردند، مجمع احیاء تفکرات شیعی در حمایت از فرمایشات امام (ره) اولین راهپیمایی را از دانشکده داروسازی در خیابان گلستان راه اندازی کرد. راهپیمایان به سمت حوزه علمیه حرکت کردند، و در مدرسه نواب جمع شدند، که ابتدا شهید دیالمه و بعد هم شهید هاشمی نژاد در زمینه اهمیت وحدت حوزه و دانشگاه سخنرانی کردند. به همین دلیل احساس می‌کردیم که افکار شهید دیالمه به افکار حوزوی‌ها خیلی نزدیک بود. به مرور زمان مشخص شد که شهید دیالمه به لحاظ اعتقادی صاف و خالص است. گاهی دیده شده که افرادی از اسلام و دین حرف می‌زنند. ولی اسلام را با مسائل دیگری حتی از افکار شخصی خودشان آمیخته می‌کنند، و چیز دیگری تحویل مردم می‌دهند، اما ایشان این طور نبود. مبنای مباحث شهید دیالمه بر اهمیت حضور حوزویان و مرجعیت دینی در دانشگاه‌ها تأکید داشت.

شهید دیالمه همواره از حوزه‌های دینی دفاع می‌کرد و می‌کوشید لزوم حضور روحانیت در دانشگاه را به ما دانشجویان بقبولاند. تا جایی که ایشان به انواع تهمت‌های ارتجاعی متهم شد. حتی در آن زمان روحانیونی بودند که می‌گفتند ایشان دو هزار سال مرتجع است

شهید دیالمه همواره از حوزه‌های دینی دفاع می‌کرد و می‌کوشید لزوم حضور روحانیت در دانشگاه را به ما دانشجویان بقبولاند. تا جایی که ایشان به انواع تهمت‌های ارتجاعی متهم شد. متأسفانه برخوردها در مشهد به این شکل بود و تا سال‌ها ادامه داشت.

اشاره کردید که شهید دیالمه همیشه در معرض حملات و اتهامات گروه‌های منحرف و التقاطی بوده است. خواستم بدانم که افراد متحجر و سستی چه موضعی نسبت به ایشان داشتند؟

در دانشگاه گروه متحجر قوی نداشتیم. اما در

حد مؤثر بوده است؟

البته یکی از مسائل اعتقادی ما این است که هر وقت اخلاص در کار باشد، خداوند کمک می‌کند و و کار را پیش می‌برد. شهید دیالمه در دفاع از دین و انقلاب هیچ گونه چشم داشتی نداشت. واقعا در دل ایشان ذره‌ای چشمداشت وجود نداشت که من این کارها را می‌کنم تا در آینده کارهای بشوم. این زمینه خیلی برای ایشان فراهم بود و به ایشان هم گفته بودند. اما ایشان به هیچ وجه وارد این بحث‌ها نشد. مسئله ورود به مجلس هم یک احساس وظیفه بود که ایشان کاندید شد. حتی در آن زمان که نامزد انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی شد، هیچ گونه روش تخریبی در مورد افراد رقیب به کار نمی‌برد. بعد هم که نماینده شد شاید جز معدود نمایندگانی بود که هیچ گونه امکاناتی از مجلس نگرفت. فکر کنم زمانی هم که به شهادت رسید، فقط یک ماشین در اختیار ایشان قرار داده بودند که محافظ ایشان هم از دوستان ما بود. یعنی نمایندگی شهید دیالمه هیچ هزینه‌ای برای دولت نداشت.

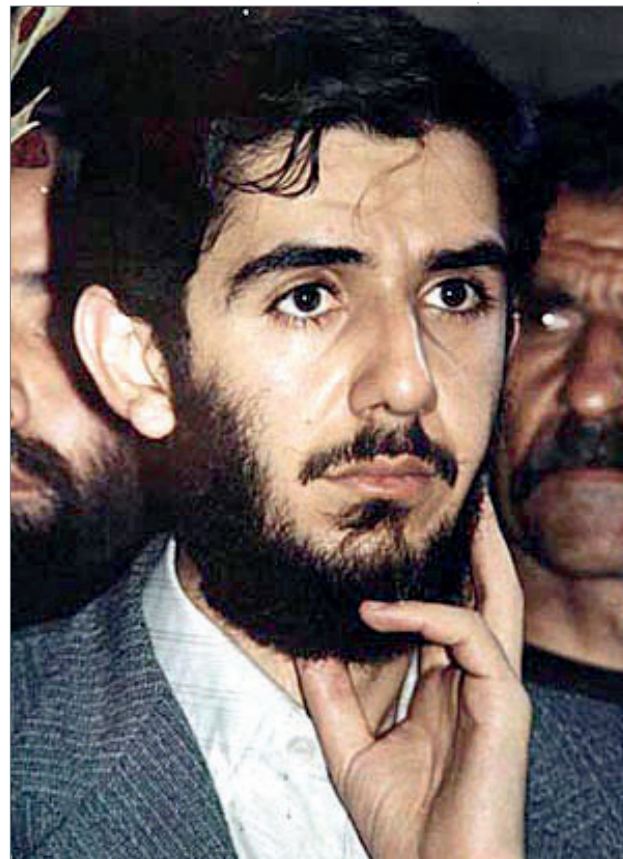
به همین خاطر این اخلاص باعث شده بود که وقتی مباحثی را مطرح می‌کرد، بدون این که از آن مباحث بکاهد مطرح می‌کرد. مثالی را به عرض شما برسانم: ممکن است در جایی بخواهیم مطلبی را بیان کنیم. ولی چون جو طوری است که شاید به ما ایراد بگیرند، سعی می‌کنیم بخش‌های

حساسیت برانگیز مطلب را نگوئیم، یا توجیه کنیم. اما ایشان این طور نبود. اصلا ملاحظه کاری نداشت. روزی در مورد خطبه ۷۹ نهج البلاغه که حضرت امیر مؤمنان (ع) در مورد این که زنان عقل‌شان ناقص است بحث کرد و نوار این بحث هم موجود است. در فضای آن زمان که هنوز حجاب اجباری نشده بود، شهید دیالمه چنین بحثی را مطرح کرد. پای صحبت ایشان هم تعداد زیادی از خانم‌های دانشجوی بی حجاب که حتی رو سری هم نداشتند، آمده بودند. این خیلی مهم است که خانم‌های بی حجاب معترض نشدند. ایشان توضیح داد که منظور امام (ع) از بحث نقص عقل بروز خارجی آن است. چون در خانم‌ها احساسات غلبه دارد پرده احساسات جلوی عقل را می‌گیرد و به این جهت است که بروز خارجی عقل در زنان

با وجود اخلاصی که به قرآن و اهل بیت (ع) داشت، سعی می‌کرد این اخلاص را در عمل هم پیاده کند. این از خصوصیات اخلاقی بارز ایشان بود که من در کمتر کسی دیده‌ام

ناقص است.

به یاد دارم در همان موقع برخی از علمای حوزه علمیه مشهد که این بحث را شنیده بودند، درخواست کردند نوار سخنرانی شهید دیالمه تقدیمشان کنیم تا ببینند ایشان چه طوری جرأت کرده برود بین جمعیت دانشگاهی آن زمان که همه گروهک‌ها مدعی حرف حساب هستند، و در مورد زنان حساسیت خاص دارند، ایشان چنین مطالبی را مطرح کند و ثابت کند و یک ذره هم پایین نیاید. در جای دیگری بحثی مطرح شد و یک آقای آمد و گفت که علم غیب ائمه (ع) فقط در محدوده دین است. آن‌ها فقط همه چیز را در چارچوب قرآن و دین می‌دانند. یعنی از مسائل زندگی ما آگاهی ندارند و همه چیز را نمی‌دانند. لذا شهید دیالمه را دعوت کرده بود که بیاید در جایی بنشینید تا درباره ادعاهای شما بحث کنیم. به هر حال وقتی شهید دیالمه استدلال‌های خود را مطرح کرد، آن آقا در انتهای بحث گفت که



آقا من پذیرفتم و تمام حرف‌های خود را پس گرفتم. معمولا بحث‌های شهید دیالمه استدلالی بود، و با هیچ کسی دعوا نداشت. تمام مباحث ایشان معقول و منطقی بود. به همین خاطر ایشان یک ساعت سخنرانی می‌کرد، و بعد از جلسه سخنرانی بحث پرسش و پاسخ گاهی سه ساعت طول می‌کشید. در آن زمان جو خاصی بود. دانشجویان در ساعت ۱۶ می‌نشستند تا سخنرانی ایشان در ساعت ۱۷ تمام شود. اما می‌دیدیم که جلسه پرسش و پاسخ تا ساعت نه شب ادامه پیدا می‌کرد. این جلسات سخنرانی برای دانشجویان جاذبه زیادی داشت.

افراد دیگر رسم‌شان این بود که سخنرانی می‌کردند، و می‌رفتند پی کارشان. یا شاید به یکی دو سؤال جواب می‌دادند و می‌رفتند. اما ایشان می‌گفت که من وقتم برای سؤال جواب بسته نیست. این طور نیست که تا ساعت بخصوصی باشم. همچنین در برابر سخنرانانی که گروه‌های منحرف دعوت می‌کردند، خیلی حساسیت نشان می‌داد. هر وقت کسی برای سخنرانی به دانشگاه می‌آمد، شهید دیالمه به او می‌گفت که تو برو سخنرانیات را بکن، اما باید به سؤال‌های من هم جواب بدهی. در همان زمان که حضرت امام (ره) فرمودند کسانی که به دانشگاه می‌آیند و حرف‌های منحرف می‌زنند، شما وظیفه دارید جواب‌شان را بدهید. شهید دیالمه با همین استدلال که امام فرموده‌اند بروید جواب‌شان را بدهید، ما هم پیرو مرجع تقلید هستیم و اکنون آمده‌ایم جواب شما را بدهیم. شما نمی‌توانید حرف خودتان را بزنید و بروید. چون یکی از آن‌ها مطرح کرده بود که این گونه بحث‌ها دموکراتیک نیست. دکتر دیالمه به او جواب داده بود که ما از آشخور دموکراتیک نمی‌خوریم. ما مقلد امام (ره) هستیم و ایشان به ما دستور داده که این طوری برخورد کنیم. یا بعد از سخنرانی جواب ما را می‌دهی یا اجازه نمی‌دهیم سخنرانی کنی؟ به همین دلیل در پی هشدار شهید دیالمه که به طرف مقابل گفته بود تو نمی‌توانی همین طور سخنرانی کنی و بروی، در یکی از جلسات درگیری فیزیکی پیش آمد. چون گروه‌های التقاطی با زور وارد سالن شدند، و مذهبی‌ها هم از این طرف وارد شدند، و زد و خورد مفصلی روی داد.

یادم هست که روزی یک شخصی به دانشگاه آمد تا سخنرانی کند. این شخص در حین سخنرانی گیر کرد و نتوانست ادامه دهد. ولی به بهانه اینکه وقت گذشته است فرار کرد و رفت. بعد از این که او رفت، شهید دیالمه پشت تریبون قرار گرفت و به مدت یک ساعت توضیح داد که چرا حرف‌های این آقا غلط است. یعنی روش برخورد ایشان خیلی آزاد، منطقی و محکم بود. تا آخر جلسه می‌ایستاد و اجازه نمی‌داد ذره‌ای خدشه و

خلل به عقاید خود و به دوستان خود وارد شود. این بخشی از خصوصیات برجسته شهید دیالمه بود که به رغم فضای منفی که در مشهد وجود داشت، اما افکار و نظرات ایشان همیشه مطرح بود.

زمانی که مرحوم شهید رجایی کاندیدای ریاست جمهوری شده بود، آقای علی اکبر پرورش هم کاندیدا شده بود. طبیعی بود فردی که به عنوان اصلاح مطرح بود آقای رجایی بود. چون نامزدی آقای رجایی برای ریاست جمهوری تا آن لحظه مورد اتفاق نظر اصول گرایان قرار نگرفته بود، در بین دوستان مجمع هم این بحث مطرح بود که آقای علی اکبر پرورش هم خصوصیات مثبتی دارد. خوب برخی از دوستان که این بحث را به بیرون منتقل کرده بودند و مردم هم اطلاع پیدا کردند که چنین موضوعی مطرح است، افرادی به دفتر مجمع زنگ می زدند و می پرسیدند که شما به چه کسی رأی می دهید؟ می گفتند برای ما مهم است که دکتر دیالمه به چه کسی رأی می دهد. اگر او می گوید به فلان کسی رأی ندهید، یک نکته ای در قضیه نهفته است. به قدری حساسیت در شهر مشهد وجود داشت و حتی الان هم هست. طبیعی است که با گذشت زمان و عدم حضور ایشان و کاسته شدن فعالیت های رسمی مجمع این حساسیت ها کاهش پیدا کرده است.

اکنون اگر شما از مشهدی های بزرگسال درباره شهید دیالمه پرسید به شما می گویند که ایشان را می شناسند. چون شهید دیالمه به عنوان شهید بصیرت شناخته شده است. به خاطر این که یکی از حساسیت های ویژه ای که ایشان روی افراد داشت مباحث اعتقادی بود. ایشان می گفت اگر کسی در عقایدش انحراف دارد، آدم خطرناکی است. زمانی هم که مجاهدین خلق در دانشگاه ها و در سطح جامعه برو بیا داشتند، و هنوز اسلحه

به دست نگرفته بودند و کار نظامی نداشتند، شهید دیالمه در آن زمان اساس انحراف فکری شان را اعلام کرد و هشدار داد که این گروه به زودی بر ضد انقلاب قیام مسلحانه خواهد کرد، و این

در انتخابات اولین دوره مجلس هر پنج نفر کاندیدای مشهد مرد بودند. از ایشان پرسیدند چرا بین شما یک خانمی وجود ندارد؟ ایشان گفت که در زمینه شایستگی ها از من نپرسید که کاندیدازن است یا مرد. اگر در مشهد پنج کاندیدای زن صلاحیت تر از مردان داریم، بگذارید هر پنج نفر زن باشند. شایستگی ملاک است و نه جنسیت

پیش بینی به فاصله دو سال بعد اتفاق افتاد. نقل شده که شهید دیالمه مخالف اختلاط پسران و دختران هنگام شرکت در تظاهرات و جلسات سخنرانی های دانشگاه بود. بعد از پیروزی انقلاب چه دیدگاهی نسبت به مشارکت زنان و حضور زنان در مشاغل دولتی داشت؟

به یاد دارم وقتی ایشان در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی کاندید شد، هر پنج نفر اول کاندیدای مشهد مرد بودند. از ایشان پرسیدند چرا بین شما پنج نفر یک خانمی وجود ندارد؟ ایشان در جواب گفت که در زمینه صلاحیت ها و شایستگی ها از من نپرسید که کاندیدای انتخابات زن است یا مرد. من این جمله را از ایشان شنیدم که می گفت اگر ما در مشهد پنج کاندید زن صاحب صلاحیت تر از مردان داریم، بگذارید هر پنج نفر زن باشند. اعتقاد ایشان بر این بود که صلاحیت ملاک است و نه جنسیت. معتقد بود که خیلی وقت ها نباید خانم ها را فقط

به عنوان این که زن هست بیاوریم. اگر واقعا صلاحیت دارد بیاید. اما شهید این مبنا را قبول نداشت که چون ما پنج کاندیدا مرد داریم حتما یک زن هم در میان آن ها حضور داشته باشد. حتی اگر آن زن به جهاتی نسبت به مردان مشابه خود صلاحیت بیشتر یا کمتری نداشته باشد. این نظر ایشان بود.

در خصوص مسئله کاندیداتوری شهید دیالمه برای راهیابی به مجلس شورای اسلامی، این تصمیم نظر شخصی ایشان بود یا با مجمع احیاء تفکر شیعی مشورت کرده بود؟

با دوستان نزدیک مجمع که در آن زمان اساتید من بودند صحبت کرده بود. البته ایشان در خصوص این که ثبت نام کند یا نکند تردید داشت. چون ایشان با برخی از علمای مشهد رابطه نزدیک داشت، ظاهرا برخی از علما به ایشان پیشنهاد داده بودند که می خواهیم لیستی تشکیل بدهیم و لازم می دانیم که شما هم باشید. سرانجام ایشان استخاره کرد و ظاهرا آیه شهادت آمده بود. ایشان به همین دلیل می گوید که انشاء الله خیر است و اگر کاری که سرنوشت نهایی آن شهادت باشد چه بهتر و ارزشمندتر از این. به هر حال وارد میدان انتخابات شد و ورودشان هم خیلی خوب شد. به خصوص که ایشان در موضوع رسوا کردن بنی صدر کلید اول را زد و زیر پای این فرد را خالی کرد که الحمد لله عموم مردم ماهیت او را شناختند و او از ریاست جمهوری عزل شد. کاندیداتوری شهید دیالمه به این شکل بود. منظورم این است که ایشان واقعا اعتقاد نداشت که کاندیداتوری همیشه خوب است. چون معتقد بود که من دارم کار فرهنگی می کنم و این هدف من است. به هر حال طبیعی است کسی که به مجلس برود می تواند در سطح بالاتری همان کار را انجام دهد.

خبر شهادت ایشان را چه گونه دریافت کردید؟ و چه واکنشی نشان دادید؟

خبر شهادت شهید دیالمه را چند ساعت بعد از انتشار خبر انفجار تروریستی حزب جمهوری شنیدم، چون انفجار بعد از نماز مغرب اتفاق افتاد، و پخش خبر اولیه این حادثه خیلی نگران کننده بود. نمی دانستم چه کسانی به شهادت رسیده اند. فکر می کنم نیمه همان شب بود که دوستان ما در تهران اعلام کردند که ایشان به شهادت رسیده است. دوستان رفته بودند و جسد شهید را که جزء سالمترین اجساد قربانیان این فاجعه بود دیده بودند. چون تعدادی از دوستان حزب جمهوری مشهد مثل شهید اسد الله زاده در این حادثه به شهادت رسیده بودند، بامداد روز بعد دوستان در استانداری مشهد جمع شدند، و با یک فروند هواپیمای سی ۱۳۰ ارتش که استانداری آماده کرده بود، برای شرکت در مراسم تشییع جنازه شهدا عازم تهران شدیم. ■





یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اندیشمندان مسلمان و متعهد کشورمان در مبارزات سیاسی و اجتماعی دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ولایت‌پذیری و حرکت در پرتو دستورات مراجع تقلید دین است که همواره جانشینان امام معصوم (عج) و پاسداران حریم دین در زمان غیبت ایشان هستند. این اندیشمندان فداکار و مطیع اوامر رهبری به خوبی می‌دانند که ولایت‌مداری توأم با ایمان، بصیرت و آگاهی و درک موقعیت سیاسی و اجتماعی و شناخت مصالح اسلام، افق روشنی را پیش روی مدافعان اسلام و حریم اهل بیت (ع) می‌گشاید. چه شهید دکتر عبد الحمید دیالمه با برخورداری از این ویژگی‌ها همه توان علمی و فکری خود را در راه پاسداری از حریم ولایت و دستاوردهای انقلاب اسلامی به طور مؤثر به کار گرفت و خون و جان شیرین خود را در این راه نثار کرد. استاد قاسم قنبری یکی از جوانان تربیت شده مکتب احیاء تفکرات شیعی در گفت و گو با شاهد یاران ابعاد ولایت‌مداری شهید دیالمه را شرح می‌دهد:

درآمد

بازخوانی ابعاد ولایت‌مداری شهید دکتر عبد الحمید دیالمه در گفت و گو با استاد قاسم قنبری از شاگردان شهید

مطیع دستورات امام (ره) بود

نداشتیم. طوری که با همت برخی از دوستان از جمله آقای آریایی و آقای صالحی و دیگران، رفتیم بالای خریشته دانشکده علوم موکت پهن کردیم و نمازمان را آن جا می‌خواندیم. به طور کل دستگاه گارد دانشگاه هم آن آزادی عملی که به گروه‌های دیگر می‌داد به مذهبی‌ها نمی‌داد. ما را تحت فشار قرار می‌دادند. یعنی هم از طرف رژیم تحت فشار بودیم و هم از طرف این گروه‌ها و فاسدین وابسته به حکومت. از آن طرف هم تعداد دانشجویان مسلمان مقلد حضرت امام (ره) خیلی کم بود. آن‌ها چهره انقلابی داشتند، ولی سواد و آگاهی‌شان به اعتقادات اسلامی ضعیف بود، و زود هنگام جذب گروه‌های دیگری می‌شدند. منافقین و کمونیست‌ها را می‌دیدیم که به سبک جرج حبش فلسطینی یک سبیل کلفت گذاشته و یک تسبیح ۳۳ دانه درشت در دست داشتند. آن دو گروه به نوعی با هم متحد بودند. دانشجویی که شور انقلابی در سرش بود، یا شور عدالت خواهی اسلامی در وجودش بود، به محض ورود به دانشگاه جذب دو گروه یاد شده می‌شد.

شهید دیالمه در چنین شرایط چه گونه توانست فعالیت‌های فرهنگی و مبارزات سیاسی خود را آغاز کند؟

این مقدمه را به همین خاطر گفتم تا به چه گونه‌ای آغاز فعالیت‌های شهید دیالمه برسم. من شخصا قبل از شروع تحصیلاتم در دانشگاه فردوسی مشهد، ابتدا به خدمت سربازی رفته بودم و اطلاع

در چنین جو بسیار سنگینی یک نفر به نام دکتر دیالمه به میدان آمده و می‌خواهد به پا خیزد. تا با پشتوانه علما و روحانیت و الگو گرفتن از اسلام ناب بتواند پرچم اسلام را در دست بگیرد. در آغاز کار که بحث انقلاب هنوز پیش نیامده بود و جو خفقان شدیدی بر کشور حاکم بود، جلسات سخنرانی و روشنگری را به صورت خوشه‌ای تشکیل داد

ولی جو غالب لا ابالی‌گری در سطح دانشگاه‌ها حاکم بود. می‌توان گفت که از اسلام فقط اسمی باقی مانده بود. «لایقوم من الاسلام إلا اسمه» یعنی بچه مسلمان‌ها فقط اسمی از اسلام داشتند. از آن طرف قضیه هم جو خفقان، فقر، انواع زد و بندها، رانت خواری‌ها وابستگی دولتمردان به سمت غرب، مخصوصا آمریکا و فسق و فجوری که بر جامعه حاکم بود، مردم را و به نوعی قشر دانشجوی روشنفکر را به سمت مبارزه با رژیم می‌کشاند. ولی الگوی مبارزه آن‌ها الگوی مارکسیستی بود.

مظاهر نمازخوانی و روزه داری هم در آن شرایط در دانشگاه‌ها کم رنگ بود، و اگر کسی هم نماز می‌خواند او را مسخره می‌کردند. این طور نیست؟

بله همین طور است. کسی که این کار را می‌کرد به او مرتجع، امل، فناتیک می‌گفتند. اصلا نمازخانه

در آغاز گفت و گو بفرمایید از چه سالی و چه گونه با شهید دیالمه آشنا شدید؟

در واقع در سال ۱۳۵۴ که وارد دانشگاه فردوسی مشهد شدم، دوران سیاسی پر تشنجی بر دانشگاه‌های سرتاسر کشور حاکم بود. گروه‌های سیاسی که عمدتا مارکسیستی بودند فعالیت‌های متنوعی داشتند. سازمان مجاهدین خلق هم فعالیت گسترده‌ای داشت. البته فراموش نکنیم که طرفداران هر دو طیف یاد شده در دانشگاه‌ها در اقلیت بودند، و اکثریت دانشجویان دانشگاه‌ها را افراد بی تفاوت تشکیل می‌دادند. هواداران گروه‌های وابسته به چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق هرچند مدت یکبار با پخش اعلامیه جو تبلیغاتی راه می‌انداختند و تا حدودی جو دانشگاه را در دست می‌گرفتند. طیفی هم از بچه مسلمان‌ها وجود داشت، که می‌شود گفت عمدتا یک سری مسلمان‌های سنتی بودند که از سایر مناطق جغرافیایی کشور آمده بودند. اعتقادات این بچه مسلمان‌ها خوب بود ولی اطلاعات خوبی از دین نداشتند. در این میان دار و دسته دکتر پایدار رهبر جریان امتی‌ها و دکتر پیمان رهبر جنبش مسلمانان مبارز هم به نحوی در دانشگاه‌ها فعالیت داشتند. در مجموع می‌شود گفت که یک نوع تفکر لیبرال دموکراسی از انواع غربی و شرقی در دانشگاه‌ها حاکم بود. طبیعی است که دانشجویان کمونیست به سمت بلوک شرق گرایش داشتند. دانشجویان غرب زده هم به لیبرالیسم غربی گرایش داشتند.



همان بحث‌هایی که حضرت امام (ره) داشتند. یعنی سیاست ما عین دیانت ماست. ولی اگر مبنا را سیاسی بگیریم و بعد دین را در کنار سیاست قرار دهیم می‌شود همان کاری که التقاطی‌ها کردند، و الآن بعضی دارند دنبالش می‌روند.

این (گرایش مسلحانه) وجود داشت. ولی بحث اول ما این بود که دین را بشناسیم. وقتی دین را شناختیم مرجع را می‌شناسیم. پس می‌رویم دین را از سرچشمه اصلی می‌گیریم. حالا که می‌خواهیم کاری را انجام دهیم باید با دین منطبق کنیم. به طور مثال افرادی برنامه ریزی کردند تا دکه مقابل دانشکده علوم را آتش بزنند. برنامه ریزی شد که فردا فلان ساعت صبح زود آن دکه را آتش بزنند. بعد از گذشت چند ساعت دوستان ما متوجه شدند یک کارگر متأهل که جدیداً استخدام شده و چون خانه ندارد، شب‌ها در آن دکه می‌خوابد.

دکه شخصی بود یا دولتی؟

دکه نگهبانی گارد دانشکده علوم بود که در خیابان اسرار قرار داشت. به افراد آن گروه گفتیم احتمال دارد کارگر هنگام شب در دکه خوابیده باشد و اگر دکه را آتش بزنیم او می‌سوزد. گفتند به هیچ وجه. در راه پیشبرد انقلاب هر کاری را باید انجام داد. ما از شرکت در این عملیات خودداری کردیم و عقب نشینی کردیم و دیگران رفتند دکه را آتش زدند و متأسفانه آن کارگر ذغال شد. بر این اساس می‌گویم که مرز بین دین را باید مبنی عمل‌مان بگذاریم.

شهید دیالمه همراه آقای صالحی و آقای کاظمی به منظور تهیه اسلحه سفری به استان سیستان و بلوچستان داشت. تصور کنم آقای دکتر بانک هم همراه آنان بود. ما با برخی از گروه‌ها ارتباط داشتیم. اما در این گونه موارد اصل بر این بود که هر حرکتی که می‌خواهیم انجام دهیم باید برگرفته شده از اعتقادات اسلامی باشد. در قالب سازمان

طور مثال ایشان جلسه اصلی را با پنج نفر اداره کرد، و هر کدام از این آقایان هم با سه نفر یا پنج نفر دیگر جلسه تشکیل می‌دادند و همین طور ادامه پیدا می‌کرد. بحث‌ها هم در دو محور مطرح می‌شد. محور اصلی بحث اعتقادات و تفسیر قرآن و بررسی احادیث و روایات اهل بیت (ع) و مبنای اصول دین بود. در بقیه موارد هم به سؤالات پاسخ داده می‌شد. محور دیگر بحث‌ها، سیاسی و بررسی حکومت بود.

شهید دیالمه همراه تعدادی از دوستان به منظور تهیه اسلحه سفری به سیستان و بلوچستان داشت. ما با برخی از گروه‌ها ارتباط داشتیم. اما در این گونه موارد اصل بر این بود که هر حرکتی که می‌خواهیم انجام دهیم باید برگرفته شده از اعتقادات اسلامی باشد. مثل شهید بخارایی که منصور نخست وزیر وقت را به قتل رساند

در چنین شرایطی چه گونه مبارزه‌اش را در بین این همه گروه‌های فعال آغاز کرد

این سازماندهی از قبل از انقلاب اسلامی و از سال ۱۳۵۴ وجود داشت. ولی بعد از انقلاب که کمی گرد و غبار تشکیل حکومت خوابید، به مجمع احیاء تفکرات شیعی تبدیل شد.

نام تشکیلات مجمع احیاء تفکرات شیعی این مفهوم را می‌رساند که یک تشکیلاتی است که فعالیت فرهنگی دارد. ولی من شنیده‌ام که در پرتو آن مجمع تشکیلات مسلحانه هم وجود داشته است؟

برای پاسخ به این پرسش‌تان تسامحاً از شما می‌پرسم که آیا شیعه از سیاست جداست؟ چرا می‌گوییم «سیاست ما عین دیانت ماست؟» اگر تفکرات اصلی شیعه را بررسی کنیم می‌رسیم به

داشتم که تعدادی از دوستان دوره سربازی‌ام را که به جنگ ظفار برده بودند، در آن جا کشته شدند. همزمان با آمدنم به دانشگاه بحث داغ دیگری که در محافل دانشجویی مطرح شد، فعالیت گروه هدفی‌های نجف آبادی و قهدریجانی‌های اصفهان که دار و دسته مهدی هاشمی نامیده می‌شدند که بعدها به بیت آقای منتظری وصل شدند. لذا قبل از آمدنم به دانشگاه با یک سری مبنای مبارزاتی آشنا بودم، و حتی در ذهن من این طرز تفکر وجود داشت که «مارکسیست اسلامی» گزینه خوبی است. خوب من هم که به دانشگاه مشهد آمدم با گروهک منافقین تماس برقرار کردم، دیدیم که اینها می‌گویند اسلام دین ارتباط انسان با خداست، ولی علم مبارزه نیست. علم مبارزه را باید از مارکسیست‌ها آموخت. سخنان بسیار جذابی برای جوانان پر شور و احساساتی مطرح می‌کردند. بحث ویتنام بود، بحث ظفار بود، بحث آمریکای لاتین بود...

بحث فلسطین را هم مطرح می‌کردند؟

بله، از آن طرف هم به جنبش‌های فلسطینی به رهبری یاسر عرفات و جرج حبش و نایف حواتمه وصل بودند. بحث فلسطین هم برای آن‌ها یک مبنا بود. از طریق گزینه فلسطین به عنوان پایگاه اصلی و گرفتن رهنمود و دیدگاه جذب می‌شدند. عادت داشتند که هر چند مدت یکبار تظاهراتی بکنند و شیشه‌های آمفی تاتر و رستوران دانشگاه را بشکنند. خوب وقتی دست دانشجویان زخمی می‌شد، مأموران گارد می‌ریختند و می‌گرفتند و به زندان می‌انداختند. مسعود رجوی هم با افرادش در زندان مشهد نفوذ داشت و برنامه ریزی‌هایی کرده بود تا جوانان جذب منافقین شوند. در آن مرحله که دوران طلایی مبارزه نامیده می‌شد، من هم مدتی در همین مسیر بودم. برنامه کوه رفتن داشتیم. هواداران کمونیست‌ها و مجاهدین خلق هر دو با هم به کوه می‌رفتند.

در سایه این اوضاع یک طرز تفکر غربی هم حاکم بود. از طرف دیگر شبه انقلابیونی مثل طرفداران و سمپات‌های گروهک‌های فداییان خلق و منافقین، اسلام را به شدت می‌کوبیدند. این دومی که از نوع التقاطی بود و با ظاهر اسلامی جلو می‌آمد جو را خیلی متشنج کرده بود. افزون بر آن جوانان در فضای مشهد یک سری برداشت‌های خیلی افراطی از افکار دکتر شریعتی داشتند.

در چنین جو بسیار سنگینی یک نفر به نام دکتر دیالمه به میدان آمده و می‌خواهد به پا خیزد، تا با پشتوانه علما و روحانیت و الگو گرفتن از اسلام ناب بتواند پرچم اسلام را در دست بگیرد. لذا شهید دیالمه کارش را در این جو شروع کرد. ابتدا که بحث انقلاب هنوز پیش نیامده بود و جو خفقان شدیدی بر کشور حاکم بود، جلسات سخنرانی و روشنگری را به صورت خوشه‌ای تشکیل داد. به

اعتقاداتمان را هر ساله بگوئیم که اگر ناخالصی در آن است اصلاح کنیم. علمای حوزه علمیه مشهد ایشان را فرد موفق می دانستند. من حتی از برخی از آقایان شنیدم که می گفتند نقش ایشان مثل نقش یا منزلت هشام ابن حکم شاگرد امام صادق (ع) است که با این کم سن و سالی مباحث ایشان واقعا روی بحث امامت بود. امامت هم یعنی حکومت که یک بُعد وظایف امام حکومتی است، و در شیعه مطرح است. لذا شهید دیالمه در این زمینه خیلی موفق بوده است.

✓ برای پاسخ به این پرسش من از قول علمایی نقل می کنم که با آنها مرتبط بودیم. شهید دیالمه می رفت و اعتقادات خود را در مقابل آنها مطرح می کرد. شهید دیالمه به تبعیت از جناب عبد العظیم حسنی (ع) که به محضر امام زمان (عج) می رفتند و مسائل اعتقادی را مطرح می کردند، ایشان هم تکیه گاه شان علما بودند

در میان فرمایشات تان اشاره کردید که شهدای مؤتلفه از مراجع وقت مثل آیت الله کاشانی دستور می گرفتند. آیا شهید دیالمه هم همین روش را دنبال می کرد؟

ایشان هیچ برنامه اش بدون استناد و رجوع به علما نبود. در آن نماینده رسمی حضرت امام (ره) در مشهد حضور داشتند و به مسجد ایشان می رفتیم و احکام را می گرفتیم. می گفتیم که ما مقلد آقا هستیم جواب این مسئله چیست. حتی در مسائل فرعی هم به نماینده امام رجوع می کردیم. چون در آن زمان دسترسی به مقام معظم رهبری و آیت الله طبسی سخت بود، و هر وقت که می آمدند سخنرانی کنند، ساواک دوباره آنها را زندانی یا تبعید می کرد. و گرنه مقام معظم رهبری پیش از دیگران این ارتباطات را با امام (ره) در نجف



شود. چرا؟.. چون ایشان واقعا همین طور بود. می گفت دانشجویی که هنوز مبانی دینی اش قوی نباشد، وقتی زندان می رود بعد از گذشت شش ماه به یک فرد منافق تبدیل می شود. یعنی خروجی زندان منافقین بودند که دین التقاطی را توسط عوامل رجوی در زندان یاد گرفته بودند. بعد می بینیم علما از درون زندان اعلامیه صادر کردند، و همین مبنی را آوردند که سعی کنید افراد به سمت منافقین کشیده نشوند. به طور مثال اعلامیه تغییر مواضع منافقین را خود شهید دیالمه از زندان آورد و دوستان در سطح دانشگاه توزیع کردند. این ارتباطات و آمدن دانشجویان به پای سخنرانی های شهید دیالمه کم کم افراد را به سمت اسلامی که آن موقع داعیه دارش حضرت امام (ر) بود، گسترش داد.

به نظر شما مسائل جهان اسلام چه جایگاهی در اندیشه شهید دیالمه داشت؟ به ویژه که مسئله فلسطین یکی از شعارهای امام (ره) و انقلاب اسلامی بود؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دغدغه های اصلی دولت جمهوری اسلامی دقیقا قضیه فلسطین بود. ولی وقتی یاسر عرفات در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ به ایران آمد. من در کمیته استقبالی که تشکیل داده بودیم نگهبان او بودم. صبح که آفتاب زد او بلند نشد نماز بخواند، من کار نگهبانی را رها کردم و آمدم به بچه ها گفتم این چه یاسر عرفاتی است که نماز صبح نمی خواند؟ گرچه قبلا از طریق برخی از علما مثل مرحوم علامه عسکری و دیگران در جریان بودم که اینها همیشه پایندی به دین ندارند. به نظر شما شهید دیالمه در فعالیت های فکری و فرهنگی برای احیاء تفکر شیعی تا چه اندازه موفق بوده است؟

برای پاسخ به این پرسش من از قول علمایی نقل می کنم که با آنها مرتبط بودیم. شهید دیالمه هم تکیه گاه شان علما بودند که باید برویم پیش علما



فدائیان اسلام افراد مبارزی مثل شهید بخارایی را داشتیم که منصور نخست وزیر وقت را به قتل رساند. یک گروه دیگری هم به نام مجاهدین خلق داشتیم. گروه نخست با اذن مجتهد این کار را می کرد. ولی منافقین با اذن خودشان اقدامات تروریستی انجام می دادند. شهید دیالمه کار سیاسی را در قالب دین انجام می داد، و اتفاقا اثر گذارترین و فعال ترین گروه در دانشگاه مشهد گروه شهید دیالمه بود، که می توانیم از ایشان به عنوان سنبل جنبش دانشجویی و الگوی جنبش دانشجویی در سرتاسر ایران نام ببریم.

بعد از گذشت مدتی که جو عمومی کمی آرام شد، جلسات سخنرانی شهید دیالمه در دانشکده ادبیات و در تالار رازی دانشکده پزشکی در خیابان دانشگاه فعلی عمومی شد. ایشان ابتدا به مدت ۴۵ دقیقه درباره رساله حقوقی امام سجاد (ع)، اسلام و مرتجعین، قضا و قدر سخنرانی می کرد، و بعد از سخنرانی به سؤالاتی که در ذهن دانشجویان بود، و مسائلی را که بر سر ما می کوفتند پاسخ می داد. جلسه پرسش و پاسخ چهار ساعت طول می کشید و دانشجویان از قبیل دختر بی حجاب، کمونیست فدایی خلق، منافقین، وابستگان به حکومت شاه بلند می شدند آزادانه سؤال می کردند. حتی مقدس ترین ارزش های اسلامی ما را در جلسه زیر سؤال می بردند. می گفتند چه کسی گفته که خدا هست؟ اصلا پیغمبر چه کسی است؟ و شهید دیالمه به همه این پرسش ها با متانت جواب می داد، و اثرگذار بود.

ارتباط تشکیلاتی بین اعضاء و مسئولان خوشه ها چه گونه بود؟ چه گونه به شهید دیالمه ختم می شد؟

هر کدام از این خوشه ها یک دانه پایین می آمد. خوشه اصلی پنج نفره زیر نظر مستقیم شخص شهید دیالمه قرار داشت. از همان ابتدا مبنای کار بر این بود که این پنهان کاری به دقت رعایت



اشرف داشتند.

منظورتان این است که شهید با سایر علمای حوزه علمیه مشهد ارتباط داشت؟
بله، ایشان با مرحوم آیت الله میرزا مهدی نوغانی، آیت الله فلسفی، شهید هاشمی نژاد و با حضرت آیت الله خامنه‌ای ارتباط داشت. شهید دیالمه مقام معظم رهبری را خیلی دوست داشت، و این دوستی و محبت را برای ما بازگو می‌کرد.
آیا شهید در قیام نهم دی ماه سال ۱۳۵۷ مشهد هم نقش داشت؟

مجموعه دوستان در تقسیم بندی مسئولیت‌ها و سازماندهی تظاهرات و تحریک و گردآوری مردم نقش داشتیم، اما دریای خروشان ملت طوری بود که قابل کنترل نبود. مردم ابتدا در مقابل خانه‌های مرحوم آیت الله شیرازی و آیت الله سید کاظم مرعشی و آیت الله حسن طباطبایی جمع می‌شدند و سپس پشت سر آن‌ها حرکت می‌کردند. در اصل مقام معظم رهبری و آیت الله طبسی و شهید هاشمی نژاد در پیشاپیش راهپیمایان حضور داشتند. دانشجویان بعد از جلسات سخنرانی تحریک آمیز شهید دیالمه از دانشگاه حرکت می‌کردند و به سبیل خروشان ملت می‌پیوستند.

این اندازه که به شهید نزدیک بودید روحیات و خصوصیات ایشان را چه گونه یافتید؟

همان اندازه که فرد معاندی در جلسه بلند می‌شود و مقدس‌ترین ارزش‌ها را زیر سؤال می‌برد. حکومت و مرجعیت را زیر سؤال می‌برد، و شهید با خونسردی و متانت به مدت چهار ساعت جواب می‌دهد، این خیلی حرف است. طوری که در آخر جلسه دستکم ۷۵ درصد از مخالفین که در جلسه حضور داشتند جذب ایشان می‌شوند. این منهای کسانی است که عناد در وجودشان بود. می‌شود گفت که شهید دیالمه یک تربیت واقعی اسلامی

شهید دیالمه هیچ برنامه‌اش بدون استناد و رجوع به علما نبود. در آن نماینده رسمی حضرت امام (ره) در مشهد حضور داشتند و به مسجد ایشان می‌رفتیم و احکام را می‌گرفتیم. دیالمه یک تربیت واقعی اسلامی داشت. صبوری، بردباری، پختگی در عمل، مقید به انجام مستحبات و اصرار به حفظ حلقه ارتباطی با علمای اعلام از خصوصیات بارز ایشان بود

داشت. صبوری، بردباری، پختگی در عمل، مقید به انجام مستحبات و اصرار به حفظ حلقه ارتباطی با علمای اعلام از خصوصیات بارز ایشان بود. اگر خاطره شیرین و به یاد ماندنی از شهید دارید بفرمایید؟

خاطره‌های زیادی با شهید دیالمه دارم و مهمترین خاطره‌ها را در مناظره‌ها و در سازماندهی تشکیلاتی درون دانشگاه دارم. چون مناظره‌ها و بحث‌های دانشگاهی از نظر فکری واقعا اثر گذار اصلی بودند و جوانان را در مشهد زنده کردند. چون بنده مسیر نادرستی را می‌پیمودم که در وسط این مسیر با شهید دیالمه برخورد و تغییر کردم و به سمت گروهک‌ها ادامه مسیر ندادم و اسلام التقاطی را نگرفتم.

خاطره دیگر این است که بعضی گروه‌ها و منافقین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در دانشگاه مشهد نفوذ پیدا کرده بودند، و اتاق‌های دانشگاه را بین گروه‌ها تقسیم می‌کردند. نمایندگان گروه‌ها هم می‌آمدند ثبت نام می‌کردند تا یک اتاق به آن‌ها داده شود. بنده در خدمت شهید دیالمه در مجمع احیاء تفکرات شیعی بودم. ولی همزمان گروهی را هم به نام «دانشجویان موحد» تشکیل داده

بودم که شخصا مسئول آن بودم. شهید دورانیش هم همکاری می‌کرد. ایشان از مرحله دبیرستان در زمینه مبارزه فعال بود. با همکاری یکدیگر اعلامیه‌های تند تند خطاب به گروه‌های و رژیم شاه روی در و دیوار شهر می‌چسباندیم. یا در بین دانشجویان موحد مشهدی پخش می‌کردیم.

در زمان حیات شهید دیالمه جنگ تحمیلی شروع شد و ایشان نماینده مجلس بودند. دیدگاه ایشان نسبت به جنگ و دفاع مقدس چه گونه بود؟

به یاد دارم که ایشان می‌آمد از رشادت‌های شهید بابایی، شهید کشوری و شهید شیرودی و بقیه عزیزان صحبت می‌کرد. شهدای یاد شده با شهید دیالمه مرتبط بودند. چون محور اصلی بحث بر رد صلاحیت بنی‌صدر استوار بود و شهید دیالمه پایه گذار آن بود.

آیا از سوی مجمع احیاء تفکرات شیعی اقدامی در زمینه بسیج نیرو و امکانات برای جبهه‌ها به عمل آمد؟

در حقیقت از زمان آغاز جنگ تا زمان شهادت ایشان در هفتم تیر سال ۱۳۶۰ چند ماه نگذشته بود، و بحث‌های جدی نیز شروع نشده بود. شهید دیالمه نماینده مجلس بود و ریاست کمیسیون شوراهای را به عهده داشت. اما پدر ایشان که مسئولیت بنیاد پزشکی امام خمینی (ره) را به عهده داشت تماما در خدمت جبهه بود.

شهادت شهید دیالمه چه تأثیری بر موجودیت و نقش مجمع داشت؟

می‌توان گفت همان نقشی که شهید بهشتی بر حزب جمهوری اسلامی داشت. ما بعد از شهادت ایشان تصمیم گرفتیم که تابع خط مشی کلی امام (ره) و نظام و مقام رهبری و حاکمیت باشیم. ما روابطمان و جلساتمان برقرار بود. اما اگر بخواهیم در مورد انتخابات بیانیه بدهیم و موضع گیری کنیم، به موضع حاکمیت نگاه می‌کنیم.

یعنی پیوند بین افراد مجمع سابق همچنان وجود دارد؟

بله، ارتباطات به صورت بسیار محکم وجود دارد. در دوره فعالیت مجمع از سال ۱۳۵۶ بحث‌هایی در رابطه با شریعتی داشتیم. بحث‌هایی راجع به بنی‌صدر داشتیم. بحث‌هایی در مورد دار و دسته مهدی هاشمی و هادی هاشمی و بیت منتظری داشتیم. این بحث‌ها مخالفت‌های بسیاری را برانگیخت، و موجب شد که بر ضد مجمع موضع گیری شود.

مسائلی که به آن اشاره کردم همه علیه شهید دیالمه دست به دست هم دادند. در آن زمان به مساجد می‌رفتم و سخنرانی می‌کردم و به مردم می‌گفتم که به بنی‌صدر کاری نداشته باشید و به جلو بروید. البته در موضع گیری علیه بنی‌صدر، موضع ما بیشتر با خط مشی شهید بهشتی همراه بود. ■



آتش زدن خودروهای مأموران امنیتی رژیم پهلوی در می‌کشتار تظاهرات

خیلی از دوستان و همشهری‌های خویش را از آن‌ها جدا کنم. درجه بندی یا ترتیب مسئولان هر هسته یا هر شاخه در آن تشکیلات و سمت هر یک از آنان چه گونه بود؟

بچه‌ها سمت خاصی نداشتند. کارشان فرهنگی بود، و وظیفه داشتند افراد را جذب کنند. به ما گفته بودند که شما بروید دانشگاه و کسانی را که می‌خواهند وارد دانشگاه شوند در امر ثبت نام کمک کنید. اگر مشکلی دارند، راهنمای‌شان کنید. چون سایر گروه‌ها همچون مجاهدین خلق و کمونیست‌ها به همین شیوه می‌آمدند و با دانشجویان سال اول رابطه دوستانه برقرار می‌کردند. سعی می‌کردند نیروهای تازه وارد

من رشته تاریخ می‌خواندم و شهید حسین علم‌الهدی که یک سال بعد برای ثبت نام در رشته تاریخ در صف ایستاده بود با ایشان آشنا شدم. وقتی با ایشان صحبت کردم دیدم که جنبه‌های مذهبی خیلی قوی دارد. و از آن جا با هم دوست شدیم. این روش را شهید دیالمه به من آموخته بود

را جذب کنند. به یاد دارم که من رشته تاریخ می‌خواندم و شهید حسین علم‌الهدی هم که یک سال بعد برای ثبت نام در رشته تاریخ آمده بود، و در صف ثبت نام ایستاده بود با ایشان آشنا شدم. ایشان را از قبل نمی‌شناختم. وقتی با ایشان صحبت کردم دیدم که جنبه‌های مذهبی خیلی قوی دارد. و از آن جا با هم دوست شدیم. این روش را شهید دیالمه به من آموخته بود.

با چه ملاکی افراد را گزینش می‌کردید؟

دوم شهید دیالمه بودند. افراد این گروه به منظور رعایت مسائل امنیتی به طور مستقیم با شخص شهید دیالمه ارتباط نداشتند، ولی با افکار ایشان ارتباط داشتند. یعنی افکاری که شهید به آقایان می‌داد، از طریق آن‌ها به ما منتقل می‌شد.

ما اعضای این هسته باز موظف بودیم در صورت امکان دانشجویان سال اول دانشگاه را جذب کنیم، و برای آگاهی آن‌ها کلاس‌های تربیتی تشکیل دهیم. می‌توان گفت که مبارزه ما یک مبارزه خوشه‌ای بود که در رأس این تشکیلات شخص شهید دیالمه قرار داشت، و خوب مدیریت شده بود. من هم یک گروه چهار یا پنج نفره تشکیل داده بودم که در این جلسات علاوه بر مسائل مبارزاتی که مطرح می‌شد، قرآن، نهج البلاغه، اصول کافی، تحف العقول، صحیفه سجادیه را تدریس می‌کردیم. همچنین برای افرادی که تازه وارد دانشگاه می‌شدند و چندان اطلاعات دینی نداشتند، نشریات نسل جوان و سایر کتاب‌های ساده‌تری از استاد شهید مرتضی مطهری را مطرح می‌کردیم.

وقتی وارد دانشگاه مشهد شدم بچه هیبتی و مسجدی بودم. در مراسم مذهبی به ویژه ایام دهه عاشوراء شرکت می‌کردم. ولی خیلی از مسائل را نمی‌دانستم. متأسفانه جو آن زمان جو قالبی بود. که مجاهدین خلق، کمونیست‌ها و به خصوص چریک‌های فدایی خلق در آن فعال بودند. بیشتر دوستان و همشهری‌های من یا عضو چریک‌های فدایی بودند، یا با افکار خراب مجاهدین خلق ارتباط داشتند. خوشبختانه در آن زمان بود که با افکار شهید دیالمه آشنا شدم، و خدا را شکر می‌کنم که اگر ایشان نبود، قطعاً همان طور که دوستان ما بعدها به گروه‌های مجاهدین خلق که منافقین باشند پیوستند، و خیلی از آن‌ها در درگیری‌ها کشته شدند، شاید من هم جزء آن‌ها می‌شدم. البته نه تنها من به آن‌ها نپیوستم، بلکه تلاش کردم



درآمد

به رغم گذشت ۳۳ سال از شهادت دکتر عبد الحمید دیالمه، وقتی پای صحبت‌های استاد جواد حسن پور نشستیم، تا خاطرات روزهای همراهی با استادش و آموزگارش را برای خوانندگان شاهد یاران بازگو کند، احساسات غمگینانه و عواطف اندوه‌ناک بر او غلبه کرد، و قطرات اشک بر گونه‌هایش نقش بست. ایشان در این گفت و گو تأکید کرد «باوجودی که دیالمه شهادت را دوست داشت، اما هیچ وقت فراموش نمی‌کنم که ایشان برای من همه چیز بود. نه تنها استاد بود، بلکه گویا برادرم و پدرم و هم چیزم را از دست دادم. شهادت ایشان بدترین خبری بود که شنیدم». البته این زبان حال همه شاگردان شهید است که پای صحبت‌های آنان نشستیم. آن‌ها گفتند که با توجه به تهدیدهای جدی و مکرر منافقین، همیشه به شهید توصیه می‌کردند که از شرکت در بعضی از جلسات خودداری کند. ولی ایشان در پاسخ می‌گفت که سرنوشت همه انسان‌ها در دست خداست. این گفت و گو را با هم می‌خوانیم:

در آغاز گفت و گو درباره چگونگی آشنایی‌تان با شهید عبد الحمید دیالمه توضیح دهید؟

افتخار می‌کنم که یکی از شاگردان شهید دکتر دیالمه هستم. چرا که اگر افکار شهید نبود شاید الآن من هم جزء یکی از گروه‌هایی بودم که به انقلاب پشت کردند. در سال ۱۳۵۳ که وارد دانشگاه مشهد شدم، برخلاف دیگران که به طور مستقیم با شخص شهید آشنا شده بودند، من ابتدا از طریق برخی از دوستان با افکار این شهید بزرگ آشنا شدم. در حقیقت من از نسل دومی هستم که با افکار شهید دیالمه آشنا شده بودم. در تشکیلات ما در مشهد یک هسته اولیه و اصلی وجود داشت که توسط مهندس مهدی صالحی به آن معرفی شدم و به آن پیوستم. مهندس صالحی باز تشکیلات دیگری را به وجود آورد که تعدادی از شاگردانی را در آن تربیت می‌کرد، که گروه

بازبینی نقش نجات دهنده جوانان و روشگرا شهید دیالمه در گفت و گو با استاد جواد حسن پور یکی از شاگردان و همراهان شهید دیالمه

جوانان را از گرفتار شدن در دام گروهک‌ها نجات داد



دانشجویی که در سال اول وارد دانشگاه می‌شد، نمی‌دانستیم چه کاره است، و میزان اطلاعات عمومی او چه قدر است. از پشتوانه مذهبی‌اش از قبل اطلاع نداشتیم. در آن روزها ثبت نام یک دانشجوی سال اول مثل الان کامپیوتری نبود. هر دانشجو برای انتخاب واحد خود ناگزیر بود در صف‌های طولانی بایستد. گاهی نمی‌توانست درست انتخاب واحد کند. بنابراین ما می‌رفتیم پا به پای دانشجو برای ثبت نام و انتخاب رشته به او کمک می‌کردیم. دانشجویان را از طریق کمک جذب می‌کردیم، و آن‌ها با ما دوست می‌شدند، و روی آن‌ها کار می‌شد. در مرحله اول مسائل حاد انقلابی را مطرح نمی‌کردیم. بحث اولیه دوستانه بود. رفت و آمد و کمک بود. بعد از طریق همین ارتباطات و هسته‌های زنجیره‌ای آرام آرام آن‌ها را با مسائل مختلف آشنا می‌کردیم.

شکی نیست که جان این شهید بزرگ از سوی منافقین و چریک‌های فدایی خلق و همه گروه‌های انحرافی تهدید شده بود. همه این جریانات تصمیم گرفته بودند به هر شکلی که شده ایشان را از میان راهشان بردارند. منتها دوستان تصمیم گرفتند که یک نفر همیشه همراه شهید باشد که این قرعه به نام من افتاد

غیر از راهنمایی و کار فرهنگی، فعالیت دیگری هم روی دانشجویان انجام می‌دادید؟

در ابتدای امر مسائل مبارزاتی را مطرح نمی‌کردیم. مثلاً شهید علم الهدی مشخص بود به محض این که یکی دو جلسه با ایشان صحبت کردم، مشخص شد که آمادگی کامل داشت. حتی در تظاهرات هم می‌آمد شرکت می‌کرد. اما برخی از افراد این زمینه را نداشتند. آن‌ها را به سمت اخلاق نیکویی که شهید دیالمه داشت می‌کشاندیم. البته در پی تحقیقاتی که به عمل آوردیم به این نتیجه رسیدیم که جوانان از وقتی که وارد دانشگاه می‌شدند به گروه‌های چپ و راست تقسیم می‌شدند. لذا تصمیم گرفتیم از بدو ورودشان به دانشگاه آن‌ها را به سمت جریان فکری خودمان جذب کنیم. اگر علم الهدی آمد و در کلاس‌های مجمع شرکت کرد، در حقیقت از اخلاق و روحیات آقای دیالمه از قبل آشنا بود. این نشان می‌دهد که تأثیر گذاری شهید دیالمه تا کجای کشورهای کشور امتداد داشته است.

تهدید جان شهید دیالمه از سوی گروهک منافقین را تا چه اندازه جدی گرفته بودید؟

شکی نیست که جان این شهید بزرگ از سوی منافقین و چریک‌های فدایی خلق و همه گروه‌های انحرافی تهدید شده بود. همه این جریانات تصمیم گرفته بودند به شکلی که شده ایشان را از میان

راهشان بر دارند. منتها دوستان تصمیم گرفتند که یک نفر همیشه همراه شهید باشد که این قرعه به نام من افتاد، و من مرتب تا زمان شهادت و تا زمانی که در مشهد زندگی می‌کرد در خدمت ایشان بودم.

در آن برهه طیف‌های زیادی در مشهد فعال بودند. به هر حال دانشگاه این شهر بستر دیدگاه‌های مختلف همچون شریعتی و دیگران بود. بفرمایید انگیزه اصلی‌تان که بروید در مکتب احیای تفکرات شیعی شهید دیالمه را انتخاب کنید چه بود؟

در نخستین شب‌های ورودم به خوابگاه دانشگاه مشهد اولین کتابی که مطالعه کردم، کتاب «فاطمه فاطمه است» بود که آن را از یکی از دوستان گرفته بودم. ذهن من اول با افکار دکتر علی شریعتی آغاز شد. اما چه شد که بعد افکار شهید دیالمه و افکار شهید مطهری در ذهنم جا افتاد؟ قطعاً وقتی صحبت می‌کردیم و همراه دوستان نهج البلاغه و اصول کافی و صحیفه سجادیه را می‌خواندیم، و با افکار اهل بیت (ع) آشنا می‌شدیم. می‌دیدم این افکار به واقعیت نزدیکتر است. اگر می‌خواستیم مسائل انقلابی را بیاموزیم چه کسی را از حضرت امام سجاد (ع) انقلابی‌تر پیدا می‌کردیم؟ در آن جا آموخته بودیم وقتی گوسفندی را سر می‌بریدند، امام سجاد (ع) گریه می‌کردند. آیا از امام حسین و امام سجاد علیهم السلام انقلابی‌تر داشتیم؟ وقتی قرآن و احادیث و روایات اهل بیت (ع) را می‌خواندیم، آن‌ها را نزدیکترین ارزش‌ها به عقایدمان تلقی می‌کردیم.

جالب این جاست که چریک‌های فدایی خلق مطرح می‌کردند که ما باید خودمان را برای خلق فدا کنیم. می‌پرسیدیم چرا برای خلق؟ چرا برای خدا فدا نکنیم؟ خب برای خدا بهتر است. اگر

انسان برای خدا فدا شود مگر خدا مزدش را نمی‌دهد؟ برای خلق چی؟ سر کلاس مقداری از این بحث‌ها بود. به خصوص با طرفداران حزب توده که جو غالب بر برخی از اساتید هم جو توده‌ای بود. ولی همین صحبت‌ها و استدلال‌های ما که از شهید دیالمه آموخته بودیم بر دیدگاه‌های آن‌ها غالب می‌شد. این بود که ما را به این سمت کشاند. منی که امکان داشت به سمت بیراهه مجاهدین خلق بروم، به برکت خواندن نهج البلاغه و کتاب‌های شهید مطهری، راه درست را انتخاب کردم. به یاد دارم چند روز بعد از شهادت استاد مطهری، در سال ۱۳۵۸ شهید دیالمه دستور داد اولین نمایشگاه آثار ایشان را در دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه مشهد برگزار کنیم. این کتاب‌ها را با چه زحمتی فراهم کردند و نمایشگاه تشکیل شد، و مورد استقبال قرار گرفت.

این طرز تفکر خیلی جالب بود که وقتی با مجاهدین خلق بحث می‌کردیم، به ما مرتجع می‌گفتند. چون آن جا یک جو دو قطبی حاکم بود. یکی بچه مسلمان‌ها که از مرجعیت و روحانیت و به ویژه از استاد شهید مطهری طرفداری می‌کردند. یکی هم که طرفدار سر سخت دکتر شریعتی بودند. این بحث‌ها همیشه مطرح می‌شد. ولی ما در این طیف که بودیم دعای کمیل برگزار می‌کردیم که از سال ۱۳۵۶ در نماز خانه دانشکده علوم پزشکی به صورت علنی شروع شد و در سال ۱۳۵۸ به اوج رسید. برخی عنوان کرده بودند که شهید دیالمه ۱۴۰۰ سال مرتجع شده است. چون دعای کمیل را برگزار کرده است. این واقعیتی است که هنوز نمی‌شود همه چیز را گفت. این خیلی برای شهید دیالمه سنگین بود. اما ایشان پا بر جا ایستاد و دعای کمیل را برگزار کرد. جلسات خصوصی دیگری تشکیل می‌داد که هواداران مجاهدین خلق



■ شهید در جمع دوستان در منزل شخصی شهید - از راست به چپ آقایان آریایی، اصغر نژاد، دیالمه و...

روزی احساس کردید که شهید دیالمه شاید تحت تأثیر افکار علامه سید مرتضی عسکری قرار گرفته باشد؟

شکی نیست که شهید دیالمه جوان بسیار خوش فکر بود. شخصا صاحب ایده بود. افکار خود را از منابع اصیل اسلامی گرفته بود. البته پای درس دکتر شریعتی و شهید مطهری و مهندس بازرگان هم نشسته بود. یک جوان بسیار شجاع و خوش فکر و با فضیلت بود. من با این سنم کمتر شخصی را مانند شهید دیالمه دیده بودم. به هر حال استادم بوده و همه چیز من است. نه این که بخواهم از روی تعصب این سخن را بگویم. خدا می‌داند حقیقت را می‌گویم. شهید از آن نوع شاگردان تند و آتشین که همه چیز را در بز و بشکن و ببند و بگیر و بکش می‌دانستند، نداشت. برخی از این تیپ افراد که از دوستان من هم بودند رفتند و به مجاهدین خلق پیوستند.

لذا شهید دیالمه شخصیتی صاحب نظر و تیزبین بود. ایشان در زمینه اعتقادات برای اولین بار «طرح هدایتی» را در دانشگاه مشهد مطرح کرد. در یک شب سرد زمستانی که برف هم می‌آمد، بعد از نماز مغرب در آمفی تئاتر دانشکده ادبیات جلسه‌ای برگزار کرد که تا حدود ساعت یک یا دو نیمه شب ادامه یافت. در مسیر دو کیلومتری برگشت به خانه گفتم آقا شما خودتان را کشتید! تاکنون هیچ چیزی نخورده‌اید. گفت لازم بود یک سری مسائل اعتقادی را عنوان کنم و در آن جلسه عنوان کرد. گفت: چون ممکن است من زنده نباشم، و طرح این مسائل اعتقادی لازم بود. شهید حدود شش یا هفت ساعت پشت تریبون روی پا ایستاد و اصول دین را در آن جا شرح داد. در میان شاگردان دانشکده افکار دکتر شریعتی و بازرگان را نقد می‌کرد. جایی که حرف درست زده بودند می‌گفت درست است. منصفانه و عادلانه قضاوت می‌کرد. اگر اشتباه کرده بودند می‌گفت این جا اشتباه کرده‌اند.

شهید دیالمه شجاعت و جسارت بیان حقایق را داشت که خیلی افراد نمی‌توانستند با صراحت آن را بیان نمایند. ایشان با صراحت می‌گفت که نقد دکتر شریعتی از علامه مجلسی یا از نایب امام زمان یا از منصور حلاج این اشکال را دارد. آقای دکتر دیالمه این دیدگاه‌ها را نقد می‌کرد، و می‌گفت که دکتر شریعتی نباید این کار را می‌کرد. با وجودی که شهید دیالمه شاگرد دکتر شریعتی بود و به حسینییه ارشاد می‌رفت، اما در عین حال فردی صاحب نظر بود، و دیدگاه‌های دکتر شریعتی را نقد می‌کرد. ایشان واقعا پیرو مکتب امام جعفر صادق (ع) بود، و به مبارزات امام خمینی (ره) هم به شدت اعتقاد داشت. روزی که قرار بود هویدا از دانشگاه مشهد دیدن کند، وعده‌ای قصد داشتند رستوران را منفجر کنند، ما



شکی نیست که شهید دیالمه جوان بسیار خوش فکر بود. شخصا صاحب ایده بود. افکار خود را از منابع اصیل اسلامی گرفته بود. البته پای درس دکتر شریعتی و شهید مطهری و مهندس بازرگان هم نشسته بود. یک جوان بسیار شجاع و خوش فکر و با فضیلت بود

ادامه پیدا می‌کرد نهایتا به سرانجام نامطلوبی کشیده می‌شد. شهید دیالمه این افکار را نقد می‌کرد. به طور مثال می‌گفت چرا باید پدر و مادر خودمان را متهم کنیم. در صورتی که می‌رفتیم به قرآن و احادیث و روایات اهل بیت (ع) رجوع می‌کردیم. به کتاب‌های شهید مطهری و اصول کافی و یا کتاب نسل جوان و مکتب اسلام امثال آیت الله سبحانی رجوع می‌کردیم. می‌دیدیم روحانیت چیز دیگری گفته است. ایشان به همه بچه‌ها توصیه نمی‌کرد که مطالعات‌شان را از نهج البلاغه شروع کنند. به یکسری از کتاب‌ها مثل کتاب‌های تازه وارد شده نسل جوان و مکتب اسلام و شهید مطهری اشاره می‌کرد تا بچه‌ها بخوانند و بعد به سمت نهج البلاغه و تفسیر آن بروند.

بفرمایید که اعضای مجمع احیاء تفکرات شیعی تا چه اندازه با تفکرات علامه سید مرتضی عسکری آشنا بودند؟

من شخصا قبل از این که با افکار علامه عسکری آشنا بشوم، با افکار شهید مطهری آشنا شده بودم. قبل از این که با آقای عسکری آشنا شوم با کتاب «دکتر و پیر» شهید هاشمی نژاد آشنا شده بودم. حدود سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ با افکار ایشان آشنا شدم.

می‌آمدند قرآن می‌خواندند، و شلوغ می‌کردند، تا این جلسات را به هم بزنند. اما ایشان محکم ایستاد و این جلسات را برگزار کرد.

دلایل برخی از مخالفت‌ها با افکار شهید دیالمه در آن زمان چه می‌توانست باشد؟

یکی از آن دلایل این است که آقای دکتر دیالمه در آن زمان نقد بر افکار دکتر شریعتی را شروع کرد و این به مذاق برخی از افراد ناپسند بود و نتوانستند این را تحمل کنند. به خصوص نقد افکار دکتر شریعتی که از مرجعیت و روحانیت شیعه انتقاد کرده بود. گاهی شهید می‌گفت که بیان این مطلب در شرایط کنونی انتحار است، اما این حقایق را نمی‌شود پنهان گذاشت. این از شجاعت خاص ایشان بود که در سخنرانی‌های عمومی اندیشه‌های دکتر شریعتی و کتاب تبیین جهان نوشته مسعود رجوی را به دقت نقد کرد. برای جلسات زیادی وقت گذاشت، و اینها را به نقد کشید و قطعا طرفداران همین طیف‌ها بودند که باد شهید دیالمه به مخالفت برخاستند.

افزون بر اندیشه‌های شهید دیالمه و شهید مطهری از چه منابع فرهنگی و فکری دیگری استفاده می‌کردید؟

برای افرادی که خیلی کار نکرده بودند و تازه می‌خواستند شروع کنند، اگر می‌خواستیم از تفاسیر خودمان استفاده کنیم، تفسیر نمونه را به کار می‌بردیم. چون شهید دیالمه معتقد بود که اگر جوانان با افکار دکتر شریعتی پیش بروند قطعا به سمت مجاهدین خلق هدایت خواهند شد. همین طور که پیشتر به این نکته اشاره کردم من شخصا با کتاب شریعتی «فاطمه فاطمه است» را شروع کردم. اگر همین راه را با کتاب «پدر... مادر ما متهمیم» را ادامه می‌دادم، به هر حال امکان داشت روزی در برابر پدرم و مادرم بایستم. اگر این افکار

دیدگاه آنان را مورد نقد و بررسی قرار داد. دیالمه دشمنی شخصی با افراد شرکت کننده نداشت و از روی اعتقاد مخالفت می کرد. آقای سروش که به جلسه آمد تا سخنرانی کند ناگهان شهید دیالمه از جا برخاست و گفت: «او سروش نیست، و نام اصلی او حاج فرج دباغ است و فلان جا درس

شهید دیالمه شجاعت و جسارت بیان حقایق را داشت که خیلی افراد نمی توانستند با صراحت آن را بیان نمایند. با صراحت می گفت که نقد دکتر شریعتی از علامه مجلسی با از نایب امام زمان یا از منصور حلاج این اشکال را دارد. این دیدگاهها را نقد می کرد، و می گفت که دکتر شریعتی نباید این کار را می کرد

خوانده است. او انسان خطرناکی است که در آینده کشورمان را تهدید خواهد کرد». من این جملات را اولین بار از زبان شهید دیالمه شنیدم. شهید دیالمه افزود: «سروش این افکار را دارد، شاگرد پوپر است، در آینده این کارها را خواهد کرد، در آینده معضلی برای اسلام خواهد بود. اما من الآن نمی توانم به طور علنی انحرافات سروش را بازگو کنم. فقط شما آگاه و هوشیار باشید».

ملاحظه کنید که شهید دیالمه در طرفداری از ولایت فقیه چنان محکم ایستاد و مخالفان ولایت فقیه را نکوهش کرد که در سخنرانی «خلافت دائمی» ایشان آمده است: «من در تمام این مدتی که شعارهای مردم را با کلماتی که یاران امام حسین (ع) در شب عاشورا

حال که به مسئله ولایت فقیه اشاره کردید بفرمایید که شهید دیالمه تا چه اندازه پیرو و مبلغ ولایت فقیه بود؟

صحبت های ایشان وجود دارد و اگر کسی بخواهد منصفانه و عادلانه قضاوت کند، برود صحبت های ایشان را گوش کند. در جلسات خصوصی بیش از جلسات عمومی درباره ولایت فقیه بحث می کرد. زمانی که مسئله ولایت فقیه در مجلس مطرح بود و برخی نمایندگان مخالفت می کردند، ایشان جلسه ای برای مطرح کردن ولایت فقیه در مجلس گذاشت و ثابت کرد که ما به ولایت فقیه نیاز داریم. نمی شود بدون ولایت فقیه کاری را انجام داد. ایشان معتقد بود که ولایت فقیه همان روش پیامبر (ص) و ائمه (ع) و مرجعیت شیعه در زمان غیبت امام زمان (عج) است. به ولایت فقیه واقعا اعتقاد راسخ داشت. همواره به ما توصیه می کرد که باید پشت سر ولایت فقیه باشیم. شهید دیالمه به ما اجازه نمی داد نماز را انفرادی بخوانیم. می گفت سعی کنید پشت سر روحانی نماز بخوانید. مگالها نباید جانشین روحانیت شوند. یعنی هر چه خرابکاری تا الآن در کشور شده، توسط مگالها (روشنفکران)

صورت گرفته است. و کمتر روحانی را می توانید ببینید که در آن نقش داشته است. ایشان می گفت اگر شما مریض می شوید بی تردید به دکتر متخصص مراجعه می کنید.

در دین هم باید به مرجع تقلید مراجعه کرد. اگر تعبیر مگال را به کار می برم منظورم دکتر پیمان و امثال بنی صدر است. زمانی که بنی صدر مطرح بود شهید دیالمه گفت که اینها می آیند امامت همگانی را مطرح می کنند و هر کسی برای خودش یک امامی می شود.

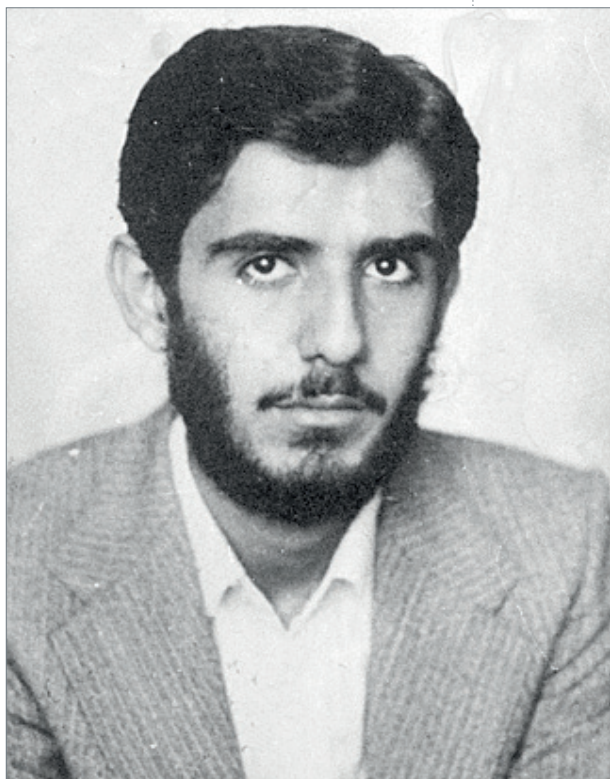
بعد از پیروزی انقلاب و در زمان ریاست جمهوری بنی صدر نشستی به منظور بررسی دیدگاه های اقتصادی ایشان تشکیل شد، و آقایانی در آن شرکت داشتند که برخی از آنان هنوز زنده هستند. شهید دکتر دیالمه در آن نشست با آقایانی که از بنی صدر دفاع می کردند مخالفت کرد، و



هم به نشانه اعتراض آن جا را به هم زدیم. شلوغی را ما شروع کردیم. اما یک بشقاب هم نشکستیم. چون شهید دیالمه در دوران مبارزه به ما توصیه کرده بود: اعتراض کنید ولی خرابکاری نکنید. ما هم اعتراض کردیم و بعد به خوابگاه رفتیم. اما هواداران مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق شبیه های خوابگاه را می شکستند و قاشق و چنگال می بردند و می گفتند که اینها به شاه و رژیم شاه تعلق دارد، و ما این طوری شاه را ساقط می کنیم. ولی ما این طور نبودیم. این درس ها را شهید دیالمه به ما داده بود.

می خواهید بگویید که گروه های التقاطی و انحرافی تندرو بودند و مبارزه شما مسالمت آمیز بود؟

نه، تندرو نبودند... اعتقادات اسلامی نداشتند. به اعتقاد خیلی از شاگردان شهید دیالمه، ایشان مقلد واقعی حضرت امام (ره) بود. در خصوص مبارزه می گفت آن چه را که امام (ره) فرموده باید انجام دهیم. در حقیقت دکتر دیالمه برای راه یابی به مجلس شورای اسلامی کاندیدای کسانی بود که امامت امام خمینی (ره) را انتخاب کردند. دوستان ایشان جوانان و دانشجویانی بودند که گروه گروه می رفتند، بحث می کردند. شعارشان این بود: «دیالمه رأی می دهیم یک عالمه». این شعار میان مردم مشهد پراکنده شده بود. به طور شایسته روز از روی علاقه و مخلصانه کار می کرد. در آن زمان که هیچ کس جرأت نمی کرد در مورد ولایت فقیه حرف بزند. ایشان موضوع ولایت فقیه را مطرح کرد. نوارهای ایشان وجود دارد و گوش کنید.



در جلسات خصوصی بیش از جلسات عمومی درباره ولایت فقیه بحث می‌کرد. زمانی که مسئله ولایت فقیه در مجلس مطرح بود و برخی نمایندگان مخالفت می‌کردند، ایشان جلسه‌ای گذاشت و ثابت کرد که ما به ولایت فقیه نیاز داریم

بمانید بهتر است. اما اگر کاندیدا شدید بنده برای شما تبلیغ می‌کنم. سرانجام تصمیم گرفته شد که شهید برای کاندیداتوری استخاره کند. استخاره گرفت و خوب آمد و ایشان کاندید شد.

گفته شده که شهید دیالمه برای راه اندازی تبلیغات انتخابات مجلس اول پول کافی در اختیار نداشت. بفرمایید که بودجه تبلیغات را از چه منابعی تأمین کرد؟

شهید دیالمه بدون یک ریال پول تبلیغات انتخابات را در مشهد به شکل مردمی شروع کرد. مردم عادی با دل و جان و رایگان تبلیغات را انجام دادند و به ایشان رأی دادند. تعدادی از آقایان نقل کردند که ما هر جا رفتیم، تبلیغات شهید دکتر دیالمه را دیدیم. ما خودمان هم فکر نمی‌کردیم که در این سطح گسترده برای ایشان تبلیغ شود. از خانه که بیرون می‌آمدیم می‌دیدیم که روی شیشه خودروها و مغازه‌ها پوستره‌های تبلیغاتی شهید دیالمه را چسبانده‌اند. در هیچ کدام از اینها ما نقش نداشتیم. این نشان می‌دهد که حرف‌های شهید به سرعت بین مردم نفوذ کرده بود. به دلیل این که حرف‌های ایشان با دیگران رنگ و بوی دیگری داشت. خیلی از افراد با ایشان مخالفت کردند. چون می‌دیدند اگر شهید دیالمه در این استان رشد کند، چیزی از آن‌ها باقی نمی‌ماند.

به هر حال برای راه اندازی ماشین تبلیغاتی، همه

می‌گفتند مقایسه نمودم. اگر نگویم آن‌ها را زیباتر از کلمات یاران امام (ره) یافتم، حداقل می‌توانم بگویم که آن‌ها را در همان سطح دیدم. جمله عجیبی که اولین بار در بهشت زهرا (س) و در طول انقلاب بارها شنیده‌ام شعاری بود همچون بیان آن پیر مرد، حبیب ابن مظاهر که در شب عاشورا بلند می‌شود و به امام حسین (ع) می‌گوید من علاقمند بودم که به جای یک جان، هفتاد جان می‌داختم و هر بار که مرا می‌کشتند و باز زنده شده و دیگر بار در راه تو کشته می‌شدم. این بار یک ملت ۳۵ میلیونی یکپارچه شعارشان این می‌شود که «حمینی عزیزم بگو تا خون بریزم». در چنین شرایطی که می‌بینیم دوباره داستان خلیفه سازی راه می‌افتد که گویی قرار است همان حادثه اتفاق بیفتد».

شهید دیالمه با چه دلایلی خود را کاندیدای اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی کرد؟

این پرسش خوبی است. ایشان پس از بازگشت از تهران به مشهد از من خواست به همه دوستان نزدیک زنگ بزنم و آن‌ها را احضار کنم. بیدرنگ حدود هشت یا ده نفر از دوستان مورد نظر حاضر شدند. شهید دیالمه در آن جلسه چنین گفت: «در تهران خدمت حضرت آیت الله خامنه‌ای رسیدم و آقا فرمودند که وحید آقا (وحید نام دوم شهید دیالمه بود) شما از مشهد کاندید انتخابات مجلس شورای اسلامی شوید. به عرض ایشان رساندم که به زودی به مشهد خواهم رفت و در این زمینه تصمیم خواهم گرفت».

این نظر نهایی مقام معظم رهبری بود؟

این نظر شخص مقام معظم رهبری بود. بعد در همان جلسه که دوستان شهید از جمله بنده در آن حضور داشتم، همه نظر موافق دادند که ایشان کاندید شود. یکی از دوستان به نام مهندس آریایی مخالفت کرد و خطاب به شهید دیالمه گفت که اگر شما در سنگر تبلیغات و کارهای فرهنگی

دوستان شهید آماده شدند و کار را شروع کردند. شهید هاشمی نژاد که از دوستان نزدیک شهید دیالمه بود، در شبی که دکتر دیالمه از تهران به مشهد بازگشت در منزل ایشان جلسه تشکیل داد که تا اذان صبح ادامه داشت. آن دو نشستند و در مورد مسئله انتخابات با هم صحبت کردند. مطالبی را که شهید دیالمه بیان کرد مورد قبول شهید هاشمی نژاد واقع شد. آن‌گاه شهید هاشمی نژاد در حوزه علمیه مشهد از شهید دیالمه حمایت کرد. سپس شهید دیالمه مورد تأیید آقایان علمای حوزه علمیه خراسان همچون آیت الله میرزا جواد تهرانی، آیت الله نوغانی، آیت الله مروارید، آیت الله شاهرودی و سایر چهره‌های سرشناس حوزه قرار گرفت.

چون شهید دیالمه پایگاه مردمی وسیعی در مشهد برای خود دست و پا کرده بود. یکی از پایه گذاران حزب جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کمیته انقلاب اسلامی خراسان بود. در آن مرحله اکثر دوستان شهید در کمیته‌های انقلاب عضویت داشتند. با این وصف شهید دیالمه با کمک دوستان جوان به عنوان نماینده دوم مردم مشهد در مرحله اول انتخابات راهی مجلس شورای اسلامی شد.

علت مخالفت شهید دیالمه با طاهر احمد زاده اولین استاندار خراسان چه بود؟

ببینید این مخالفت‌ها هیچ وقت شخصی نبود. یعنی هر کسی که پیرو مکتب امام صادق (ع)، یا در خط امام (ره) یا در خط ولایت فقیه نبود، مورد انتقاد منطقی شهید قرار می‌گرفت. این طرز تفکر شهید دیالمه بود که باید به این صورت حرکت کرد. زمانی که طاهر احمد زاده استاندار خراسان شد، شهید گفت که طاهر احمد زاده فاجعه است، و اگر بیاید چنین می‌شود. چون از مجاهدین خلق دفاع می‌کرد. در شرایطی که هیچ کسی جرأت نمی‌کرد حرف بزند، ایشان شعارهای خود را مطرح می‌کرد. چون ایشان افکار احمد زاده را می‌شناخت، و می‌دانست که این آدم نمی‌تواند یک استاندار خوبی در مشهد باشد. زمانی هم که طاهر احمد زاده خواست به مشهد بیاید، ما بسیج شدیم و رفتیم در راه آهن مشهد علیه او اعلامیه پخش کردیم. بعد دیدیم که احمد زاده چه کار که نکرد. منافقین را مسلح کرد.

مهمترین دلایل مخالفت شهید دیالمه با بنی صدر چه بود؟

در حقیقت شهید دیالمه خیلی علاقه داشت با بنی صدر در چارچوب بحث آزاد مناظره کند تا دیدگاه‌های او را مورد نقد قرار دهد. ولی بنی صدر زیر بار نمی‌رفت. ما ابتدا دانشجویان را در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد که قرار بود بنی صدر در آن جا سخنرانی کند گردهم آوردیم، و شعار «بنی صدر... دیالمه بحث آزاد پیش همه» را مطرح کردیم. وقتی بنی صدر زیر بار نرفت،





روزی که ایشان در دانشگاه ادبیات مشهد سخنرانی می‌کرد یکی از دانشجویان اطلاع داد که اخیراً کتابی منتشر شده که چین را قدرت بزرگ آینده معرفی کرده است. شهید دیالمه در پاسخ گفت: «اسلام قدرت بزرگ فرداست». امروزه اگر دانشجویان جوان تمام صحبت‌های ایشان را بازنگری کنند، ملاحظه خواهند کرد که صحبت‌های ایشان هنوز تازه است. گویی که الان دارد صحبت می‌کند. من که در گذشته شنیده‌ام و اکنون وقایع را می‌بینم، احساس می‌کنم که الان دارد صحبت می‌کند. نمی‌خواهم بگویم که همه مسائل را پیش‌بینی کرده بود. بلکه ایشان همیشه ذهن خلاق و فعال داشت همه مطالبی را که از قرآن و روایات و احادیث بیان می‌کرد، همه اینها را امروزه به چشم می‌بینیم.

وقتی خبر شهادت شهید دیالمه را شنیدید چه واکنشی نشان دادید؟

ایشان شهادت را دوست داشت. من هنوز هم هیچ وقت فراموش نمی‌کنم که شهید دیالمه برای من همه چیز بود. استاد بود. دوست بود. آنقدر متواضع بود. آنقدر فروتن بود. نه تنها استادم. بلکه گویا برادرم و پدرم و هم‌چیزم را از دست دادم. به خصوص که شب و روز همراه ایشان بودم. می‌دیدم ایشان چه قدر مؤدب بود و در عین حال بذله گو بود. هیچ وقت نمی‌گذاشت به ما سخت بگذرد. همیشه در جمع دوستان شوخی‌های لطیف می‌کرد تا بچه‌ها ناراحت نباشند. شهادت ایشان بدترین خبری بود که شنیدم. چون ایشان تهدید شده بود، برخی از دوستان به شهید توصیه کردند از شرکت در بعضی از جلسات به خصوص جلسات حزب جمهوری خودداری کند. ولی ایشان می‌گفت من باید بروم، و سرنوشت همه انسان‌ها در دست خداست. ■

الآن هم همین طور است. بچه‌ها خیلی به وحدت حوزه و دانشگاه معتقد بودند. برای اولین بار نماد وحدت حوزه و دانشگاه را عملاً طی یک راهپیمایی با شکوه در مشهد نشان دادیم. در آن راهپیمایی یک طلبه و یک دانشجو دوش به دوش هم حرکت می‌کردند. ما همچنین پای روحانیت را به دانشگاه مشهد باز کردیم. در دفاع از حوزه‌های علمیه تا جایی پیش رفتیم که پای روحانیت انقلابی و اصیل برای ایراد سخنرانی در دانشگاه باز شد. گاهی که شهید دیالمه در مشهد حضور نداشت، خیلی از علما از جمله استاد جعفری آقای کامیاب و حضرت «آقا» را دعوت کردیم که هر کدامشان یکی دو جلسه به دانشکده پزشکی آمدند و سخنرانی کردند. لذا بیشترین تلاش ما این بود که پای روحانیت اصیل و روحانیت اسلام ناب وارد دانشگاه شود.

شهید دیالمه چه نگرشی به مسائل جهانی داشت؟



شهید ترجیح داد جلسه سخنرانی برگزار کند و دیدگاه‌های بنی‌صدر را زیر سؤال نبرد. چون شهید دیالمه همه مدارک خود را از قبل آماده کرده بود، به سخنرانی پرداخت و گفت که بنی‌صدر اصلاً ولایت فقیه را قبول ندارد. او لیسانسیه است و مدرک دکترا ندارد. بنی‌صدر از قبل برای این ساخته شده که بیاید رئیس جمهور شود، و این چیزی است که صهیونیسم بین‌المللی و گروه‌های فراماسونری ایشان را برای این کار ساخته‌اند.

وقتی بنی‌صدر ز بار منظره با شهید دیالمه نرفت، ما چند روز بعد از مشهد راه افتادیم و آمدیم تهران و در روزنامه انقلاب اسلامی متحصن شدیم. شهید دیالمه شخصاً در تحصن شرکت نداشت و از منزل هدایت می‌کرد. چون بنی‌صدر به اصفهان رفته بود، شهید دیالمه ساعت ۱۴ دستور داد که متفرق شویم. بنی‌صدر هم گفته بود این افراد که در روزنامه انقلاب اسلامی متحصن شده‌اند هواداران انجمن حجّتی هستند. دقیقاً از آن تاریخ بود که انجمن حجّتی بودن به شهید دیالمه و دوستان ایشان زده شد. آن‌گاه حزب توده و مجاهدین خلق و سایر گروه‌های ضد انقلاب هم در روزنامه‌های رسمی‌شان عنوان کرد تعدادی که روزنامه انقلاب اسلامی را اشغال کرده‌اند انجمن حجّتی هستند.

ایشان شهادت را دوست داشت. من هنوز هم هیچ وقت فراموش نمی‌کنم که شهید دیالمه برای من همه چیز بود. استاد بود. دوست بود. آنقدر متواضع بود. آنقدر فروتن بود. نه تنها استادم. بلکه گویا برادرم و پدرم و هم‌چیزم را از دست دادم. به خصوص که شب و روز همراه ایشان بودم.

در حقیقت شهید دکتر دیالمه ولایت فقیه را باور کرده بود. می‌گفت بنی‌صدر مخالف ولایت فقیه است و اگر همچون کسی متولی امور جامعه شود، خیلی فاجعه است. ایشان مثل دیگران شعار نمی‌داد. در اوایل انقلاب خیلی افراد آمدند و شعار دادند و بعد عکس قضیه عمل کردند. برخی از همین افراد التقاتلی، شهید چمران را به آمریکایی بودن متهم کردند. اما عکس آن درآمد. در آن زمان طرفداران بنی‌صدر در صحن امام خمینی (ره) حرم امام رضا (ع) تجمع کردند و در مورد شهید بهشتی آن شعار زننده را سر دادند که ما رفتیم جلسه را بهم ریختیم. همچنین دانشجویان عضو گروهک مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۶ در دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد تظاهرات راه انداختند، و شعار می‌دادند که تنها راه رهایی راه مجاهدین است. ولی ما برگشتیم گفتیم «تنها راه رهایی راه خمینی است».

باورهایی که بچه‌های مجمع احیاء تفکرات شیعی به آن رسیده بودند شعار نبود. عقیده خالص بود.



راویان از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده‌اند که روزی میهمانی بر ایشان وارد شد، و بحثی درباره ساده زیستی مولای متقیان امیر مؤمنان (ع) مطرح گردید. امام ششم به میهمان چنین گفت: «آن پیراهن خونین جدم را که هنگام ضربت خوردن در سحرگاه ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه به تن داشت، در اختیار دارم و از آن نگهداری می‌کنم». امام صادق (ع) پیراهن آغشته به خون سرور شیعیان را که پس از گذشت پنج نسل به ایشان رسیده به میهمان خود نشان داد، و دوباره آن را به صندوقچه‌ای بازگرداند. این روایت به ما می‌آموزد که تا چه اندازه باید به نگهداری یاد و اسناد و خاطرات شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی کوشا باشیم. بی‌تردید فیلم مستند و ارزنده استاد محمد مهدی خالقی که درباره شهید عبد الحمید دیالمه ساخته شده قابل تحسین و قدردانی است. شاهد باران به منظور آشنایی خوانندگان با مراحل و مشکلات فراراه تهیه و تولید مستند «وحید آقا» با سازنده فیلم به گفت و گو نشست که با هم می‌خوانیم:

نگرشی بر نقش هنرمندانه فکری و سیاسی شهید عبد الحمید دیالمه در روند انقلاب اسلامی در گفت و گو با محمد مهدی خالقی مستند ساز

دیالمه، یکی از مؤثرترین شخصیت‌های فکری انقلاب بود

دیالمه را جمع آوری کرد. یک سری فیلم‌های آرشیوی که از شهید در آرشیو مجلس شورای اسلامی و در آرشیو صدا و سیما و در جاهای دیگر باقی مانده بود جمع کرد. می‌خواهیم بگویم که دست او در این زمینه خیلی پر بود. که بر اساس آن فیلمنامه را نوشت. فیلمنامه را به من داد و من سرگرم بررسی آن شدم. به هر حال فیلمنامه را بررسی و کار را شروع کردم. بر اساس خطی مشی که در فیلمنامه وجود داشت، با تعدادی از شخصیت‌های خراسانی که شهید را از نزدیک می‌شناختند، مصاحبه و فیلم گرفتیم. بعد به تهران رفتیم و یک سری مصاحبه‌های دیگری هم از دوستان شهید گرفتیم. شاید به طور کامل مصاحبه گرفتیم. البته همه مصاحبه‌ها این طور نبود که صد در صد مربوط به خاطرات شهید باشد. به طور مثال بر اساس ترسیم فیلمنامه به یک سری بستر سازی تاریخ معاصر احتیاج داشتیم، که آن را از طریق مصاحبه با برخی از کارشناسان تأمین کردم. به هر حال یک بستر خیلی خوبی

نام شهید دیالمه از دوران نوجوانی به گوشم خورده بود، و علاقه مند شدم تاریخچه زندگی ایشان را دنبال کنم. در مشهد آثاری زیادی از این شهید گرانقدر وجود دارد. از جمله خیابانی به نام شهید دیالمه نامگذاری شده و تصویر زیبایی از شهید در خیابان دانشگاه کشیده شده است

با چه انگیزه‌های رفتید به سراغ شهید دیالمه تا یاد و خاطرات ایشان را در قالب فیلم مستند به ثبت برسانید؟

چون مشهدی هستم و در مشهد زندگی می‌کنم و از طرفی اهل مطالعه و علاقه مند پیگیری تاریخ انقلاب اسلامی و تاریخ معاصر هستم. در حقیقت نام شهید دیالمه از دوران نوجوانی به گوشم خورده بود، و علاقه مند شدم تاریخچه زندگی ایشان را دنبال کنم. در مشهد آثاری زیادی از این شهید گرانقدر وجود دارد. از جمله خیابانی به نام شهید دیالمه نامگذاری شده است. تصویر بسیار زیبا از شهید در خیابان دانشگاه کشیده شده که بعدها یکی دوبار تغییر نقاشی دادند، اما به آن زیبایی سابق نشد.

حدود سال‌های ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ روزی آقای محمد حجت احمدی زر که از دوستانم و از مستند سازان خوب کشور است، بچه هنرمند و خوش ذوق و خوش فکر است و مستند انقلاب اسلامی را ساخته است به کتابخانه آستان قدس رضوی که آن جا شاغل هستم، آمد و گفت که می‌خواهد برای شهید دیالمه کاری بسازد، و از من تقاضای کمک کرد. از او پرسیدم که چه کمکی از من بر می‌آید؟ گفت که در کارگردانی مستند به من کمک کن. به این شکل بیدرنگ قبول کردم و وارد پروژه شدم.

آقای احمدی زر قبلاً یک فیلمنامه نوشت که حاصل تحقیق بسیار خوب و گسترده‌ای بود و این کار شاید یک سال و چند ماهی طول کشید. اسناد و مدارک بسیاری به دست آورد. عکس‌های شهید



فراهم شد.

در مجموع چند مصاحبه گرفتید؟

به نظرم حدود ۲۵ مصاحبه انجام شد. از همه مشکلات و موانع که بگذریم، کار تدوین را شروع کردیم، و تدوین این مستند در اواخر سال ۱۳۸۶ به پایان رسید، و بعد رفت به مرحله مونتاژ و مونتاژ آن هم به سرعت تمام شد.

برای ساخت مستند با مشکلی هم مواجه شدید؟ مشکل اساسی که در آن زمان داشتیم، مشکل بودجه بود و هیچ کسی حمایت نمی‌کرد. بنده خدا آقای احمدی زر با انگیزه بسیار بالا که نسبت به شهید داشت برای ساخت فیلم رفت وام قرض‌الحسنه گرفت و ما کار را با وام ساختیم.

زمانی که کار را شروع کردیم، و مقداری که گذشت یک مجموعه‌ای به نام مجموعه ارشاد تشکیل شده بود، که برای برخی از کارهای فرهنگی یک کمک هزینه‌هایی را نظر می‌گرفتند که در نتیجه یک کمک هزینه مختصری برای ساخت فیلم دادند که فیلم فقط می‌توانست مراحل فنی‌اش را تکمیل کند. یعنی کمک در همین سطح بود. ناگفته نماند چون این کار را ما دو نفری انجام می‌دادیم، هیچ دستمزدی به کسی ندادیم. شهید عبد الحمید دیالمه یکی از بزرگترین و جذابترین شخصیت تاریخ معاصر انقلاب در خراسان بود. ویژگی‌های

مختلفی دارد که شایسته است به آن اشاره شود. شاید بهتر است این ویژگی‌ها از زبان دوستان و خانواده ایشان و کسانی که ایشان را درک کرده بودند گفته شود.

اما آن تم اصلی که درباره این شهید در فیلم داشتیم، این است که این جوان که در سن ۲۷ سالگی به شهادت می‌رسد، چه گونه به این بصیرت رسیده بود. این نکته خیلی مهم است. این پیوند جوانی با بصیرت خیلی برای ما جذاب بود. تصمیم ما این بود که شهید دیالمه را به عنوان یک دانشجوی الگو... یک جوان شیعی الگو... بتوانیم شخصیت او را در فیلم نشان دهیم. دقیقاً به یاد دارم که شخصیت شهید دیالمه تا چه اندازه به شخصیت تاریخی اسلام، هشام بن حکم (شاگرد امام صادق علیه السلام) شباهت دارد. خیلی از دوستان شهید هم در مصاحبه‌ها به این نکته اشاره می‌کردند. واقعا به شخصیت هشام بن حکم شباهت داشت. واقعا برای من که در آن دوره یک جوان ۲۸ ساله بودم خیلی جذاب بود.

سرانجام تولید فیلم را با همه مشکلاتی که در بر داشت تمام کردیم. حالا تازه اول کار بود که چه گونه توزیع شود، و کجا پخش شود. باز هم دو سه سال درگیر توزیع فیلم بودیم. تا جایی که می‌توانستیم با شبکه‌های مختلف صدا و سیما، با نهادهای مختلف فرهنگی تماس گرفتیم تا این کار را از ما بخرند و هزینه ما را بدهند. تا ما هم قرض‌هایمان را بپردازیم. به گرافیکس و با فلیمبردار بدهکار بودیم.

فیلم چه مشکلی داشت که کسی خریدارش نبود؟

نگاه کنید، دیالمه سال ۱۳۸۶ قابل مقایسه با دیالمه سال ۱۳۹۲ نیست شهید دیالمه در آن دوره یک شخصیت کم شناخته شده و همراه با سوء تفاهم‌های بسیار بزرگ در فضای سیاسی

و اجتماعی کشور و بیشتر در شهر مشهد بود. جنبه‌های کم شناخته بودن شهید دیالمه بود که سایه افکنده بود. تا می‌گفتیم دیالمه، می‌پرسیدند: دیالمه چه کسی است؟ می‌گفتیم: یکی از شهدای هفتم تیر است. می‌پرسیدند: ۷۲ شهید هستند. برای کدام یک از آنان می‌خواهید فیلم بسازید؟ ایشان با دیگران چه فرقی دارد؟ برای شهید بهشتی هنوز یک مستند خوب ساخته نشده و تو می‌خواهی برای دیالمه مستند بسازی؟

شهید عبد الحمید دیالمه یکی از بزرگترین و جذابترین شخصیت تاریخ معاصر انقلاب در خراسان بود. ویژگی‌های مختلفی دارد که شایسته است در مجله شاهد یاران به آن اشاره شود. شاید بهتر است این ویژگی‌ها از زبان دوستان و خانواده ایشان و کسانی که ایشان را درک کرده بودند نیز گفته شود

در مشهد آن فضای تهمت‌ها و افتراها ضد شهید دیالمه، فضای سیاسی سنگینی بر علیه ایشان به وجود آورده بود که بعدها من در مستند «پوستین وارونه» به یک بخشی از آن فضا پرداختم.

در چه بخش‌هایی از ابعاد شخصیت شهید دیالمه برای ساخت مستند به آن پرداختید؟ ابعاد فکری، ابعاد مبارزاتی؟

مستند شهید دیالمه را به شیوه مستند بازسازی کار کردیم. اما نه بازسازی تمام. یک جور بازسازی استعاری که داستان پیدا کردن یک نفر را که بتواند نقش شهید دیالمه را بازی کند، خیلی پیچیده است. یک نفر از بچه‌های قم را تعیین کرده بودیم، که در

لحظه آخر انصراف داد و ما را کلافه کرد. مدتی گذشت تا این که یکی از دوستان به من گفت که یک نفر بچه بسیجی به نام رضا صادق زاده را می‌شناسد که در پایگاه بسیج فعالیت می‌کند، و خیلی به شهید دیالمه شباهت دارد. روزی را قرار گذاشتم تا آقا رضا را که قرار است به عنوان راوی تیم نقش دیالمه را بازی کرد ببینم. به پایگاه بسیج در مسجدی در چهار راه لشکر مشهد رفتم و به محض این که وارد پایگاه شدم آقا رضا پشتش به من بود. تا برگشت به طرف من احساس کردم که با شهید دیالمه واقعی رو به رو شده‌ام. دقیقاً عین شهید دیالمه بود. با همان اندام. با همان قد و قواره. با همان صورت و با همان محاسن. همان روزی که برای آغاز تصویر برداری آمد کتی پوشیده بود که انگار کت شهید دیالمه است. در حقیقت پیدا کردن آقای صادق زاده را از برکت روح بزرگ شهید می‌دانیم که ایشان واقعا به ما کمک کرد.

در مراحل مختلف تهیه فیلم من بارها بر سر مزار شهید دیالمه در حرم حضرت معصومه (س) رفتم، و مرحله به مرحله از ایشان کمک خواستم. از همان ابتدا که مشکلات مالی مان خیلی شدید بود، رفتم بر مزار ایشان و گفتم آقا شما عنایتی کنید تا این کار تکمیل شود. طولی نکشید که موضوع کمک مالی حل شد. باز دفعه دوم که برای فروش فیلم بر مزار ایشان رفتم، دانشکده علوم پزشکی مشهد که شهید شاگرد این دانشکده بود فیلم را از ما خرید. البته بعد از گذشت سه سال بازاریابی و با مبلغ بسیار پایین فروخته شد. دانشکده مزبور هم فیلم را تکثیر و توزیع کرد.

شما حساب کنید از سال ۱۳۸۶ که کار تهیه فیلم آغاز شد، در سال ۱۳۹۰ به نمایش گذاشته شد. الحمد لله در دومین جشنواره فیلم عمار هم به عنوان یکی از سه فیلم برتر بخش تاریخ انقلاب اسلامی انتخاب شد. از آن جا بود که فیلم شناخته و اکران‌های مردمی شد و رسانه‌ها به نقد و بررسی آن پرداختند. البته من این پنج سال فاصله را بر این مبنا می‌گذارم که شاید این زمان بندی بر وفق مراد شهید بوده است. شاید ایشان به این راضی بود که این موضوع به تدریج مطرح شود. شاید اطلاع داشته باشید که شهید دیالمه در فضای رسانه‌ای کشور به عنوان «شهید بصیرت» شناخته شده است. بالاخره این فیلم این گونه به سرانجام رسید. وقتی درگیر توزیع فیلم بودم، دیدم حجم بسیار زیادی مصاحبه انجام داده‌ام. برای تولید فیلم ۵۸ دقیقه‌ای، شاید ۳۰ - ۴۰ ساعت مصاحبه داشتم. همچنین حجم بسیار زیادی مدارک و عکس و متون داشتم. با خود گفتم با این مواد چه کنم. خوب است از آن یک کتاب تهیه کنم. کار پیاده سازی مصاحبه‌ها را شروع کردم، و یک نسخه از آن مصاحبه‌ها را در سال ۱۳۸۹ به شکل کتاب روایی تاریخی تقدیم خوانندگان کردم. وقتی پیگیری چاپ کتاب را شروع کردم دوباره همان مشکلات تهیه فیلم پیش آمد. کتاب را هر جا بردم کسی چاپ نمی‌کرد.



تعدادی از ایات عظام شهد در پیشانیان نظارنات مردمی



داشتند، و با شخصیت‌های طراز اول انقلاب که شاگردان امام به حساب می‌آمدند، همکاری داشتند. در این انجمن جلسات سخنرانی و روشنگری برگزار می‌شد، و شهید دیالمه در دوره نوجوانی به واسطه پدرش به این جلسات راه پیدا می‌کرد. و با شخصیت‌های فکری و مبارز انقلاب مأنوس می‌شود. به مرور زمان جذب شخصیت شهید مطهری می‌شود، و در مراحل در کلاس‌های درس ایشان شرکت می‌کند. در عین حال در همان دوره از دریچه تاریخ اسلام و ریشه‌های تشیع متأثر از اندیشه‌های شخصیت مرحوم علامه عسکری می‌شود، و این اندیشه در ذهنش شهید تبلور می‌یابد.

به طور کل حرف من این است که سیر و سلوک، روش تربیتی، سبک زندگی خانوادگی است که عبد الحمید دیالمه را به مسیر انقلابی می‌آورد. البته این نکته را نباید فراموش کرد که شخصیت شهید دیالمه به نظر من یک شخصیت خاص است. هوش و ذکاوت فوق العاده دارد. استعداد و توان ذهنی و هوشی و درک بالا از شرایط روز دارد. یعنی شخصیت او با بچه‌های هم‌سن و سال خود به طرز چشمگیری متفاوت است. زودتر بزرگ و رشد کرده است. در سن ۲۷ سالگی که شهید می‌شود این همه دستاورد فکری از او باقی می‌ماند. مشهور است که مجموعه سخنرانی‌های ایشان از تعداد سخنرانی‌های شهید مطهری بیشتر است. یعنی حدود ۴۰۰ جلسه سخنرانی رسمی آرشیو و طبقه بندی شده از ایشان به جا مانده است. حجم بالایی از سخنرانی‌های ایشان از دوران قبل از انقلاب یا ضبط نشده یا پنهان مانده است. خیلی از سخنان ایشان در جلسات خصوصی ضبط نشده است.

با این وصف یک آدم چه قدر باید توان محتوایی داشته باشد تا بتواند این همه حرف بزند. الان هم که به سخنرانی‌های ایشان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که از نظر مبانی دین چه قدر قوی، و چه قدر مستدل سخن گفته است. این دانشجوی جوان ۲۴ ساله که معمم نیست و به شکل رسمی در حوزه درس نخوانده، به قدری عمیق و با اعتماد به نفس می‌آید در معقولات دینی سخن می‌گوید که همه را به شگفتی وامی‌دارد. به نظر من این به استعداد و هوش فوق العاده ایشان بر می‌گردد. شکی نیست که بستر خانوادگی و سبک زندگی خانوادگی در شکوفایی استعداد شهید دیالمه اثر گذار بوده است.

زمانی که شهید دیالمه در دانشگاه مشهد قبول می‌شود و به این شهر می‌آید، انگار یک شخصیتی آمده که با سایر دانشجویها تفاوت دارد. در حالی که دانشجویهای جدید صفر کیلومتر بودند، ایشان جوانی پخته‌تر و با مطالعات دینی افزون‌تر به مشهد می‌آید. گرایش‌های سیاسی و انقلابی دارد. آگاهی و شناخت دارد. بزرگان علم و اساتید دانشگاه را می‌شناسد. بنابراین وقتی به مشهد می‌آید به سرعت به عنوان یک شخصیت علمی

و پا کند، که در جریان اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی بعد از پیروزی انقلاب، رتبه دوم مجموع آراء مردم را احراز کند؟ در واقع این استعداد کم نظیر به ریشه‌های تربیتی و خانوادگی شهید دیالمه برمی‌گردد. ایشان در یک خانواده نسبتاً مرفه به دنیا می‌آید. اما وقتی به شخصیت پدر و مادر ایشان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم مادرش یک شخصیت مذهبی و از خاندان علماست. اما کاراکتر شخصیت پدر که در تربیت فرزند خیلی اهمیت دارد، این است که دکتر حمید دیالمه پدر شهید دیالمه با وجودی که با درجه سرهنگی در ارتش شاه خدمت می‌کند، اما در عین حال یک آدم بسیار مقید به موازین دینی بود، و مسائل مذهبی را رعایت می‌کرد. با علمای مبارز ارتباط داشت. در کنار روحیه مذهبی، یک روحیه انقلابی خیلی خوبی هم داشت. لذا آگاهی و بصیرت شهید دیالمه به پدرش می‌رود.

در مراحل مختلف تهیه فیلم من بارها بر سر مزار شهید دیالمه در حرم حضرت معصومه (س) رفتم، و مرحله به مرحله از ایشان کمک خواستم. از همان ابتدا که مشکلات مالی مان خیلی شدید بود، رفتم بر مزار ایشان و گفتم آقا شما عنایتی کنید تا این کار تکمیل شود. طولی نکشید که موضوع کمک مالی حل شد

شهید عبد الحمید دیالمه از دوران نوجوانی و از دوران قبل از انقلاب با انجمن اسلامی پزشکان ارتباط داشت. انجمنی است که شهید بهشتی و شهید مطهری و حتی حضرت آقا در آن رفت و آمد داشتند. دربرگیرنده جمعی از پزشکان مذهبی ارتش بود که روحیات انقلابی و مبارزات مخفی

موقعی کتاب که چاپ نشد گفتم چه کار کنم. نشستم از خاطرات کوتاه شهید دیالمه یک نسخه پالتویی به شکل داستان کوتاه برای نوجوانان و جوانان از دل کتاب درآوردم که نشر معارف قم آن را با عنوان «آقا وحید» چاپ و منتشر کرد. جالب این جاست که در عرض کمتر از یک سال به چاپ چهارم رسید. این کتاب کار دوم من برای شهید دیالمه بود.

البته اینها کارهای بسیار کوچکی است و شهید خیلی بزرگوار است، و باید چهره بین المللی او شناخته شود. باید به عنوان یکی از الگوهای بزرگ جوانان در سطح جهان معرفی گردد. به نظرم عنایت معنوی که از این شهید به ما می‌رسد خیلی بالاتر است. پارسال یک مستند به عنوان «پوستین وارونه» با موضوع انجمن حجته ساختم. در مستند «وحید آقا» به آن شبهاتی که به شهید دیالمه شده بود ورود نکردیم. به دلیل این که احساس کردیم در آن زمان هنوز دیالمه شناخته شده نیست. فکر کردیم اگر به شبهات ورود کنیم باعث دامن زدن به آن شبهات می‌شود و الان موقع پاسخگویی نیست.

یکی از انگ‌هایی که در اوایل انقلاب به شهید دیالمه می‌زدند، بدون دلیل و مدرک خاصی می‌گفتند که ایشان عضو انجمن حجته است. ما آمدم سکنس پایان بندی مستند «پوستین وارونه» را اختصاص دادیم به پرونده دیالمه و شاگردان ایشان. در پایان آن مستند بخشی از سخنرانی مشهور دیالمه را که در مورد انجمن حجته صحبت می‌کند و می‌گوید به من تهمت انجمنی می‌زنند، من به این دلیل انجمنی نیستم، آن را در فیلم آورده‌ایم. ساخت این مستند جزء الطاف خداوند بود.

این جوان ۲۰ ساله که در آن شرایط ارباب و خفقان حاکم بر کشور، در دانشکده علوم پزشکی دانشگاه مشهد قبول می‌شود، با چه ایده‌ای توانست در یک مدت کوتاه برای خود پایگاه مردمی در استان بزرگ خراسان دست



رشد می‌کند. نمی‌توانم پیش‌بینی کنم که اگر در تهران می‌ماند یا به قم می‌رفت چه سرنوشتی داشت. ولی این جوان با انگیزه عجیبی وقتی به مشهد می‌آید به طور شتابان رشد می‌کند. دوستان ایشان نقل کرده‌اند که در طول دوره دانشجویی یک لحظه هم بیکار نمی‌ماند. کم می‌خوابید و کم می‌خورد، و شبانه روزی کار می‌کرد. دائم به فکر ایجاد تشکیلات و برگزاری جلسات آموزش مبانی دین برای دانشجویان بود. وقتی به روزهای قبل از پیروزی انقلاب می‌رسیم، می‌بینیم مجمع احیاء تفکرات شیعی خلاقیت کم نظیری در مشهد از خود نشان می‌دهد. یکی از نخستین خلاقیت‌ها برگزاری دعای کمیل دانشجویی کشور در دانشگاه مشهد است. اعضای این مجمع جزء کسانی هستند که اولین تظاهرات را پیش از سه سال قبل از آغاز تظاهرات عمومی دوران انقلاب به شکل جنگ و گریز و پراکنده علیه رژیم شاه در برخی از محله‌های مشهد به راه می‌اندازند.

است. وقتی هم به انقلاب می‌رسد همه گروه‌های مزبور را به هم پیوند می‌دهد. شهید دیالمه در نتیجه ارتباطات خوبی که با علما و حوزه علمیه مشهد و نیز با بزرگان شهر داشته، آنان عمق دینی و بصیرت ایشان را شناخته بودند. آگاه بودند که این آدم دانشگاهی واقعا انحراف فکری ندارد. می‌دانستند که واقعا گرایش‌های دینی قوی دارد. وقتی به اولین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی می‌رسیم، و صحبت از معرفی افراد مخلص دانشگاهی می‌شود، طبیعتا علمای مشهد مثل مرحوم میرزا جواد تهرانی و مرحوم نوغانی و مرحوم فلسفی می‌گویند چه کسی بهتر از دیالمه و ایشان را مطرح می‌کنند.

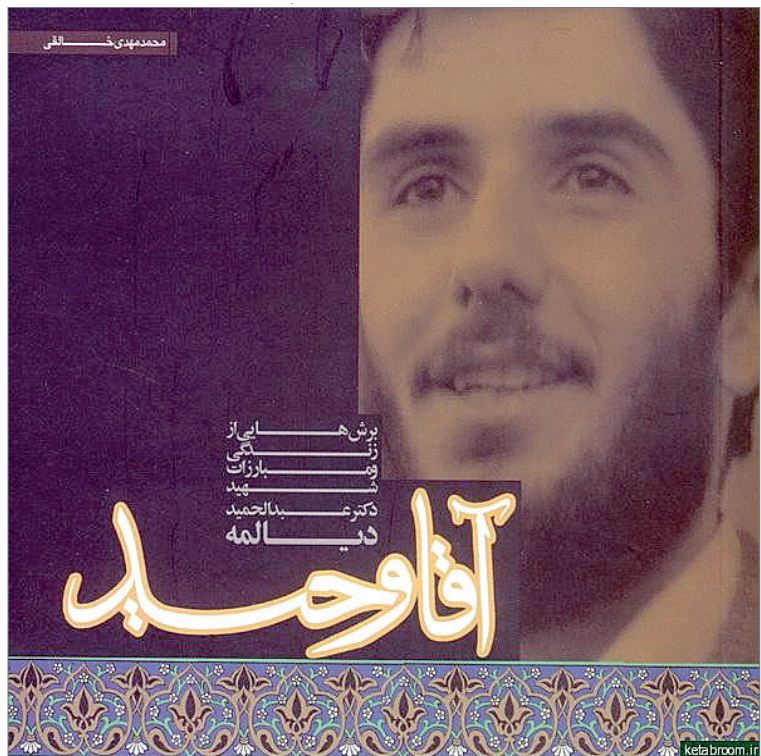
از سوی دیگر مخالفت سرسختانه شهید دیالمه با بنی صدر، پایگاه ایشان را در میان علمای مشهد استحکام می‌بخشد. البته حزب جمهوری اسلامی هم در پرتو فضای سیاسی آن دوره جزء مخالفان بنی صدر بوده است. ولی مهمترین و عمده ترین کسی که بیش از همه پرچم مخالفت با بنی صدر را به دست می‌گیرد، شهید دیالمه بوده است. علمای مشهد با توجه به این مسائل می‌آیند، شهید دیالمه را در لیست افراد پیشنهادی خودشان برای انتخابات مجلس قرار می‌دهند، و ایشان به عنوان نماینده دوم مشهد بعد از عبد خدایی رأی می‌آورد. در مشهد در آن دوره انتخاباتی دو لیست اصلی وجود داشت. لیست علمای مشهد، و لیست حزب جمهوری اسلامی مشهد. و این به دلیل حمایت علماست که دیالمه رأی می‌آورد. در نتیجه سه نفر از لیست علمای مشهد، و دو نفر از لیست حزب جمهوری رأی می‌آوردند که در نتیجه ترکیب پنج نماینده مشهد تکمیل می‌شود، و ایشان به عنوان جوان‌ترین نماینده وارد مجلس می‌شود.

این تظاهرات قبل از شهادت آقا مصطفی خمینی (ره) و آغاز قیام همگانی مردم ایران بوده است؟
اگر اشتباه نکنم این تظاهرات را در سال ۱۳۵۳ در مشهد برگزار کردند. شهید دیالمه در واکنش با موضوع روز ۱۶ آذر که گروه‌های چپی همه ساله آن را برگزار می‌کردند، تصمیم می‌گیرد در همان ایام مراسم روز ۱۵ خرداد را در دانشگاه احیاء کند. ایشان وقتی به انقلاب نزدیک می‌شود، گروه‌های مختلفی را که پراکنده کاری می‌کردند، بدون این که اعضای این گروه‌ها اطلاع داشته باشند دارند با چه کسی ارتباط می‌گیرند، هماهنگ و سازمانند می‌کنند. به خاطر این که این تشکیلات لو نرود، افراد آن را به صورت منفرد و خوشه‌ای سازماندهی می‌کنند، و خود ایشان با مسئولان این گروه‌ها ارتباط برقرار می‌کنند. این نشان می‌دهد که ایشان مسائل امنیتی را خوب رعایت می‌کرده

و فکری برجسته می‌شود. سریع می‌تواند یارگیری کند. چون با انگیزه‌های ارزشمندی که داشت، در محیط دانشگاه بچه‌های مذهبی، انقلابی و با علاقه را دور خود جمع می‌کند. سپس بلافاصله با محافل انقلابی، دینی و حوزوی ارتباط برقرار می‌کند. در مشهد مقام معظم رهبری، با شهید هاشمی نژاد، با بیوت علما همچون آقا میرزا جواد تهرانی و آیت الله شیرازی ارتباط برقرار می‌کند. در خاطرات ایشان وجود دارد که می‌رفته از این آقایان استفاده معنوی می‌کرده، و دانشی را که در تهران آموخته غنی‌تر می‌کرده است.

شهید دیالمه از دوران قبل از انقلاب با انجمن اسلامی پزشکان ارتباط داشت. انجمنی است که شهید بهشتی و شهید مطهری و حتی حضرت آقا در آن رفت و آمد داشتند. دربرگیرنده جمعی از پزشکان مذهبی ارتش بود که روحیات انقلابی و مبارزات مخفی داشتند، و با شخصیت‌های طراز اول انقلاب که شاگردان امام به حساب می‌آمدند، همکاری داشتند

خب ایشان در سال ۱۳۵۲ و در سایه شرایط اختناق و استبداد حاکم بر کشور به مشهد می‌آید و به مدت چهار سال در این شهر فعالیت می‌کند. بنابر این وقتی شهید دیالمه در فضای مشهد قرار می‌گیرد، در پرتو تضارب شدید عقاید و در سایه جوش و خروش فکری و حوزوی به سرعت



دیده بودند. عمق فاجعه التقاط و عدم خلوص فکر دینی را دیده بودند. بنابراین در مبارزه با این مسائل خیلی تأکید داشتند. مجموعاً مباحث عقیدتی دیالمه که ده‌ها ساعت سخنرانی دارد، گویای این واقعیت است. همچنین اگر به سؤالات پرسشنامه‌های مجمع در آن دوره نگاه کنید، می‌بیند که مجمع بر لزوم ترویج تفکر دینی، به معنی اسلام ناب و تشیع ناب تأکید داشته است.

مزیت دوم این است که بر خلاف تهمت‌هایی که به شهید دیالمه زده می‌شد. ایشان با به وجود آوردن فضای گفتمان کاملاً باز و آن چیزی که ما به آن کرسی‌های آزاد اندیشی در فضای دانشگاهی می‌گوییم، من کمتر شخصیتی در تاریخ انقلاب دیدم که آن قدر سخنرانی‌هایش پر هیجان، آزاد و همراه با پرسش‌های تند و بی پروا و بدون سانسور باشد. بعد از سخنرانی مردانه می‌گفت: هر کس هر سؤالی دارد راحت و آزاد بپرسید. بر این اساس خیلی از افرادی که به جلسات ایشان مراجعه می‌کردند، طیف‌های بسیار وسیعی بودند. خیلی جالب است که دختری بی‌حجاب که اصلاً اعتقاد دینی نداشتند، وقتی وارد آن فضا می‌شدند و آن استدلال‌های قوی و منطقی‌گفتمانی را می‌شنیدند، برمی‌گشتند و متحول می‌شدند.

در مستندی که از شهید دیالمه ساخته‌اید یا در کتابی که تألیف کرده‌اید، به این نتیجه رسیده‌اید که فرضاً اگر انقلاب اسلامی به پیروزی نمی‌رسید، ایشان درصدد بود که یک تشکیلات نظامی مشابه گروه مؤتلفه و فداییان اسلام به وجود بیاورد؟ اصلاً چنین چیزی را احساس کرده‌اید؟

ما نمی‌توانیم چنین پیش‌بینی را بکنیم که اگر این اتفاق روی نمی‌داد، چه می‌شد. من بر اساس روندی که در سیره زندگی شهید دیالمه دیدم، و کارهای فکری که از ایشان دیدیم، معتقدم که ارادت خاص و اعتقاد قلبی به نهضت امام خمینی (ره) داشت. ولی نشانه‌ای از تصمیمی که بخواهد قبل از پیروزی انقلاب وارد فاز مبارزه مسلحانه شود ندیدیم. ولی قطعاً مبارزه ایشان در دوران انقلاب، فکری و بر مبنای نهضت امام (ره) بود. شاید شهید دیالمه افزون بر مبارزه فکری، گرایش نظامی هم داشته باشد. به این دلیل که ایشان بعد از پیروزی انقلاب جزء مؤسسان سپاه پاسداران و کمیته انقلاب اسلامی مشهد بوده است. شهید بابا نظر در کتاب خاطرات خود گفته است که شهید دیالمه مرا در سپاه استان خراسان گزینش کرد. شاید اگر ایشان چنین گزینشی داشت و در سپاه می‌ماند، قطعاً جزء بزرگترین سرداران جنگ می‌شد. چون سرداران بزرگ جنگ مانند شهید کاوه، شهید همت و شهید متوسلیان و دیگران دقیقاً در همان مقطع سنی شهید دیالمه به جبهه پیوستند. به گمان خیلی زیاد، شاید ایشان احساس تکلیف می‌کرده که خط مشی مبارزه فکری را ادامه دهد. ■



مجلس می‌شود، مجلس را به هم می‌ریزد. اما چند نفر از نمایندگان سابق مجلس که با دیالمه بودند، به ما گفتند که ایشان در فضای مجلس آن مرحله یک نماینده عقلایی مجلس جلوه‌گر بود. خیلی منظم و دقیق یک سری پرونده‌ها را پیگیری می‌کرد. یک نماینده بدون جنجال و هیاهو بود.

همه این مسائل نشان می‌دهد که شهید دیالمه یکی از مؤثرترین شخصیت‌های فکری انقلاب در آن دوره سخت بوده است. هجوم شبهات غبار فتنه‌ها در آن دوره در فضا پراکنده بود و ایشان مردانه با آن شبهات مبارزه می‌کند. لذا ایشان بارها تهدید به ترور می‌شود. تهدید می‌شود که اگر کوتاه نیاید، جلسات سخنرانی‌اش را بمب‌گذاری می‌کنند

با شناختی که از شهید دیالمه و مجمع احیاء تفکرات شیعی دارید، به عنوان یک صاحب‌نظر بفرمایید که این مجمع در آن دوره تا چه اندازه توانست نو آوری به وجود بیاورد؟

فکر کنم دوستان مجمع باید به این پرسش پاسخ دهند. ولی من فقط برداشتم را می‌گویم. در حقیقت مجمع احیاء دو مزیت کلیدی داشت. یکی این که دیالمه و شاگردانش بر خالص‌سازی و ناب‌سازی تفکر مبارزاتی و تفکر دینی تأکید می‌کردند. به دلیل این که آسیب‌های التقاط و آسیب‌های سطحی‌نگری در فضای دینی را در گروه‌های چپ دیده بودند. انحراف سازمان مجاهدین خلق را در سال ۱۳۵۴ دیده بودند. آسیب‌های اجتماعی فداییان خلق و پیکار و سایر گروه‌های دیگر را

از زمان انتخاب شهید دیالمه به نمایندگی مجلس تا زمان شهادت ایشان حدود یک سال طول کشید. آیا ایشان در این مدت کوتاه توانست کاری برای مردم مشهد بکند؟

در این خصوص چند نکته جالب و اساسی وجود دارد. نکته اول این است که اولین دوره مجلس شورای اسلامی در دوره‌ای از تاریخ انقلاب اسلامی آغاز شد که دوره مغفول نامیده می‌شود. از نظر تاریخی واقعا دوره ناپایداری بوده است. نگاه کنید انقلاب اسلامی که در اواخر سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید، در نیمه سال ۱۳۵۹ جنگ تحمیلی شروع شد. یکی از مسئولان نظامی که این دوره را جزیی از دوره دفاع مقدس نامیده است، درست گفته است.

نکته دوم این است که شهید دیالمه در آن دوره درگیر مبارزات فکری با تفکرات انحرافی سازمان مجاهدین خلق و سایر گروه‌های چپ در فضای دانشگاه یا فضای جوانان مشهد بوده است. به این نقش بی‌بدیل و بسیار مهم شهید دیالمه در آن مقطع سرنوشت ساز از تاریخ انقلاب اسلامی خیلی باید توجه شود. به طور مثال در سخنرانی تبیین، تبیین جهان کتاب‌های مسعود رجوی را تفسیر و تحلیل می‌کند.

همه این مسائل نشان می‌دهد که ایشان یکی از مؤثرترین شخصیت‌های فکری انقلاب در آن دوره بسیار سخت بوده است. هجوم شبهات غبار فتنه‌ها در آن دوره در فضا پراکنده بود و ایشان مردانه با آن شبهات مبارزه می‌کند. لذا ایشان بارها تهدید به ترور می‌شود. تهدید می‌شود که اگر کوتاه نیاید، جلسات سخنرانی‌اش را بمب‌گذاری می‌کنند. حال با توجه به این که شهید دیالمه در خصوص مبارزه با بنی صدر و درگیری با منافقین یک شخصیت جنجالی جلوه می‌کند، و همیشه در رسانه‌ها مطرح می‌شود، همه فکر می‌کنند وقتی که ایشان وارد



مدافع حریم انقلاب و تشیع بود

ناگفته‌های تلخ و شیرین از دوران حیات کوتاه و پر از خاطره شهید دکتر عبد الحمید دیالمه از زبان مهندس علی توانایی



در حقیقت شرکت در زمینه سازی برای آفرینش انقلاب مردمی بر اساس اصول و مبانی اسلامی، و سرانجام ایستادن تا پای جان در راه دفاع از آرمان‌ها و دستاورهای انقلاب، بصیرت و شجاعت می‌طلبد، و شهید فداکار و بزرگوارمان دکتر عبد الحمید دیالمه در مدت حیات کوتاه خود این نقش را به خوبی و به نحو زیبا ایفا کرد. چه ایشان پرورش یافته مکتب تشیع علوی است که همچون اسوه‌های تاریخ اسلام، گام در مسیر ابو ذرها، مقدادها، سلمان‌ها و عمار یاسرها و نیز هشام بن حکم، شاگرد امام جعفر صادق (ع) نهاد، و در مبارزه سیاسی راهکار ائمه معصومین (ع) را در پیش گرفت. دیالمه با قدرت ایمان و صلابت عقیده، در اندک زمانی توانست مفاهیم و آموزه‌های اسلام اصیل را در دل جوانان تشنه حقیقت تقویت کند، و کج روی‌ها را آشکار سازد. مهندس علی توانایی در گفت و گو با شاهد یاران برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد شهید دیالمه را بازگو کرده است:

در ابتدای گفت و گو بفرمایید که چه گونه به جمع شاگردان و دوستانان شهید عبد الحمید دیالمه پیوستید؟

در واقع پیشینه اعتقادی من به دوران کودکی و نوجوانی برمی‌گردد، که تحت تعالیم یک خانواده مذهبی رشد کردم. این مذهبی بودن یک نوع رفتار و روشی را به من آموخت تا همواره در محضر روحانیت اصیل و معزز شیعه کسب فیض کنم و شاگرد باشیم. طبیعتاً با شروع فعالیت‌های انقلابی من هم مثل همه نوجوان‌های آن مرحله وارد صحنه شدم. و در تظاهرات مشهد شرکت می‌کردم تا این که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. بعد از پیروزی انقلاب با رشد فعالیت گروهک‌های ضد انقلابی در واقع انگیزه من برای دفاع از حریم انقلاب به خصوص وجه عقیدتی آن بیشتر شد. به دنبال این بودم که چه طور بتوانم به لحاظ اعتقادی در مقابل آن‌ها از اسلامی دفاع کنم و مانع پیوستن هم‌سالان و هم‌کلاسی‌های خود به گروهک‌های ضد انقلاب شوم.

با جست و جوهایی که انجام دادم اطلاع یافتم که در دانشگاه فردوسی مشهد جوانی وجود دارد که از حریم اعتقادی انقلاب و تشیع به نحو شایسته دفاع می‌کند. من به شوق یافتن ایشان راهی دانشگاه شدم و در سخنرانی‌های شهید دیالمه شرکت کردم. در واقع ایشان را همان کسی یافتم

که او را جست و جو می‌کردم. ایشان را با زبان خوب و استدلال‌های قوی و عشق وافر نسبت به انقلاب و امام (ره) یافتم. از انقلاب اسلامی به خصوص جنبه‌های عقیدتی و اعتقادی آن به خوبی دفاع می‌کرد.

غیر از مسائلی که برشمردید شهید دیالمه چه ویژگی‌های دیگری داشت که شما را در آن زمان جذب ایشان کرد؟

اولین جاذبه شهید دیالمه صبوری و خستگی ناپذیری ایشان برای جذب جوان‌ها بود. هنگام برگزاری جلسه سخنرانی، هیچ گاه تا به پرسش آخرین نفری که در جلسه حضور داشت جواب ندهد، صحنه را ترک نمی‌کرد. بعد از سخنرانی می‌ایستاد و به افرادی که پرسش‌های کتبی و شفاهی می‌کردند، پاسخ می‌داد. برای ایشان مطرح

با جست و جوهایی که انجام دادم اطلاع یافتم که در دانشگاه فردوسی مشهد جوانی وجود دارد که از حریم اعتقادی انقلاب و تشیع به نحو شایسته دفاع می‌کند. من به شوق یافتن ایشان راهی دانشگاه شدم و در سخنرانی‌های شهید دیالمه شرکت کردم. در واقع ایشان را همان کسی یافتم که او را جست و جو می‌کردم

نبود که این سؤال کننده کیست، چی هست، از کجا آمده و در چه سطحی است. همه افراد را با خود یکسان می‌دید، و با تواضع کامل می‌ایستاد و به همه پرسشهای افراد جواب می‌داد. این برخورد باعث شد که من جذب ایشان شوم. در این رابطه من خاطره‌ای متضاد نقل می‌کنم: در اوایل سال ۱۳۵۸ که بحث‌ها داغ بود و انقلاب هم به طور کامل استقرار نیافته بود، یک شخصی به نام آقای تنکابنی از سران گروه‌های کمونیست آمده بود دانشگاه سخنرانی کند. دوستان بعد از سخنرانی سؤالاتی مطرح کردند، و ایشان چون در تنگنای جواب دادن قرار گرفت، صحنه را به حالت فرار ترک کرد. ولی شهید دیالمه به قدری به غنای فکری رسیده بود که هیچ سؤالی را بی پاسخ نمی‌گذاشت و می‌توانست افراد را در هر سطحی که باشند ارضاء کند، به خصوص در بحث‌های سیاسی و رفتارهای اجتماعی.

فراموش نمی‌کنم که در خرداد سال ۱۳۵۸ که بحث ولایت فقیه در مجلس خبرگان مطرح شد، و برخی از افراد اعتراض کردند، شهید دیالمه در دفاع از تصویب طرح ولایت فقیه در قانون اساسی راهپیمایی با شکوهی به سمت مدرسه نواب ترتیب داد. این راهپیمایی هم برای نشان دادن نقش روحانیت در انقلاب و هم برای دفاع از قیام ۱۵ خرداد و دفاع از حضرت امام (ره) برنامه‌ریزی

توانستند با ادامه همان مسیر وظیفه پاسداری از حریم فکر و عقیده را تا امروز انجام دهند.

امکان دارد درباره شرح وظایف آن هسته‌ها را بیشتر توضیح دهید؟

در حقیقت مهمترین وظیفه شهید دیالمه و دوستان ایشان تلاش برای ارتقاء سطح آگاهی عقیدتی و اسلامی جامعه بود. ایشان بیشتر روی اعتقادات تأکید داشت. چرا که اعتقادات می‌تواند نقش اساسی در حفظ انقلاب ایفا کند. در عمل هم این را به اثبات رساند که هر کسی اگر کوچک‌ترین زاویه‌ای با انقلاب و اسلام بگیرد. هر چند که دوران مبارزه طولانی را گذرانده باشد، و از نظر اعتقادی ضعیف بوده باشد، دیر یا زود این زاویه تنافر عجیبی را با اسلام و اعتقادات اسلامی و به انقلاب ایجاد می‌کند. چه بسا پیش‌بینی‌های ایشان در خصوص افراد مختلف زود هنگام به حقیقت پیوست.

تجربه‌ای که آموختم این است که اسلامی که از غیر راه ولایت به دست بیاید، سرانجام به انحراف کشیده می‌شود. اسلام فقط از مسیر اهل بیت (ع) به دست می‌آید. شهید دیالمه بدون سر و صدا «باقیات الصالحات» زیادی در این کشور به ارث گذاشت که به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنم. این دعای کمیلی که اکنون در سرتاسر کشور برپا می‌شود، یادگار شهید دیالمه است. چون اولین دعای کمیل را ایشان در دانشگاه مشهد به شکل هنری برپا کرد. یادم نمی‌رود که ایشان اولین بار بعد از یک سخنرانی پر شور دوستان و مجری برنامه را دعوت کرد که بمانند مراسم دعای کمیل برگزار کنند. آن شب، حدود ۳۰ و چند سال قبل، واقعا مراسم دعای کمیل تاریخی، معنوی و

شخص شما از همراهی شهید دیالمه و مجمع احیاء تفکرات شیعی چه تجربه‌ای آموختید و این تجربه را در صحنه عمل چه گونه پیاده کردید؟

تجربه‌ای که آموختم این است که اسلامی که از غیر راه ولایت به دست بیاید، سرانجام به انحراف کشیده می‌شود. اسلام فقط از مسیر اهل بیت (ع) به دست می‌آید. شهید دیالمه بدون سر و صدا «باقیات الصالحات» زیادی در این کشور به ارث گذاشت که به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنم. این دعای کمیلی که اکنون در سرتاسر کشور برپا می‌شود، یادگار شهید دیالمه است. چون اولین دعای کمیل را ایشان در دانشگاه مشهد به شکل هنری برپا کرد. یادم نمی‌رود که ایشان اولین بار بعد از یک سخنرانی پر شور دوستان و مجری برنامه را دعوت کرد که بمانند مراسم دعای کمیل برگزار کنند. آن شب، حدود ۳۰ و چند سال قبل، واقعا مراسم دعای کمیل تاریخی، معنوی و

در خرداد سال ۱۳۵۸ که بحث ولایت فقیه در مجلس خبرگان مطرح شد، و برخی از افراد اعتراض کردند، شهید دیالمه در دفاع از تصویب طرح ولایت فقیه در قانون اساسی راهپیمایی با شکوهی برای نشان دادن نقش روحانیت در انقلاب و برای دفاع از قیام ۱۵ خرداد و دفاع از حضرت امام (ره) برپا کرد

تعدادی از عزیزان تربیت شده شهید دیالمه که با آن‌ها گفت و گو کردم به نظر رسید افراد خیلی معتقد و متعهدی هستند. ولی به نظر شما چرا بعد از شهادت دیالمه نتوانستند جای ایشان را پر کنند؟

شده بود. شاید برای اولین بار عکس‌های شهدای روحانیت به طور کامل در دست مردم بود. به یاد دارم عکس دوران طلبگی میرزا کوچک خان که مردم او را در قیافه رزم دیده بودند، در راهپیمایی وجود داشت. همه متعجب شده بودند، و کسی فکر نمی‌کرد که میرزا کوچک خان جنگلی طلبه‌ای بوده که سال‌ها بعد به صحنه مبارزه پیوسته است. به دلیل این که شعارهای این راهپیمایی دفاع از حریم انقلاب و دفاع از امامت امام (ره) بود، چنان تأثیری بر روحیه مردم مشهد برجای گذاشت که همه یکصدا فریاد می‌زدند «امامت خمینی اساس وحدت ماست».

به هر حال من به این شکل به جمع شهید دیالمه و مجمع احیاء تفکرات شیعی پیوستم. جمعی که ایشان ایجاد کرده بود بسیار خودمانی بود. افراد این احساس نمی‌کردند مثل سایر احزاب و گروهک‌ها باید سلسله مراتبی را طی کنند تا بتوانند رئیس تشکیلات را ببینند. چون شهید دیالمه رئیس نبود. معلم بود و یاد می‌داد، و در این یاد دادن مشتاق بود. شاید هم می‌دانست که وقت زیادی برای یاد دادن ندارد.

در شرایط بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که گروهک‌های چپ‌ی و التقاطی صحنه گردان کار تبلیغات و عضوگیری و جذب نیرو بودند، به نظر شما شهید دیالمه در آن زمان تا چه اندازه موفق بود جوانان را به سوی آموزه‌های دینی رهنمون کند؟

به نظر من موفقیت شهید دیالمه چشم گیر بود. اگر فعالیت ایشان را با هجمه‌ای که گروه‌ها علیه انقلاب و ارزش‌های دینی و به طبع افرادی مثل ایشان بود، مورد مقایسه قرار دهیم، موفقیت ایشان خیلی چشمگیر بود. حضرت امام خمینی (ره) در واکنش به هجمه گروه‌های مزبور به خصوص در محیط‌های دانشگاهی که هر حرکت اصیل را ارتجاع، و هر حرف ناب را ارتجاعی تعبیر می‌کردند، در یکی از سخنرانی‌های خود به این مضمون فرمودند که ما مرتجع هستیم. ارتجاع ما به تعالیم ۱۴۰۰ ساله پیامبر اکرم (ص) برمی‌گردد. چون گروه‌ها با برجسب ارتجاعی می‌کوشیدند هر سخن اصیل را که می‌خواست جوانان را به سمت تعالیم اسلام رهنمون سازد، با آن با مقابله برمی‌خواستند. گروهک‌های چپ‌ی و التقاطی همچنین می‌خواستند از احساسات دخترها سوء استفاده کنند و آن‌ها را به سمت خودشان بکشانند. به همین دلیل در برابر سخنان ایشان که به ضرورت حفظ حریم عفاف و حجاب برای خانم‌ها توصیه می‌کرد، انگ مرتجع و ارتجاعی می‌زدند. ولی شهید دیالمه نهراسید و با اداره جلسات و کلاس‌های متعدد روشنگرانه برای خانم‌ها و آقایان توانست آن‌ها را جذب کند و هسته‌هایی را به وجود بیاورد که اعضای آن نیز



مجلس شورای اسلامی - کمیسیون شوراها

به یاد ماندنی، آن هم به صورت هنری و با نور پردازی با شکوه برگزار شد. شما در آن مرحله کجا دیده‌اید که دعاهای قرآنی و دعاهای صحیفه سجادیه را در دانشگاه قرائت کنند؟ هیچ وقت آن فراز آخر دعای افتتاح را که «اللهم إنا نشكو اليك فقد نبينا و غيبه و لينا» را فراموش نمی‌کنم. دعای کمیل را با حالتی زیبا و صوتی دلنشین و صحنه‌ای با شکوه با نورپردازی‌های مختلف ادا کردند. برخی از دوستان دانشگاه تهران که در جریان انقلاب فرهنگی به مشهد آمده بودند، و در جلسه دعای کمیل دانشگاه شرکت کردند به این فکر افتادند که چه قدر خوب است این مراسم دعای کمیل را هم در دانشگاه تهران برگزار کنند، و این اتفاق هم افتاد. مدت زیادی نگذشت که این دعای کمیل بعد از برگزاری در دانشگاه‌های سراسر کشور همه گیر شد و گسترش یافت.

مبنای اصلی کار شهید دیالمه این بود که افراد در هر جایی که هستند، باید تکلیفشان را نسبت به اسلام و امام (ره) و انقلاب اسلامی انجام دهند. امروزه دوستان ایشان که شما با برخی از آن‌ها مصاحبه کرده‌اید حاصل آن تفکرند، و هیچ تفاوتی بین دوستان شهید وجود ندارد. این به دلیل آن مسیر فکری است که ایشان ترسیم کرد

از دیگر ابعاد شخصیت شهید... از اخلاق و سلوک رفتاری ایشان برای ما بگویید... یا خاطراتی از ایشان به یاد دارید بفرمایید؟

خاطرات از شهید دیالمه زیاد است. چند خاطره از آخرین روزهای حیات ایشان را برای شما بازگو می‌کنم، که بیانگر میزان تیز هوشی و بصیرت ایشان است. یکی از خاطرات مربوط به مشهد و دو خاطره مربوط به تهران است.

روزی در شهر مشهد در جلسه‌ای خدمت شهید دیالمه بودم. در آن زمان، شاید اوایل سال ۱۳۵۸ بود که بنی صدر به مشهد آمد و در یک سخنرانی مژده انتشار روزنامه انقلاب اسلامی را به مردم داد. افراد را دعوت کرد به روزنامه کمک مادی کنند. ما تحت تأثیر فضای آن روز دل‌مان می‌خواست روزنامه‌ای را که متناسب به انقلاب اسلامی است در مقابل آن همه رنگین‌نامه‌های ضد انقلابی عرض اندام کند. همراه دو سه نفر از دوستان هم کلاسی‌ام با خوشحالی خدمت شهید دیالمه آمدم تا با ایشان درباره جمع‌آوری کمک به روزنامه انقلاب اسلامی نظر خواهی کنم از ایشان سؤال کردیم که می‌خواهیم چنین کاری را در مدرسه بکنیم. ایشان با کمال اطمینان به ما گفت که این روزنامه در آینده نزدیک محل تجمع همه ضد انقلابی‌های کشور می‌شود و هر کمکی که بکنید

کمک به ضد انقلاب است. ما از این حرف بسیار تعجب کردیم، ولی چون به ایشان علاقه داشتیم نظر ایشان را پذیرفتیم و مدتی نگذشت که این سخن برای ما به اثبات رسید.

خاطره دوم این است که چون بعد از انقلاب دانشجوی شدم و به دانشگاه علم و صنعت تهران آمدم، شهید دیالمه هم نماینده مجلس شد و در تهران استقرار یافت. با این وصف فرصت بیشتری یافتم تا همراه ایشان باشم. در آن زمان با اولین کسالت حضرت امام (ره) دوستان مجمع بسیار نگران شدند، و بحث می‌کردند که اگر خدایی نکرده مسئله‌ای برای امام (ره) پیش آید چه کسی جانشین ایشان می‌شود. بعضی از دوستان نظر می‌دادند که امکان دارد مرحوم آقای طالقانی جانشین شود. ولی ایشان با کمال تعجب دوستان، گفت: «خیر آقای طالقانی جانشین امام (ره) نمی‌شود. هرچند که آقای طالقانی آدم ارزشمندی است، در واقع این هم یک بحث اعتقادی دیگری بود که شهید دیالمه مطرح کرد.

حال که به مسئله جانشینی حضرت امام در آن مرحله اشاره کردید بفرمایید که نظر شهید دیالمه در مورد قائم مقامی آقای منتظری چه بود؟

نظر ایشان در ابتدا در مورد قائم مقامی آقای منتظری مثبت بود. دیدگاه ایشان این بود که بحث قائم مقامی آقای منتظری را افرادی دنبال می‌کنند که قصد دارند بعد از امام تحت لوای ایشان نظرات و افکار خودشان را دنبال کنند، و به نان و نوایی برسند. ایشان با آن صفای باطن و سادگی که دارد نمی‌تواند افراد مغرض را از خود دور کند. این نظر شهید دیالمه بود.

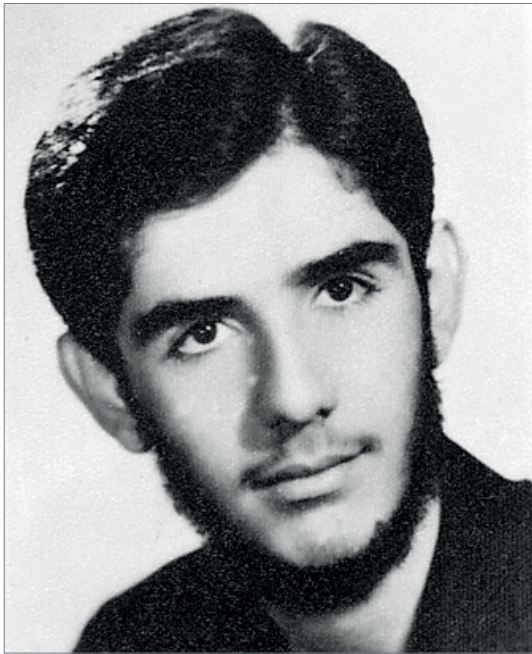
خاطره سوم این است که ایشان در اوایل سال

۱۳۶۰ واقعا نگران سرنوشت انقلاب بود. انقلاب را از هر جهت در معرض تهدید و خطر می‌دید. یکبار از ایشان پرسیدم که آقا سرنوشت انقلاب چه می‌شود؟ در جواب گفت اگر که امام (ره) مسئله را حل نکنند، لیبرال‌ها قصد کودتا دارند و همه سران انقلاب را اعدام کنند، که ایشان بعد از ۳۰ خرداد و جریان عدم کفایت بنی صدر کمی آرام شد. ولی نگرانی شهید دیالمه همچنان ادامه داشت.

شهید دیالمه پس از انتخاب به نمایندگی مجلس شورای اسلامی و انتقال از مشهد به تهران احساس نکردید که تغییری در روحیه و رفتار ایشان به وجود آمده باشد؟

هرگز، ایشان در تهران هم به دنبال معلمی بود. فراموش نمی‌کنم که مدام برگزاری جلسات تربیتی را ادامه داد. به خصوص بعد از این که دانشگاه‌ها تعطیل شدند، در فضای دانشگاه علم و صنعت کلاس‌هایی را دایر کرد. نکته‌ای که این جا به ذهنم رسید این است که کلاس‌های ایشان هیچ وقت مختلط نبود. همیشه در جدایی کلاس‌ها تأکید می‌کرد. به طور مثال در دانشگاه علم و صنعت دو کلاس، یکی برای خانم‌ها و دیگری برای آقایان دایر کرده بود. در ابتدا وقتی اعلام کردند که شهید دیالمه می‌خواهد کلاس تشکیل دهد، حدود سیصد دانشجوی آقا و خانم برای هر کلاس ثبت نام کردند. ولی خواسته ایشان این بود که من یک سری آدم‌هایی را در کلاس می‌خواهم که در آینده زبان‌گویای این اعتقاد بشوند. بنابراین کسانی بیایند ثبت نام کنند که ماندگار هستند. لذا خیلی از افرادی که در این کلاس‌ها حضور یافتند، منشأ اثر خیلی خوبی شدند.





می‌فهمد؟ چرا افراد جامعه بیشتر دنبال او هستند و به او توجه دارند؟ چه شده که ایشان با این سن و سال کمی که دارد مردم مشهد به او اقبال کردند ولی در تهران به آن‌ها اقبال نکردند؟

نمونه این قبیل افراد حسود زیاد است، و در برابر هر کسی از شخص حضرت امام (ره) گرفته تا مقام معظم رهبری می‌ایستند. ما در روایات اسلام داریم که بحث حسادت را دست کم نگیریم، و به همین دلیل روزانه چند بار سوره فلق را بخوانیم. به خصوص صبح‌ها قبل از بیرون آمدن از خانه. آن جا که خداوند می‌فرماید «من شر حاسد اذا حسد» چیز کمی نیست. به هر حال اینها بخشی از انگیزه‌های افرادی بود که با شهید دیالمه مخالفت می‌کردند.

مجالس ایران از صد سال پیش به این شهرت دارند که افراد زیادی همچون مرحوم آیت الله کاشانی و مرحوم مدرس به نحوی سعی کردند مدیریت جامعه را اصلاح کنند. در دوران معاصر هم شهید دکتر آیت و شهید دیالمه به نحوی این طور بودند. بفرمایید که شهید دیالمه با دیگران چه تفاوتی داشت؟

شهید آیت انسان خیلی بزرگی بود. تفاوت شهید آیت با شهید دیالمه این بود که شهید آیت به مسائل اعتقادی از منظر سیاسی نگاه می‌کرد. یعنی وقتی که ایشان از ولایت فقیه دفاع میکرد این ولایت فقیه را به این دلیل که این به لحاظ سیاسی چیزی بهتر از این نمی‌تواند کشور را حفظ کند. ولی شهید دیالمه به مسائل سیاسی هم از نگاه اعتقادی نگاه می‌کرد. تفاوت‌شان فقط این بود. و گرنه شهید آیت هم از شهدای بزرگ انقلاب است. از کسانی است مانند شهید دیالمه که واقعا در دراز مدت نمونه‌شان را نخواهیم داشت. دیالمه معتقد بود این پایه‌های اعتقادی افراد جامعه است که آن‌ها را در جریان

به مخالفین جواب می‌داد، و از آن‌ها هم تقاضا می‌کرد که مستدل حرف بزنند. هر چند که آن‌ها به این تقاضا توجه نداشتند. در این خصوص خاطره‌ای به ذهنم رسید، که برای شما بازگو می‌کنم. روزی یکی از افرادی که به بنی صدر تمایل داشت در دانشگاه علم و صنعت به شهید دیالمه تهمت زد که ایشان جزء انجمن حججیه است. او گفت یکی از دوستان من که قبل از انقلاب با دیالمه هم کلاس بوده این مطلب را گفته است. من این مطلب را برای شهید نقل کردم و ایشان بدون این که ناراحت شود با اطمینان گفت: «با این آقا که از روی هوا با هم هم‌کلاس نبودیم. به این آقا که چنین حرفی زده و زنده است بگویید، در هر زمانی و در هر جایی که بخواهد من حاضریم بیایم و رو در رو کنیم. من نه ایشان را می‌شناسم، و نه در جایی در انجمن حججیه نه فقط با ایشان بلکه با هیچ کس نبوده‌ام».

می‌خواهم بگویم که ایشان در برخورد با مخالفین هیچ وقت دچار عصبانیت نمی‌شد. همیشه اعتماد به نفس خاص خود را حفظ می‌کرد. با وجود مشغله‌ها و گرفتاری‌های زیادی که در مجلس داشت، حاضر بود با کسانی که به ایشان تهمت‌های ناروا می‌زدند، بنشینند و بحث کند. شهید دیالمه موقعی که نماینده مجلس شد، کم سن و سال بود. بفرمایید که نمایندگان طیف‌های گوناگون جامعه به ویژه نمایندگان نهضت آزادی و لیبرال‌های مجلس چه دیدگاهی به این جوان انقلابی داشتند؟

معمولا مخالفین یک شخصیت فکری که پایگاه مردمی در جامعه پیدا می‌کند، چند دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته افرادی هستند که مقاصدشان با مقاصد آن شخصیت متفاوت است. بنابراین با او مبارزه می‌کنند تا هم خودشان به مقصودشان برسند و هم او را از رسیدن مقصودش باز دارند. کسانی که با شهید دیالمه مقابله می‌کردند، طیف‌های متعددی بودند. از گروه‌های چپ و چریک‌های فدایی و پیکار و مجاهدین خلق گرفته تا گروه‌هایی مثل دکتر پیمان و نهضت آزادی. عده‌ای هم بودند که مخالفت‌شان از روی حسادت بود. حسادت به این معنی که چرا یک جوانی که بیشتر از آن‌ها در مسائل مبارزه در دانشگاه و در حوزه استخوان خورد کرده، بهتر از آن‌ها

به چه علت خانم‌ها و آقایان را از یکدیگر جدا می‌کرد؟ چرا اجازه نمی‌داد بانوان پشت سر آقایان بنشینند؟

نظرشان این بود که اگر کلاس‌ها مختلط باشد امکان دارد به مرور زمان انگیزه‌هایی ایجاد کند که قابل کنترل نباشد.

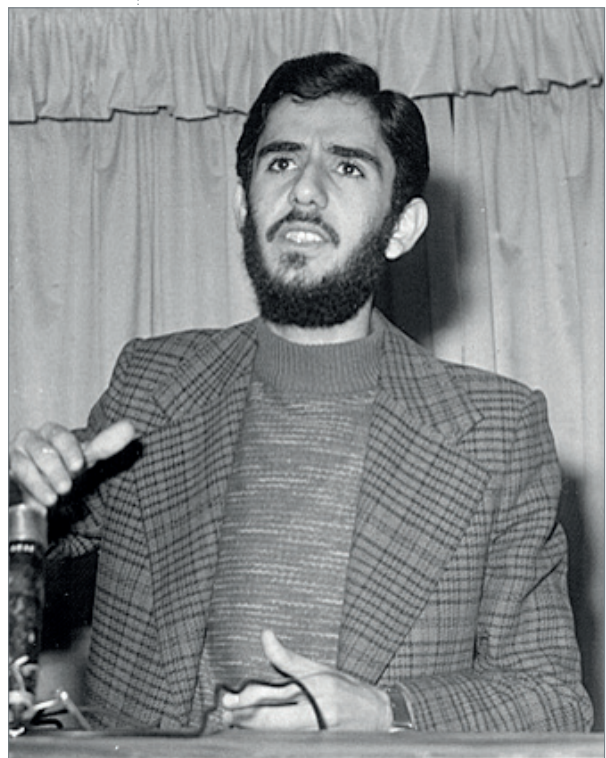
سخنانی را که در جلسات آقایان مطرح می‌کرد همان را در جلسات بانوان تکرار می‌کرد؟

چون خانم‌ها کمتر به مسائل سیاسی علاقه داشتند، در کلاس‌های خانم‌ها بیشتر مسائل اعتقادی و تربیتی را مطرح می‌کرد. به خصوص بحث و ظایف و نقش زنان در محیط خانه که این گونه بحث‌ها منحصر به آن‌هاست و جایگزینی ندارد. ولی در کلاس‌های آقایان مسائل سیاسی بیشتر طرح می‌شد.

شهید دیالمه با اعتماد به نفس و با زبان نرم و مستدل به مخالفین جواب می‌داد، و از آن‌ها هم تقاضا می‌کرد که مستدل حرف بزنند. هر چند که آن‌ها به این تقاضا توجه نداشتند. ایشان در برخورد با مخالفین هیچ وقت دچار عصبانیت نمی‌شد. همیشه اعتماد به نفس خاص خود را حفظ می‌کرد

اشاره کردید که طیف‌های گوناگونی مخالف شهید دیالمه بودند. خواستم بدانم که ایشان با چه زبان و با چه لحنی با مخالفین برخورد می‌کرد؟

ایشان با اعتماد به نفس و با زبان نرم و مستدل



تحولات سیاسی محکم نگه می‌دارد. در حقیقت تیزبینی یکی از خصوصیات بارز شهید دیالمه بود که خیلی از افراد این ویژگی را نداشتند. این تیزبینی باعث شده بود که در دام افراد و گروه‌ها نیفتد.

خبر شهادت شهید دیالمه را چه گونه تلقی کردید؟ به خصوص که به این نکته اشاره کردید که دو سه ساعت قبل از شهادت ایشان با هم در یک جلسه بودید؟

اگر شهید دیالمه به تنهایی شهید می‌شد، شاید هرگز برای ما قابل تحمل نبود. ولی مصیبت هفتم تیر به قدری شدید بود که ما را شوکه کرد. با وجود علاقه شدیدی که به این شهید داشتیم، ولی ایشان را از مردان ردیف‌های دوم و سوم انقلاب می‌دانستیم. در عین حال علاقه شدیدی به شهید بهشتی داشتم، و دانشجویان دانشگاه مرا طرفدار ایشان می‌شناختند. به همین دلیل در جو آن زمان می‌گفتند که علی توانایی مرتجع است و از آقای بهشتی دفاع می‌کند. در دانشگاه علم و صنعت مسئول بریدن جراید در انجمن اسلامی بودم، و دو روز در هفته کار می‌کردم. وظیفه داشتم متن کامل اظهارات شهید بهشتی را که سه شنبه شب‌ها مصاحبه داشت و روز چهارشنبه صبح در روزنامه جمهوری اسلامی چاپ می‌شد، آرشیو کنم.

وقوع انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی در شامگاه هفتم تیر را شاید دو سه هفته قبل از وقوع آن در خواب دیده بودم. این خواب خیلی برای من ناراحت کننده بود. با شهید دیالمه خیلی گرم و صمیمی بودم، و شاید تا دو سه ماه بعد هنوز احساس نمی‌کردم که چه اتفاق ناگواری روی داده است. به این دلیل که شهدای حزب جمهوری، همان گونه که امام (ره) فرمودند «بهشتی یک ملت بود برای ملت ما»، واقعا هر کدامشان یک ملت بودند. مخصوصا شهدای دولت همچون شهید

عباس پور، شهید قندی، شهید کلانتری. شهید اسدالله زاده یکی از دوستان صمیمی من بود که در انفجار دفتر حزب جمهوری به شهادت رسید. این آقا در اواخر سال ۱۳۵۷ از آمریکا آمده بود و در مدرسه برای ما جلساتی می‌گذاشت، و ما را در مقابل کمونیست‌ها به سازماندهی تشکیلات دعوت می‌کرد. به هر حال هر کدام از قربانیان این فاجعه برای ما عزیز بودند. بالاخره مصیبت شهید دیالمه در آن لحظات در لابه لای انبوه شهیدان گم شد.

شهید دیالمه می‌گفت توحیدی که بنی صدر تعریف می‌کند، توحید اسلامی نیست. چند بار از بنی صدر که ادعا می‌کرد طرفدار بحث آزاد است، دعوت کرد که بیاید مناظره کند تا شهید برای او ثابت کند. این بعثتی که تو می‌گویی با آن بعثت اسلامی که توسط جبرائیل بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده نیست

خواب انفجار حزب جمهوری اسلامی را که دیده بودید برای شهید دیالمه و دیگران بازگو نکردید؟

خیر، زمانی که به مشهد رفته بودم، فقط برای مادرم بازگو کردم، و به همین خاطر سریع به تهران بازگشتم. من معتقدم که تقدیر الهی را نمی‌توان باطل کرد. گاهی وقت‌ها چنین می‌شود که آدم در لابه لای اتفاقات روزمره مطلبی را فراموش می‌کند، و بعد از گذشت مدتی به یادش می‌آید. باز هم می‌گویم که در تقدیر الهی و قضای حتمی الهی نمی‌توان دخالت کرد. به دلیل این که آقای کلاهی (تروریست و عامل انفجار حزب جمهوری اسلامی) دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بود. او عضو مجاهدین خلق دانشگاه علم و صنعت بود. به شهید بهشتی گفته بودند که این آدم توبه کرده

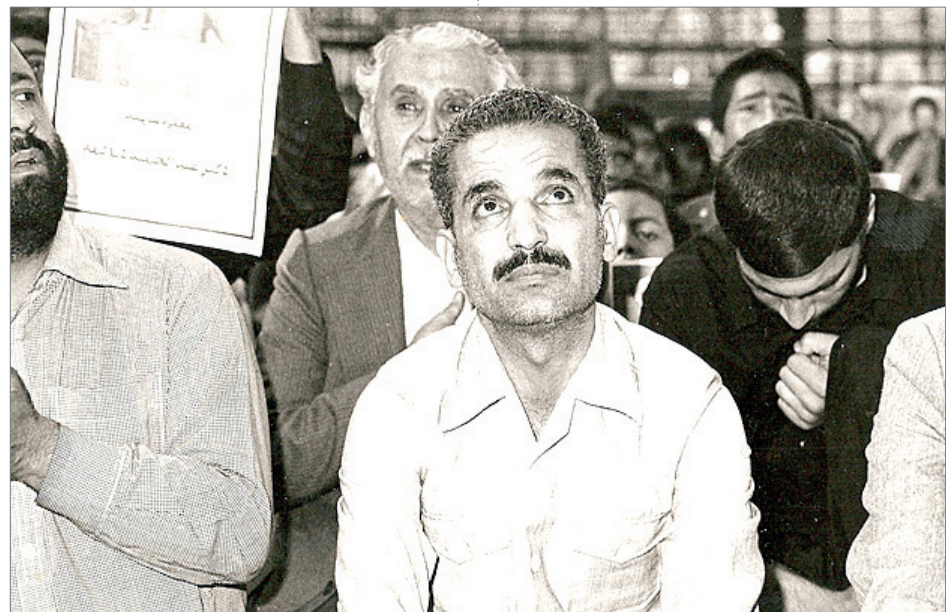
است. ولی خصلتی که شهید دیالمه داشت همیشه می‌گفت اگر کسی آمد و از یک سری انحرافات عقیدتی و گناه توبه کرد، باید توبه او را قبول کنیم. ولی هیچ دلیلی ندارد که او را امام جماعت کنیم. امام جماعت نکردن کنایه از این است که موقعیت حساسی به او ندهیم. ولی مسئولان حزب جمهوری هم توبه کلاهی را قبول کردند و هم موقعیت حساس به او دادند که این فاجعه به بار آمد.

در پایان لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که برای خوانندگان مجله شما مفید خواهد بود. شاید امروزه متوجه نیستیم که این همه مراسم زیارت عاشورا و زیارت جامعه برگزار می‌شود، برگزاری چنین مراسمی در دوران انقلاب و در جو روشنفکری دانشگاه‌ها خیلی شهادت می‌خواست. با وجودی که دانشگاه مشهد بهتر از سایر استان‌های کشور بود، و با وجودی که امکان نداشت روحانیون انقلابی بیانند در دانشگاه صحبت کنند، یکی از کارهای مهمی که شهید دیالمه انجام داد، این بود که هفته‌ای یک بار یا به تناسب مناسبت‌های دینی روحانیون طراز اول را دعوت می‌کرد در دانشگاه صحبت کنند. این طور نبود که شخصا بخواهد سخنرانی کند، یا خود را مطرح کند. بلکه پای روحانیت را به دانشگاه باز کرد. سعی می‌کرد اشخاصی امثال مرحوم علامه محمد تقی جعفری، شهید هاشمی نژاد، آیت الله مکارم شیرازی و روحانیون مختلف و افراد مذهبی مثل مرحوم فخرالدین حجازی که در جبهه انقلاب بودند و در دانشگاه‌ها آنان مرتجع می‌نامیدند، وارد دانشگاه کند.

دیدگاه شهید نسبت به مرحوم فخر الدین حجازی مثبت بود؟

به هر حال ایشان آدم دگم نبود. دیدگاه ایشان این بود که مزایای افراد می‌تواند خیلی بیشتر از معایب‌شان بروز کند. مگر اختلاف ایشان با بنی صدر بر سر چه بود؟ می‌گفت توحیدی که بنی صدر تعریف می‌کند، توحید اسلامی نیست. چند بار از بنی صدر که ادعا می‌کرد طرفدار بحث آزاد است، دعوت کرد که بیاید مناظره کند تا شهید برای او ثابت کند. این بعثتی که تو می‌گویی با آن بعثت اسلامی که توسط جبرائیل بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده نیست. بنی صدر کتابی به نام بعثت دائمی منتشر کرد و در آن ادعا کرد که بعثت همیشه اتفاق می‌افتد. غرض این است که شهید دیالمه نسبت به افرادی که اختلافات جزئی داشتند، دگم برخورد نمی‌کرد. به تعبیر امروزی «جذب حداکثری و دفع حداقلی است».

به هر حال شهید دیالمه در مقابل انحرافات برخی از افراد مانند بنی صدر می‌گفت که اینها از قصد دارند ظاهر سازی می‌کنند. در حقیقت اینها چهره نفاق دارند، و بایستی این چهره را برای مردم نمودار کرد. ■





درآمد



تو دریدی نیست که شهید دکتر عبد الحمید دیالمه اندیشه سیاسی و مبانی اعتقادی خود را طبق ولایت‌مداری و عشق به خاندان پیامبر اکرم (ص) و جانشینان بر حق آنان استوار کرد، و اصل رستگاری جوامع انسانی را در همه عصرها و مکان‌ها بر اساس این ایده دانست. یکی از ویژگی‌های شهید دیالمه این است که می‌کوشید مردم را به پیروی از راهکارهای اسوه‌های الهی و ائمه معصومین (ع) و الگو گرفتن از آنان دعوت نماید، و چه بسا فریاد بر آورد که بیعت با امام خمینی (ره) به عنوان جانشین امام معصوم (ع) بیعت با حسین بن علی (ع) است و شهدای انقلاب اسلامی ایران، دست کمی از شهدای قیام عاشورا را ندارند. شاهد باران نظر به اهمیت این سخنانه به پیاده نمودن نوار سخنرانی شهید دیالمه اقدام نمود. به این امید که مورد پسند علاقه مندان قرار گیرد.

بخشی از سخنانه شهید دیالمه
در یکی از شب‌های محرم سال ۱۳۵۹

در شب عاشورا با فرزند امام حسین (ع) تجدید بیعت کنید

مثال حالتی است که خداوند دارد.

این مبحثی را که در حال بیان آن هستیم، می‌دانید چرا از این جا شروع کرده‌ام؟ این بحث بخشی از آن محتوایی است که دائماً عنوان می‌کنم بحث توحید است. اگر به آن چه که پیامبر (ص) و ائمه شیعه (ع) در باب توحید گفته‌اند، مراجعه کنید، خواهید دید که هیچ یک از چیزهایی که امروزه در ذهن ماست، وجود ندارد. ما هرگاه که به سراغ توحید رفتیم، عده‌ای اثبات صانع هستی و یا اثبات وجود خدا را به جای توحید برای ما مطرح کردند. توحید فقط سر فصل صحبت‌شان بود.

وقتی امام حسین (ع) در صبح روز عاشورا در مقابل سپاه دشمن ایستاد، خطبه‌اش را با بحث توحید آغاز کرد، و بعد وارد مسائل روز شد. این مطلب را به این دلیل توضیح دادم تا افرادی که در جهاتی کار کرده‌اند، بدانند که این بحث به کجا مربوط می‌باشد. پس مشخص است که بنده و شما به وسیله کانال‌های به خصوصی که با محیط خارج تماس برقرار می‌کنیم، این کانال‌ها از خودشان هیچ اراده‌ای ندارند. و جدای از «من» نمی‌توانند به حیات‌شان ادامه دهند. وسیله‌ای هستند برای جریان پیدا کردن اراده «من» انسان.

گفتم که مشابه همین مثال در مورد خداوند نیز صادق است. در مقایسه خود ما با خداوند، خدا از غیر ممکنات است. از جنس کائنات نیست، بنده و شما هم از جنس دست و پای‌مان نیستیم. وقتی می‌گویم بنده روشن می‌شود که این بنده کیست؟ نه این دست و نه این پا و نه این چشم. چیزی که شما می‌گویید «من» هیچ تجسم بیرونی و قابل لمس ندارد. خداوند با ممکنات هم سنخ نیست. «من» هم با دستم، پایم، گوشم و چشمم هم سنخ نیست. خداوند بر عرش مسلط است و من بر بدنم مسلط هستم.

فردی که نشسته و دستش را روی دسته صندلی گذاشته این شما نیستید. این بدن شماست. به همین خاطر وقتی از خودمان صحبت می‌کنیم به راحتی متوجه می‌شویم که این خود ما منظور این جسم و این بدن نیست. من مسائلی را با گوش می‌گیرم و مسائلی را با چشم می‌بینم. آن‌ها را با دست لمس می‌کنم. اما زمانی که می‌گویم «من» منظورم از این «من» دستم و چشمم و گوشم نیست، یعنی «من» شما نه چشم‌تان و نه گوش‌تان و نه دست‌تان است. هیچ یک از اینها بافتی جدای این مجاری شما به وسیله آن‌ها می‌توانید پدیده‌های بیرون و اثرات آن‌ها را بگیرید.

درست مشابه همین مثالی که در این جا گفتم به راحتی می‌توانید درک کنید و درک خواهید کرد. اگر بگویم شما وقتی پولی را به کسی می‌دهید، اراده شما از طریق دست‌تان جریان پیدا می‌کند. وقتی شما بر روی کاغذی چیزی را می‌نویسید، یا چیزی را می‌شنوید یا چیزی را می‌خوانید دست شما، زبان و گوش شما همه اینها وسیله جریان یافتن اراده‌ای شماست. خوب می‌دانید که هیچ یک از این حواس ظاهری اراده‌ای از خود ندارند، و در واقع هیچ هستند. این دست جدای از بدن شما ارزشی ندارد. بدون روح کلی حاکم بر شما، چشم شما و گوش شما منهای روح ارزشی ایجاد نمی‌کنند. مشابه این

شما قبل از این که تحلیل دقیقی از عاشورا و شب عاشورا و قیام امام حسین (ع) داشته باشید لازم است که انسان و بیچیدگی‌های او را بشناسید، تا تجلی روح حسین به عنوان «اسوه حسنه» و الگوی اساسی این انسان برای شما آن قدر هم عجیب نباشد

امشب، شب بروز و تجلی انسان است و فردا یکبار دیگر کلام خداوند که در جواب ملائک و اعتراض آن‌ها خطاب به خداوند عنوان کرده‌اند: «أجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء». آیا انسان‌هایی را خلق می‌کنی که بر روی زمین فساد و تباهی و خونریزی می‌کنند؟ خداوند به آن‌ها جواب داد «انسی اعلم ما لا تعلمون». من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. من از انسان شناختی دارم که شما ندارید. شما آن‌ها را می‌بینید که بر اساس ظلم خون می‌ریزند، و من آن‌ها را که بر اساس عدل خون می‌دهند، می‌بینم. و بار دیگر خداوند فردا در ظهر عاشورا به ملائک ندا خواهد داد که ببینید آن چرا که می‌گفتم که شما نمی‌دانید و من می‌دانم. آن‌هایی که شما نمی‌دیدید و من می‌دیدم. ملائک در عاشورا از پیچیدگی انسان به تعجب می‌نشینند.

شما قبل از این که تحلیل دقیقی از عاشورا و شب عاشورا و قیام امام حسین (ع) داشته باشید لازم است که انسان و پیچیدگی‌های او را بشناسید، تا تجلی روح حسین به عنوان «اسوه حسنه» و الگوی اساسی این انسان برای شما آن قدر هم عجیب نباشد. اگر عجیب نبود معتقد خواهید شد که می‌توان این کلام را تحقق بخشید که «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا». قبل از این که بدانیم که امام در امشب و در فردا چه کرد و چه چیزی را در تاریخ به جریان انداخت، لازم است مقداری خودمان را و خصوصیات‌مان را بشناسیم. خودمان نه به عنوان فرد در جامعه، بلکه به عنوان یک انسان در محدوده کائنات.

ما به عنوان انسان، حرف را از راه گوش می‌شنویم، با چشمان‌مان می‌بینیم، با قدرت لامسه لمس می‌کنیم. حواس‌ها به ما کمک می‌کند که پدیده‌های خارجی را بشناسیم. اما این شما چه کسی است؟ این شماست، این تجسم نشسته بر روی صندلی نیست. این

وقتی شما می‌گویید «من» روی صندلی نشسته‌ام، منظور آن از این درک دست شما بر روی صندلی نشسته یا پای شما روی صندلی نشسته یا یک وجودی که فقط بر این جسم شما احاطه دارد. وقتی شما می‌خواهید این وجود را در محیط بیرون متجلی کنید، اگر بخواهید اراده‌تان را به دیگران نشان دهید، احتیاج به وسایلی دارید که یکی از آن‌ها دست است. «من» شما اراده می‌کند که چیزی را بردارد و با دست‌تان برمی‌دارید «من» شما خارج از دست‌تان است. «من» شما اراده می‌کند که در جایی بنشینید، و «من» شما چیزی را بشنود. شما از طریق گوش می‌شنوید ولی «من» شما گوش و چشم‌تان نیست. وقتی که «من» اراده دیدن می‌کند شما از طریق چشم می‌بینید. پس دست و پا، گوش و چشم و سیله‌هایی هستند که شما به وسیله آن‌ها عرض وجود می‌کنید. حال تشابه این مسئله نیز با آن چه که درباره خداوند است صدق می‌کند. آیا وقتی که شما از «من» صحبت می‌کنید، این «من» درون یا بیرون شماست؟ هیچ کدام! نه می‌شود گفت درون، و نه می‌شود گفت بیرون.

امیر مؤمنان علی (ع) در این باره می‌فرماید خداوند در بیرون ماست، نه به بیگانگی. و در درون ماست نه به بیگانگی. یعنی داخل ماست ولی جزء ما نیست. بیرون ماست اما خارج ما نیست. یعنی کجاست؟ معلوم نیست. اگر از شما پرسند این «من» شما کجاست؟ نمی‌دانید داخل یا بیرون است. کجاست و چه کار می‌کند معلوم نیست. اما یک چیزی را می‌دانید که «من» شما با جسم‌تان سنخیت ندارد. همان طور که خداوند آفریدگار است، با آن چه که ساخته سنخیت ندارد. شکل همدیگر نیستند. می‌دانید که «من» شما بر این جسم مسلط است. یعنی اگر اراده کردی کاری را انجام دهی، دست شما این کار را انجام می‌دهد. مشابه همین هم خداوند که بر عرش مستولی است، زمانی که اراده

می‌کند کار انجام می‌شود. مهم این است که وقتی شما اراده می‌کنید و «من» شما چیزی را می‌خواهد، از یک کانالی آن را به انجام می‌رسانید. از یک مجرای آن را به جریان می‌اندازید. یعنی وقتی اراده می‌کنید چیزی را ببینید، باید با چشم ببینید.

از این مرحله به بعد بعید نخواهد بود که اگر بگوییم خداوند گوش و چشم دارد، البته گوش و همی، جسمانی، خیالی و عقلی نیست. اگر شما می‌گویید که خداوند چشم و زبان دارد، این چشم جسم است؟ بر اساس عقل قابل درک است؟ نه خیر! پس چیست؟ شما در زیارتنامه‌ها می‌خوانید که ائمه چشم خدا «عین الله» هستند. زبان خدا «لسان الله» هستند. همان طور که «من» شما اراده می‌کند که از طریق گوش بشنود، این گوش فقط مجرای شنیدن بود. پس خداوند در زیارتنامه‌های ائمه (ع) چنین جلوه‌گر می‌شود که اینها چشم و زبان خدا هستند. با این وصف به راحتی درک می‌کنید که خدا چشم دارد و می‌بیند. چشمان خدا چه کسانی هستند؟ علی و حسین (ع).

اما آیا این چشم شما نسبت به بدن‌تان از خود یک وجود مستقل دارد؟ هیچ موجودیتی ندارد، مگر این که شما اراده کنید تا از آن مجرا ببینید. حسین (ع) گوش و چشم و زبان خداست. و حسین «نار الله» و خون خداست. و فردا در میانه‌ای عاشورا خون حسین (ع) و در واقع نثار الله بر خاک می‌ریزد. و

وقتی امام حسین (ع) در صبح روز عاشورا در مقابل سپاه دشمن ایستاد، خطبه‌اش را با بحث توحید آغاز کرد، و بعد وارد مسائل روز شد. این مطلب را به این دلیل توضیح دادم تا افرادی که در جهاتی کار کرده‌اند، بدانند که این بحث به کجا مربوط می‌باشد

امشب برای ورود به چنین مرحله‌ای، شب بسیار مشکلی است. برای فردایی که حسین به عنوان خون خدا بر زمین خواهد افتاد. امشب شبی بس طولانی و سخت و مشکل است. به این خاطر می‌بینید که امام همان کسی که حاضر نیست در مقابل یزید قدمی به عقب بگذارد. حاضر نیست در مقابل او کوتاه بیاید. حاضر نمی‌شود بیعت یزید را بپذیرد و خود را برای کشته شدن آماده می‌کند. یک چنین فردی در مقابل سپاه دشمن که قرار می‌گیرد. به رغم آن چه که ما فکر می‌کنیم باید همان طور اتفاق بیافتد. چه می‌کنیم؟ برای یک شب از سپاه دشمن مهلت می‌خواهد. این مهلت برای چیست؟ برای این است که بتواند ترس و زبونی دشمن را متلاشی کند.

حسین (ع) برای چه مهلت می‌خواهد؟ می‌گوید که امشب قصد دارم با قرآن و با نماز و با دعا و دعای کنم. زمانی که حاضر می‌شود در مقابل دشمن قدمی را به عقب بگذارد، این قدم بر اساس آن محاسباتی که ما تصور می‌کنیم نیست. امام عنوان می‌کند که می‌خواهم با نماز و قرآن و نیایش و دعا کنم. می‌دانید که امشب را تا صبح به نماز و دعا و عبادت ایستاد. اما قبل از آن باید کار دیگری را انجام دهد. چه می‌کند؟ به همه آن‌هایی که ایشان را همراهی کرده‌اند، می‌گوید من بیعتم را از شما برداشتم. کسانی که فردا قدرت مقاومت در برابر دشمن را ندارند می‌توانند در تاریکی شب راهی را بگیرند و بروند. تعدادی بر می‌گردند.

اما در مقابل برداشتن این بیعت، تجلی کلام یاران امام مثل مسلم ابن عوسجه و حبیب ابن مظاهر و هانسی ابن عروه را می‌بینید که همه آرزو دارند که هفتاد جان می‌داشته‌اند و این هفتاد جان را در راه امام زمان‌شان به ارمان می‌گذاشتند. امام سپس به جوانان اهل بیت (ع) می‌گوید شما می‌توانید بمانید. وقتی کسی از آن‌ها حاضر به رفتن نمی‌شود، امام به خیمه‌ها می‌رود و با بانوان بنی هاشم که بعدها می‌خواهند کاروان سالار رسالت او باشند صحبت می‌کند. به خیمه زینب (س) می‌رود و به او می‌گوید مبادا که فردا صبر و بردباری را از دست بدهید؟ مبادا گریبان چاک بزنید. نکند فردا آن چنان که انتظار دارم نتوانید رسالت مرا ادامه دهید. رسالت تاریخی برپایی و تبلیغ آن چه را که فردا بر جای می‌گذارم بر عهده توست. اگر ضعف و ناتوانی از خود نشان دهید، از رسالتی که در تاریخ بر جای می‌گذارم، چیزی باقی نخواهد ماند. من به مردم همه عصرها و زمان‌ها اعلام خواهم کرد که در روزی که خون خدا بر زمین ریخت، حق برپا شد. به مردم خواهم گفت که برای ما و برای این خاندان آن چه که قابل اهمیت است، حق است. اگر قرار شد که این حق بماند و در راه مانده شدن آن جان می‌خواهد، جان خواهیم داد. اگر خون می‌خواهد، خون خواهیم داد. اگر چه آن خون، خون خدا باشد.

به همین خاطر حسین (ع) با خواهرش زینب (س) صحبت می‌کند. صحبت‌های که شاید اندکی از



راهپیمایان شهیدی در دوران انقلاب

را خراب می‌کند، تازه می‌فهمیم که زلزله آمده. اما حیوانات نیم ساعت یا یک ساعت قبل از ما به خوبی لرزش‌های زیر زمین را احساس می‌کنند. چیزهایی را که ما درک نمی‌کنیم آن‌ها درک می‌کنند. خداوند در قرآن کریم در مورد فرعون می‌فرماید وقتی فرعون را در دریا غرق کردیم، جنازه او را به ساحل آوردیم تا عبرتی شود برای آن‌هایی که آیات خدا را قبول نداشتند. می‌گوید که حتی آسمان و زمین بر او گریه نکردند «و ما بکت علیهم».

اگر رجوع کنید به زمینه‌های مربوط به عرفان اسلامی شیعی این بُعد از کلام امام حسین (ع) ذکر می‌شود که ذرات برای افراد به خصوصی گریه هم می‌کنند. مثلاً درخت گریه می‌کند، ولی ما گریه آن را نمی‌بینیم. حالات درخت در روزهای به خصوصی تغییر می‌کند، و ما تغییر آن را احساس نمی‌کنیم. به قول قرآن کریم: «واذ زاغت الأبصار وبلغت القلوب الحناجر»، وقتی جان به حلقوم می‌رسد و چشمان ما باز می‌شود، آن جاست که همه چیز را می‌بینیم. ملاحظه کردید، فردی که در حالت احتضار است حالات خاصی از خود نشان می‌دهد و افرادی که در اطراف او نشسته‌اند می‌گویند که دارد جان می‌دهد. امام در اینجا ذکر می‌کند که این چشمانش در یک دنیای دیگری باز شده و همه ذرات و زمین و درخت را می‌بیند که دارند حرف می‌زنند.

پیامبر اکرم (ص) چنین قدرتی را در اختیار سلمان فارسی گذاشت، و سلمان به قبرستان می‌رفت و با مرده‌ها صحبت می‌کرد. یعنی قدرت‌هایی که مربوط به جاهای دیگری است، ولی گاهی ما با شرایطی یا به وسیله آن‌هایی که این قدرت را در اختیار دارند، در اختیار ما هم قرار می‌دهند، و ما هم می‌توانیم آن خصوصیات را داشته باشیم. در چنین شرایطی که شخص در حال قبض روح شدن است و عزرائیل آمده و کار نزدیک به اتمام است، حالات و خصوصیات در او بروز می‌کند که که دنیای دیگری را می‌بیند که برای او ناآشناست و فهم آن بسیار مشکل است. می‌بیند فرد در حال احتضار ناگهان می‌خندد. همه این مسائل را امام شرح می‌دهد که چرا این چنین است. می‌فرماید کسانی که به آن‌ها علاقه داریم، و در حال احتضار هستند، می‌آیم و آن‌ها را همراه خود می‌بریم. و بعد وقتی ما را در آن جا می‌بینند، در آن لحظه همه مشکلاتشان از بین می‌رود و ناگهان خوشحال می‌شوند.

ائمه (ع) این حالات را در این دنیا هم می‌دیدند. به همین خاطر درک خصوصیات و حالاتی که در این مدت تغییر می‌کند دارای یک شعور خاصی هم هست که افراد خاصی هم این درجات را کسب می‌کنند. ولی ما به دنبال کسب آن نبودیم. آیا شده که ما قبل از عاشورا حالات یک حیوان را بررسی کنیم، تا ببینیم در روز عاشورا چه گونه است. حتماً تغییر می‌کند. اما برای ما قابل درک نیست. شاید این مطلب برای خیلی از افراد نو به نظر برسد. فکر می‌کنند مسائل ذهن‌گرایی است. خیر... همه اینها ارزش‌هایی است که به عنوان اصالت‌های اسلامی

اگر شما می‌گویید که خداوند چشم و زبان دارد، این چشم جسم است؟ بر اساس عقل قابل درک است؟ نه خیر! پس چیست؟ شما در زیارت‌نامه‌ها می‌خوانید که ائمه چشم خدا «عین الله» هستند. زبان خدا «لسان الله» هستند. همان طور که «من» شما اراده می‌کرد که از طریق گوش بشنود، این گوش فقط مجرای شنیدن بود

مانند تشکر می‌کند. متقابلاً صحبت‌های یاران را می‌شنود. صحبت‌هایی که اگر قرار باشد به آن‌ها عمل کنیم، برای ما شاید خیلی زندگی ساز باشد. امام یاران را برای فردا آماده می‌کند. فردایی که حسین به عنوان خون خدا سرزمین کربلا را با خون خود رنگین می‌کند. آن وقت برای شما روشن می‌شود که چرا به عنوان یک فرد شیعه معتقدید که



عزادان حسینی در بین الحرمین

جزء مستحبات نماز سجده‌گاهتان را نگاه کنید. چون سجده‌گاه شما از خاک سرزمین کربلا برداشت شده است. در طول تاریخ شیعه تربت خونین امام حسین (ع) به عنوان یک نماد، همیشه در عبادات‌تان و نمازتان در جلوی چشم دارید. در لحظاتی که با خداوند صحبت می‌کنید چشمان شما را خون خدا گرفته است. در این لحظات برای من و شما اگر شناختی از خصوصیات عرفان دینی شیعه داشته باشیم به خوبی می‌توانیم کلمات و زبان ذره ذره آن خاک را بشنویم که در مورد امام‌شان چه می‌گویند. در عرفان اسلامی شیعه و نه در عرفان صوفیانه گل مولایی معتقدیم که همه ذرات کائنات زبان دارند، و خداوند را تسبیح می‌کنند. اما صحبت آن‌ها را نمی‌شنویم و حرکاتشان را احساس نمی‌کنیم. ما به عنوان اشرف مخلوقات و با همه امکاناتی که در اختیار داریم، زمانی که زلزله می‌آید و همه چیز

آن در تاریخ ثبت شده باشد. می‌دانید چرا؟ برای این که آن صحبت‌هایی که باید زینب بشنود و آن خصوصیات که زینب برای پذیرفتن و درک این کلام در خود ایجاد کرده، نباید در اختیار همه قرار بگیرد. فقط باید آن‌ها که خصوصیات زینب را دارند و راه او را دنبال می‌کنند بدانند که چه هست. بعد حسین (ع) به خیمه فرزندش امام سجاد (ع) می‌رود و صحبت می‌کند. امامی که حرکات ایشان در آینده تثبیت کننده قیام عاشورا بود. رسوا گری‌های ایشان باعث شد که حکومت وقت نه تنها شعاری را که در بین مردم مرسوم کرده بود که اینها خارجی هستند و بر علیه حکومت قیام کردند، و گروهی هستند که اسلام را نمی‌شناسند، نه تنها این شعارها را فراموش کند، بلکه دستور دهد که بر سر هر چهار راهی یک ظرف آبی بگذارند و یک فردی را مأمور کنند تا هر که آمد آب بنوشد به او بگویند بر حسین درود و سلام بفرست و قتلان او را لعنت کن. برای این که

به مردم نشان دهد که من نبودم که در مقابل حسین ایستادم، شمر و عمر بن سعد بودند که ایستادند. تا جایی که حکومت وقت دستور دهد که قرآن را ۳۰ جزء کنند و به افراد و حتی در محیط خودش امر کند که در طول روز یکی از بخش‌های قرآن را بخواند و ثوابش را نثار روح حسین (ع) قرار دهند. رسوا گری‌های امام سجاد (ع) بعدها این چنین بود. زمانی که جو حاکم به قدری بر مردم تسلط داشت، که شخص امام (ع) نمی‌توانست حرف خود را بیان کند. نمی‌توانست بگوید که اسلام چیست. در عین حالی که مردم مسلمان بودند، نمی‌توانست برای مردم روشن کند که مکتب ما چه اعتقاد ما چه چیزی از شما می‌خواهد. قدرت چنین کاری را نداشت، و جامعه پذیرای او نبود. به همین خاطر این شب از دشمن فرصت می‌خواهد. بعد با یارانش صحبت می‌کند و آن‌ها را دلداری می‌دهد. از کسانی که

شیعی در متون اسلامی مان وجود دارد. اگر می‌گوییم درخت گریه می‌کند، چون این طور است. متون اسلامی را ببینید در زمان ائمه (ع) این طور شده و افراد می‌دیدند که درخت گریه می‌کند. منتها امروزه روحيات و ذهنيات مان به قدری با ماديات دنيای مادی آغشته شده که پذیرش این مسائل دشوار است.

امام (ع) در یک چنین شرایطی که فردا می‌خواهد روزی را بگذراند که در آن روز باید فقط خالص‌ترین افراد در میدان باقی بمانند. در آن شب به آن‌ها می‌گوید که من بیعتم را از شما برمی‌دارم. بنابر این امشب مشابه آن شب‌هایی که در خدمت شما بودم نیست. شب بسیار سختی است. چون وقتی من و شما در یک چنین شبی که قرار می‌گیریم که شاید اصلا در موردش فکر نکردیم. یکی از خصوصیات که ائمه (ع) همیشه داشتند، به سنت پدران‌شان عمل می‌کردند. اگر قرار شود امشب که چنین حالاتی را می‌گذرانیم و تا صبح در سیاهی شب امام زمان ما مهدی موعود (عج) بیعت‌شان را از ما بردارند، و به دنبال ایشان نایب برحق‌شان که امروزه رهبری جامعه را برعهده دارند بیعت‌شان را از ما بخواهند داشت. به آن‌ها که فردا را نمی‌توانند در خود ببینند، و به آن‌ها که نفاق و دو رویی در درون‌شان پر شده است، و آن‌ها که وجودشان مآلامال از عقده‌ها پر شده و آن‌ها که وجودشان آن قدر اختصاص به مادیات و خودبینی پیدا کرده که فردا را نمی‌توانند ببینند، امام امشب از آن‌ها می‌خواهد که این کوله بار را بردارند و جدا شوند. چرا که اگر امشب مانند فردای مترتب بر آن دیگر گذشتنی نیست، و به قولی فردا روز کشته شدن است. اگر امشب در فکر این نباشیم که در مقابل برداشت این بیعت چه خواهیم کرد؟

ما که در کوچکترین خصوصیات زندگی مان و از طرف دیگر در مهمترین خصوصیات حیاتی مان که در شرایط فعلی می‌گذرد، آن قدر بی تفاوت هستیم و برای ما آن قدر ساده می‌گذرد که در حالاتی که باید حساس‌ترین مراحل زندگی مان را بگذرانیم که امشب به امام (ره) بگوییم که ما همراهان می‌مانیم. به ایشان بگوییم که این پشتیبانی ملت را تا آخرین مرحله دارید. آیا واقعا این فکر را کرده‌ایم که جزء یاران حسین (ع) هستیم یا جزء کوفیان؟ در طول این انقلاب به خوبی دیده‌ایم که وقتی انقلاب همچون سیل خروشان مرحله به مرحله جلو می‌آید، خار و خاشاک را به رغم سنگینی‌شان بر جای می‌گذارد. فقط این ماسه‌های نرم هستند که میزان خلوص بیشتری دارند همراه موج به ساحل می‌رسند. کسانی که ابعاد وابستگی‌شان کمتر است. درجه زمینی‌شان هم کمتر است، و جاذبه دیرتر روی آن‌ها اثر می‌گذارد و آن‌ها را به سمت پایین می‌کشد. آیا برتر از اینها هم داریم؟ برتر از اینها اسوه‌های حسنه و الگوهای حسنه‌ای بودند، که چشم و گوش و خون خدا شدند. همچنین گاهی افرادی مانند پر کاهی هستند، که همراه با موج حرکت می‌کنند موج سواری می‌کنند، و هیچ زمانی رسوب نمی‌کنند.

ما در برابر چنین برنامه‌های قرار گرفته‌ایم. می‌بینیم که افراد چه گونه از ابتدا سقوط می‌کنند. یکی از همان لحظه اول که مخالفت می‌کند، به پایین می‌افتد. دیگری کمی جلوتر به زمین می‌افتد. کسی که مسائل اسلامی را رعایت می‌کرد، و میگفت مسلمان و پیرو خط امام هستم کمی جلوتر می‌آمد. بعد یکی یکی جلو می‌آمدند و می‌افتادند. کسانی که روی این موج سوار شدند، می‌گفتند که ما هنوز نیفتاده‌ایم. ما هنوز روی موج سوار هستیم. ولی به مرور زمان دیدیم آن‌هایی که موج سواری کردند، در مراحل مختلف افتادند. اما تعدادی از آن‌ها هنوز مانده‌اند. لذا موج سواری کار بسیار خطرناکی است. اگر قرار باشد که ما در چنین شبی (به امام خمینی) ادعا کنیم که می‌مانیم، و این بیعت را پذیرفتیم، و حاضریم عاشورای فردا را به عاشورای جد تو پیوند دهیم. اگر چنین ادعایی کردیم کارمان خیلی مشکل خواهد بود. برای این که عملا می‌بینید به

یکبار دیگر نشان دهیم که ما که با امامان بیعت کرده‌ایم، حاضریم از این پس همه مراحل بعدی را طی کنیم. برای این که نشان دهیم که قانون اساسی به شکل مدون نوشته شده و می‌خواهیم آن را برای دیگران به ارمغان ببریم. همه نهضت‌ها و انقلاباتی که این امکان را در خود نمی‌دیدند که در مقابل چنین قدرتی بایستند. کدام قدرت؟ قدرتی که بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال مجددا کلام پیامبر (ص) را برای ما تداعی می‌کند.

وقتی پیامبر (ص) همراه مسلمانان خندق را حفر می‌کردند، به چند نفر مثل ابوذر و عمار و بلال که اطراف ایشان بودند، که حتی بر اثر شدت شکنجه نمی‌توانستند خود را حفظ کنند، و توان از آن‌ها سلب شده بود، رسول خدا به آن‌ها می‌گوید: «اگر شما مؤمن باشید، می‌توانید برابر قدرت‌های زمان‌تان که روم و ایران هستند مسلط شوید». این صحابه به میزان درجه ایمانی که داشتند، پذیرفتن این سخن



راهپیمایی عزاداران امام حسین (ع) در روز عاشورا در کربلا

همه مسائلی که اطرافمان می‌گذرد بیتفاوت هستیم. شاید شما هیچ وقت تصور نمی‌کردید که زمانی برسد که در شب عاشورا در مورد مطلبی مثل قانون اساسی صحبت کنیم. مگر نه این است که ما معتقدیم که سر فصل یک زندگی جدیدی را نوشتیم و به جامعه عرضه کردیم و می‌خواهیم

پیامبر برای آن‌ها مشکل بود. می‌گفتند درست است می‌توانیم. چون صحابه همه از قبل مؤمن نبودند، هر کدام‌شان ایمان را به درجه‌ای به دست آورده بود. یکی آیه‌ای شنیده بود و مؤمن شده بود. دیگری ساعت‌ها بحث کرده بود تا مسلمان شده بود. ولی به هر حال آن‌ها در محاسبات‌شان به پیامبر می‌گفتند مگر می‌شود چنین اتفاقی بیفتد؟

امروز دوباره تاریخ تکرار می‌شود. یعنی یک سیر تاریخی را طی کرد و رسید به بعد از ۱۴۰۰ سال. دوباره یک فرد دیگری آمده و همین نوید را به ملت می‌دهد. می‌گوید اگر شما مؤمن باشید و به خدا اتکال داشته باشید، و اگر نیروهای‌تان را بسیج کنید، و بر اساس ایمان به الله حرکت کنید، می‌توانید ابرقدرت‌ها را خرد کنید، و در هم بکوبید. اما پذیرفتن این سخن برای ما هم کمی مشکل است. برای هرکسی که مقداری خط اصولی ندارد

تربت خونین امام حسین (ع) به عنوان یک نماد، همیشه در نمازتان در جلوی چشم دارید. در لحظاتی که با خداوند صحبت می‌کنید چشمان شما را خون خدا گرفته است. در این لحظات برای من و شما اگر شناختی از خصوصیات عرفان دینی شیعه داشته باشیم به خوبی می‌توانیم کلمات آن خاک را بشنویم

این است که در برابر چه کسی باشد. بنده در مقابل امام (ره) بایستم بگویم چون بنده عجز ندارم گریه هم نمی‌کنم. این به دهن کجی شباهت دارد. وقتی بچه‌ای با در برخورد می‌کند، برمیگردد و به در دهن کجی می‌کند و می‌رود. وقتی در مقابل امام (ره) می‌ایستم و مسیر او را شناخته‌ام و می‌خواهم با او بیعت کنم، ولی گریه را در محضر او عجز بنامم؟

تلویزیون در برنامه خبری گزارشی را نشان می‌داد که آقای رفسنجانی در کنار امام صحبت می‌کرد. وقتی صحبت‌های ایشان تمام شد، صفحه تلویزیون نشان داد که امام (ره) دستمال از جیب در آوردند و گریه کردند. تعجب آور بود که این مرد با صلابت که برای فرزندانشان (آقا مصطفی) گریه نکردند و مانند کوه ایستادند و به راحتی گفتند «إنا لله وإنا الیه راجعون». اما همین فرد چه شد که گریه کرد؟ شب بعد دوباره پخش فیلم را تکرار کردند. آقای رفسنجانی درباره شهدای جنگ تحمیلی و اوضاع جبهه‌ها صحبت کرد، و در پایان به قیام امام حسین (ع) در کربلا اشاره کرد. تا نام حسین را بر زبان آورد ناگهان امام (ره) دستمال از جیب در آوردند. اگر امام چنان قدرتی دارد که در مقابل چیزی که برای ایشان انسجام و کلیت دارد سر تسلیم فرود نمی‌آورد، به واسطه تکبر و غرور نیست. به واسطه این است که در مقابل یک مرد بزرگی عاجز است. در مقابل مردی به گریه تن می‌دهد که آن مرد وجودش را تسخیر کرده و مایه حیاتش بوده است. به همین خاطر شروع به گریه کردن می‌کند.

در همین امشب دوستان برنامه‌ای ترتیب داده بودند تا بتوانیم چند پله جلوتر پیش برویم، یکی از دوستان گفت ما آن جا برویم و این همه آدم می‌آیند، رو نداریم که جلوی اینها گریه کنیم. به او گفتم چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم تا شما بتوانید گریه کنید، و بعد که آمدیم بیرون مردم نگویند آدم به این بزرگی گریه کرد. یعنی وقتی این مسائل در این سطح برای ما حل نشده باشد، گذراندن این

آیا واقعا این فکر را کرده‌ایم که جزء یاران حسین (ع) هستیم یا جزء کوفیان؟ در طول این انقلاب به خوبی دیده‌ایم که وقتی انقلاب همچون سیل خروشان مرحله به مرحله جلو می‌آید، خار و خاشاک را به رگم سنگینی‌شان بر جای می‌گذارد

ایستاده است. دستکم ۱۵ سال شب‌ها را در حرم امیر مؤمنان (ع) گذرانده است. و چه سالیانی را که زیارت جامعه و دعای کمیل خوانده است. همان چیزهایی که فکر می‌کنیم به چه درد می‌خورد. از این جا می‌فهمیم که خیلی به درد می‌خورد.

این امام که حاضر نیست حتی یک قدم در مقابل دشمن عقب نشینی کند، یک شب از او مهلت می‌خواهد و می‌گوید که می‌خواهم در این شب به نماز بایستم و قرآن بخوانم. برای چه؟ برای این که به من نشان دهد که ما در مکتب‌مان و در مسیری که طی می‌کنیم همه گام‌های آن اسلامی و بر اساس حق است. می‌گوید می‌خواهم به تو ثابت کنم شمشیری که فردا بر سر دشمن می‌زنم یا خونی که فردا بر خاک ریخته می‌شود، و آن رشادت‌هایی که فردا از من و یارانم می‌بینید هیچ کدامشان دلیلی نمی‌تواند داشته باشد، مگر که امشب با شب‌های مشابه آن تفاوتی نداشته باشد. به همین خاطر می‌بینید که کار چه قدر مشکل می‌شود. می‌خواهیم بیعت بکنیم خود یک مشکل است. می‌خواهیم برای فردا آماده شویم مشکل دیگری است. به چه دلیل مشکل دوم را مطرح کردم؟ چون به ما تلقین شده که گریه نشانگر عجز است.

آقایی پرسید که ما با چنین خصوصیتی که داریم اگر آشکار گریه کنیم این طور به نظر می‌آید که ما عجز داریم. گفتم که عجز اشکالی ندارد. مهم

و به انتها نمی‌رسد، درجات مختلفی دارد. خب ما در یک چنین شرایطی قرار گرفته‌ایم و نمی‌خواهیم شعار بدهیم. همه این حرف‌ها را زدیم تا به جایی برسیم. تاریخ را دقیقا دیدید که چه کسانی رفتند، و چه کسانی ماندند. اگر بخواهد به قیاس قبلی باشد، حق پیروز می‌شود، ولی معلوم نیست که پیروزی برای فرد داشته باشد. یعنی معلوم نیست که بنده زنده باشم تا این پیروزی را ببینم.

امروز این پیروزی را که به دست آورده‌ایم پیروزی آن نفراتی است که در کنار حسین (ع) هم بودند. اما اکنون دیگر نیستند که این پیروزی را ببینند. امشب ممکن است چنین بیعتی را داشته باشیم و فردا هم پای آن بایستیم. ولی معلوم نیست که نتیجه این ایستادگی را ببینیم. گاهی افرادی می‌پرسند این قانونی را که امروز وضع کرده‌ایم چند سال طول می‌کشد تا در جامعه پیاده شود؟ به آن‌ها می‌گویم این قانون ممکن است اصلا پیاده نشود، یا امکان دارد در صدها سال آینده پیاده شود. ممکن است جامعه اسلامی تا ۱۰۰ سال بعد هم تشکیل نشود. اما آن چه که شما بر اساس آن امشب بیعت می‌کنید به دست آوردن و دیدن جامعه اسلامی نیست. ما بر اساس آن چه را که حق ایجاب می‌کند بیعت می‌کنیم. آن چه را که حق برای برپایی آن احتیاج دارد تقدیم کنیم. اگر حق ایجاب کرد که سکوت کنیم، قدرت سکوت کردن را داشته باشیم. اگر حق ایجاب کرد که فریاد بزنیم، تا زمانی که حجره‌های ما باقی است فریاد بزنیم. بنابر این ما بر اساس حق بیعت می‌کنیم.

اگر قرار شد این بیعت را امشب بپذیریم، بیعت باید در طول مبارزات ما ادامه پیدا کند. اگر امام حسین (ع) امشب به امید عاشورای فردا بیعت خود را از ما برمی‌دارد، باید این شرایط تکرار شود. امام امشب را برای چه کاری مهلت می‌خواست؟ برای این که خودسازی انقلابی کند؟ برای این که بگوید زینب جان، و مسلم این عوسجه این کوله پشتی‌ها را بردارید و بروید کوه پیمایی کنید؟ منظورم از کوه پیمایی که ما می‌کنیم نیست. منظور این است که بیاییم استراتژی آینده دشمن را تحلیل کنیم که دشمن از چپ می‌آید یا از راست می‌آید. ولی می‌بینید که هیچ کدام از اینها نیست.

در صبح عاشورا یاران امام (ع) می‌دیدند که ایشان مرحله را به تعویق می‌اندازد. از ایشان پرسیدند که آیا می‌ترسید؟ امام گفت بله می‌ترسم... اگر حسین (ع) شمشیر را با قدرت بر فرق دشمن می‌کوبد. اگر یاران در صبح عاشورا چنان رشادتی را در تاریخ عرضه می‌کنند، این رشادت به دلیل نمازهایی که در شب خوانده‌اند. به دلیل قرآنی که در شب بر سر گذاشته‌اند. آن وقت برای شما روشن می‌شود که نتیجه تداوم حرکت امام حسین (ع) در عصر حاضر فرزندی است که رهبری ۳۶ میلیون ملت را بر عهده دارد. این مقام به دلیل این نبوده که خودسازی انقلابی کرده باشد. نه بالای کوه رفته نه زیر زمین. بلکه در گوشه‌ای از اتاق نشسته و نوشته است. اما همین امام در طول ۶۰ سال هر شب به نماز شب





کنید. نمی‌ترسد از این که به او بگویند که این فرد مرتجع است، و اسلام راستین و اسلام اصیل را نفهمیده است. می‌گوید سینه بزنی و سنت‌های تان را نگه دارید. اما خلاف شرع آن را انجام ندهید. آن چه را که به عنوان سنت است و خلاف اسلام نیست، حفظ کنید. برای این که همین استراتژی پیچیده این نهضت، آمریکا را به زانو در آورد. آمریکا تا آن روز دیده بود که در مقابل گلوله باید گلوله بزند. ولی در جریان نهضت اسلامی می‌بیند اسلحه‌ای که برای سرکوب مردم در دست دارد، اصلاً کاره‌ای نیست. چون ملت اسلحه‌ای را به میدان آورد که آمریکا نتوانست بهترش را بیاورد. مردم چه آوردند؟ مردم جلوی سفارت آمریکا ایستادند و سینه زدند. آمریکا نمی‌تواند این مسائل را درک کند. چون برای او تفهیم شده نیست. پس آیا می‌توانیم با چنین فردی که هم این طرف مسئله را دارد، و هم با قدرت و صلابت در مقابل

مقابل کسی که به او حیات و زندگی داده و کسی که به عنوان نازل شده است، این طور خاضعانه سر تسلیم فرود می‌آورد، بیعت کنیم یا نه؟ فکر می‌کنم آنچه آنچنان که حسین (ع) در شب عاشورا به یاران خود گفت که بیعت را از شما برداشتم، این مسئله در عصر حاضر نیز تکرار شد. امام خمینی (ره) زمانی که قرار بود از پاریس وارد ایران شود به افرادی که در آن جا بودند گفت کار مشکلی در پیش دارم و کسانی که می‌ترسند همراه من بیایند، همین جا بمانند. این سخن یعنی امام امت بیعتش را برداشت، و تعداد افرادی که همراه امام برگشتند خیلی کم بود. یعنی یکبار دیگر سستی را که اجدادش ائمه (ع) داشتند دوباره تکرار کرد. چه کسانی همراه امام (ره) به تهران آمدند؟ اغلب خبرنگارانی بودند که همیشه حاضرند، زیر رگبار گلوله به ویتنام و کشورهای مختلف بروند و فیلم و خبر تهیه کنند.

مجدداً امشب باید آن کار (بیعت) صورت بگیرد. فکر می‌کنم قبل از این که خیلی سریع تصمیم بگیریم که ما حاضریم این کار را بکنیم، باید مقداری در این امر تأمل کنیم. چون مراحل بعدی فقط مراحل گذشته شدن نیست. در مورد شخص خودم می‌گویم که فکر کنم کشته شدن آسان‌تر باشد تا نسل کشی. تصورم این است که اگر قرار است جسم من کشته شود ساده‌تر است تا زمانی که قرار باشد منیت من کشته شود. آن زمان برای من خیلی مشکل خواهد بود. درگیری‌ها و برخوردهایی که اکنون شاهد آن هستیم بر اثر کشته شدن منیت‌هاست، نه کشت شدن

شب‌ها مشکل است. تا به حال به ما یاد داده‌اند و یاد گرفته‌ایم که احساس‌مان را کنترل نکنیم. بلکه احساس‌مان را کتمان کنیم. بگوییم اصلاً همچین چیزی در من نیست. چون به ما گفته‌اند اگر این احساس را کتمان کنی یک فرد انقلابی هستی. بگویی که مرد اصلاً گریه نمی‌کند، اگر صد نفر جلوی من کشته شوند، اصلاً ناراحت نمی‌شوم. اصلاً انسان در مقابله با امپریالیسم نباید شکست نفسی کند. متوجه نیست که مقابله با امپریالیسم با قدرتی که وجود ما را تسخیر کرده فرق می‌کند. برای این که بدانید زمانی اسلام در وجودمان پیاده خواهد شد که هر دو بُعد را داشته باشیم. ما همیشه این مسئله را می‌گوییم و شنیده‌ایم که اگر می‌بینید امام این قدرت را در روز عاشورا دارد که چنان رشادتی به خرج می‌دهد، در کنار آن هم به ما نشان می‌دهد که آن شب تا صبح را چه گونه گذراندم. در تواریخی که در این زمینه نوشته شده دائماً تکرار شده که همه افرادی که در آن شب در محوطه بودند، صدای گریه و مناجات و گریه و زاری‌شان تا صبح روز عاشورا شنیده می‌شد. شاید این صداها در شامگاه عاشورا کمتر شنیده شده است. به همین خاطر شامگاه عاشورا را به واسطه مصیبت بزرگی که بر خاندان اهل بیت (ع) وارد آمده در یک حالت سکوت و در حالت غم گرفته ملاحظه می‌کنید، که به شکل سنتی شام غریبان برگزار می‌کنیم. بعد نه من، بلکه برخی از افراد متجدد می‌ترسیدند که این رویدادها را بیان کنند.

برای این که بدانید، زمانی اسلام در وجودمان پیاده خواهد شد که هر دو بُعد را داشته باشیم. ما همیشه این مسئله را می‌گوییم و شنیده‌ایم که اگر می‌بینید امام این قدرت را در روز عاشورا دارد که چنان رشادتی به خرج می‌دهد، در کنار آن هم به ما نشان می‌دهد که آن شب تا صبح را چه گونه گذراندم

وقتی که در چنین شبی می‌خواهیم بیعت کنیم، باید ابعاد این بیعت را بسنجیم. بدانیم که در کنار این بیعت مشکلاتی هم وجود دارد. افزون بر آن آیا با فردی که این ابعاد را دارد می‌توانیم سنخیت پیدا کنیم؟ آیا می‌توانیم دست‌مان را در دست او قرار دهیم، و به او بگوییم حاضریم به دنبال تو حرکت کنیم؟ فردی که در مقابل مرگ پسرش با این قدرت و صلابت می‌ایستد، وقتی که نام امام حسین (ع) به میان می‌آید، نمی‌تواند خود را کنترل کند و گریه می‌کند. فردی که با این قدرت و صلابت در مقابل آمریکا می‌ایستد، و می‌گوید آمریکا غلط می‌کند که چنین کاری را بکند، اصلاً چنین چیزی در ذهن بنده نمی‌گنجد. اما از طرف دیگر همین فرد را می‌بینیم که در خصوص مسئله عاشورا با چه حالت خاصی صحبت می‌کند. می‌گوید مسائل سنتی را حفظ

جشم و گوش. چشم و گوش که منیتی در آن‌ها نیست. لذا افرادی را می‌بینیم که ناگهان می‌آیند و در مقابل رهبر می‌ایستند. در همین نهضت هم می‌بینید که کج دار و مریز راه می‌روند، یا دیگران آن‌ها را در مقابل رهبر قرار می‌دهند، یا خودشان می‌ایستند. در این حالت نمی‌توانیم بگوییم که آن‌ها از کشته شدن می‌ترسند. خیر، خیلی از آن‌ها می‌گویند که از کشته شدن ترس نداریم. اما از این که منیت‌شان کشته شود خیلی سخت است.

لذا اگر قرار است که امشب بیعت کنیم، باید این مسائل را در نظر داشته باشیم که در مراحل بعدی منیت‌ها باید کشته شود، و از بین برود. خیلی از زمینه‌ها که برای ما غیر قابل تحمل است، باید متفی شود. اگر پذیرفتیم که بیعت کنیم، انشاء الله عاشورای بعدی هم اجباری و الزامی خواهد بود. اگر امشب چنین قدرتی را یافتیم، همان طور که در زیارت عاشورا و در زیارت‌های دیگر این جمله را تکرار می‌کنیم، که خداوند بر ما منت بگذارد تا این زمینه برای ما ایجاد شود که جزء نفراتی باشیم که این شب را ترک نکردند. جزء نفراتی باشیم که حاضر بودند پا به پای امام‌شام در آن صبح هم بایستند. چون فردا صبح برای ما تمام نمی‌شود. این عاشوراها دائماً تکرار می‌شود. یعنی هر شب امام به امید عاشورای فردا بیعتش را از ما برمی‌دارد. پس هر شب می‌بایستی این تجدید بیعت و تجدید عهد را کرد. امشب فقط به عنوان شب نمادین و سرمنشأ عاشوراها دیگر باید این بیعت را انجام دهیم. به امید این که به یک درجه‌ای نائل شویم. ■



درآمد



بیم تکرار کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که دستاورد خون هزاران شهید سلحشور و بیگناه این سرزمین بوده، همیشه شهید دیالمه را نگران می کرده است. دغدغه شهید در شناخت و معرفی شخصیت‌های خادم و خائن به مردم چنان بود که گویی یک تاریخ دان و یک جامعه شناس به تمام معنی است. به همین دلیل همواره خطر لیبرالیسم و طرفداران جدایی دین از سیاست را به مردم گوشزد می کرده و لزوم پایبندی آنان را به ولایت فقیه و سایر مراجع دین که پاسداران واقعی آرمان‌های ملت هستند توصیه می کرده است. همان گونه که پیشینیان گفته‌اند که گذشته چراغ راه آینده است، اینک به نشر یکی از سخنان عبرت انگیز شهید دیالمه که چند روز قبل از شهادت ایشان ایراد شده می پردازیم:

سیری در اندیشه سیاسی شهید دیالمه:

مصدق از حمایت تا خیانت

اش نه به عنوان یک رهبری الهی که اسلام به عنوان یک تمدن و پیامبر (ص) به عنوان یک انقلابی ترسیم گردیده است. پیامبر (ص) می شود انقلابی تا در قدم‌های بعدی بتوانند او را در کنار چه گوارا، مارکس و انگلس قرار دهند. ظهور اسلام حرکتی بشود همچون انقلاب اکتبر روسیه و انقلاب فرانسه و چهره‌های اسلامی از علی (ع) گرفته تا فاطمه و زینب سلام الله علیهما و ابوذر و سلمان هر یک به نوعی تغییر یابند.

صهیونیسم بین الملل برای تحقق آرمان‌های خود، و پیاده نمودن طرح‌های خود، سازمان‌ها و گروه‌های مرموزی را تشکیل داده که یکی از مهم‌ترین آن‌ها لژهای فراماسونری است که گاهی قدرت آن‌ها به جایی رسید که در دوره دوم مجلس مشروطیت ۱۳ نماینده از ۱۶ نماینده تهران فراماسونر بوده‌اند. متأسفانه در دوران بعد از انقلاب از میان همه نیروهای ضد اسلام و انقلاب اسلامی کمتر به فراماسون‌ها و لژهای ماسونی توجه داشته‌ایم. مردم ما آگاهی نداشتند که این‌ها چه جریانی هستند و مقاصدشان چیست و چه می‌خواهند؟ به همین دلیل وقتی می‌گویند فلان کس فراماسون بوده منظورت را متوجه نمی‌شوند! وقتی گفته می‌شود فلان کس ماسون بوده می‌گویند: بوده که بوده... چرا؟ چون برای ایشان روشن نیست که اینها چه می‌خواهند بکنند.

در اصل نهم پروتکل حکمای صهیون بر لزوم قطع نفوذ رهبران مذهبی تأکید شده است. لذا حمله به روحانیت بر مبنای محاسبات بین المللی است، و در گذشته در سایر جوامع اسلامی سابقه دیرینه داشته است. دستکم از ابتدای مشروطه وضع به همین منوال بوده است. در هر جا که وجود یک روحانی ارزنده را در تاریخ می‌بینید در مقابل او یک عنصر قوی از ماسون‌ها را می‌یابید که با

عنوان مثال میرزا کوچک خان را مرتجع و وابسته به سرمایه داری خواندند و افرادی همچون حیدر عمو اوغلی و احسان الله خان می‌شوند روشنفکر و چکیده انقلاب.

امروزه نیز به دنبال آنند تا بتوانند با استفاده از این کلمات بهترین نیروهای ما را از دور خارج کنند. وقتی آن‌ها از دور خارج شدند، دیگر چیزی باقی نخواهد ماند. علت این که بر علیه روحانیت تبلیغ می‌کنند، چیزی جز این نیست که احساس می‌کنند منبع دمیدن آگاهی در روح این ملت روحانیتی است که در طول تاریخ تشیع، همپای این ملت به راه آمده است. سالیان درازی است که صهیونیست‌ها برای ممالک اسلامی برنامه ریزی کرده‌اند. خطرناک‌ترین آن اقدامات، حرکتی است که به وسیله مستشرقین در جوامع اسلامی ایجاد گردیده تا اسلام را آن گونه که مایلند معرفی نمایند و شرایطی را فراهم کنند که محتوی اسلام از دست برود و تنها اسمی از آن برجای بماند. به همین منظور جامعه شناسانی ساختند و روانه جوامع اسلامی کردند تا در ذهن ما از اسلام یک فرهنگ، یک انقلاب، یک تمدن بسازند، و تا آن جا پیش آمدند که امروز در ذهن اکثریت نسل جوان ما اسلام نه به عنوان یک دین الهی و رهبری

هم اکنون احساس می‌کنم زمینه‌های پیش از کودتای ۲۸ مرداد در اشکالی مشابه رو به تکوین است. زنده بادها و مرده بادهایی که می‌سازند و افراد از سوز دل تکرار می‌کنند، نمونه‌ای از آن است. شما به خوبی از دردهایی که داریم آگاهید و در حالی که این دردها و مشکلات و رنج‌ها بر ما فشار می‌آورد، می‌بایستی باز هم صبر کنیم. شاید خیلی از دوستان که این جا هستند بدانند که من بعد از بیانات امام (ره) در مورد جلوگیری از فراهم آمدن زمینه‌هایی که وحدت عمومی را به هم می‌زند، به خاطر این که نکند که نیروهای قدرتمند از کلام من استفاده کنند، حدود یک ماه و نیم صحبت نمی‌کردم. اما ناگهان احساس کردم که دست‌هایی در کارند تا وحدت ابو موسی اشعری را به جای وحدت علی (ع) به مردم قالب کنند. این بود که بر آن شدم تا مطالبی را با شما در میان بگذارم.

در لحظات حساس و خطرناکی قرار گرفته‌ایم. شیاطین برآند تا با ژست‌های آزادی خواهانه تا جایی که می‌توانند بر میزان شعله وری محیط بیفزایند. می‌دانید که اسلام یک عشق مسیحایی نبوده است. قوه منطقی دارد و می‌گوید من حرف حساب دارم، و حاضرم بنشینم با تو بحث کنم، تا مسائل را حل کنیم. اما اگر از این راه قانع نشدی و زیر بار حق نرفتی با تو عشق مسیحایی نمی‌ورزم و توی سرت می‌زنم.

آن چه از ابتدای انقلاب فاقد آن بودیم و چوب آن را می‌خوریم این است که افراد را درست نمی‌شناختیم. آگاهی از مواضع آنان نداشتیم. همین امر باعث شد که اسلام شناسان اروپایی بر مبنای آزادی‌های غلط آن چه را خواستند به خورد این ملت دادند. سعی کردند مسلمان مؤمن را با برچسب‌های گوناگون از میدان حذف نمایند. به

آن چه از ابتدای انقلاب فاقد آن بودیم و چوب آن را می‌خوریم این است که افراد را درست نمی‌شناختیم. آگاهی از مواضع آنان نداشتیم. همین امر باعث شد که اسلام شناسان اروپایی بر مبنای آزادی‌های غلط آن چه را خواستند به خورد این ملت دادند. سعی کردند مسلمان مؤمن را با برچسب‌های گوناگون از میدان حذف نمایند

او مقابله می‌کند. به عنوان مثال: در مقابل میرزا رضای کرمانی چه کسی قرار دارد؟ حاجی فلاح قرار داشت. در مقابل شیخ فضل الله نوری چه کسی قرار داشت؟ تقی زاده بود. در مقابل مرحوم مدرس این روحانی هوشیار و قدرتمند چه کسی؟ یکی دو تا نیستند. باند هشت نفره مشاورین رضاخان که اکثریت‌شان فراماسونر بودند.

یکی از این مجموعه هشت نفره که در مراحل بعد هم نفوذ کرده و در زمان آیت الله کاشانی چهره‌اش آشکارتر می‌گردد، مصدق السلطنه است که مرحوم مدرس بهترین تعبیر را در مورد او گفته است.

صهیونیسم بین الملل برای تحقق آرمان‌های خود، و پیاده نمودن طرح‌های خود، سازمان‌ها و گروه‌های مرموزی را تشکیل داده که یکی از مهم‌ترین آن‌ها لژهای فراماسیونری است که گاهی قدرت آن‌ها به جایی رسید که در دوره دوم مجلس مشروطیت ۱۳ نماینده از ۱۶ نماینده تهران فراماسونر بوده‌اند

جمله مدرس را برای شما می‌خوانم تا روشن شود که این مرد در چه سالی پیش بینی امر را کرده و آشکار می‌کند که این چه شخصیتی است. در مجلس ششم، هنگامی که مصدق به اعتبارنامه یکی از نمایندگان آذربایجان مخالفت می‌کند، مدرس در حین دفاع از نماینده آذربایجان جملات زیر را در مورد او می‌گوید: «سیاست علمی است مانند علوم دیگر که مدارجی دارد و هر مرد سیاسی باید آن را طی کند، و یکی بعد از دیگری آن مدارج را ببیماید. پایه و کلاس اول سیاست عوام فریبی است، و من با نبوغ و دهائی که در آقای مصدق السلطنه سراغ دارم یقین دارم که ایشان همیشه

در کلاس اول سیاستمداری خواهد ماند (احسنت نمایندگان) و به کلاس دوم ارتقاء پیدا نخواهد کرد. عمر من کفاف نمی‌دهد. ولی شما مردم ایران و نمایندگان ملت بیست سال بعد از این خواهد دید که این مصدق السلطنه در همان کلاس اول باقی مانده است، و آن روز تصدیق خواهید کرد که سید حسن مدرس در شناخت مصدق السلطنه اشتباه نکرده است.»

متأسفانه آشنایی مردم با چهره مصدق بسیار اندک بوده و کمتر کسی عملکرد او را به عنوان یک ماسون برای قطع نفوذ رهبری مذهبی زمانش یعنی آیت الله کاشانی شناخته باشد. به دلیل همین عدم آگاهی است که فرصت طلبان توانسته‌اند مصدق را به عنوان یک قهرمان و آغازگر مبارزات نهضت ملی نشان دهند، و نهضت را صرفاً یک مبارزه برای منافع حاصل از نفت معرفی کنند. اگر خاطرتان باشد امام (ره) چندی قبل فرمودند که ملت ما برای نفت قیام نکرد، نهضت ما برای نفت نبود. ولی اینان تاکید دارند که با جلوگیری از نقش روحانیت به خصوص آیت الله کاشانی مسئله را منحصرأ به صورت مسئله نفت بیان نمایند. چرا؟

برای این که انگیزه‌های مذهبی و اسلامی نهضت را حذف نموده و بتوانند نقش مذهب و رهبران مذهبی را از اذهان بزدایند و باند خود را به عنوان مبتکرین طرح ملی نفت معرفی کنند. کمترین آگاهی از تاریخ، این امکان را به ما می‌دهد که بدانیم اولین کسی که مسئله ملی شدن نفت را در خارج از محیط مجلس و در سطح عموم بر مبنای اصل موجود در تفکر اسلامی - شیعی که انقال باید برای عموم مردم مصرف شود و به همین دلیل باید در اختیار ولی امر باشد و نمی‌توان از آن بهره برداری‌های فردی و گروهی نمود، مطرح کرد آیت الله کاشانی بود. ملاحظه می‌کنید که افتخار طرح ملی شدن نفت برای اولین بار متعلق

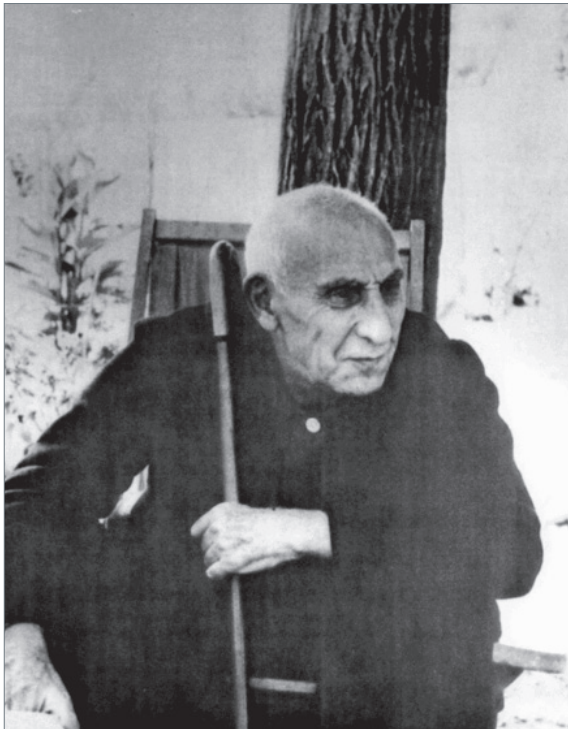
به آقایان نبوده است. برای اولین بار به طور ضمنی در مجلس پانزدهم به وسیله غلامحسین رحیمیان و یکبار هم به وسیله عباس اسکندری مطرح می‌شود. ولی هیچ کدام از این دو مورد جدی نبوده تا این که به وسیله حائری زاده در کمیسیون نفت مطرح شد و به صورت یک ماده واحده تنظیم و ابتدا به امضای هشت نفر رسید که بعدها سه نفر دیگر آن را امضاء کردند. از آن جا که برای طرح آن در مجلس به ۱۵ امضاء نیاز داشت به صورت معلق ماند.

در اواخر دوره پانزدهم مجلس، دولت لایحه گس - گلشائیان (لایحه الحاقی نفت جنوب) را به مجلس آورد و در حالی که همه زمینه‌ها برای تصویب آن مهیا به نظر می‌رسید، مکی نماینده اقلیت مجلس با استفاده از ماده آئین نامه که نطق در باب قراردادها را نامحدود می‌دانست به عنوان مخالف به قدری صحبت کرد تا دوره پانزدهم به اتمام رسید. بدین صورت از تصویب قرار داد مذکور جلوگیری به عمل آمد. دولت در دوره بعد لایحه را مجدداً به مجلس آورد ولی این بار متوجه شد که تصویب لایحه الحاقی نفت در داخل مجلس امکان پذیر نیست و تنها راه حل را کودتا می‌بیند. به وسیله چه کسی؟ رزم آرا بهترین عنصری بود که می‌توانست در شکستن این بن بست به آن‌ها کمک کند و نفت را در اختیار انگلیس قرار دهد. بر این اساس رزم آرا به عنوان نخست وزیر آماده ورود به صحنه می‌شود. خوب. چه قدرتی می‌تواند در مقابل رزم آرا بایستد؟ تنها کسی که در مخالفت با کودتای در شرف تکوین وارد عمل می‌شود باز یک روحانی به نام نواب صفوی است. خلیل طهماسبی از فدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی و حمایت آیت الله کاشانی وارد میدان می‌شود و با فریاد الله اکبر، گلوله را بر فرق رزم آرا شلیک می‌کند.

با این اقدام همه برنامه‌هایی که آن‌ها ریخته‌اند از هم پاشیده می‌شود، و از تصویب لایحه گس - گلشائیان به طور نهایی صرف نظر می‌کنند، و فوری علاء را سرکار می‌آورند. بیش از یک ماه و چند روز از نخست وزیری علاء نگذشت که نواب صفوی برای او نامه نوشت که هر چه زودتر کناره گیری کند و گرنه به سرنوشت رزم آرا دچار خواهد شد. علاء استعفا می‌کند، و بلافاصله در مجلس شانزدهم به مصدق السلطنه پیشنهاد نخست وزیری می‌شود، چه کسی پیشنهاد می‌کند؟ جمال امامی! آقای مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ به پیشنهاد جمال امامی نخست وزیر می‌شود و به محض روی کار آمدن، بسیاری از فراماسونرها را در داخل دولت جا می‌دهد. مسئله به قدری جدی می‌شود که سرو صدای نمایندگان طرفدار او نیز در مجلس بلند می‌شود. رضا آشتیانی زاده نماینده ورامین که یکی از منفردین مجلس شانزدهم و از مریدان مصدق است در جلسه ۱۹۳ مورخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۰ در انتقاد از مصدق می‌گوید: «روزی



مجلس کردن صنعت نفت بازاری سیاسی دکتر محمد مصدق



ناهمگونی موجود در اولین دولتی که مصدق بر سر کار آورد باعث شد افرادی مثل عبد القدير آزاد، عمیدی نوری و دیگران پس از سر و صدای زیاد در این باب که چرا مصدق بدون مشورت این کار را کرده از جبهه ملی جدا شدند. همین مسئله به مرور زمان زمینه پراکندگی و شکاف و اضمحلال جبهه ملی اول را فراهم آورد. دوره شانزدهم مجلس به پایان رسیده و دوره هفدهم آغاز می‌گردد، انتخابات دوره هفدهم مجلس به وسیله دولت مصدق انجام گرفت. همان انتخاباتی که مدتی بعد وقتی می‌گوید مجلس به درد نمی‌خورد و باید منحل شود، افرادی می‌پرسند چرا؟ می‌گوید انتخاباتش قلابی بوده است! (دولت قلابی انتخاباتش هم باید قلابی باشد).

پس از انتخاب هیئت رئیسه، مجلس به ریاست سید حسن امامی شروع به کار می‌کند. دولت در اولین فرصت طبق سنن پارلمانی استعفايش را به

شاه می‌دهد و مجلس شورای ملی با ۵۲ رأی از ۶۵ رأی مجدداً نسبت به زمامداری مصدق اظهار تمایل می‌کند. ولی در مجلس سنا با تمام کوششی که صورت می‌گیرد، دولت رأی نمی‌آورد. جالب این که کسی که در جمع آوری رأی در داخل مجلس سنا برای دولت مصدق زحمت می‌کشد حسین علاء است. ارسنجابی در خاطرات خود نوشته است: «حسین علاء سناتورها را از توی خانه هایشان می‌آورد تا مجلس به اکثریت برسد و به دولت مصدق رأی دهند». اما با این که می‌روند و همه سناتورها را از داخل خانه‌شان سوار ماشین کرده و می‌آورند از ۳۶ نفر که در داخل مجلس سنا هستند فقط ۱۴ نفرشان

به دولت مصدق رأی می‌دهند یعنی کسی که رأیش نصف به علاوه یک هم نیست چه قدر پایگاه قانونی دارد؟ فردای آن روز حکم نخست وزیری مصدق السلطنه که با دربار مخالف بود! و به رغم عدم رأی تمایل مجلس سنا، به وسیله شاه از کاخ سعد آباد صادر و در رادیو خواننده می‌شود. مصدق به محض آمدن بر سرکار به دنبال مساعد ساختن زمینه‌های مختلف جهت کسب قدرت

که آقای دکتر مصدق با فراماسون‌ها آشتی کرد و چند نفر از آن‌ها را در دستگاه حکومتی خود شریک قرار داد من از ساده دلی و حسن نیت دکتر مصدق تعجب کردم، و تذکر دادم که بیعت با رؤسای فراماسونرها اتحاد آب و آتش است».

در هر جا که وجود یک روحانی ارزنده را در تاریخ می‌بینید در مقابل او یک عنصر قوی از ماسون‌ها را می‌یابید که با او مقابله می‌کند. به عنوان مثال: در مقابل میرزا رضای کرمانی چه کسی قرار دارد؟ حاجی فلاح قرار داشت. در مقابل شیخ فضل الله نوری چه کسی قرار داشت؟ تقی زاده بود

حالا این بنده خدا چه قدر خوش خیال بود که فکر می‌کرد مصدق هرگز نمی‌داند چه کار می‌کند. بالاخره یکی از این دو دیگری را از میان خواهد برد، و همچنان هم شد. دکتر مصدق که کوشش‌های خود را متوجه مسئله نفت کرده و از روی تخت‌خواب و گوشه اتاقش در تهران تکان نمی‌خورد و به کارهای دیگر مداخله نمی‌کرد، شاید بدون این که متوجه باشد، یکایک فراماسون‌های نشان دار را در سمت‌های حساس و کلیدی مملکت قرار داد و آنان با یک نقشه ماهرانه، اول بر ضد دولت و بعد هم بر ضد کسانی که سر بر آستان لژ گرانددوریان که یکی از لژهای بسیار معروف فراماسونری است، نسپردند، مشغول فعالیت شدند. آقای حاج سید نصرالله تقوی یکی از رؤسای بزرگ فراماسونرها بود. همه وزرای مصدق به استثنای سنجابی در ترکیب دولت‌های قبلی وجود داشته‌اند. نمونه بارز آن باقر کاظمی وزیر خارجه و سرلشکر زاهدی وزیر کشور.

مطلقه می‌رود. کسی که در اولین قدم برای او مشکل ایجاد می‌کند و در مقابل او می‌ایستد کیست؟ مجلس است. لذا در تاریخ ۱۳۳۱/۴/۲۴ از مجلس تقاضای اختیارات شش ماهه می‌نماید. یعنی شش ماه خودم قوه مقننه و قوه مجریه باشم. دلیل می‌آورد که می‌خواهم لوایحی را به نفع مستضعفین تصویب کنم، این مجلس طرفدار فتوادل‌هاست و نمی‌گذارد. لایحه اختیارات در جلسه خصوصی مجلس رد می‌شود. (این لایحه در روز ۱۳۳۱/۵/۲۰ مجدداً طرح و به تصویب رسید).

نظر آیت الله کاشانی در این زمینه این است که آقای مصدق چه می‌خواهد؟ اگر خواست مشروعی دارد که ما از طریق مردم می‌توانیم برای او بگیریم. اگر تصویب لوایح است که با حمایت‌های مردم می‌توانیم از تصویب مجلس بگذرانیم. ولی مصدق در حالی که این گونه پشتیبانی‌های مردمی از جانب آیت الله کاشانی برای بقای دولت او به کار گرفته شده است در بحرانی‌ترین شرایط بدون این که کوچک‌ترین اطلاعی به دیگران بدهد و حتی بدون مشورت با آیت الله کاشانی در تاریخ ۱۳۳۱/۴/۲۵ به صورت غیر مترقبه استعفا می‌کند. در متن استعفا نامه خطاب به شاه علت استعفا را عدم تفویض اختیارات در مورد وزارت جنگ ذکر می‌نماید. او می‌نویسد: «به دلیل آن که وزارت جنگ را به من ندادید استعفا می‌کنم». باز این آقا (بنی صدر) چه می‌خواهد؟ فرماندهی کل قوا؟ وقتی به شما می‌گویم دقت کنید از آن جهت است که فرمول‌ها همواره ثابت است.

درست در حالی که از چند روز قبل رادیوهای خارجی اعلام کرده بودند که قرار است قوام السلطنه نخست وزیر شود، مصدق از صحنه کنار



محمد مصدق به اندر زهای آیت الله کاشانی توجه نکرد...

می‌رود. استعفا نامه مصدق به وسیله حسین علاء به مجلس تقدیم می‌گردد و مجلس در جلسه‌ای بدون حد نصاب قانونی نسبت به احمد قوام اظهار تمایل می‌کند. فردای آن روز یعنی در روز ۱۳۳۱/۴/۲۶ حکم نخست وزیری قوام السلطنه از طرف شاه صادر می‌شود. به محض سرکار آمدن قوام و پخش آن اطلاعیه معروف از رادیو که در آن آمده بود «کشتیان را سیاستی دگر آمد»، جو وحشت و ارباب همه جا را فرا گرفت و هیچ کس جرأت انجام کاری را نداشت و همه به آینده چشم دوختند. در چنین شرایطی چه کسی باید مردم را تهییج کند، و چه کسی این کار را می‌کند؟ تنها آیت الله کاشانی است که از این مرحله به بعد شما روشن‌ترین و آگاهانه‌ترین حمایت‌ها را از جانب او برای تثبیت موقعیت مصدق مشاهده می‌کنید.

در حالی که معلوم نیست نتیجه این حمایت‌ها چه خواهد شد. البته در آن روز افرادی بودند که نتیجه را حدس بزنند چرا که مصدق مکرر نشان داده بود که پس از رسیدن به هدف، فوراً پاداش و مزد آنانی را که به او کمک کرده‌اند کف دست‌شان خواهد گذاشت. به عنوان مثال عملکرد او با فدائیان اسلام که درست یک ماه پس از تشکیل اولین دولت او تعداد بیشماری از آنان به همراهی نواب صفوی دستگیر شدند. مصدق نواب صفوی را بعنوان افرادی که به همراهی تعداد بیشماری از فدائیان اسلام دستگیر و زندانی کرد، و در همان زمان مأمورین به دستور دکتر فاطمی داخل زندان ریخته و فدائیان اسلام را لت و پار کردند. این بود پاداش آن گلوله‌ای که خلیل طهماسبی بر مغز رزم آرا فرود آورد و در واقع پاداشی بود فوری به یاری فدائیان اسلام برای روی کار آمدن دولت مصدق. در این جا بسیار بجاست که یکبار دیگر مطلب مدرس را برای شناخت دقیق مصدق السلطنه بازگو کنم. ولی بگذارید نامه نواب را برایتان بخوانم تا بدانید که در تاریخ سیاسی ۳۰ ساله معاصر غیر از فرماسونرها و نیروهای وابسته به سازمان «سیا» و یا عناصر بی اطلاع از تاریخ، یک آدم حسابی پیدا نمی‌کنید که از مصدق دفاع کرده باشد. این نامه را نواب صفوی در ۳۱ مرداد ۱۳۳۰، یعنی یک ماه بعد از تشکیل اولین دولت دکتر مصدق که با گلوله فدائیان اسلام بر سر کار آمده می‌نویسد: «هو العزیز... تو ای مصدق کاذب بیش از پیش چهره کریه باطن خود را به دنیا و مسلمانان نشان دادی. درهای خدا را به روی مردم بست و از اجتماع مسلمانان با سرنیزه جلوگیری کرده و عده‌ای از علمای عالقدر و مسلمانان محترم را بازداشت نمودی و تمام دعاوی خود را (دعاوی قبل از به ریاست رسیدن!) مبنی بر آزادی خواهی تکذیب کرده و کریه‌ترین چهره‌های ظلم و جنایت را نشان دادی. گویا ندانستی که نجات مسلمانان بنا بر حفظ مصالح و نوامیس اسلام بوده و اجرای احکام مقدس و تعالیم عالیه اسلام حتمی

است و اجازه کوچک‌ترین تجاوزی به نفت ایران به هیچ بیگانه‌ای داده نخواهد شد (چرا نواب این را می‌گوید؟ به دلیل این که برای او روشن شده که مبارزه آن‌ها برای گرفتن نفت از شرکت نفت سابق و خلع ید از انگلیس به دلیل دلسوزی برای ملت ایران نبوده بلکه نفت را از انگلیس‌ها گرفتند تا در اختیار آمریکایی‌ها قرار دهند). و به جز برکنار شدن یا کوتاه شدن دست بیگانگان از نفت ایران و خلع ید قطعی چاره‌ای نخواهی داشت. (یعنی تو می‌خواهی کار دیگری بکنی) و ادامه این حرکات و توقیف مسلمانان محترم پرونده ظلم و جنایت را تکمیل خواهد کرد».

آگاهی از تاریخ، این امکان را به ما می‌دهد که بدانیم اولین کسی که مسئله ملی شدن نفت را در خارج از محیط مجلس و در سطح عموم بر مبنای اصل موجود در تفکر اسلامی - شیعی که انفال باید برای عموم مردم مصرف شود و به همین دلیل باید در اختیار ولی امر باشد، و نمی‌توان از آن بهره برداری‌های فردی و گروهی نمود، مطرح کرد آیت الله کاشانی بود

کسی نیست که دلیل این اعمال را سؤال کند و بگوید: آقای مصدق اگر رزم آرا کودتا کرده بود که اصلاً امکانی باقی نمی‌ماند که شما به دیوان لاهه و شورای امنیت و غیره رفته و صاحب ادعا بشوید. دیوار ارباب را آن‌ها شکستند و شما آقای دکتر با رساله دکتری قلابی به راحتی وارد میدان شدید و محیط آماده را از آن خود نمودید. (روز ۱۳۳۱/۲/۲۰ اکثر روزنامه‌های صبح متن

خبر مربوط به قلابی بودن رساله او را از روزنامه کوریو که در روز ۱۳۳۱/۲/۱۹ یعنی در اوج قدرت او به ایران رسیده بود کلیشه نموده و آن را ترجمه کردند). ولی با این همه آیت الله کاشانی در نامه‌ای به علاء می‌نویسد که قوام هر چه زودتر باید کنار برود و دولت دکتر مصدق بر سر کار آید. (دقت کنید هرچه زمان می‌گذرد حمایت‌ها افزوده می‌گردد) آیت الله کاشانی روز ۳۱/۴/۲۹ خطاب به علاء می‌نویسد: «جناب آقای علاء دیروز بعد از شما ارسنجانی از جانب قوام السلطنه آمد و گفت به شرط سکوت، قوام انتخاب شش وزیرش را در اختیار من می‌گذارد. همان طور که حضوری عرض کردم به عرض اعلیحضرت برسانید اگر در بازگشت دولت مصدق تا فردا اقدام نفرمایند، دهانه تیز انقلاب را به جلوداری ششخص خودم متوجه دربار خواهم کرد در انتظار اقدام مجدانه شما. والسلام».

خوب به متن نامه توجه کنید. در حالی که کسی جرات نمی‌کند مقابل حکومت قوام کوچک‌ترین حرفی بزند و جناب آقای مصدق! در گوشه عزلت خزیده است، آیت الله کاشانی خطاب به شاه می‌گوید تا به حال با دربار کاری نداشتم، ولی اگر دولت قوام تا فردا کنار نرود فردا خود دربار را هدف قرار خواهم داد. روز بعد (۳۰ تیر ۱۳۳۱) مردم براساس اعلامیه‌های مکرر آیت الله کاشانی مبنی بر مبارزه علیه حکومت قوام به خیابان‌ها می‌ریزند و تظاهرات عظیمی برپا می‌گردد، که ضمن آن تعدادی کشته و زخمی می‌گردند. درست بر اثر همین حرکت، همان طور که در نامه معین گردیده بود دولت قوام السلطنه ظرف کمتر از ۴۸ ساعت بالاجبار کنار می‌رود و مصدق برسر کار می‌آید.



عناصر و مسلمانان مجلس شورای پس از عزل مصدق

نیت اصلی خود را آشکار می‌سازد، و به فردی که حمایت‌ها را به سمت او معطوف کرده می‌گوید تو دخالت نکن. از قبل که نمی‌گوید دخالت نکن. (این همان خطی است که معتقد است روحانیت دارای یک رهبری سنتی است و این رهبری سنتی نمی‌تواند کاری بکند. البته بعضی از آن‌ها مقاومت هم می‌کنند. و اما این دسته را نیز قبل از این که بخواهد کاری انجام دهد، همان رهبری سنتی او را از پای در خواهد آورد.

لذا از آن‌ها می‌توان به عنوان یک نیروی بسیج کننده توده‌های در مسیر نیل به اهداف شخصی استفاده کرد. پس از روی کار آمدن مجدد دولت مصدق در ۱۳۳۱/۵/۱۵ مسئله انتخاب مجدد هیئت رئیسه مجلس مطرح گردید. ولی از آن جا که در روی هیچ یک از کاندیدهای نهضت ملی اتفاق نظر وجود نداشت، عده‌ای از نمایندگان نزد آیت الله کاشانی که به عنوان اعتراض به نارون (روستایی در نزدیکی تهران) رفته بود، می‌روند و با فشار از آیت الله کاشانی می‌خواهند که ریاست مجلس را به عهده بگیرد و ایشان هم نامه‌ای می‌نویسد که اگر آن چهار نفر که کاندیدا هستند رأی نیاورند من به عنوان مسئولیت شرعی ریاست مجلس را می‌پذیرم. پس از آن آیت الله کاشانی (به رغم مخالفت دکتر مصدق که با کمک سنجابی و عده‌ای دیگر دکتر معظمی را به عنوان کاندیدای ریاست در مقابل آیت الله کاشانی مطرح ساخته بود) با ۴۷ رأی از ۶۲ رأی به ریاست مجلس انتخاب می‌گردد. به دنبال این جریان در حالی که خبرگزاری‌ها مسئله را پیروزی بزرگی برای مصدق پنداشته و می‌نویسند که دولت دکتر مصدق از پشتوانه محکمی برخوردار است. خود او به سردی با مسئله برخورد می‌کند، و اصلا به روی خود نمی‌آورد که چنین اتفاقی افتاده است. مصدق مدتی بعد در پاسخ به نامه آیت الله کاشانی،

است. مصدق در روز ششم مرداد سال ۱۳۳۱ طی جوابیه شدید اللحنی به نامه آیت الله کاشانی می‌نویسد: «مرقومه محترم شرف وصول ارزانی داد. نمی‌دانم در انتخاب آقای سرلشکر وثوق و یا آقای دکتر اخوی که بدون حقوق برای خدمتگذاری حاضر شده‌اند و همچنان آقای نصرت الله امینی که از فعالترین اعضای نخست وزیری هستند حضرتعالی، چه عیب و نقصی مشاهده فرمودید که مورد اعتراض واقع شدند. بنده صراحتا عرض می‌کنم که تاکنون در امور اصلاحی، عملی نشده و

اوضاع سابق مطلقا تغییری ننموده است، و چنان چه بخواهند اصلاحی بشود باید از مداخله در امور مدتی خودداری فرمایند. خاصه این که هیچ گونه اصلاحاتی ممکن نیست مگر این که متصدی مطلقا در کار خود آزاد باشد. (مفاهیم آزادی را ببینید چه قدر زیبا است! یعنی من را بگذارید هر غلطی دلم می‌خواهد بکنم و شما هم دنبال کارتان بروید). اگر با این رویه موافقت، بنده هم افتخار خدمتگذاری را خواهم داشت، و الا چرا حضرتعالی از شهر خارج بشوند؟ اجازه فرمایند بنده از مداخله در امور خودداری کنم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته. دکتر محمد مصدق».

خوب توجه کنید. نمی‌گوید درست می‌گویید و باید از فکر شما که چند سال مسلحانه بر علیه

انگلیس‌ها در خارج از ایران مقابله کرده‌اید و مدت‌ها در تبعید و زندان و فعالیت‌های سیاسی بوده‌اید. بافت انگلیس‌ها را خوب می‌شناسید. بافت استعمار را خوب می‌شناسید. خوب می‌دانید که آمریکا چه گونه می‌خواهد وارد بشود، استفاده کرد. می‌گوید: شما مداخله نکن خودم می‌دانم که چه بکنم. این را چه وقت می‌گویید؟ زمانی می‌گویید که همه زمینه سازی‌ها انجام شد، زمانی که حمایت‌های بی دریغ به سمت او جلب گردید. در چنین زمانی است که



این دولت به قدرت چه کسی بر سر کار آمده؟ فرض می‌کنیم تا این مرحله هیچ گونه حمایتی صورت نگرفته باشد. از این جا به بعد چی؟ چه کسی عامل جلب حمایت مردمی بوده و یا به عبارتی کدام شخصیت پایه‌های یک حکومت قانونی و ملی را برپا کرد؟ به شهادت تاریخ این آیت الله کاشانی بود که به رغم همه خطرات موجود یک تنه وارد میدان شده و این بار را به منزل رسانده است. ولی متأسفانه وقتی مصدق روی کار می‌آید نه تنها همه این مسائل را نادیده می‌گیرد، بلکه از همان ابتدا با اعمال یک رشته مانورهای سیاسی زمینه را برای کنار گذاشتن آیت الله کاشانی از صحنه سیاست آماده می‌سازد. به عنوان مثال می‌توان از عمل او در مقابل اعتراض آیت الله کاشانی در باب مجازات مسببین کشتار ۳۰ تیر نام برد. در حالی که اولین خواست مردم از مصدق مجازات مسببین کشتار ۳۰ تیر است، او نه تنها این کار را نمی‌کند بلکه عده‌ای از آن‌ها را به کارهای دولتی می‌گمارد.

مصدق مکرر نشان داده بود که پس از رسیدن به هدف، فوراً پاداش و مزد آنانی را که به او کمک کرده‌اند کف دست‌شان خواهد گذاشت. درست یک ماه پس از تشکیل اولین دولت او تعداد بیشماری از فدائیان اسلام به همراه نواب صفوی دستگیر شدند. مصدق، نواب صفوی را بعنوان افراطی به همراه تعداد بیشماری از یارانش دستگیر و زندانی کرد

وقتی آیت الله کاشانی اعتراض می‌کند که آقا اینها را که در رأس کار قرار داده‌ای افراد درستی نیستند. این سرلشکر وثوق از عاملین جنایت ۳۰ تیر بوده



طرفداران پادشاه شاه به قدرت رسیدن از کودتای زاهدی



خطرناکی است اما گوش هیچ کس بدهکار نیست). اگر نقشه شما نیست که مانند سیام تیر عقب نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همان طور که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به هندرسن هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیس‌ها کمک کرد، و حالا به صورت ملی و دنیا پسندی می‌خواهد به دست جنابعالی این ثروت ما را به چنگ آورد. اگر واقعا با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید، این نامه من سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدی‌های خصوصی‌تان نسبت به خودم از وقوع حتمی یک کودتا به وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست آگاه کردم تا فردا جای هیچ گونه عذر موجهی نباشد».

مسائل زیادی وجود دارد که وظیفه خود می‌دانم برای روشن شدن اذهان شما بازگو کنم. ولی فرصت کم است و بالاچار در انتهای صحبتیم برای آن که چهره دقیق مصدق السلطنه را از لابلای تبلیغات روز بشناسید، آخرین کلماتم را از زبان نواب صفوی بازگو می‌کنم تا دریابید که چهره او را چه طور می‌شناسد و چه گونه معرفی می‌کند. نواب در ۳۰ شهریور ۱۳۳۰ اعلامیه مفصلی از درون زندان خطاب به مصدق می‌نویسد که من فقط چند سطر اول آن را برای شما می‌خوانم: «هو العزیز... مصدق... شما در برابر یک دنیا نجابت ما یک دنیا خیانت کردی، سرانجام هم بهترین فرزندان این آب و خاک را تبعید نمودی، نفرین بر تو و طرفداران تو. حمایت‌ها را از ما گرفتی نتیجه‌اش این شد که بر خود ما خیانت کنی. من بشوم افراطی! دیگری بشود چماق‌دار، یکی بشود سانسورچی! دیگران بشوند نیروهای بسیج شده برای جلوگیری از آزادی و برهم زنده استقلال. والسلام».

بخشی از نامه نواب صفوی به مصدق:
«هو العزیز... مصدق... شما در برابر یک دنیا نجابت ما یک دنیا خیانت کردی، سرانجام هم بهترین فرزندان این آب و خاک را تبعید نمودی، نفرین بر تو و طرفداران تو. حمایت‌ها را از ما گرفتی نتیجه‌اش این شد که بر خود ما خیانت کنی».

کودتا کرده) ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علی رغم غرض ورزی‌ها و بوق و کرناهای تبلیغات، شما خودتان بهتر از هر کس می‌دانید که هم و غم من در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقای آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازی‌های اخیر بر من مسلم است که می‌خواهید مانند ۳۰ تیر کذایی (که مصدق استعفا کرده و خود را بازنشسته اعلام کرده) یکبار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای رفتارم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانه‌ام را سنگباران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد، بستید و حالا نه مجلسی است و نه تکیه گاهی برای ملت گذاشته‌اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگه داشته بودم با لطایف الحیل خارج کردید، و حالا همان طور که واضح بوده در صدد به اصطلاح کودتاست. (مثل این که شما امروز می‌گویید آقا، احسان نراقی موجود خطرناکی است تیمسار باقری آدم

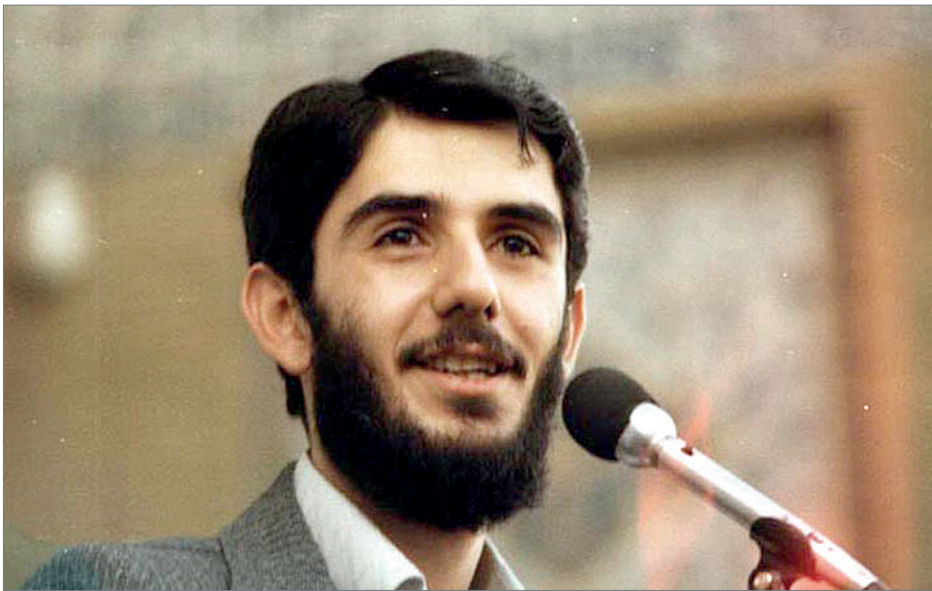
انتخاب ایشان را به ریاست مجلس تبریک می‌گوید. در صورتی که همین مصدق بلافاصله بعد از آن که دکتر معظمی با کوشش فراوان و بنا به تمایل او در خرداد ماه سال ۱۳۳۲ به ریاست مجلس می‌رسد، مصدق بلافاصله با او تماس تلفنی می‌گیرد و انتخاب او را تبریک می‌گوید و بعد از ظهر همان روز اعضای دولت را برای عرض تبریک رسمی به مجلس می‌برد. با این وصف به خوبی مشاهده می‌کنید که هر قدر حمایت‌ها از این طرف بیشتر می‌شود، میزان ناسپاسی از آن طرف افزوده می‌گردد، و کوشش‌های فراوان در جهت تضعیف موضع رهبری مذهبی صورت می‌گیرد. این گونه تلاش‌ها تا حدی مؤثر می‌افتد که آیت الله کاشانی با آگاهی از عملکرد آمریکا در طرح کودتا نمی‌تواند هیچ گونه عکس‌العملی نشان دهد. آیت الله کاشانی قبل از کودتای ۲۸ مرداد نامه‌ای خطاب به مصدق می‌نویسد، و بعد از کودتا نامه دیگری به سازمان ملل می‌نویسد، و در آن تاکید می‌کند قراردادهایی که از طرف دولت فعلی بسته شود از نظر ملت ما قابل قبول نیست. این نامه‌ها نشان دهنده موضع سازش ناپذیر آیت الله کاشانی و بیانگر این معنی است که ایشان بافت آمریکا را خوب می‌شناسد، و متوجه است که استعمار چه می‌کند. ولی در عین حال هیچ کاری نمی‌تواند بکند. یعنی با آن که نامه‌ها بیانگر آشنایی ایشان با عملکرد آمریکا در ایران است، ولی قدرت جلوگیری از حرکت‌های آمریکا را ندارد، و این موضع‌گیری به خوبی در نامه ایشان به مصدق به چشم می‌خورد.

نامه آیت الله کاشانی به مصدق بهترین سند برای روشن کردن چهره مصدق است: «عرض می‌شود گرچه امکانی برای عرایض نمانده (ببینید ایشان را به چه ضعفی رسانیده و چه گونه دست و بالش را بسته است. در واقع در باطن در مورد ایشان



فضل الله زاهدی در باشگاه افسران

کنفرانس مطبوعاتی شهید دکتر دیالمه باروز نامه نگاران داخلی



درآمد

شهید دکتر عبد الحمید دیالمه نماینده مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی و عضو هیئت رئیسه مجلس در پی پایان کار کنفرانس بررسی مداخلات آمریکا در ایران، که در هتل استقلال تهران برگزار شد و نیز احتمال تصمیم گیری مجلس در مورد سرنویشت نهایی گروگان های لانه جاسوسی، روز دوشنبه ۲۶ خرداد سال ۱۳۵۹ کنفرانس خبری در حضور روزنامه نگاران داخلی برگزار کرد و ضمن بیان دیدگاه های خود درباره مسائل سیاسی روز و تحولات کشور، راهکارهایی را به منظور معرفی مظلومیت ملت ایران در افکار عمومی جهان و لزوم بازگرداندن شاه جهت محاکمه در کشور ارائه کرد. شاهد یاران نظر به اهمیت دیدگاه های مطرح شده از سوی آن شهید بزرگوار که برای همه افراد جامعه معاصر کشور مان سودمند خواهد بود، به نشر این دیدگاه ها اقدام نموده که با هم می خوانیم:

این انقلاب از دست نداده ایم. کار زیاد کردیم. اما این که مثل بقیه مردم واقعا همه امکانات خود را از دست داده باشیم، این طور نبوده است. اگر کسی قبل از انقلاب مبارزه کرده و زندان رفته و زمینه برخوردهای مختلفی داشته و شکنجه دیده است. در مقابل چیزهایی گرفته. یعنی این طور نبوده که اینها همه یک رنج متوالی برای او باشد و بعد هیچ. چرا که شما می بینید بعد از انقلاب آنهایی که در زمان قبل کار کردند و بعد از انقلاب هم براساس یک محتوای ایدئولوژیک و طرز تفکر دقیق باقی ماندند، بهترین افراد برای مردم و انقلاب بودند و هستند. فقط به خاطر این که خدمت می کنند و هیچ وقت هم حقی نخواسته اند.

اگر شما خوب نگاه کنید می بینید تمام کسانی که در زمان قبل پله پله عمل کردند و درگیری هایی کوتاه و یا طولانی با رژیم قبل داشتند، اینها هم بعد از انقلاب که آمدند اگر بر مبنای یک حرکت دقیق هم نبودند هیچ حقی نخواسته اند، تازه سعی کردند بعد از انقلاب این احساس را در خود حفظ کنند که بار مسئولیت بیشتری روی دوش آنهاست. به خاطر این که در طول این مدت فهمیدند این ملت چه رنجی متحمل شده، ولی برای خودشان خیلی ساده گذشته است. یک مرتبه یک حرکتی در منطقه ای به وجود آمده و انقلابی شده، بعد از انقلاب هم آمدند، خیلی افراد شاید بودند که نه به خانه، نه به زندگی، نه به پول شان، و نه به ماشین هیچ کدامشان لطمه ای نخورده، و عملا شاید به خاطر آن مقدار بعد مذهبی هم که داشتند یک قدری پست و مقام شان بالا رفته است.

را عوض کنیم و نشان دهیم که یک فرد انقلابی در مراحل مختلف ممکن است تغییر شکل دهد و زمینه های مختلف پیدا کند، گاهی ممکن است برگردد، اصلا متوقف بشود و گاهی ممکن است در طول مسیر باقی بماند. ولی این کار را در قبل انجام ندادند و علت هم همین مطلب است. بعد از انقلاب باید نشان دهیم، حالا بعد از این شکوفایی بعد از این مراحل چه می خواهد انجام بگیرد و چه کارهایی باید انجام شود. به نظرم می آید اگر ما برگردیم و راجع به قبل صحبت کنیم، اولاً تکیه بر چیزهایی است که فقط می تواند از ما یک سوپرمن بسازد و در ذهن مان تصور کنیم کارهایی انجام شده و چون تقریباً تقوای خیلی دقیقی ابو ذر گونه ای هم در ما وجود ندارد، یواش یواش امر بر خودمان هم مشتبه می شود که مثل این که ما هم حقی داریم از این حرکتی که انجام شده. در واقع من فکر می کنم خیلی از ما هیچ چیزی در

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باید نشان بدهیم که می خواهیم چه کنیم. افرادی در خیلی از زمینه ها سعی کردند نان گذشته را بخورند که ما در گذشته این طور بودیم و این جور عمل کردیم و فلان کارها را انجام دادیم. اگر ما بتوانیم این سنت را عوض کنیم و بدانیم بعد از این می خواهیم چه کار کنیم فکر می کنم بسیار خوب باشد

خبرنگار: لطفا مختصری درباره فعالیت های سیاسی تان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و تبلیغات انتخاباتی تان برای ورود به مجلس شورای اسلامی شرح دهید....

بسم الله الرحمن الرحیم: سعی کردم در زمان فعالیت های انتخاباتی ام، نه زندگی نامه برای خود بنویسم و نه در جایی مسائلی از گذشته ام مطرح کنم. علت این است که فکر می کنم ما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باید نشان بدهیم که می خواهیم چه کنیم. افرادی در خیلی از زمینه ها سعی کردند نان گذشته را بخورند که ما در گذشته این طور بودیم و این جور عمل کردیم و فلان کارها را انجام دادیم. اگر ما بتوانیم این سنت را عوض کنیم و بدانیم بعد از این می خواهیم چه کار کنیم فکر می کنم بسیار خوب باشد. این درست است که بعد از انقلاب یک شکوفایی جدیدی در حرکت این ملت پدید آمده و در نتیجه افرادی هم که می خواهند برای این ملت کاری انجام دهند، باید پا به پای این شکوفایی گام بردارند، حالا چطور می خواهند عمل کنند؟

در گذشته خیلی فراوان حرکت های مختلفی داشتیم. حتی به راحتی افرادی را می بینیم که زمینه های عملی شدیدی در زمان های قبل داشتند، و زمینه های انحرافی شدیدی در بعد از انقلاب دارند. حتما شما دیده اید که این تکیه بر گذشته دلیلی شده بر تأیید کارهایی که امروز انجام می دهند. در حالی که اگر یک فردی انقلابی بود، حتما در انتها هم انقلابی باقی نمی ماند، و ما این گذشته را در انقلاب به یکدیگر می کشیم. من معتقدم اگر ما بتوانیم بعد از انقلاب این طرز تفکر

افراد اروپائی و غربی و آمریکایی چه گونه محیطی است و می‌توانند بفهمند اینجا انقلابی صورت گرفته، تغییری صورت گرفته، دگرگونی به وجود آمده، شرایط عوض شده.

اینجا برخورد کردند با خانم‌هایی که در آن جا بدون حجاب بودند. نه تنها بدون حجاب بلکه با یک وضع بسیار زننده و مفتضح خیلی راحت با کسانی که نزدیک به مقامات رسمی کشور بودند و چه با آن‌هایی که در سطوح پایین‌تر بودند، با یک وضع غیر اسلامی و غیر عادی در وسط سالن‌ها برای خودشان راه می‌رفتند و سیگار می‌کشیدند. این محیط اصلا رنگ اسلامی نداشت. پول‌هایی که خرج کردند و زمینه‌هایی که استفاده شد به نظر من اصلا نتوانست آن پیامی که می‌خواستند را برسانند. مضافاً بر این که می‌دانیم بازی‌های سیاسی که آمریکا انجام می‌دهد، چه قدر غیر قابل اعتماد است. وقتی قرار می‌شود رمزی کلارک (وزیر پیشین دادگستری آمریکا) به تهران بیاید و آمریکا احتیاج دارد ما این فرد را بپذیریم. فردی که قبلاً امام او را نپذیرفت و حتی هلیکوپتر ایشان را از روی آسمان گفته برگردد، دست به یک بازی سیاسی می‌زند و بعد اعلام می‌کند ما این افراد را به زندان می‌اندازیم و از اینها غرامت سنگین می‌گیریم، و بعد او را می‌فرستند. وقتی که وارد ایران می‌شود مسلماً یک همچون فردی که با یک مضیقه آن چنانی وارد ایران شده مورد توجه قرار می‌گیرد.

بعد آقای رمزی کلارک می‌آید سخنرانی می‌کند بعد از این که یک مقداری شروع کرد در مورد انقلاب ایران تجلیل کردن، در انتها اضافه می‌کند (البته دقیقاً جمله‌اش در خاطر من نیست ولی به این مضمون بود) که به نظر من مسائل گروگانگیری کار درستی نیست، و ما باید آن‌ها را آزاد کنیم. یعنی دقیقاً این فردی که از طرف آمریکا با آن

اگر کسی قبل از انقلاب زندان رفته و شکنجه دیده، در مقابل چیزهایی گرفته. یعنی این طور نبوده که اینها همه یک رنج متوالی برای او باشد و بعد هیچ. آن‌هایی که کار کردند و بعد از انقلاب هم براساس محتوای ایدئولوژیک باقی ماندند، بهترین افراد برای مردم و انقلاب هستند. فقط به خاطر این که خدمت می‌کنند و هیچ وقت هم حقی نخواستند

می‌شد هر کدام که دل‌شان می‌خواست می‌آمدند در سالن کنفرانس. بقیه هم که نمی‌خواستند در همان سالن‌های بیرون با هم صحبت می‌کردند و گپ می‌زدند. یعنی یک چیزی نبود که باید اجباراً در جلسه شرکت می‌کردند تا از سخنرانی‌ها و متن‌هایی که خوانده می‌شد، استفاده کنند.

مسئله دیگر جو حاکم غیر اسلامی آن جا بود، که شدیداً افراد مسلمان را رنج می‌داد. به طوری که جو آن قدر غیر قابل قبول یا غیر قابل پیش بینی بود که افرادی که برای جلسه افتتاحیه در آن جا آمده بودند، شاید حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر ایرانی بود. ولی زمانی که پیام امام خوانده شد و نام امام را در انتهای پیام ذکر کردند، افرادی که می‌خواستند صلوات بفرستند، یک مقداری همدیگر را نگاه کردند. احساس این بود که این جو به صلوات فرستادن نمی‌خورد. یک سه چهار نفری با صدای آهسته یک چیزی گفتند و بعد هم قطع شد. یا اگر قرار بر این بود که بعد از صحبت تکبیر گفته شود، افراد احساس می‌کردند اصلاً به این محیط نمی‌آید. خب محیطی که حتی مسلمان‌ها در آن احساس انس نمی‌کنند، برای

در این حال به نظر می‌آید حتی آن‌هایی که در قبل، مراحل ممتدی را مبارزه کردند، کار کردند. این طور نبوده که چیزهایی را فقط از دست داده باشند. خیلی چیزها را به دست آوردند. به همین خاطر اگر این را از من بپذیرید که معیار را بر این بگذاریم که بعد از انقلاب یک حرکت جدید داشته باشیم، بدون پشتوانه‌های قبل یعنی از تجربیات و عملکردمان در گذشته استفاده می‌کنیم، اما بدون ایستادن درون آن‌ها برای گرفتن پست و مقام. و بعد از این مراحل خیلی راحت می‌توانیم در جهت انقلاب و برای مردم خدمت کنیم. به هر حال من نسبت به زمینه‌های گذشته‌ام این طور فکر می‌کنم.

خبرنگار: نظر شما در مورد کنفرانس بررسی مداخلات آمریکا چیست؟

در کنفرانس مداخلات آمریکا من به عنوان یکی از افراد هیأت رئیسه مجلس در جلسه افتتاحیه آن شرکت داشتم، و حتی برای آن که یک مقداری دیدم نسبت به این کنفرانس کامل‌تر بشود و زود قضاوت نکرده باشم یکی دو جلسه بعد را هم یک چند ساعتی رفتم. آن چه که در مجموع می‌توان گفت این است که حداقل در این کنفرانس هیچ اثری از آثار یک انقلاب را نداشت. آن چه که در آنجا مطرح بود عنوان کردن یک سری مدارک برای افرادی که در آن جا آمده بودند که زیاد هم برایشان تازگی نداشت. این افراد مشابه همان روال قبل در فرودگاه پیاده شدند و با ماشین آمدند در هتل هیلتون، یکی از اعلاترین هتل در بهترین موقعیت تهران اسکان پیدا کردند و میلیون‌ها تومان خرج شد. طبق برآورد خودشان اگر درست گفته باشند هشت میلیون تومان.

به نظر من آن چه را که می‌خواستیم به آن‌ها بدهیم نتوانستیم، علت هم این بود که ما اگر قرار شد چیزی را در اختیار فردی قرار دهیم حداقل این است که فضای آن مطلب را هم در اطراف ایجاد کنیم. شما امروز اگر پیش یک روانشناس و روانپزشک بروید، قبل از این که با شما صحبت کند، شما را از مراحل مختلفی می‌گذرانند. حتی سعی می‌کند با سیستم‌های دروغین و گذراندن از اتاق‌های مختلف آن حالتی را که می‌خواهد در شما ایجاد کند. بعد از شما سؤال می‌کند و آن چیزهایی را که می‌خواهد به شما تلقین و القاء می‌کند.

اگر قرار بود جنایات آمریکا را به این افراد نشان بدهیم، حداقل باید این کنفرانس را در محیطی برگزار می‌کردیم که آن فضا و آن محیط دقیقاً بتواند شرایط جنایات آمریکا را در ایران به این افراد نشان دهد، و این افراد وجود آن جنایات و مداخلات را استشمام بکنند. در صورتی که آن‌ها آمدند در یک جای خیلی مرفه، خورد و خوراک خیلی خوب تا آن جا هم که من دیدم مسائل کنگره برایشان اجباری نبود. به طوری که اینها در اتاق‌های خود بودند. ساعت ۳ که جلسه شروع





برای مداخله نظامی آمریکا در ایران خواهد بود. یا این که اگر اینها را بدون هیچ انعکاسی محاکمه بکنیم، آمریکا خیلی خوب می‌تواند در سطح بین المللی بهره برداری تبلیغاتی کند.

اگر مقداری از جو خودمان که انقلاب برای ما فهم شده و می‌دانیم چه کرده‌ایم، از ایران خارج شویم، خواهیم دید که رسانه‌های گروهی آمریکا عملاً همان صهیونیست‌های بین المللی هستند که جریانات محاکمه را به وسیله اقمار مصنوعی در سراسر دنیا منعکس می‌کنند، که آمریکا یا می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد. اگر این را قبول کرد خوب ما در برنامه دادگاه می‌توانیم به راحتی جنایات چند ساله آمریکا را مطرح کنیم و بگوییم چرا گروگان‌ها را نگه داشتیم. بگوییم ارتباط مسائل گروگان‌ها با مسئله استرداد شاه چیست؟ در آن جا بگوییم که چرا به بازگرداندن شاه از آمریکا اصرار داریم؟ این که تاکید داریم حتماً آمریکا شاه را باید به ما پس بدهد. همه اینها را می‌توانیم دقیقاً آن جا روشن کنیم. وقتی جنایات شاه در کنار جنایات آمریکا مطرح شد برای اذهان عمومی جهان روشن خواهد شد که ما چه می‌گوییم، آن وقت نه تنها ما یک روشنگری در این جهت کردیم بلکه بعد از این مرحله گروگان‌ها را که امروز اسم‌شان گروگان است ولی در واقع جاسوس

می‌توان گفت که کنفرانس مداخلات آمریکا هیچ اثری از آثار یک انقلاب را نداشت. آن چه که مطرح بود عنوان کردن یک سری مدارک برای افرادی که در آن جا آمده بودند که زیاد هم برایشان تازگی نداشت. این افراد مشابه همان روال در یکی از اعلاترین هتل در بهترین موقعیت تهران اسکان پیدا کردند و میلیون‌ها تومان خرج شد

و اعتقاد بر این بود که اسم کنفرانس را بطور دقیق مشخص می‌کردیم و عنوان می‌کردیم، مثلاً ۷۰ سال گروگانگیری ملت ایران توسط آمریکا تا در مقابل آن نشان دهیم که اگر ما یک ماه دو ماه پنج ماه سی نفر جاسوس را در اینجا گروگان گرفتیم، شما ۵۰ سال ۱۰۰ سال ملت ما را گروگان داشتید. دقیقاً این لفظ گروگانگیری را به خود آن‌ها برگردانیم تا نشان بدهیم این اگر چیز منحوسی است خود شما نزدیک به یک قرن این کار را کردید، و حالا چه شده که آن قدر به دست و پا افتادید. به هر حال در مورد کنفرانس هم خیلی

تبلیغ می‌کنند، برای آن که نشان دهند خیلی کار شده ولی باید در آینده دید چه قدر اثر خواهد داشت.

خبرنگار: فکر می‌کنید با جوی که در مجلس وجود دارد، چه تصمیمی در مورد گروگان‌ها گرفته خواهد شد؟

در مشورت‌هایی که با نمایندگان مجلس داشتم به نظر می‌آید که حداقل طرحی به آن شکل ارائه نشده است. آقایان نظرشان این است که گروگان‌ها محاکمه بشوند یا نشوند. یعنی جواب مثبت و منفی، بدون این که چه طور باید پیاده شود. نظر به این که آمریکا در سطح بین المللی ما را به عنوان یک جامعه وحشی معرفی کرده است، اذهان بین المللی واقعا نمی‌داند ما در ایران چه کرده‌ایم. خیلی کم برایشان روشن شده و عملاً تبلیغات شدیدی که سیستم‌های صهیونیستی بین المللی می‌کنند، در افکار عمومی جهان این طور جلوه می‌دهند که خوب اینها تعدادی تروریست بودند و آمدند افرادی را آن جا نگه داشتند. حال اگر ببینیم اینها را بکشیم، عملاً در همان مسیری رفتیم که آمریکا می‌خواهد، و یک مجوزی برای مداخله نظامی در ایران به دست او داده‌ایم. پس باید کاری کرد که هم ما به آن هدفی که داریم برسیم و هم در عین حال آمریکا نتواند چنین استفاده‌ای بکند.

ما با دعوت از کسانی که برای ما در حدودی می‌توانند مطرح باشند، مثل (اسقف) کاپوچی و حتی خود پاپ و در سطح بین المللی اعلام کنیم ما گروگان‌ها را محاکمه می‌کنیم، ولی مجازات نمی‌کنیم. به یک شرط که سیستم‌های اطلاعاتی آمریکا به دنبال یک زمینه برای مداخله نظامی در ایران می‌گردند، نباشند. به نظر ما اگر ما گروگان‌ها را بکشیم بهترین زمینه

خصوصیات به ایران می‌آید، در انتها آن حرفی را که خودش می‌خواهد می‌زند. یعنی وقتی آمریکا احساس می‌کند یک کنفرانس قرار است تشکیل شود و افرادی از کشورهای مختلف هم می‌آیند، پس ما هم برویم حرف‌مان را بزنیم. پس باید فردی باشد که مورد توجه آن‌ها قرار بگیرد، ضمناً زیاد هم مشکوک به نظر نرسد. پس ما باید بگوییم فرد را به زندان می‌اندازیم و این گروهی که به ایران برود جریمه می‌کنیم، پول ازشان می‌گیریم. وقتی این گونه افراد بیایند، حرفی که می‌زنند ملاک قرار می‌گیرد، و بعد می‌بینیم مرحله بعدی این مسائل را تثبیت می‌کند. یعنی هیئت وقتی از اینجا می‌رود برای این که مجوز خوبی برای عدم مطرح نکردن اسنادش داشته باشد، به راحتی می‌گوید این اسناد را در فرودگاه از من گرفتند. اگر این هیئت می‌دانست این اسناد را نمی‌تواند به مردم آمریکا انتقال دهد چرا آمد به ایران؟ چرا آمد در کنفرانس شرکت کرد؟ درخواست ایران از آمدن اینها این بود که اینجا بتوانند حرف ما را برسانند به جاهای مختلف. اسناد را بتوانند در جاهای مختلف نشر دهند. از آمریکا می‌آیند و با آن شرایط وارد ایران می‌شوند و بعد هم که برمی‌گردند، می‌گویند اسناد را از ما گرفتند.

به نظر من آمدن رمزی کلارک به ایران فقط مداخله دیگری بود توسط آمریکا در امور داخلی ایران. یعنی آمریکا وقتی احساس کرد یک کنفرانس علیه او قرار است تشکیل شود، به شکل خیلی مرموز و زیرکانه‌ای با یک مداخله دیگر در این کنفرانس شرکت کرد. شاید بهتر بود این را هم به طومار مداخلات آمریکا در ایران اضافه می‌کردیم. حتی من به آن‌ها پیشنهاد کردم



هستند، اذهان بین المللی آماده خواهد شد و به احتمال قوی به ما اجازه خواهد داد که آن‌ها را محاکمه کنیم.

آن‌گاه آن کاری را که آمریکا می‌خواهد انجام دهد نمی‌تواند و به راحتی برای اذهان بین المللی روشن خواهد شد. اما اگر آمریکا چنین مسئله‌ای را نپذیرفت، خوب اگر ما در طول زمان این مسائل را تبلیغ کرده باشیم و خوب بتوانیم این مسائل را جا بیندازیم ما به آن نتیجه‌ای رسیده‌ایم که شاید در خیلی از مراحل انقلاب هم می‌خواستیم این کار را انجام دهیم، و ملت آمریکا را در مقابل دولت آمریکا قرار دهیم، و به آن‌ها بفهمانیم که این دولتی که در رأس کار قرار گرفته عملاً یک سیستم ظالمی است که حکومت می‌کند. به مردم سراسر مستعمراتش و جاهای دیگر که حتی به ظاهر مستعمره‌اش نیستند، ظلم می‌کند. به این ترتیب وقتی یک ماه دو ماه روی این مسائل تبلیغ کردیم و اعلام کردیم ما اینها را محاکمه می‌کنیم، ولی بدون مجازات و اگر آمریکا حاضر به این کار شد ما گروه‌گان‌ها را به راحتی می‌توانیم محاکمه کنیم و بعد ملت آمریکا در مقابل دولتش این جواب را می‌خواهد آن کسی که پدرش کشته شده، فرزندش کشته شده، همسرش کشته شده دولت آمریکا را مقصر می‌داند، که تو اگر درست می‌گفتی که اینها فقط یک مشت تروریست بودند، اگر تو در ایران مداخله نظامی نکرده بودی، مداخله سیاسی نکرده بودی، اگر شاه دست نشانده تو نبود، اگر این ظلم‌ها را بر اینها نکرده بودی چرا نگذاشتی اینها در سطح بین المللی طرح شود. اگر تو گذاشته بودی حتماً گروه‌گان‌ها را آزاد می‌کردند.

به این ترتیب می‌توانیم دولت آمریکا را در مقابله با ملتش قرار دهیم، و برای ملت آمریکا روشن شود این حکومتی که در آن جا عمل می‌کند، حکومت

درستی نیست. در این رابطه همچنین ما باید روی سیستم‌های بین المللی کار کنیم که چقدر می‌توانند برای ما باروری داشته باشند. در این کار افراد را شناسایی کنیم خود پاپ که خیلی هم ادعا دارد بیاوریم این جا مطرح کنیم این مسائل را که ما حاضریم گروه‌گان‌ها را محاکمه کنیم و به شرطی مجازات نکنیم که جریانات محاکمه در سراسر دنیا منعکس شود. بعد شاه را هم برگردانیم و اذهان عمومی این را حق را به ما خواهد داد و اگر هم آمریکا قبول نکرد در مقابل ملتش مسئول خواهد بود، و دیگر آن زمان نمیتواند تبلیغ کند که اینها تروریست بودند، اینها عمل وحشیانه انجام دادند، اینها یک عده افراد معمولی و غیر نظامی را به گروه‌گان گرفتند.

امروزه خیلی از گروه‌های منحرف داخلی که بازیچه ابرقدرت‌ها قرار گرفته‌اند، با افکار مسموم‌شان نسل انقلاب را برای دوره‌های آینده آماده می‌کنند، تا بتوانند انقلاب را در جهت خودشان برگردانند. یعنی با یک حرکت مرتجعانه و خیلی دقیق و حساب شده می‌خواهند ملت را به مرحله قبل از انقلاب برگردانند.

خبرنگار: به عنوان نماینده مردم چه پیامی در ارتباط با لزوم هوشیاری مردم نسبت به توطئه‌های عوامل امپریالیسم یا ضد انقلاب دارید؟

فکر می‌کنم در شرایط فعلی مردم باید خیلی هوشیار باشند. به علت جو اختناقی که در گذشته بر ما حاکم بود و در فقر شدید فرهنگی بسر می‌بردیم، و این زمینه الان در اختیار نیروهای امپریالیستی، اعم از

کسانی که در جبهه شرقی یا غربی قرار دارند، به طوری که می‌بینید، برای تضعیف نیروهای انقلابی، دارند به عناصر داخلی‌شان کمک می‌کنند. آمریکا و شوروی برای محو اثرات انقلاب ایران در خارج از مرزها کوشش می‌کنند. نیروهای ضد انقلاب هم سعی می‌کنند، افراد را در داخل کشور و نسلی که باید در آینده تداوم انقلاب به دست او انجام گیرد، مشغول کنند، و چهره انقلاب را در خارج از کشور مخدوش کنند. ما باید هرچه سریعتر رشد فرهنگی را در سطح ملت بالا ببریم که یک خطر اساسی ما را تهدید می‌کند.

امروزه خیلی از گروه‌های منحرف داخلی که بازیچه قرار گرفته‌اند، با افکار مسموم‌شان نسل انقلاب را برای دوره‌های آینده آماده می‌کنند، تا بتوانند انقلاب را در جهت خودشان برگردانند. یعنی با یک حرکت مرتجعانه و خیلی دقیق و حساب شده می‌خواهند ملت را به مرحله قبل از انقلاب برگردانند، تا بتوانند به همان مسیری که خودشان می‌خواهند گرایش دهند. اگر غربی هستند به سمت غرب، اگر شرقی هستند، به سمت شرق.

امروزه چهره بعضی از گروه‌های انحرافی برای ملت روشن شده است. ولی یک چهره که هنوز روشن نیست، و خیلی زیرکانه کار می‌کند، و ملت باید نسبت آن خیلی هوشیار باشد، حرکت و طرز تفکر مائوئیست‌ها در ایران است. افراد این گروه جایگاه‌ها و پست‌های مختلفی را اشغال می‌کنند. به خاطر این که ظاهراً شعارشان به شعار ما نزدیک است. یعنی هم در مقابل آمریکا ایستاده‌اند و هم در مقابل شوروی، و عملاً برای مردم قابل تفکیک نیست.

عملاً دست آن‌ها باز شده که در بین ما شعار بدهند و عمل کنند. حتی در خیلی از مراکز مذهبی برنامه بگذارند و سخنرانی کنند، بدون این که ما بفهمیم این مسائل از کجا هدایت می‌شود. روزنامه‌های‌شان خیلی راحت عمل می‌کنند. چون ظاهراً مطالب‌شان نزدیک به مطلب ماست و به نظر نمی‌آید چه گونه عمل می‌کنند. به عنوان نمونه «سازمان انقلابی» بدون این که مسائل خودش را در ظاهر مطرح بکنند در همین مهدیه کافی در یکی از همین اعیاد که درست خاطر نیست برنامه سخنرانی گذاشته بود. حتی برنامه دیگری هم در یکی از مراکز مذهبی فرهنگی ما گذاشته بودند. چون این مکان حساس است این را بگذارید فعلاً مطرح نشود.

ان شاء الله اگر بتوانیم این فقر فرهنگی را هر چه سریعتر درمان کنیم، مسلماً فرهنگ غنی، هوشیاری و زیرکی و قطع دست نیروهای داخلی و خارجی را هم به دنبال خواهد داشت و به عنوان یک گفته نهایی این را باید ذکر کنم برگردیم به همان شعار ابتدای انقلاب که همه ابرقدرت‌ها اعم از چین، شوروی و آمریکا همه را با هم در یک خط دشمنان خلق بدانیم. ■



و روحانیت باید با تشکیلات وارد میدان مبارزه شود. البته داشتن تشکیلات سیاسی برای روحانیت در فاصله بین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید کار آسانی نبود. با این مقدمه می‌توان فهمید که چه گونه بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی حزب جمهوری اسلامی اعلام موجودیت کرد. لذا حضرات آیات آقایان خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی و دکتر باهنر به همراه شهید دکتر بهشتی به عنوان اعضای مؤسس، حزب جمهوری اسلامی را بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تأسیس و در اولین فرصت موجودیت آن را اعلام کردند.

همان گونه که شهید مظلوم دکتر بهشتی علاقه‌مند بوده است، تأسیس یک تشکل سیاسی به منظور پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی، در آن روزگار یک ضرورت حیاتی به شمار می‌رفت. اما با آغاز تقابل فکری و سیاسی گروه‌های غرب‌گرا و نفاق پیشه با انقلاب و نیز عدم توجه به هویت میلیون‌ها داوطلب عضویت در حزب و نبود یک نهاد اطلاعاتی جهت شناسایی آنان به خاطر مشغله‌های فراوان مسئولان دلسوز کشور برای رسیدگی به مشکلات مردم پس از انقلاب، این امکان را به وجود آورد تا تعدادی عناصر فرصت طلب و نفوذی هم به حزب راه یابند و فجاجع دلخراش و جبران ناپذیری بر ستون فقرات انقلاب نوپای اسلامی وارد آورند، که فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب یکی از آن‌هاست.

در پی انتخاب شهید محمد علی رجایی به نخست وزیر و تشکیل کابینه مردمی، تنش بین نیروهای خط امام (ره) و همه جریانات مخالف انقلاب اعم از منافق و لیبرال به سرکردگی بنی صدر گسترش یافت و در زمستان سال ۱۳۵۹ دور تازه‌ای از منازعات شروع شد. روز سه شنبه ۳۰ خرداد همان سال طرح عدم کفایت سیاسی بنی صدر از سوی شهید دکتر دیالمه و تعداد دیگری از نمایندگان شهید در مجلس شورای اسلامی مطرح و مورد بررسی قرار گرفت و با ۱۷۷ رأی موافق، ۱۲ رأی ممتنع و یک رأی مخالف به تصویب رسید. متعاقب این اقدام، حضرت امام خمینی (ره) حکم عزل بنی صدر را از مقام ریاست جمهوری در روز اول تیرماه صادر کردند. سازمان مجاهدین خلق که در رأس گروه‌های مدافع بنی صدر قرار داشت، شامگاه تصویب طرح عدم کفایت او در مجلس با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد که این سازمان از این پس وارد تقابل نظامی با نظام جمهوری اسلامی شده است. آغاز فعالیت‌های تروریستی این گروهک چنان گسترده و سهمگین بود که مسئولین کشوری و ائمه جمعه و جماعات در مساجد، تا مردم عادی طرفدار نظام را در کوچ و خیابان در بر گرفت. جواد قدیری یکی از تروریست‌های عضو گروهک منافقین در روز ششم تیرماه سال ۱۳۶۰، مسجد اباذر تهران را به قصد ترور مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای بمب



خوانندگان گرمی شاهد باران آگاهند که اقدام تروریستی منافقین کوردل در انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، و به شهادت رساندن جمعی از مسئولان کشور در یک مقطع حساس و سرنوشت ساز از تاریخ انقلاب اسلامی، با هدف از پای در آوردن نظام جمهوری اسلامی به مورد اجرا گذاشته شد، و سردمداران این گروهک سرانجام به آروزی خام تحقق این هدف شوم اعتراف کرده‌اند. فاجعه جانسوز شهادت آیت الله بهشتی و دکتر دیالمه و ۷۲ تن از یاران امام (ره) و انقلاب در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ که تقریباً یکسال پس از آغاز جنگ تحمیلی به وقوع پیوست، نه تنها انقلاب و مردم انقلابی ایران را از پای درنیآورد، بلکه ساختار نظام را استحکام بخشید، و آگاهی مردم را نسبت به توطئه‌های گوناگون دشمنان داخلی و خارجی انقلاب افزایش داد. در این مقاله ضمن تشریح اهداف و ضرورت‌های تشکیل حزب جمهوری اسلامی، به دیدگاه شهید دیالمه نسبت به این حزب اشاره می‌شود:

درآمد

حزب جمهوری اسلامی از پیدایش تا انحلال

ریشه یابی فاجعه هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰

نتیجه در مقابل شاه و آمریکای استعمارگر که به شاه کمک کرد و کودتای ۲۸ مرداد را به وجود آورد پیروز شویم». آقای مهاجری، در سال ۱۳۸۸ در گفت و گو با سایت اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله خامنه‌ای افزوده است: «چون شهید بهشتی این صحنه‌ها را دیده بود در واقع درس بزرگ سیاسی گرفت. می‌گفت که از همان زمان من به این فکر افتادم که ما باید تشکیلات سیاسی داشته باشیم

به مرور زمان طیف‌ها و شخصیت‌هایی گوناگونی با تفکرات و سلیقه‌های سیاسی مختلف بنا به دعوت اعضای مؤسسین به حزب جمهوری پیوستند و به تدریج و به طور ناخواسته حزب را دچار جناح بندی‌های سیاسی کردند

حجت الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری مدیر مسئول روزنامه جمهوری اسلامی، یکی از شاهدان فاجعه هفتم تیر در خصوص ضرورت‌های تشکیل حزب جمهوری اسلامی از زبان شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی چنین نقل کرده است: «بنده از زبان شهید مظلوم آیت الله بهشتی شنیده‌ام که یکی از دلایل عدم موفقیت نهضت مردم، به خصوص روحانیت در مبارزه علیه رژیم شاه و استعمارگران، نداشتن تشکل سیاسی بود. ایشان همواره تأکید می‌کرد که بعد از ماجرای نهضت ملی شدن نفت و شکست این نهضت و خانه نشین شدن مرحوم آیت الله کاشانی ما به این نتیجه رسیدیم که دلیل شکستی که بر نهضت مردم وارد آمد، نداشتن تشکیلات سیاسی بود. اگر تشکیلات سیاسی داشتیم، شکست نمی‌خوردیم و می‌توانستیم در مقابل کسانی که باعث به هم ریختگی نهضت شدند، کارهای مان را سر و سامان بدهیم که در

به جان باقیمانده مؤسسين حزب باضافه، عملکرد برخی از مسئولان حزب در سراسر کشور موجب شد که ایشان خواستار توقف فعالیت حزب جمهوری شوند.

✓ بر اساس اظهارات بازماندگان فاجعه تروریستی هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰، عناصر ضد انقلاب تصمیم گرفته بودند همه اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی را در تابستان سال ۱۳۶۰ به شهادت برسانند. ابتدا در روز ششم تیرماه به سراغ مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای در مسجد اباذر رفتند

تقابل نیروهای ضد انقلاب با خط امام (ره)

در آن برهه حساس و سرنوشت ساز همه نیروهای ضد انقلاب اعم از منافقین، نهضت آزادی، گروه‌های چپ مارکسیست و نیز جبهه ملی که امام خمینی (ره) آن را مرتد اعلام کرده بودند، در زیر پرچم بنی صدر بر ضد امام و سایر نیروهای طرفدار امام و انقلاب جبهه گیری کرده بودند. نیروهای ضد انقلاب که هیچ دیدگاه و نقاط ارتکاز مشترکی با هم نداشتند، در چارچوب مخالفت با نظام اسلامی و تلاش برای به دست گرفتن قدرت، بایکدیگر متحد شده بودند. چنانچه رویدادهای سال‌های ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ و میزان عملیات تروریستی گروه‌های معاند در آن برهه را بازنگری کنیم، ملاحظه خواهیم کرد، که برجسته‌ترین شخصیت‌های سیاسی کشور که بازوان امام را تشکیل می‌داند، و همیشه در برابر نوک پیکان حمله عناصر ضد انقلاب قرار می‌گرفتند، همین بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی بودند.

بر اساس اظهارات بازماندگان فاجعه تروریستی هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰، عناصر ضد انقلاب تصمیم گرفته بودند همه اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی را در تابستان سال ۱۳۶۰ به شهادت برسانند. ابتدا در روز ششم تیرماه به سراغ مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای در مسجد اباذر رفتند، و سپس با برنامه ریزی حساب شده که در روز هفتم تیرماه تدارک دیده بودند، قصد داشتند سایر مسئولان نظام را از سر راه خود بردارند. در آن روز قبل از اذان مغرب در سرچشمه تهران ابتدا نشست شورای مرکزی حزب جمهوری با شرکت دو تن از اعضای مؤسس که آقایان هاشمی رفسنجانی و شهید محمد جواد باهنر باشند تشکیل شد. آقای هاشمی به دلیل قرار ملاقاتی که در بیت امام داشت، در پایان جلسه اول، دفتر مرکزی حزب را ترک کرد. شهید باهنر هم به دلیل خستگی بیش از حد، و ملاقات‌های جانبی در دفتر حزب، در جلسه

نگردند، ولی در عین حال با انتساب این حزب به شخص ایشان به شدت مخالف بودند. بنابراین پس از این ملاقات، حزب جمهوری اسلامی موجودیت خود را به طور رسمی اعلام کرد، و دیری نپایید که حدود سه میلیون هموطن در سراسر کشور در مراکز مخصوص ثبت نام کرده و به عضویت حزب درآمدند.

به مرور زمان طیف‌ها و شخصیت‌هایی گوناگونی با تفکرات و سلیقه‌های سیاسی مختلف بنا به دعوت اعضای مؤسسين به حزب جمهوری پیوستند و به تدریج و به طور ناخواسته حزب را در چار جناح بندی‌های سیاسی کردند. از جمله جمعی از اعضای مؤتلفه اسلامی، شهید دکتر حسن آیت و میر حسین موسوی که هر کدام از قبل سابقه فعالیت‌های سیاسی داشتند. به طور مثال گروهی از اعضای شورای مرکزی و برخی از شخصیت‌های سیاسی و مطبوعاتی حزب با گروه مؤتلفه تفاوت سلیقه و اختلاف نظرهای مهمی با یکدیگر داشتند. اما مهمتر از همه چند ماه از تأسیس حزب جمهوری نگذشته بود که آیت‌الله موسوی اردبیلی عضو مؤسس حزب، به دلیل مخالفت با کاندیداتوری آقای جلال الدین فارسی برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۵۸ و نیز بعضی از عملکردهای مسئولان حزب از حزب کناره گیری کرد.

با این وصف با کناره گیری آقای اردبیلی در سال ۱۳۵۸ و شهادت آقایان بهشتی و باهنر در فجاجیع هفتم تیرماه و هشتم شهریور سال ۱۳۶۰ فقط دو تن از اعضای مؤسس که عبارتند از مقام معظم رهبری و آیت الله هاشمی رفسنجانی در حزب جمهوری ماندند که هر دو همیشه در معرض ترور دشمنان انقلاب قرار داشتند. این ترورهای ناجوانمردانه نشان می‌دهد که بنیانگذاران اصلی حزب همیشه در معرض نوک پیکان منافقین بوده‌اند. لذا امام (ره) ضمن ابراز نگرانی نسبت

گذاری کرد، که در نتیجه معظم له مجروح گشت و این سوء قصد ناکام ماند. در روز هفتم تیرماه سال ۱۳۶۰، محمد رضا کلاهی عنصر نفوذی گروهک منافقین در حزب جمهوری اسلامی در جلسه هفتگی حزب بمب کار گذاشت و ۷۲ تن از بهترین یاران صدیق امام (ره) و انقلاب از جمله شهید سید محمد حسینی بهشتی و شهید عبد الحمید دبالمه را به شهادت رساند. این حوادث تلخ نشان می‌دهد که مسئولان حزب جمهوری در زمینه گزینش و استخدام افراد مسئله دار برای کارهای اداری و خدماتی، مخصوصا در آن شرایط نابسامان، دقت لازم را به عمل نمی‌آورد، و تا چه اندازه میدان برای تاخت و تاز گروهک‌های ضد انقلاب و طیف‌های مختلف در درون پیکره نظام باز بوده است. البته فراموش نشود که آقای هاشمی رفسنجانی یکی از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی نیز در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ مورد سوء قصد گروه انحرافی فرقان قرار گرفت، اما جان سالم به در برد.

چگونگی شکل گیری حزب جمهوری اسلامی

آیت الله شهید سید محمد حسینی بهشتی، مقام معظم رهبری، آیت الله سید عبد الکریم موسوی اردبیلی، آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی و شهید محمد جواد باهنر که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در صدد بودند هسته اولیه حزب را تشکیل دهند، روزی به ملاقات حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی رفتند و درباره نیاز به داشتن یک تشکیل سیاسی مشورت کردند. ولی چون امام (ره) دید مثبتی از سابقه احزاب سیاسی ایران قبل از انقلاب نداشتند، ابراز نگرانی کردند که شاید حزب جمهوری اسلامی هم نتواند کاری بکند. امام (ره) با پیشنهاد آقایان یاد شده برای پایه گذاری یک حزب سیاسی در ایران مخالفتی



شورای مرکزی خود را در یک لحظه از دست داد. با شهادت تعداد زیادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، مجلس در مرز سقوط قانونی قرار گرفت. با شهادت دکتر بهشتی رئیس شورای عالی قضایی، شورای ریاست جمهوری که پس از عزل بنی صدر تشکیل شده بود، مهم ترین عضو فعال خود را از دست داد. با شهادت دکتر مصطفی چمران در جبهه جنوب، شورای عالی دفاع که با عزل رئیس جمهور تشکیل شده بود، یکی از اعضای مهم خود را از دست داده بود. از طرف دیگر حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز در بیمارستان بستری بودند، و وضعیت جسمانی خوبی نداشتند.

در خارج از کشور، استکبار جهانی و قدرت‌های بین‌المللی که در قبال برکناری بنی صدر و حذف ضد انقلاب از صحنه سیاسی داخل کشور عکس العمل نشان داده بودند، انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، آنان را شادمان و خرسند کرد. شکی نیست که همه عوامل خارجی و داخلی دست اندرکار این حادثه بزرگ معتقد بودند که بر اثر کشتار مسئولان عالی رتبه نظام جمهوری اسلامی، اوضاع کشور به زودی به هم می‌ریزد و انقلاب نوپای اسلامی از بین می‌رود. اما با امدادهای الهی و حضور مردان سیاسی در کنار رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) و با رهنمودهای حکیمانه ایشان اوضاع سیاسی کشور دوباره سامان گرفت.

حزب جمهوری اسلامی تا پایان عمر کوتاه خود سه دبیر کل داشت: شهید بهشتی، شهید باهنر و حضرت آیت الله خامنه‌ای. شهید عبد الحمید دیالمه و شهید هاشمی نژاد هم از بنیانگذاران شاخه حزب در مشهد بودند. وقتی محمد جواد باهنر به شهادت رسید، اعضای شورای مرکزی حزب اتفاق نظر داشتند که مقام معظم رهبری، دبیر کلی حزب را به عهده بگیرند. البته ایشان به دلیل مشاغل زیاد از جمله نمایندگی حضرت امام (ره) در شورای عالی دفاع و حضور مستمر در جبهه‌های دفاع مقدس، و نیز مشکلات امنیتی آن روزهای حساس، فرصت کافی نیافتند تا از توان خود برای صدارت دبیر کلی حزب استفاده کنند.

بعد از شهادت آقای رجایی، در جلسه شورای مرکزی حزب که در دفتر آقای هاشمی رفسنجانی در مجلس شورای اسلامی تشکیل شد، پیشنهاد شد که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای برای ریاست جمهوری کاندید شوند و همه اعضای شورا این پیشنهاد را پذیرفتند. سپس آقای هاشمی خدمت امام (ره) رفت و نظر ایشان را جویا شد، چون امام که تا آن وقت معتقد بودند که رئیس جمهوری بهتر است یک فرد غیر روحانی باشد، اما بعد از آن اتفاقات ناگهانی در دیدگاه خود تجدید نظر کردند، و با کاندیداتوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای موافقت کردند. به هر حال با شهادت بنیانگذاران اصلی حزب جمهوری اسلامی، و روند تحولات سیاسی داخل کشور امام (ره) ترجیح دادند فعالیت حزب متوقف شود، و حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۶ منحل شد. ■

متعهد به مکتب هستند و سرنوشت مردم را به بازی نمی‌گیرند، انتخاب شوند. ما در حزب فرد مشخصی را برای کاندیداتوری ریاست جمهوری نداریم. ولی در خارج از حزب آقای محمد علی رجایی هستند که گزینه مناسبی برای تصدی این مسئولیت هستند». سخنان حق گویانه شهید دکتر بهشتی در ساعت ۲۰:۳۰ شب تمام نشده بود که ناگهان برقی جهید و نور خیره کننده جرقه زد و صدایی مهیب برخاست و در کمتر از یک ثانیه، بمب کار گذاشته شده توسط جنایتکاری به نام محمد رضا کلاهی عامل نفوذی گروهک منافقین در حزب جمهوری منفجر شد، و سالن اجتماعات حزب به تلی از خاک تبدیل شد، و آن حادثه تلخ و ناگوار به وقوع پیوست.

حزب جمهوری تا پایان عمر کوتاه خود سه دبیر کل داشت: شهید بهشتی، شهید باهنر و شهید آیت الله خامنه‌ای. شهید دیالمه و شهید هاشمی نژاد از بنیانگذاران شاخه حزب در مشهد بودند. وقتی باهنر به شهادت رسید، اعضای شورای مرکزی حزب اتفاق نظر داشتند که مقام معظم رهبری، دبیر کلی حزب را به عهده بگیرند

در پی این حادثه هولناک، وضعیت کشور و انقلاب به طرز بیسابقه دچار آشفتگی شد. با وجودی که مردم انقلابی و مسئولان سیاسی و نظامی کشور درگیر جنگی نابرابر با دشمنان قسم خورده خارجی بودند، شهادت ۷۲ تن از بهترین شخصیت‌های برجسته و نیروهای لایق و کارآمد انقلاب همه را سراسیمه کرد. حزب جمهوری اسلامی که محور تنظیم امور کشور بود، دبیر کل و هفت عضو

دوم که انفجار در آن روی داد، شرکت نکرد. اما همان جا ماند و پس از وقوع انفجار، مدیریت بحران را در آن شب شوم به عهده گرفت. در پایان جلسه شورای مرکزی، نماز مغرب و عشا به امامت آیت الله شهید بهشتی برگزار گردید، و پس از نماز بیدرنگ به طرف سالن جلسه دوم حزب که جلسات هفتگی در آن برگزار می‌شده رفت. معمولاً در این جلسه اعضای شورای مرکزی حزب، تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، وزیران و برخی از مدیران اجرایی دستگاه‌های مختلف دولتی و نمایندگان سه قوه شرکت می‌کردند. دستور کار جلسات از قبل مشخص می‌شد. دستور کار جلسه شب فاجعه بحث تورم بود که قرار بود آقای کاظم پور اردبیلی معاون وقت وزیر بازرگانی در این باره صحبت کند.

با آغاز جلسه هفتگی، فضای سالن اجتماعات حزب جمهوری با نوای ملکوتی قرآن کریم عطر آگین گشت، که صالحان و نیکوکاران را به تحقق وعده‌ی الهی بشارت می‌داد. در پایان قرائت قرآن کریم و اعلام دستور جلسه، شهید آیت الله دکتر بهشتی آغاز سخن نمود. چون دستور جلسه بحث تورم بود عده‌ای از شرکت کنندگان خواستند درباره انتخابات ریاست جمهوری نیز صحبت شود. شهید بهشتی به آقای رحمان استکی نماینده شهردار در مجلس شورای اسلامی و ناظم جلسه پیشنهاد کرد که اگر دوستان حاضر اجازه دهند، قصد دارد موضوع مهمی را مطرح کند. بعد از رأی گیری قرار شد شهید بهشتی اوضاع و شرایط حساس آن روز کشور را تشریح کند.

شهید دکتر بهشتی سخنان خود را با این جملات شیوا آغاز کرد: «ما نباید اجازه دهیم، استعمارگران بار دیگر برای ما مهره سازی کنند و سرنوشت مردم را به بازی بگیرند. تلاش کنیم کسانی را که





آن چه که پیش روی دارید متن سخنان شهید دکتر دیالمه است که در شامگاه چهارم تیرماه سال ۱۳۶۰، پس از گذشت چهار روز از شهادت اسطوره تقوا و عرفان شهید گرانقدر دکتر مصطفی چمران، در کانون نشر فرهنگ اسلامی تهران ایراد گردیده است. این سخنرانی در آن برهه سرنوشت ساز از تاریخ انقلاب اسلامی ایران و شیعیان لبنان دارای نکات ارزنده است، و نشان می‌دهد که هر دو شهید تا چه اندازه برای استحکام پایه‌های انقلاب در ایران، و بهبود وضعیت شیعیان لبنان، و رهنمون سازی مبارزات بر حق مردم فلسطین، دغدغه و دلوآپسی داشته‌اند. البته دبری نباید که به برکت حضور سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در لبنان، همه چیز در خاورمیانه دگرگون گشت، و شیعیان لبنان به برکت وجود حزب الله سامان گرفتند و اکنون نقش تعیین کننده در تحولات منطقه ایفا می‌کنند. در عین حال جریان‌ات اسلامی اصیل و نوپایی در فلسطین شکل گرفت که هرگونه ذلت و سازش با دشمن غاصب را رد می‌کنند.



درآمد

متن سخنان شهید دکتر عبد الحمید دیالمه
به مناسبت شهادت دکتر مصطفی چمران

شهید از شهید می‌گوید

بدھیم. به اعتقاد من در شرایط فعلی بیش از هر کسی، حتی بیشتر از انقلاب ایران و بیشتر از جبهه‌های جنگ جنوب، آسیب دیده شیعیان لبنان هستند که بعد از مفقود شدن امام موسی صدر بی‌سامان شدند. چمران فردی بود که شیعیان لبنان بعد از ناپدید شدن امام صدر، امیدشان را به او بسته بودند. شیعیان محرومی که از ۴۰۰ هزار خانوار ۳۰۰ هزار خانوارشان آواره هستند و امروز در لبنان در مقابله با نیروهای مخالف نهضت اسلامی، کشته می‌دهند. میان شیعیان و مخالفان نهضت اسلامی بر سر این که عکس امام را در داخل فلان مسجد بزنند، درگیری مسلحانه پیدا می‌کند و هر روز یکی دو نفر از آن‌ها کشته می‌شود. تعداد شیعیانی که تحت نام نهضت امل در جنوب ایران در مقابله با عراق تا به حال کشته شده‌اند، بسیار است.

قبل از پیروزی انقلاب با تعدادی از دانشجویان لبنانی که با هم تماس داشتیم و آن‌ها را می‌شناختم، از شهید چمران در زمینه‌های مختلف تعریف می‌کردند. بعد از انقلاب که ایشان به ایران آمد، همیشه به من می‌گفت که شما بزرگ‌ترین عنصر (رژیم پهلوی) را از میان بردید و ما امیدواریم که انقلاب شما بتواند بازگشتی داشته باشد که ما بتوانیم لبنانی‌ها را از چنین وضعیت نابسامانی نجات دهیم. کسانی که با شهید چمران تماس داشتند می‌دانند که در درجه‌ای از عرفان اسلامی شیعی رسیده بود که هر کس را در برخورد اول مجذوب می‌کرد. اما آن چه بیشتر از همه مورد نظر من است و فکر کردم که باید درباره آن بحث

بشود، و آن چیزی که اصل معنا هست مطرح نشود. متأسفانه در چند جلسه مراسم ختمی که برای شهید چمران گذاشتند، و در یکی دو جلسه من بودم، سخنران‌ها بیشتر از هر چیز دیگر تصفیه حساب‌های سیاسی‌شان را کردند، تا این که از او حرف بزنند. در بسیاری از جاها هم سعی کردند مسئله را خیلی عادی جلوه بدهند. اگر شما به متنی که امام (ره) برای شهید چمران نوشته بودند دقت کنید، زوایای بسیار جالبی در شخصیت ایشان پیدا می‌کنید. البته همه کسانی که او را می‌شناختند، بعید می‌دانستند که او به این میزان در ایران مطرح شود. البته علت مخالفت صریح با چمران و نیروهای هم‌خط ایشان و مخالفت‌هایی که در آینده از بین نمی‌رود، دلایل متعدد دارد. حال نیروها چه قدر شناخت پیدا کنند و حاضر باشند از این خط فکری حمایت کنند، این به میزانی است که ما بتوانیم به جامعه شناخت

اگر به متنی که امام (ره) برای شهید چمران نوشته بودند دقت کنید، زوایای بسیار جالبی در شخصیت ایشان پیدا می‌کنید. البته همه کسانی که او را می‌شناختند، بعید می‌دانستند که او به این میزان در ایران مطرح شود. علت مخالفت صریح با چمران و نیروهای هم‌خط ایشان و مخالفت‌هایی که در آینده از بین نمی‌رود، دلایل متعدد دارد

بسم الله الرحمن الرحيم: مسئله‌ای که برای من بسیار قابل اهمیت و پذیرش آن مشکل بود، مسئله شهادت دکتر چمران است. شاید بسیاری از شما او را نمی‌شناختید و بعد از ورودش به ایران با او آشنا شدید. بسیاری از افرادی هم که در مراسم او شرکت کردند نمی‌دانستند که چه موقعیتی و شرایطی داشت و دارد. به همین دلیل با همه کارهایی که برای او به عمل آمد و حرکت باعظمتی که مردم کردند، تصور می‌کنم شاید یک‌دهم کاری که می‌بایست بشود، نشد. علتش هم این بود که بسیاری از افراد شهید چمران را نمی‌شناختند و نیروهای عظیمی هم که نام و صحبت ایشان را شنیده بودند، بیشتر با تبلیغات مسموم وسیعی همراه بوده است. البته من در این جلساتی که در این جا داشتم فرصت نکردم صحبت کنم. ولی معمولاً در جاهای مختلف به هر مناسبتی که پیش می‌آمد در مورد او چند کلامی می‌گفتم. متأسفانه ما همیشه بعد از مرگ افراد، از آنان تجلیل می‌کنیم. الآن هم همین طور ما بسیار نیروهای ارزنده و خوبی داریم. نیروهای مخلص داریم و ابا داریم که از آن‌ها تعریف و تمجید کنیم. یقین می‌دانم که اگر این‌ها از این دنیا بروند، خیلی‌ها تمایل دارند که با انتساب به آن‌ها وجهه‌ای برای خودشان کسب کنند. ولی تا زمانی که زنده هستند از آن‌ها صحبت نمی‌کنند. به دلیل آشنایی که در محیط یعنی در شرایط قبل از انقلاب با چمران داشتم و بعد از او مشخصاتی از او برام روشن شده است که بیشترین زجر را در او احساس می‌کردم. بعد هم افرادی در ایران که می‌دانند، او در چه موقعیتی قرار گرفته، سعی می‌کنند که حقایق لوث

حیات او این مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها را پخش نکردند. اگر دقت کنید در این سخنرانی‌ها که از این مرحله به بعد ممکن است، چندتای آن را پخش کنند، خواهید دید که بزرگ‌ترین رسالت او این است که نشان دهد که نیروهای مقابله‌کننده در فلسطین نیروهای مسلمان، مؤمن و معتقد نیستند.

نیروهایی هستند که فقط برای سرزمین‌شان مبارزه می‌کنند، و به اسلام کاری ندارند. تعداد زیادی از آن‌ها نیروهای فاسد و شراب‌خوار و مارکسیست وجود دارد. آن‌ها برای آن‌ها مطرح نیست مسئله اسلام و اعتقادات اسلامی است. در مجموعه نیروهایی که بر علیه اسرائیل مبارزه می‌کند فقط یک گروه وجود دارد که بر مبنای اعتقاد اسلامی شیعی مبارزه می‌کند. به دلیل همین زمینه فکری تا به امروز حتی اجازه ندادند که این طرز تفکر در داخل ایران مطرح شود.

وقتی نهضت‌های آزادی بخش را به ایران دعوت کردند، فاسدترین عناصر مقابله‌گر را دعوت کرده بودند، مگر گروه امل را. سعی کردند تا آن جا که امکان پذیر است چهره نهضت امل را یک گروه ارتجاعی معرفی کنند و امام موسی صدر را یک فرد وابسته به رژیم شاه و چمران را یک فرد آمریکایی معرفی کنند، تا از این طریق آن خط فکری فلسطینی خودشان را که گاهی اوقات هم در بین سخنرانی‌هاشان به بیرون بروز می‌کرد، و گاهی اوقات وقتی از خرید اسلحه صحبت می‌کردند، نشان می‌دادند که مانند فردی از سران فلسطینی حرف می‌زنند. در مورد روسیه چنان موضع‌گیری می‌کنند که انگار نه انگار که روسیه هم مقابله‌گر طراز اول است. از نظر ما این نوع موضع‌گیری‌ها شاید یک دم خروسی باشد که می‌توانست نشان دهد که درست مثل یک رهبر فلسطینی چه طور می‌شود موضع‌گیری کرد.

خوب دقت کنید، متأسفانه نیروهایی که در ایران از طرز تفکر فلسطینی دفاع می‌کنند، طرز تفکر فلسطینی اسلام و شیعه را مایه حرکت و انقلاب و مبارزه نمی‌دانند. بلکه فقط مسئله را یک مسئله نژادی، قومی، و زمینه مبارزاتی برای گرفتن سرزمین‌های اشغالی می‌داند. طرز تفکر فلسطینی همکاری با همه گروه‌های غیر مسلمان را برای مقابله با اسرائیل موجه می‌داند. همکاری با همه عناصر خارجی و ابرقدرت‌های خارجی را برای سرکوبی نیروهای اشغالگر اسرائیلی مجاز می‌داند. متأسفانه نیروهایی حافظ منافع طرز تفکر فلسطینی در ایران، چهره‌های موجهی هستند، و همین امر باعث شده که هیچ‌کس به بطن این مسئله توجه نکند، و این که اگر ما به اشتباه بیفتیم و دفاع آگاهانه نباشد چه ضرری را در آینده برای ما متحمل خواهد شد.

بنابر تحلیلی که چمران از اوضاع خاورمیانه داشت، و من هم به خوبی این تحلیل را پذیرفتم، این بود که تمام کوشش اسرائیل این است که جنوب لبنان را از شیعیان خالی کند، و آن‌ها را آواره و پراکنده

برگردند، و سرزمین‌های اشغال شده‌شان را پس بگیرند، و نیروهای به هدر رفته‌شان را بازگردانند و عملاً به حق اصلی‌شان برگردند. همان‌طور که به نهضت‌های دیگر هم کمک می‌کنیم و معتقدیم باید کمک بشود.

متأسفانه بعد از شهادت شهید چمران یکی دو تا از سخنرانی‌های او را در رادیو و تلویزیون گذاشتند. شب قبل دیدید که حتی مصاحبه او را در جبهه‌های جنگ، بعد از کشته شدن او در تلویزیون گذاشتند. از این طرز تفکر به قدری وحشت داشتند که حتی در زمان حیات او این مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها را پخش نکردند

از مرز مقابله با ظلم و اشغال سرزمین‌های اشغالی که بگذریم، برای ما این مسئله مطرح می‌شود که آیا می‌توانیم حرکت نیروهای جنبش فلسطینی فتح را به عنوان یک مبارز اسلامی به حساب بیاوریم، یا فقط این حرکت یک حرکت ملی‌گرایانه ناسیونالیستی است. یا حرکتی است که فقط برای برتری عرب کار می‌کند و این که فلسطینی‌ها به



دنبال گرفتن سرزمین‌شان هستند و نه به دلیل به دست آوردن اسلام و ایجاد یک حکومت اسلامی. تمام کوشش چمران که متأسفانه موفق نشد، در این زمینه متمرکز بود.

باز هم می‌گویم متأسفانه و بدبختانه بعد از شهادت شهید چمران یکی دو تا از سخنرانی‌های او را در رادیو و تلویزیون گذاشتند. شب قبل دیدید که حتی مصاحبه او را در جبهه‌های جنگ، بعد از کشته شدن او در تلویزیون گذاشتند. از این طرز تفکر به قدری وحشت داشتند که حتی در زمان

کنم، خصوصیت مشخص او نیست. من در جهتی نیستم که زیاد راجع اینها بحث کنم. اگر زمانی مورد تمایل بود یک مقداری مختصر در مورد آن می‌گویم. شاید برای شما زیاد مطرح نباشد که شکل درس خواندن شهید چمران چه گونه بوده، و در چه وضعیتی قرار داشته است. ولی فردی است که همه نوع امکانات و بهترین تخصص‌ها برای راحت زیستن را داشت. اگر می‌خواست در اروپا و آمریکا باشد، به خوبی می‌توانست حقوق‌های خیلی کلان در ماه بگیرد، و جزء اساتید طراز اول آن‌ها باشد. اظهار روشنفکری هم برای ایشان کار ساده‌ای بود.

آن چه که بیشتر مورد نظر من است و بر آن تأکید دارم، و در زمان بودن ایشان تا حدودی کار کردم. ولی بعد از نبود او احساس بار سنگین بیشتری می‌کنم و انشاء الله بتوانم آن چیزی را که تمایل داشت در ایران اشاعه بدهم و تثبیت بکنم، طرز تفکر حرکت محرومین لبنان و مسئله شیعیان لبنان است. اگر چه به امید این بودم که خودش بتواند در ایران چنین کاری را بکند. در واقع طرز تفکر چمران در ایران قربانی یک طرز تفکر غالب فلسطینی شد و او به خاطر ایستادگی بر روی اسلام و مخصوصاً بر روی شیعه در همه‌جا آماج تهمت‌ها بود. حتی یک روز بعد از شهادت او در جلوی مجلس اعلامیه‌هایی پخش کردند که در آن

افراد را به عنوان آمریکایی معرفی کرده بودند که یکی‌شان هم شهید چمران بود. حال نام افراد دیگری را هم هم‌سطح او گذاشته بودند.

متأسفانه بعد از انقلاب در ایران خطی طرح شد به عنوان طرز تفکر حمایت از فلسطین. البته لفظ حمایت از فلسطین به عنوان یک نیرویی که در مقابل اسرائیل اشغالی ایستاده برای ما قابل تمجید و ما هم به عنوان یک نهضت انقلابی که در مقابل نیروهای اشغالگر مبارزه می‌کند، موظفیم از نظر اسلامی به آن‌ها کمک و حمایت کنیم تا بتوانند

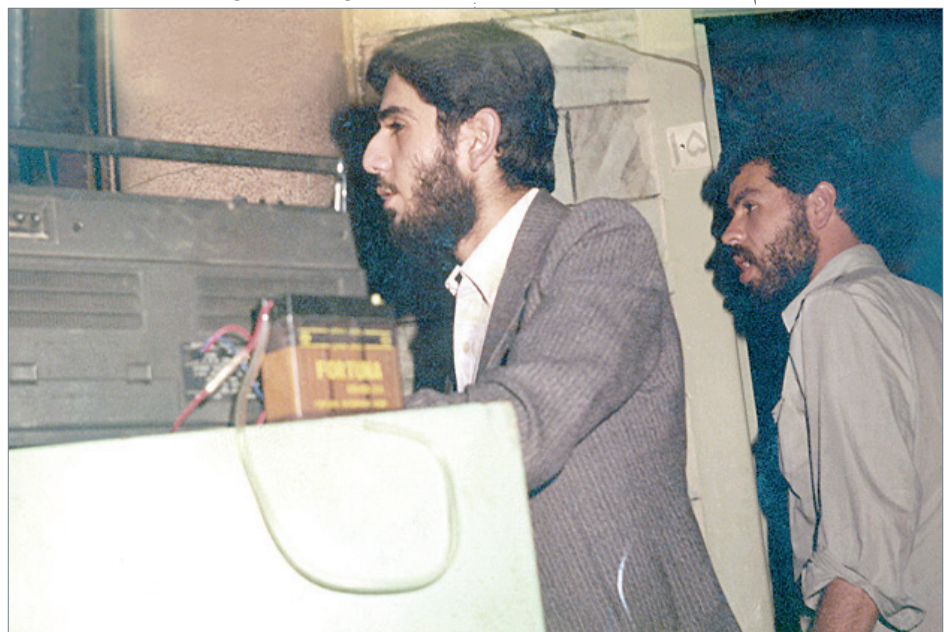
کند، و جنوب لبنان را در ازای فلسطین در اختیار فلسطینی‌ها بگذارد. در واقع جنوب لبنان حق السکوتی باشد برای فلسطینی‌ها که از سرزمین‌شان آواره شدند، در جنوب لبنان اسکان دهد، و بعد سر و صدای آن‌ها را بخواباند. این حرکتی است که تا به امروز انجام داده و بیشترین فشار در جنوب لبنان روی شیعیان جنوب متمرکز است. اکنون تعداد زیادی از همین نیروها برای مبارزه به جبهه‌های جنوب و غرب ایران اعزام شده‌اند، و تعداد زیادی از آن‌ها کشته شده‌اند. برای این که انقلاب ایران را رمز حیات شیعیان لبنان می‌دانند، و اگر خوب دقت کرده باشید، همه آن‌ها که مدعی جنگ‌های چریکی بودند، از خواستگاه فکری فلسطینی برخوردار می‌کردند، و به جای این که امروز در جبهه‌های جنگ با نیروهای عراقی مقابله کنند تجربیات چریکی‌شان را در جیب‌شان گذاشته‌اند و بیشتر به دنبال پست و مقام هستند، تا به دنبال حرکت‌های مقابله‌جویانه در مقابل نیروهای عراقی. یکی از بارزترین زمینه‌هایی که شما در چمران می‌دیدید، بی‌اعتنایی او به مسئله پست و مقام و اعتبار اجتماعی بود. هیچ وقت ندیدید که کسی در مورد او تبلیغ بکند. در طول این مدت نه به دنبال روزنامه‌ای بود که اسمش را بنویسد، یا رادیو و تلویزیونی که با او مصاحبه کند. از روز اول رفت برای پاکسازی کردستان و تا روز آخر هم در جبهه‌های جنوب فردی که در طول این مدت خوب می‌توانست خودش را ارضا کند، که به ما می‌توانیم این جا باشیم و به قول من کم‌تر جز برزه انقلاب فرهنگی بکند و از تجربیات چریکی‌اش، و از همه امکاناتی که به دست آورده صرف‌نظر کند و دکترا الکترونیک خود را مطرح کند، بیاید در جهاد دانشگاهی، در سخنرانی‌های گوناگون، در بحث‌های آزاد و انگار نه انگار که چیزی هم برای مقابله در چنته دارد،

اما همه نیروهایی که همپای او در ستاد جنگ‌های نامنظم بودند، می‌توانند برای شما شاهد باشند که مثل یک سرباز معمولی جلوتر از همه نیروهای خود حرکت می‌کرد و بارها افراد با او دعوا می‌کردند که شما لزومی ندارد که در این عملیات شرکت کنید. کافی است که بنشینید در این جا رهبری کنید. باز تا سر می‌گردانند می‌دیدند اسلحه‌اش را روی دوش انداخته و دارد به خط مقدم می‌رود.

زمانی که در پناه در محاصره قرار گرفت چهارمین باری بود که تا یک قدمی مرگ پیش رفت. قبل از آن هم در لبنان عین همین صحنه‌ها برای او ایجاد شده بود. مرحله‌ای که تا ده قدمی او تانک‌های اسرائیلی رسیده بودند و بعد توانسته بود با نیروهای کمکی نجات پیدا کند و این قابل قدردانی است

زمانی که در پناه در محاصره قرار گرفت چهارمین باری بود که تا یک قدمی مرگ پیش رفت. قبل از آن هم در لبنان عین همین صحنه‌ها برای او ایجاد شده بود. مرحله‌ای که تا ده قدمی او تانک‌های اسرائیلی رسیده بودند و بعد توانسته بود با نیروهای کمکی نجات پیدا کند و این قابل قدردانی است.

برای ما یک فردی که می‌توانست از دکترا، از تحصیلات و از امکانات خود استفاده کند و حد اقل خود را ارضا کند، ولی مثل یک فرد معمولی اسلحه به دست می‌گیرد و می‌رود در جبهه و بزرگ‌ترین و بالاترین روحیه را به نیروهای



ما می‌دهد. ولی درست در مرحله‌ای که او در جبهه‌های جنگ کار می‌کرد نیروهای طرز تفکر فلسطینی در این جا می‌گفتند که آقا فلان کس خیلی خطرناک است. دارد برای خود یک پایگاه آن جا درست می‌کند. زاغه‌های اسلحه برای خود جمع‌آوری کرده و اگر جنگ تمام شود، نیروی خطرناکی خواهد شد. هیچ کس نمی‌پرسید که آیا کسی که دنبال پست و مقام باشد، این احقرانه نیست که برود در جبهه‌ای که هر آن احتمال کشته شدن در آن وجود دارد، بهتر نبود که در مرکز بماند و در بازی‌های سیاسی شرکت کند. نیروهای تبلیغاتی عملاً بسیار کار کردند، و همین الآن هم در ذهن خیلی‌ها توانسته‌اند این زمینه را بنشانند. البته آن‌ها هیچ نوع آگاهی نداشتند. فقط به دلیل آن طرز تفکر فلسطینی که به وسیله عناصر موجه در ذهن‌شان نشسته بود، فکر می‌کردند که حرف‌شان درست است. اگر از آن‌ها پرسید که این حرف‌ها را به چه دلیل می‌گویید؟ آیا شخصا برخورد داشته‌اید؟

می‌گویند: نه برخی از افراد چنین می‌گویند. تا جایی که ستاد مشترک و شورای عالی دفاع بودجه ستاد جنگ‌های نامنظم را قطع کرد. حتی برای سنگربندی در جبهه سیمان در اختیار آن‌ها نگذاشتند. آقای چمران ناگزیر به تهران آمد و تعدادی از بازاریان را دید و از آن‌ها پول تهیه کرد و سیمان خرید و برد سنگر بست. در جبهه به صورت مستقل کار کرد و هیچ فردی کوچک‌ترین اطلاعی از فعالیت او در آن جا نداشت. اگر او کشته نشده بود، من امروز این مطالب را به همین میزان مختصر نمی‌گفتم. به دلیل این که علاقه‌مند بودم آن چه که انجام می‌دهد مطرح نشود. اگر چنین چیزی وجود نداشته باشد، قطعاً هر کلامی که شما بگویید به حساب غیبت گذاشته می‌شود. هیچ تمایل نداشت که افراد بدانند که چه می‌کند. به همین دلیل خیلی از مسائل مهمتر را که به دلیل این نوع برخوردها و آشنایی‌ها از او سراغ دارم، الآن صلاح نمی‌دانم که بگویم. چون می‌دانم که او تمایل ندارد کارهایی را که انجام داده گفته بشود. فقط به دلیل بالا رفتن درجات معنوی اوست که انشاء الله خداوند بر درجات او بیافزاید.

شیعیان لبنان بعد از امام صدر چشم امیدشان به چمران بود که متأسفانه او هم در جبهه‌های ایران کشته شد. امروزه شیعیان لبنان فرد دیگری را به عنوان جایگزین ندارند، و امیدوارم که بسیاری از نیروهایی که در ایران توانایی چنین مسئله را دارند به دلیل علاقه‌مندی نیروهای امل به انقلاب ایران، برای کمک به او مهیا شوند و آن چه که می‌توانند به او کمک کنند. شیعیان لبنان به هیچ‌وجه امکانات مادی از مردم ایران نمی‌خواهند. تنها چیزی که احتیاج دارند حمایت معنوی است که متأسفانه این حمایت را از آن‌ها دریغ داشتیم. افرادی در ایران



نداشته که بخواد با اسرائیل علیه فلسطینی‌ها همکاری کند.

این اراجیف به قدری در ذهن نیروهای مسلمان ما نشست که همه از این مسئله اسم می‌برند. هر کجا که صحبت کنید می‌گویند بله چمران در تل الزعتر علیه فلسطینی‌ها کار کرده است. نیروهای نهضت اهل معتقدند که باید از (جنبش) فلسطین به عنوان یک نیروی مقابله‌گر با اسرائیل حمایت کرد. ولی از شیوه فکری آن‌ها، یعنی نباید آن‌ها را به عنوان یک شیوه فکری اسلامی بپذیریم. شما خیلی خوب می‌دانید، و لازم نیست که من توضیح بدهم. شما شیوه برخورد یاسر عرفات با انقلاب ایران دیدید. عرفات که رهبری بهترین گروه فلسطینی را دارد، با شرکت در کنفرانس‌های مختلف بین‌المللی که صدام هم در آن شرکت داشت، در جنگ ایران و عراق از صدام حمایت کرد. بارها مسئولان ایران را نصیحت می‌کرد که در مقابل عراق کوتاه بیایید. بارها ایران را نصیحت می‌کرد که سرزمین‌های اشغالی ایران را به همین ترتیب در اختیار عراق بگذارید و با عراق بر سر میز مذاکره بنشینید.

شما به خوبی می‌توانید درک کنید یاسر عرفاتی که معنای اشغال سرزمین را دقیقاً می‌فهمد، و می‌فهمد که اگر سرزمینی در اختیار دشمن وجود داشته باشد، و ما بخواهیم پیروزی‌مان در گرو پیروزی بر سر میز مذاکره بگذاریم چند سال باید سرگردان و بلا تکلیف باشیم؟ عرفات که این وضع را در سرزمین‌های اشغالی فلسطین دیده است، امروزه به ما توصیه می‌کند که سرزمین‌ها مان را در اختیار عراق بگذاریم و بعد با او بر سر میز مذاکره بنشینیم. این نشان می‌دهد که سیاست‌بازی تا چه اندازه وجود دارد، و میزان اعتقادات اسلامی تا چه اندازه است؟ من همین مختصر را برای آگاهی دادن نسبت به این طرز تفکرها کافی می‌دانم. ■

فوق لیسانس است. تعداد زیادی‌شان دکترا دارند. آن‌ها مثل یک سرباز معمولی به جبهه‌ها آمده‌اند، و دارند کشته می‌شوند. هیچ‌کس هم اسم آن‌ها را نمی‌داند. متأسفانه در طول سال قبل به دلیل شیوه‌ای که بار آمده بودیم، با تبلیغات شاهنشاهی آشنا بودیم. امروزه هم ذهن‌مان بیشتر به سمت نیروهایی که بر اساس تبلیغات شاهنشاهی بزرگ می‌شوند، جهت پیدا می‌کند. به دنبال نیروهای صادقی که هویت‌شان هنوز معلوم نشده و چهره‌شان روشن نیست، نمی‌رویم. مردم آشنایی با آن‌ها ندارند. ما مسئولیم که این نیروها را بشناسیم و پیام آن‌ها را به دیگران برسانیم.

اگر شما امروزه جزء نیروهایی بودید که در خیابان‌ها در تشییع جنازه چمران شرکت کردید، و برای او شعار دادید، یا برای او گریه کردید، امروز این مسئولیت بر دوش شما هست که حرکت فکری او را بشناسید، و بتوانید در جامعه رواج بدهید. در انتهای صحبتیم این را به شما بگویم که طرح طرز تفکر چمران در جامعه ما امروزه یک انتحار است. بدانید که اگر بخواید از این طرز تفکر در ایران دفاع کنید، حیثیت و شخصیت اجتماعی و سیاسی‌تان را از دست خواهید داد. نیروهایی هستند که آن قدر علیه شما تبلیغ می‌کنند که دیگر عملاً چیزی را از وجود شما بر جای نمی‌گذارند. به محض این که چمران وارد ایران شد شما دیدید که در همه‌جا این مسئله شیوع داشت که او در (جنگ اردوگاه) تل الزعتر شرکت داشته و نهضت اهل در تل الزعتر علیه فلسطینی‌ها شرکت کرده است. در صورتی که هرکسی با تاریخ نهضت اهل آگاهی داشت به خوبی می‌داند که نهضت اهل شش ماه بعد از جریان تل الزعتر تشکیل شد. اصلاً در زمان مقابله (عوامل) اسرائیل با فلسطینی‌ها در تل الزعتر نهضت اهل وجود

کوشیدند که نگذارند مردم گروه اهل را بشناسند و به آن‌ها کمک کنند. آن‌ها احتیاج دارند که ما به آن‌ها بار معنوی بدهیم. همیشه تأکیدشان این بوده که ما در ایران بتوانیم امواج رادیویی‌مان را تقویت کنیم که آنها صدای رادیوی ایران را در لبنان بشنوند. شاید شنیده باشید که نیروهای لبنانی که به جبهه‌های جنگ می‌آیند، به زنان و دختران خود سفارش می‌کنند که ساعتی را که رادیو ایران در آن جا شنیده می‌شود، این صدا را ضبط کنند تا آن‌ها پس از بازگشت به کشورشان آن مطلب را گوش کنند.

امروزه تعداد زیادی از شیعیان لبنان به ایران آمده‌اند و در جبهه‌های جنوب و غرب می‌جنگند. وعده می‌دهند که در آینده نیروهای بیشتری را به ایران بیاورند. بهترین نیروهاشان در این جا کار می‌کنند. نیروهایی که در عملیات مرگ شرکت می‌کنند. شما می‌دانید که عملیات مرگ یکی از آخرین حرکت‌هایی است که نیروهای چریکی برای آن مهیا شدند و توانستند آن روش را بیاموزند و نیروهای اهل این روش‌ها را آموختند و امروزه در ایران و در جبهه‌های جنگ با عراق عمل می‌کنند. این روش از زمانی مرسوم شد که اسرائیل دستگاهی را اختراع کرد که به وسیله آن از هر سمتی که گلوله‌ای شلیک بشود، آن دستگاه بدون محاسبه فوری همان نقطه را زیر آتش می‌گیرد. شاید بیش از ۲۰ یا ۳۰ ثانیه طول نمی‌کشد که آن منطقه را به شدت می‌کوبد. نیروهایی که در عملیات مرگ کار می‌کنند، امروزه هم در جنوب ایران در زیر خمسه خمسه‌های عراق این روش را انجام می‌دهند. این عملیات بر روی خودرو صورت می‌گیرد. از روی خودرو شلیک می‌کنند و خودرو در کمتر از ۲۰ یا ۳۰ ثانیه جا به جا می‌شود. برای این که آن منطقه کوبیده نشود، خودرو حدود ۶۰ تا ۷۰ متر به آن سمت می‌رود و دوباره تیراندازی می‌کند. این نیروها با زندگی‌شان و حیات‌شان بازی می‌کنند. اصلاً زندگی برای آن‌ها مطرح نیست.

اگر با نیروهایی که دست‌های راست و چپ چمران بودند، آشنا بشوید، ملاحظه خواهید کرد که همه‌شان افرادی هستند که حداقل تحصیلات‌شان

اگر با نیروهایی که دست‌های راست و چپ چمران بودند، آشنا بشوید، ملاحظه خواهید کرد که همه‌شان افرادی هستند که حداقل تحصیلات‌شان فوق لیسانس است. تعداد زیادی‌شان دکترا دارند. آن‌ها مثل یک سرباز معمولی به جبهه‌ها آمده‌اند، و دارند کشته می‌شوند. هیچ‌کس هم اسم آن‌ها را نمی‌داند



در آرزوی شهادت

رسیدن به درجه شهادت مسئله ساده‌ای نیست. در زمانی که عملیات تروریستی منافقین به اوج رسیده بود، شخصیت‌های بسیاری مورد سوء قصد قرار گرفتند، اما شهید نشدند. رسیدن به آن درجات متعالی خصوصاً عباد و زهاد این است که خدایا ما در بستر نمیریم. همه آن‌ها علاقه‌شان این بوده است که بتوانند به این درجه شهادت نائل شوند. با مطالعه مقاله ذیل به این نتیجه می‌رسیم که شهید دکتر عبد الحمید دیالمه شهادت خود را به دست دشمنان خدا و خلق از ماه‌ها قبل، پیش بینی کرده بود. تعداد زیادی از دوستان و شاگردان ایشان هم که شاهد یاران با آن‌ها گفت و گو به عمل آورد، خواب شهید شدن این مرد خداجوی را دیده بودند که سرانجام به این فیض عظیم دست یافت.



عاملی که می‌خواهد ولایت فقیه را براندازد. بنی صدر پلید که منجر به بیماری امام می‌شود. مسامحه نکنید و تلاش خود را ادامه دهید تا مهدی موعود (ع) قهر نکنند. امضاء زهرا فخار

با اغلب عزیزانی که با آن‌ها به گفت و گو نشستیم، تأکید کردند که دکتر دیالمه شهادت را دوست داشت و همیشه در آرزوی شهادت بسر می‌برد. چه بسا در قنوت نماز دعای «و قتلانی سبیلک فوفق لنا» را قرائت می‌کرد. از تهدیدهای دشمنان به ویژه تهدیدهای مستمر منافقین هراس به دل راه نمی‌داد، و معتقد بود که حیات و سرنوشت همه انسان‌ها به دست خداست. دکتر هاشم صابری مقدم در این خصوص می‌گوید که روزی به شهید دیالمه پیشنهاد کرده که ازدواج کند، ولی گویا ایشان به این باور رسیده بود که عمر طولانی نخواهد داشت و زندگی ایشان ادامه نخواهد یافت. در همان روز به طور مستقیم از زبان ایشان شنیدم که می‌گفت: «زندگی من به درازا نمی‌کشد و به زودی تمام می‌شود». مهندس علی توانایی یکی دیگر از شاگردان شهید دیالمه با اشاره به این که خواب انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را شاید از دو یا سه هفته قبل از وقوع آن دیده بود، اظهار داشت

شهید دیالمه در سال ۱۳۶۰ به این نتیجه رسیده بود که منافقین به طور جدی دست به کار شده‌اند و دیگر کسی را با گلوله ترور نمی‌کنند، و اگر قصد ترور داشته باشند با بمب عمل خواهند کرد.

که این خواب برای او ناراحت کننده بود، اما به دلیل مشغله‌های زیاد کاری فرصت نیافت آن را برای شهید دیالمه و دیگران بازگو کند، چون کسی نمی‌تواند در قضا و تقدیر الهی دخالت کند. شرایط آن روزگار طوری بود که انسان گاهی مطلبی را در لابه لای اتفاقات روزمره فراموش می‌کرد.

در حقیقت فضای بحث‌ها و مناظره‌های شهید دیالمه با سران گروه‌های لیبرال، التقاطی و کمونیستی، نظر به شناخت ایشان از اندیشه و طرز تفکر آنان جالب و علمی بود، و این افراد که توان پاسخگویی به دیدگاه‌های روشنگرانه شهید را نداشتند، سعی می‌کردند به طور مستقیم با ایشان روبرو نشوند. در پایان یکی از جلسات سخنرانی دانشکده پزشکی و پاسخ به سؤالات کتبی و شفاهی آنان که همه حاضران در جلسه را تحت تأثیر قرار داده بود، یکی از عناصر گروه‌های التقاطی یادداشتی به دست ایشان رساند که سالن سخنرانی بمب گذاشته شده، تا با این ترفند، رعب و وحشت در میان جمعیت ایجاد کند، و جلسه را بهم بزند. شهید دیالمه با خونسردی به فرستندگان یادداشت گفت که اشکالی ندارد همه با هم شهید می‌شویم، و به بحث ادامه داد. شهید در سال ۱۳۶۰ به این نتیجه رسیده بود که منافقین به طور جدی دست به کار شده‌اند و دیگر کسی را با گلوله ترور نمی‌کنند، و اگر قصد ترور داشته باشند با بمب عمل خواهند کرد. ■

در پی جست و جو و شناسایی اجساد قربانیان جنایت انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در خیابان امیر کبیر تهران، و انتقال پیکر شهید عبد الحمید دیالمه به شهر قم جهت انجام تشریفات غسل و کفن و خاکسپاری، نامه آغشته به خون یکی از شاگردان ایشان که خواب دیده بود و خواب خود را طی نامه‌ای برای ایشان نقل نموده بود، در جیب کت شهید پیدا شد.

بسم رب الشهداء والصالحین

استاد عزیزم آقای دیالمه سلام عرض می‌کنم. ضمن تشکر از این که شما به قم تشریف آوردید. از شما می‌خواهم در هر جا که هستید مثل همیشه علی وار رسالت خود را انجام دهید. سخن بگویید و جرثومه‌های فساد را سرنگون کنید. همان گونه که شاهد ور افتادن دکتر سهامی توسط شما در دانشگاه مشهد بودیم.

با چند تن از خواهران مجمع احیاء تفکرات شیعی در این جا (قم) درس طلبگی می‌خوانم. به امید روزی که بتوانم هدف شما را به انجام برسانم و زحمات شما را جبران کنم. چون اولین درس انسان شدن را در جلسه‌های هفتگی مجمع از شما آموختم و هرگز زحمت‌های شما را از یاد نمی‌برم و در نماز شب‌ها از شما یاد می‌کنم. التماس دعا دارم سلام ما را به آقای فرزانه و سایر زحمت کشان این گروه برسانید.

ضمناً خوابی در مورد شما دیده‌ام که تعریف می‌کنم: می‌دیدم که شما نماز می‌خوانید و عده‌ای زیادی خانم با شما نماز می‌خوانند و یکدفعه گفتید یا مهدی (عج) و مهدی گویان به سجده رفتید. آن‌ها هم دنبال شما به سجده رفتند. بعد می‌دیدم سخنرانی می‌کنید و عده‌ای زیادی زن و مرد پای صحبت شما هستند، و بالای سر شما سجاده‌های قرمز در آسمان دنبال هم بسته شده بود. تعبیر این خواب با خودتان، به امید ور افتادن

شهيد البصيرة ...

عقد ندوات فكرية، لطرح زعامة المرجع الديني، الإمام الخميني (ره) والإختراط تحت لواءه في سبيل إسقاط الطاعوت وإقامة النظام الإسلامي البديل. كما قام الشهيد السعيد بنشر خطب وإرشادات الإمام ولاسيما تلك التي تحذر الشباب من الإنضمام في «حزب رستاخيز»، وهو الحزب الذي أسسه شاه ايران آنذاك، وأيضاً رفض المشاريع الصهيونية في إيران، ما أدى إلى اعتقاله من قبل جلاوزة جهاز السافاك مرات متتالية من منزله في مدينة مشهد. لأن الهدف الأسمى للشهيد، من كل تلك الصرخات المدوية، ليس تبيان الحقائق فحسب، بل بث روح الثورة والجهاد والتضحية في أوساط الشباب، وإعادة مبادئ الدين الحنيف الذي بات غريباً في تلك الفترة، إلى أوساط النخب الفكرية، وأنتشالها من الخمول. لذلك استخدم أجمل المفردات وأطيب التعابير، وبذل الغالي والرخيص لخلق أجيال مستنيرة وملتزمة بهذا النهج. إن مناسبة الذكرى السنوية الثالثة والثلاثون، لاستشهاد «شهيد البصيرة» الدكتور عبد الحميد دبالمة، تعطينا حافزاً لبيان سمو افكاره الثاقبة، وتطلعاته النيرة، لترتوي الأجيال القادمة من هذا النبع الصافي، وتضع نهجه وأسلوب عمله نبراساً لها.

● رئيس التحرير

لقد تم تخصيص هذا العدد من مجلة شاهد ياران، لواحد من الشهداء الأبرار، من ضمن سبعة عشر ألف، ومائة وستة شهداء مظلومين، قضوا في الإغتيالات التي قامت بها الجماعات الإرهابية في داخل البلاد بعد انتصار الثورة الإسلامية. وهو الشهيد الدكتور عبد الحميد دبالمة، الذي اشتهر إسمه بـ«شهيد البصيرة»، أو شهيد مكافحة النفاق والانحراف في مسار الثورة المباركة. وقد اغتيل هذا الشهيد عشية السابع من شهر تير عام ١٣٦٠، بحسب التقويم الإيراني (١٩٨٢ ميلادي)، في حادث تفجير مقر حزب جمهوري اسلامي في طهران، مع إثنان وسبعون شهيداً آخر، من مقربي الإمام الخميني (ره) وأنصار الثورة الإسلامية المخلصين.

اليوم، وبعد مضي أكثر من ثلاثة وثلاثين عاماً من استشهاد هذا المفكر الكبير، الذي أمضى حياته المباركة في نشر المفاهيم والمبادئ الإسلامية الفذة، والقيم الصادقة لمذهب التشيع العلوي، اعتماداً على قدرة الإيمان والعقيدة الراسخة، حيث قام بجهود جبارة طيلة أيام حياته التي لم تكن تتعدى ثلاثة عقود، بفضح عوامل الانحراف والنفاق، من خلال كفاحه الدؤوب ضد من كانوا يسمون أنفسهم دعاة الحداثة، والليبرالية، المتأثرين دوماً بالقيم الغربية البائنة والمريضة، إلى أن أصبح واحداً من أبرز عباد الله المخلصين، الصادقين، الذين يصفهم في محكم كتابه الكريم: «إن الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا ولا تحزنوا وأبشروا بالجنة التي كنتم توعدون».

مما لا شك فيه إن واحدة من أهم خصائص الشهيد دبالمة، أبان فترة نضاله الدؤوب والمتواصل في مراحل الدراسة في جامعة مشهد في محافظة خراسان، والتي تزامنت مع ازدياد الممارسات القمعية للنظام السياسي. الاستبدادي الحاكم في البلاد، هو الدعوة لإستنهاض الجماهير المسلمة المتعطشة للحرية، بأساليب متعددة من ضمنها



The insightful martyr

This issue is dedicated to a martyr who, among 17 thousand and 106 martyrs, is known as “The insightful martyr” for his confrontation against corruption and hypocrisy.

He is Dr. Abdul Hamid Dialameh, who was martyred as a result of a bomb explosion at the central office of the Islamic Republic party on the evening of June 28, 1981, along with 72 devoted followers of Imam Khomeini.

It’s been 33 years since the martyrdom of this great thinker, who, relying on the power of faith and strong beliefs, spent his life spreading the truthful concepts and basic beliefs of

Islam and Shiite values. He also attempted to disclose the nature of deviated streams and to confront modern hypocrisy as well as Western intellectualism. Hence he became a real instance of those who are described in the following verse of the Holy Qur’an: *“Those who say: Our Lord is Allah, then continue in the right way, the angels descend upon them, saying: Fear not, nor be grieved, and receive good news of the garden which you were promised.”* (41:30)

One of the most important characteristics of martyr Dialameh was propagating the leadership of Imam Khomeini during his student life, despite political repression. He also tried to spread Imam Khomeini’s guidelines for the youth regarding the necessity to avoid joining “The Resurrection Party” and to oppose Zionism’s evil plans in Iran. As a result of his influential activities he was assaulted twice at home by SAVAK agents and arrested temporarily.

Martyr Dialameh’s outcry was not only to express the truth but also to make a change. He wished to revive humanity and religious values in the society. He put his life at risk by giving fiery speeches so as to remind people of their commitment to religious values. Dr. Dialameh’s martyrdom persuaded us to clarify his thoughts, ideas and policy for current and future generation, hoping to deepen their insights.

● Editor-in-chief

